

# آئینہ



محمد مجیب طباطبائی

فروردین - شہریور  
۱۳۷۱

سال ہجرت  
شماره ۱۶

## فهرست مندرجات (شماره‌های ۱ تا ۶ سال هجدهم، فروردین - شهریور ۱۳۷۱)

- ۳- به نام نگارنده هست و بود
- قلمرو زبان فارسی**
- ۵- کناری از قلمرو زبان فارسی - زبان تاجیکی  
۱۹- دپدار با همزیان تاجیکم  
۲۱- زبان فارسی در افغانستان  
۲۲- به تاجیکان (شعر)
- شعر**
- ۲۳- این چیست (پرویز خاظمی) مرثیه شایب (اورنگ خضرائی) قبله جان (عبدالرفیع حقیقت) فرحی بزدی (وفا کرمانشاهی) ناله غریبان (محمد محیط طباطبائی)
- تحقیقات ایرانی**
- ۲۶- امیر پازواری  
۳۴- گویش سیستانی در ترجمه قرآن قدس  
۴۳- یوبه  
۵۱- دهقانان در ایران قرن نوزدهم  
۶۳- ساعت شینسا در اردکان
- دپدارها و یادگارها**
- ۷۳- فریدالدوله گنگون  
۸۲- مذاکرات سفارت انگلیس برای سقوط دکترومصطفی  
۹۱- جنگ روس و ژاپن به روایت ایرانیان  
۱۰۶- سیاستمداران ایران (بخش هفتم)  
۱۲۰- ساعت‌های تاریخی اعلام‌الدوله قاضی
- عقاید و آراء**
- ۱۲۵- فلسفه نویسان به فارسی (علیرضا ذکائونی فراگرو) موضوع نخست‌وزیری سیدضیاء (محمود عنایت)
- باب کتاب**
- ۱۳۸- نقد و بررسی کتابها - نوشته‌هایی از: پرویز خاظمی - پرویز اذکائی - احمد اقتداری - عبدالرحمن عمادی - محمدعلی جمال‌زاده - منوچهر ستوده - محمود فروغی - ایرج افشار - فیروز منصوری - ایرج افشار.
- اسناد و مدارک**
- ۱۷۲- سندی از ایام تحصن مشروطه‌خواهان در حضرت عبدالعظیم (عبدالله عقیلی) نامه‌ای از شیخ خزعل و فرمان ریاست وزرئی سعدالدوله (علی‌نشار) اسناد مربوط به دهمدا و لغتنامه (مجید قهرشی) ارفع‌الدوله در کنفرانس صلح (علی ونوق) یادداشتی از سید حسن مدرس - بیمار وطن غلامحسین ایرانی - گواهی پزشکی میرزا زین‌العابدین مؤتمین (الاضیاء) صورت امین‌السنطه نقاشی ناصرالدین شاه - نمونه‌ای از گزارشهای سیاسی دوره جنگ جهانی (سید حسن غنی‌زاده)
- حاشیه، یادداشت، نکته**
- ۲۰۷- با نوشته‌هایی از: علی محمد هنر - هارون شیفی عبرانی - عبدالکریم آقاچانی - غلامرضا ظاهر - محمدحسین اسلام‌پناه - حسین صفری - عارف نوشاهی - قوام‌الدین بینانی - صادق امین مدنی - اسماعیل تاج بخش.
- طنز و شوخی**
- ۲۳۳- شوخیهای جنگل (علیقلی جوانشیر) کچلی و بدحسانی (خسرو شاهانی)
- نامه‌ها**
- ۲۳۹- نامه‌هایی از: محمدعلی سلطانی - احمدعلی دوست - نیما مینا - محسن مؤیدی - احمد توکلی - حسین درگاهانی.
- یادبودها**
- ۲۵۱- درگذشت محمدعلی توفیق - دکتر محمدکاظم اسکونی - محمد محیط طباطبائی - ابوالقاسم حالت
- معرفی کتابهای تازه**
- ۲۵۷- کتابهای تازه چاپ ایرانی و خارجی

# آینده

مجله فرهنگ و پژوهش‌های ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)  
بنیاد گرفته در ۱۳۰۴ به صاحب امتیازی دکتر محمود افشار

هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به  
هیچ بنیاد و مؤسسه و سازمانی ندارد.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

(از سال پنجم - ۱۳۵۸)

ایرج افشار

فروردین - شهریور  
۱۳۷۱

سال هجدهم  
شماره ۱-۶

□ مقاله‌هایی چاپ خواهد شد که به صورت ماشین شده فرستاده شود یا به خط نسخ و کاملاً روشن (غیر شکسته) باشد.

□ دفتر مجله در کوتاه کردن مقاله‌ها و ویراستاری ضروری آنها آزادست.

□ هیچ مقاله‌ای زودتر از یکسال از زمان رسیدن آن چاپ نخواهد شد.

□ نقل مطالب این مجله منحصراً با اجازه دفتر مجله یا نویسندگان مقاله مجاز است.

□ همه مطالب و نوشته‌های بدون امضاء از مدیر مجله است.

□ آگهی کتاب پذیرفته می‌شود. معرفی کتاب منوط به دریافت دو نسخه از کتاب است.

□ حق اشتراک سال ۱۳۷۱: ایران ۶۰۰۰ ریال - کشورهای دیگر ۱۲۰۰۰ ریال (هوالی) -

۸۵۰۰ ریال (زمینی)

\*\*\*

#### کمیته‌های موقوفات دکتر محمود افشار

- ۱) واقف متولی، محل دفتر مجله آینده را - که رقیه‌ای است از موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - از سال ۱۳۵۸ برای کمک به امکان انتشار مجله به رایگان در اختیار دفتر مجله فرار داده است.
- ۲) موقوفات مذکور مطابق وقفنامه و بنا بر نیت و عمل واقف هر سال سبصد و پنجاه دوره از مجله را خریداری کرده و به دانشمندان و مراکز ایرانشناسی و کتابخانه‌هایی که وسیله ترویج و تعمیق زبان فارسی هستند فرستاده است.

□ بخش تکفروشی توسط «به‌نگار»، تلفن ۸۹۳۹۲۱

□ حروف چینی: میثاق □ لیتوگرافی: بزرگمهر

□ چاپ و صحافی: بهمن

چهار هزار و هشتصد نسخه از این دفتر در پائیز ۱۳۷۱ انتشار یافت

\*\*\*

کتابفروشی تاریخ (به مدیریت بابک افشار)

خیابان انقلاب، روبروی سینما دیانا، ساختمان فروردین، طبقه دوم.

تلفن ۶۴۰۶۴۲۶

## به نام نگارنده هست و بود

بر سرصفحه شمارهٔ پیشین نوشته بودم که چون به نازگی چشم‌انم دچار بیماری شده است و ناچارم از گرانباری آن بکاهم از چاپ کردن مجلهٔ آینده دست می‌کشم. این عبارت گویا و کوتاه دوستداران مجله و دوستان ادیبم را برآخفت. هر یک به زبانی دلپذیر و بیانی پرتأثیر مرا به دنبال کاری که زندگی معنوی من بدان پیوستگی چهل و چند ساله داشته و تجربتها درین زمینه به دست آمده است ترغیب و تشجیع کرد.

مهربانها و دلسوزها در حقیقت برای من حکم شمامت داشت، ازین روی که چرا آن عهدی که با زبان فارسی داشته‌ام گسسته‌ام و در روزگاری که درهای فلسف و تاریخی زبان فارسی باز و چشم هواخواهان فرهنگ ایرانی به افقهای تازه گشوده شده است آینده خاموشی را پیش می‌گیرد. هر یک از سخنان مهرآمیز یا عتاب انگیز دوستان نهیبی بود که تازیانه وار بر من زده شد و به حق در گوش جانم می‌سنتقم که چشم اگر هست برای نگاهبانی از فرهنگ ایران و پایداری زبان فارسی است. لطف و عنایت پیش از حدی که از دوستان دربارهٔ آینده آشکار شد مدیر مجله را ناچار به فرمان پذیری واداشت تا همچون سیزده سالی که گذرانده است به میزان توانمندی کنونی و آینده را منتشر کند. پس امید می‌ورزد بتواند با بودن ناآرامی در چشم\* و خستگیها، در سالهای نزدیک شدن به هفتاد سالگی، آینده را در دوره‌ای که باید فرهنگ ایرانی را بهتر و بیشتر مخصوصاً به همسایگان شناساند به چاپ برساند و در تعمیم و گسترش زبان فارسی و ادبیات آن کوتاهی نرزد.

\*\*\*

آینده مجلهٔ روز نیست که ضرورت به انتشار ماهانهٔ آن باشد. معمولاً مطلبی در آن چاپ نمی‌شود که با چند ماه کهنگی بپذیرد. آینده کوشیده است و می‌کوشد که امروز خواندنی باشد و برای فردهای دور ماندنی. آینده کوشیده است و می‌کوشد که مجلهٔ پژوهشی فرهنگ ایرانی و زبان فارسی باشد و نیز کوشیده است و می‌کوشد که به روشن شدن تاریخ و گذشتهٔ ایران و فرهنگ درخشان آن کمک کند، چه معتقد است که به آیندهٔ روشن بدون آگاهی پذیری از گذشتهٔ تاریک نمی‌توان دست یافت. اگر نیک و بد گذشته را بشناسیم می‌توانیم راههای استوار و راست آینده را درست بسازیم.

آینده، در سال هجدهم به مناسبت آنکه شماره‌های دورهٔ پیشین چند ماه دیر نشر شده است فقط در فصلهای پاییز و زمستان ۱۳۷۱ منتشر خواهد شد و از سال نوزدهم (۱۳۷۲) در هر فصل یک دفتر از آن به چاپ خواهد رسید. همین درخواست برای ترتیب دفعات انتشار مجله از ادارهٔ کل مطبوعات شده است تا اجازه فرمایند فاصلهٔ انتشار مجله از ماهانه به فصلی تبدیل شود.

آینده هیچگاه به هیچ دسته و رسته و گروه و انجمن و بنیاد و نهاد و سازمان و مؤسسهٔ آشکار یا مخفی وابستگی و پیوستگی نداشته و مرتبط با هیچ آیین و فرقه و حزب داخلی و خارجی، وطنی و غیر وطنی، نبوده است. آینده نشریه و ارگان، موقوفات دکتر محمود افشار هم نیست. البته واقف موقوفات، مؤسس و صاحب امتیاز نخستین این مجله بوده و چهار دوره از آن را در سالهایی که هنوز موقوفات خود

\* فرض است که درمانها و توجه دوست دانشمند و پزشک ارجمند آقای دکتر فریدون سمیعی را بسنگزار باشم.

را بنیاد نگذارده بود منتشر کرده است و تعطیل چهارمین دوره آن مقارن با تأسیس موقوفات او بود. واقف به مناسبت علاقه‌مندی به تعمیم زبان فارسی و وحدت ملی ایران در وقتنامه خود مقرر داشته است: «برای اینکه مجلهٔ آینده بتواند از کمک موقوفات برخوردار شود علاوه بر اینکه باید همیشه در سیاست بی‌غرض و یک مجلهٔ ملی و مانند گذشته طرفدار حفظ استقلال و تمامیت و وحدت ملی ایران و مروج زبان فارسی باشد، نباید هیچگاه ارگان دولت یا هواخواه دوکتهای بیگانه و وابستهٔ هیچ حزب و دسته‌ای گرده. باز واقف در مقدمهٔ خود بر وقتنامه نوشته است: «باید به صراحت بگویم که بیش از هر وسیله و پیش از هر کار دیگری که برای رسیدن به هدف در نظر گرفته شده واقف را به مجلهٔ آینده عقیده و علاقه است. معتمد به وسیلهٔ انتشار این مجله با سبکی که داشته و در جامعه نیز بدان معرفی شده خدمت سزاواری می‌توان انجام داد... مجلهٔ آینده در گذشته برای این مقاصد تأسیس یافت. امید است که در آینده نیز به نحو بهتر و تمامتری همین روش را دنبال کند و در این صورت از مساعدت مالی این موقوفات بطوریکه پیش‌بینی شده برخوردار گردد.»

پس مجلهٔ آینده اگر با مندرجات و سبکی منتشر شود که با مقاصد واقف و مندرجات وقتنامه هماهنگی داشته باشد از کمک و مساعدت موقوفه که خریدن مقداری از آن است بهره‌مند می‌شود و چون چنان بوده موقوفه مقداری از مجله را خریداری و میان مراکز علمی و کتابخانه‌ها و دانشمندان و ایرانشناسان به رایگان بخش می‌کند (سیصد و پنجاه شماره).

در فروردین ۱۳۵۸ که مجلهٔ راهنمای کتاب متوقف شد پدرم به من پیشنهاد کرد مجلهٔ آینده را منتشر کنم. من پذیرفتم و به چاپ آن پرداختم و چون اواسط آن سال امتیاز جراید و مجلات بنا به لایحهٔ قانونی در حال تعویض و تجدید بود پدرم در پانزدهم آبان آن سال به ادارهٔ مطبوعات نوشت، چون اینجانب حق امتیاز مجلهٔ آینده را در سال ۱۳۰۳ از وزارت معارف آن زمان که بعد تغییر نام به وزارت فرهنگ داد گرفته بودم و اکنون به فرزند خودم آقای ابرج افشار واگذار کرده‌ام خواهشمندست طبق تقاضای نامبرده امتیاز جدید به نام ایشان صادر شود. اینجانب حقی نسبت به آن نخواهم داشت.»

آوردن این تفصیل برای حفظ حیثیت موقوفه و نیز برای آن است که نادانستگان از چونی و چگونگی آگاهی بیابند و مسلم باشد که آینده، ارگان، موقوفه نیست و طبعاً مطالبی که در آن به چاپ می‌رسد از سوی موقوفه نیست. موقوفه اگر آن را منطبق با هدف وقف و موافق مقاصد واقف دانست اجازهٔ خریداری حداکثر تا یک دهم شماره‌های آن را دارد و اگر شورای محترم تولیت دریافت که مجله در راهی جز آن می‌رود که موضوع وقف است کمکهای خود را قطع خواهد کرد.

آینده هیچگاه برای خوشامد این و آن چاپ نمی‌شود. چاپ اسناد و نوشته‌های بازمانده از رجال پیشین و عکس آنان در مجله ناشی از هوی و هوس و علاقه‌مندی به این و آن و به هیچ روی در پی دفاع از یکی و تقبیح دیگری هم نیست. سند و نوشتهٔ قدیم برای رسیدگی و پژوهش و منجش علمی است که تاریخ نگاری و تحقیق در احوال گذشته بی‌انها امکان پذیر نیست. به همین ملاحظه روش مجلهٔ آینده در پروانهٔ انتشار آن تاریخی، ادبی، قید شده است.

ابرج افشار

اشتراک سال ۱۳۷۱

لطفاً پیش از پایان سال وجه اشتراک را پرداخت فرمائید



اکبر تورسان زاد  
(دوشنبه، تاجیکستان)

## کناری از قلمرو زبان فارسی \*

مجله آینده در سال اول انتشار خود (۱۳۰۴) به مناسبت آنکه به قلمرو زبان فارسی و اهمیت فرهنگی آن توجه مخصوص داشت مقاله‌ای تحت عنوان زبان فارسی در ترکستان، نوشته مرحوم محمود عرفان منتشر کرد. در همه دوره‌های دیگر هم از تجدید مطلب درباره قلمرو زبان فارسی غافل نبوده است.

چون اخیراً دو نوشته خواندنی و جامع‌الاطراف از آقای اکبر تورسان‌زاد درباره وضع زبان فارسی میان تاجیکان به چاپ رسیده و گویای حس بیداری و شوق ورزی آنان به زبان مادری، بومی، ملی و فرهنگی و تاریخی است به نقل خلاصه‌ای از آن دو نوشته می‌پردازد.

ضمناً گفته شود که دکتر اکبر تورسان‌زاد عضو آکادمی علوم تاجیکستان و رئیس شعبه پژوهش‌های شرقی آن است و هیچگونه نسبتی با شاعر فارسی سرای به نام تورسون زاده که اشعارش چاشنی حزبی و مرامی داشت و چند سال پیش درگذشت ندارد. تورسون نام ترکی است ولی تورسان (تور + سان) نشانه‌ای است از فارسی دوستی صاحب نام. ایشان اخیراً که تحولات شوروی بیش آمد کتابی به نام «احیای عجم» منتشر ساخت.

(آینده)

قصه مرغ سمندر پیش من افسانه نیست  
سرگذشت مردم پیچیده، فریاد من است  
بازار صابر (شاعر معاصر تاجیک)

## تاجیکستان و تاجیک

در سرزمین باستانی و زورود که اکنون یک پاره آن را تاجیکستان می‌خوانند. امروز یک نهضت فرهنگی دامن گسترده که پیرامون آن بومیان فارسی زبان این دیار برای دوبار زنده کردن سنتهای اجباراً از میان رفته، برقرار ساختن پیوندهای از هم گسسته و برگرداندن میراثهای معنوی به یغما رفته‌شان کمر همت به میان بسته‌اند.

پیش از این، قیام روح و روان در تاجیکستان از نبرد نابرابر برای حفظ زبان فارسی که سالیان دراز چون دیگر زبانهای ملی مورد تعقیب و تحقیر سیاسی قرار گرفته بود، آغاز شد... نخست می‌خواهم تاجیکستان امروزه را به شما معرفی نمایم:

تاجیکان می‌گویند، سخن از زبان لقمان حکیم خوش است. طبق این حکمت سستی به نقل قول شخصی می‌پردازم که خودش چهاردهی شناخته در فرهنگ ایران کنونی بود و نیز با تاریخ و فرهنگ تاجیکان از نزدیک آشنایی داشت. نام این شخصیت معروف سعید نفیسی است که او را در تاجیکستان شوروی نیز بحسب می‌شناختند و احترامش می‌کردند. در یکی از مقاله‌های این دانشمند و سخنور معروف، تاجیکستان به خوانندگان ایرانی اینطور معرفی شده است:

تاجیکستان امروز شامل دامنه‌های عربی و حوبی کوهستان پامیر است که در قدیم قسمتی از آن را که مجاور افغانستان امروز در کنار رود سیحون بود جغایان و به نازی صحایان می‌گفتند. قسمتی از شرقی آن را که به سرزمین مرز منتهی می‌شد، قبادان و سیمی از شمال آن را که به شهر بلخ می‌رسید ختل یا ختلان می‌گفتند. امروز یک حد آن (تاجیکستان) شهر ترمذ در سرحد افغانستان و یک حد آن شهرهای سمرقند و خجند و پنجکند در کنار رود زرافشان است. پایتخت آن شهری است که اکنون دوشنبه نام دارد.<sup>۱</sup> زیرا که در سابق آبادی بسیار کوچکی بوده است که روزهای دوشنبه در آنجا بازاری برپا می‌شدست و به اصطلاح دوشنبه بازار بوده است. بدین گونه هرگاه تاجیکستان بگویند مقصود همان سرزمینی است که از آغاز آریاییان ایرانی و فارسی زبان در آنجا ریشه‌اند و سرزمین اصلی زبان دری یعنی زبان فارسی ادبی امروز است. تاجیکان و تاجیکستان تا آغاز قرن دهم هجری که از مکان بر آسای مرکزی مسلط شده همیشه با تاریخ ایران شریک بوده و تاریخ ایران و تاجیکستان را نمی‌توان از هم جدا کرد.<sup>۲</sup>

به این دیباچه رنگین سعید نفیسی در نوبه خود یک نکته تاریخی دیگر را علاوه می‌کنیم. مرزهای جغرافیایی و سیاسی تاجیکستان کنونی با قلمرو فرهنگ ایرانی که وارث و حامل آن در حدود شوروی تاجیکانند مطابق نیستند. در عرض یک قرن مرزهای سیاسی تاجیکان دو بار تغییر یافته که بدون شرکت بلاواسطه خود آنان صورت گرفته است. بار اول در آخر قرن نوزدهم، ضمن معاهده نظامی سیاسی روسیه و انگلستان، و بار دوم در نیمه اول قرن بیستم، هنگام تقسیم‌بندی حدود جمهوریهای تازه بنیاد در شوروی.

در مورد اول تاجیکان را رود کوچک موسوم به پنج، جدا ساخت. در مورد دوم، مرز سیاسی میان وادیهای تاجیک نشین سان کاردی گذشت که تن زنده‌ای را دو باره کرده باشد. در نتیجه تاجیکان میان سه دولت مختلف روسیه، افغانستان، چین، و چهار جمهوری شوروی (تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان و قزاقستان) پراکنده شدند. بدین احوال می‌توان نتیجه گرفت که بعد از انقلاب

۱. دانشنامه تاجیک درین بار سفریاتی کردند که موافق آن در حدی دوشنبه امروز در فر سوم قبل از میلاد شهرک یونانی و بحرری وجود داشته است. حد آن حد در عهد کوشانیان و قرون وسطی، در اینجا شهر وجود داشته است. دوشنبه همچنین هم شهر بار اول در آثار حطی قرن هفدهم میلادی ثبت شده است.

۲. راکه، سعید نفیسی، تاریخ ملت تاجیک، صفحه بیستم، دروازه، ۱۳۴۲ خورشیدی، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۱۳۶.



اکثر در روسیه هم تاریخ با تاجیکان مثل قرنهای پیش حسن نظر نداشته است. راستی که انقلاب روس آنها را از اسارت چندین قرنه ترکان آزاد کرد، ولی از بس که این انقلاب در نهایت کار کمال مطلوبش را بر باد داده و مردم را نابالید کرد، در روزگار تاجیکان و سایر مردمان مسلمان شوروی اصولاً تغییرات کلی بوجود نیامد. در واقع، یک نوع اسارت اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی با دیگر نوع اسارت عوض شد و بس. گذشته از این، در مورد تاجیکان یک بیعدالتی تاریخی انجام شد. مرزبندیهای خودسرانه استالینی بخاطر تشکیل باصطلاح جمهوریهای ملی صاحب اختیار (خودمختار)، باعث آن شد که بومیان فارسی زبان ترکستان سابق از مراکز اصلی و اساسی فرهنگ و تمدن سنتی شان، بویژه سمرقند و بخارا، جدا ماندند. در نتیجه تعداد قابل توجهی از فارسی زبانان شوروی که اغلب آنان افراد تحصیلکرده و صاحب فرهنگ بودند و در رشته‌های معارف و مطبوعات و دیگر بخشهای فرهنگ ملی فعالیت داشتند از این مرزهای مصنوعی جمهوری تازه پید تاجیکستان بیرون ماندند. باصطلاح «تاجیکستان سرخ» به یک گوشه عقب مانده و نظر ناگیر اتحاد جماهیر شوروی تبدیل یافت که مدتی مدید به کمک جمهوریهای دیگر بخصوص ازبکستان و روسیه محتاج ماند...

حالا از سر نوشت تاریخی ملت تاجیک می‌آیم بر سر سر نوشت تاریخی اسم آن که نیز مسأله‌ی حال و مهم علمی است. مردم ایرانی نوادی که از قدیم «آبام» در وادیهای ماوراءالنهر خراسان سکونت دارند و در ضی دست کم ۱۳۰۰ سال اخیر با نام تاجیک یاد می‌شود، این اسم را از کجا گرفته است؟ و این اسم چه معنی دارد؟

در این باره مستشرقان ایرانی و خارجی ملاحظات گوناگونی را بیان کرده‌اند که برخی از آنها مضموناً برخلاف یکدیگرند. شبه معنی عوامانه اصطلاح تاجیک (تاج + یک) تاجدار گفتن است. بقول باروکف مستشرق قرن گذشته روس، این بمعنی «داده» احتمالاً ریشه تاریخی داشته است. برخی از اهل بومی این دیار کلاهی بر سر داشتند که شکلاً به تاج یا شانه مانند بوده است. علمی اگر دهخدا در نوبه خود اظهار عقیده کرده که «تاجیک، کلمه‌ای پهلوی بوده است که از اسم قبیله‌ای از قبایل ایرانی با نام تاج، برآمده است. مناسفانه فرهنگ شناس محترم عقیده خود را با سند یا حجت تاریخی ثابت نکرده است.

برخی از مستشرقان اروپایی عقیده داشتند که «تاجیک، همان کلمه مرکب «تات - جیک» (به معنی ایرانیان مغلوب ترک) است، ولی این عقیده نیز به حدی که باید از نظر علمی ثابت نشده است. میان خاورشناسان اروپا از سالهای بیست به این طرف یک تغییر اتمبولوژیک، دیگر نفوذ یافته که حتی به صحیفه‌های کتاب باباجان عنفوران (به نام «تاجیکان» که همچون متصل‌ترین و بهترین تاریخنامه قول تاجیک از عهد باستان تا آغاز قرن نوزدهم شناخته شده، راه یافته است. موافق با این تعبیر اسم تاجیک ابرام یک قبیله معروف ساسی موسوم به طایی، گرفته شده است که از همسایگان نزدیک و دیرین ایرانیان قدم بوده است. این عقیده صلا شایع علمی ندارد. در رد آن باید به چهار جنب مهم مسأله مذکور دید و اعتبار داد.

۱. در میان دو کلمه تاری فرق کلی هست. یکی از اسم عربی طایی، مشتق شده است که ما «ط» نوشته می‌شود. دیگری از فعل فارسی تخیض یا تازیدن گرفته شده که «ت» نوشته می‌شود. تازی تاجیکی که از آغاز به معنی عرب و زبان عربی استعمال می‌شده، ریشه تاریخی هم دارد...

۲. اسم «تاجیک»، «تازیک»، و «تازیک» و «تازیک» سغدی و پارسی با سکی است، نه عربی یا ترکی. این نام باستانی و قدیمی روستایی محض و محدود به کنوزهایی است که در آنها طایفه‌های آریایی از همان عهد باستان زندگی می‌کردند و حکومت داشتند. پس «تاجیک، اقله اندازه «تازیک» قدیم است.

۳. اگر کلمه تاجیک در آثار ثبت شده تا عهد اسلام و رسیده تا زمان به ما به کار نرفته باشد، (این

اصطلاح بار اول در آثار تاریخی جیبی و نینی مشاهده می‌شود که به قرن هفتم میلادی منسوب است. پس این دلیل بر آن نیست که نام مذکور فرنیای بعد به وجود آمده است. شاید نام «تاجیک» در زمانهای خیلی قدیم هم در استعمال مردمان نوسی آریایی و همسایگان آنها بوده باشد. ولی بعلم تاریخی که ما سعی داریم از این رفته و فقط در گفته‌ها و نوشته‌های همسایگان آنان باقی مانده است.

۴. نام «تاجیک» از آثار پیدایش نیست به تدریج پارسی گوویان عجمستان به کار رفته است. برای تأیید این نکته، در وفش صدرالدین یعنی سردفتر زبیت نوسی پارسی در شوروی، تحقیقاتی را انجام داد که در ضمن آن به آثار مورخان قرون وسطی استناد کرده بود. از جمله استنادات و سه تأیید را نقل می‌کنیم:

در روضه‌المنهای میرخواند از زبان حرفه داع مغول آمده است. «افراسیاب که حاکم لرستان بود تاجیک بود. پادشاه احوال ممالک فارس را استسار نمود. خرقه داع زانو زد و گفت اول حال این نازیک را بهم رسانم! مسلم است که در زمان استیلای مغول اهالی ناحیه فارس و لرستان که یک قسمت از این ناحیه را تشکیل می‌دهد «تاجیک» نام داشت.

در صحیفه دیگر از این اثر تاریخی یکی از معولان استیلاگر در حق منک عبث‌الدین، زاده و حاکم سیستان، می‌گوید: این نازیک ما را می‌ترساند.<sup>۱</sup>

مؤلف روضه‌الصدا از واقعه‌ای که در قلعه‌التحق (که در آن قاضی عبدالدین نخجوانی استقلال یافته بود) واقع در آذربایجان، پس از وفات امیر سیور رخ داده نقل کرده، ضمناً می‌نگارد: «ترکان مشاهده کردند که وزیر و مشیر و قاضی همه مردم تاجیک».<sup>۲</sup>

در سرچشمه‌هایی که ذکرشان گذشت، یک نکته جانب نیز به نظر می‌رسد که صدرالدین عینی نیز آن را متذکر شده بود. منظورم تبدیل یافتن کلمه اصلی «تاجیک» به «نازیک» و یا «نازیک» است. قبایل ترک و مغول حرف «ج» را تلفظ کردن نمی‌توانستند و آن را به «ز» بدل می‌کردند.

در آثاری که ذکرشان گذشت این خصوصیت تلفظ کلمه «تاجیک» از طرف بینگانگان به نظر گرفته شده است. چنانکه، مثلاً، میرخواند ضمن بیان احوال خوارزمشاهیان کلمه مذکور را «تاجیک» نوشته است، ولی هنگام تذکر شدن از استیلای مغول «تاجیک» را طبق تلفظ استیلاگران یعنی از زبان آنان به شکل «نازیک» آورده است.

باز یک دلیل تاریخی هست که شامل تمام فارسی زبانان، چه ایرانیان کنونی و چه تاجیکان، می‌شود و بودن اسم «تاجیک» را ثابت می‌کند. منظورم کتب ترکی قرون وسطی است. یوسف بلاساغوسی مؤلف ترکی زبان قرن یازدهم میلادی در «کندلو طبع» کلمه‌های «تاجیک» و «تاجیکی» را بارها ذکر کرده و از جمله چنین نوشته است: «عربیچه، تاجیکچه، کتاب لر آفوش» یعنی به (زبانهای) عربی و تاجیکی کتابها بسیارند. یوسف بلاساغوسی شاهنامه را از جمله «کتب تاجیکی» می‌داند و در این معنی می‌گوید: «تاجیکان درباره او (اوتارن) قهرمان حماسه‌های قدیمی ترکی» در آثارشان نوشته‌اند و او را افراسیاب خوانده‌اند» (بدیهی است که در اینجا سخن از شاهنامه می‌رود).

قرنهای ثانی اصطلاح زبان تاجیکی در آثار برخی شعری فارسی زبان عهد مانند غنی کشمیری، کاربرد شده است. در اینجا بیورد است که از دلیل تاریخی دیگری یاد شود. در بین ایرانیان شرقی

۳. روضه‌الصدا. میرخواند، ج ۴، ص ۲۱۱

۴. برای آگاهی آقای نورسن ردگنده می‌دود که «تاجیک» در تاریخ قرن هفتم هجری کرم در بخشی از مرده آید مطلق شده است (۱).

۵. همانجا، ج ۵، ص ۱۱۶

۶. همانجا، ج ۷، ص ۱۹۹

ساکنان مقیم ماوراءالنهر یا، ماصطلاح قرن اخیر، ترکستان روس، اسم، فارسی، همچون مرادف نام «تاجیک» استفاده شده است. برای تصدیق و تأیید این نکته از اثر دلشاد به نام تاریخ مهاجران که به آخر قرن نوزدهم و اول قرن بیستم متعلق بوده و مؤلفش از اهل تاجیکان اسروشن است اقتباس چندی می آورم:

«... بعد از فهمیدن فارس بودن من به لفظ فارسی غلبه سخنوری می کرد... و یا... به من می گفت با دختر غزلخوان تاجیک... و یا... به من با زبان فارسی گفت ای حاجزه بهمراه این آدم روانه شو تا یک مرل...»

### زبان فارسی

تاثر آنچه گفته شد، اصلاً فرقی ندارد که در مواردی جداگانه سبب اصل و نسب شخص و یا زبان او چه گفته شود؛ تاجیک یا ایرانی، زبان فارسی یا زبان تاجیکی. ولی امروز از بس که به علت سیاست بازیها و ایدئولوژیگریها که در شوروی سابقین درازجای داشته و غرض اصلی اش جدا اندازی میان اقوام ایرانی بود، دوباره برقرار کردن اسم مشترک و از نظر تاریخی معمول و مشهور زبانهای رایج در ایران، تاجیکستان و افغانستان، یعنی زبان فارسی، اهمیت بزرگ تاریخی - فرهنگی پیدا کرده است.

اما، اصلاً آنها همه یک طرفه کار بود. طرف دیگرش که به نزدیک روشنفکران تاجیک مهمتر از همه می شود تقاضای مشخص سیاسی است که عبارت بود؛ اغلب مردم از حکومت خواست که زبان تاجیکی (فارسی) زبان رسمی جمهوری تاجیکستان اعلام شود، و در ضمن مقام پیشینه آن در جامعه برقرار کرده شود. برای افشا کردن حقیقت و سرام اصلی این تقاضا، اندکی هم تاریخ مسأله را در قلم آوردن شاید.

تاریخ سست دولت داری تاجیکی را از عهد آل سامان آغاز می کنیم. مسلماً سامانیان اولین و آخرین سلطه ایرانیان شرقی بوده اند. قبلاً صفه ریان و صفاریان بودند. تاجیکان افغانستان کنونی دولتهای غوریان و کورث را تشکیل کردند که تا قرن چهاردهم میلادی وجود داشتند و در انکشاف فرهنگ سنتی ایرانی سهم بزرگی داشتند. اما در برابر این، تاریخ نیز گواه است که تاجیکان ماوراءالنهر پس از انقراض دولت سامانیان در انتهای قرن دهم میلادی تا ابتدای سدهای قرن حاضر از حاکمیت محروم ماندند. ولی از نگاه تاریخ تمدن این حقیقت چندان اهمیتی ندارد. مهم این است که با وجود هجوم بی فاصله و فاسد آور احتیاج برک و مغول، زیاد بخصوص ضربه های سنگین چنگیز و تیمور و شیانی خان و وارثان او، مردم تهرانی و وزیرزود به طریقه شان تن ندادند و در وضع و شرایط ناگوار سیاسی که در اثر آن اقوام دیگر ناگزیر نابود شدند و ناسیمای مشخص مثنی فرهنگی شان را گم کردند، ایام زنده ماندند و توانستند استمرار سنهاشان را حفظ کنند.

شکای نشان در این نرد نیز بر روزگار، کتاب و فرهنگ والا نشان بود، نشود و اعتبار همین فرهنگ مثبت بود که در طول پیش از بهصد سال محرومیت از حاکمیت سیاسی، زبان آموزش و پرورش و زبان کارگردانی و دفترداری حسن زبان فارسی ماند. بقول صدرالدین عینی، تأثیر ستهای عنی همین فرهنگ ایرانی و همین تمدن باستانی بود که تیمور گورکان با وجود عرفا مغول بودنش سرای خود را از علما و ادبای تاجیک زینت داد. کتیبه های همه عمارتهایش را فارسی کتانبند.<sup>۱</sup>

۱. در اینجا باید گفت که امروز در سرفه که در سدهای بیستم این فرد با یک هندی موی س (شاره سبیل) است این به جمهوری ازبکستان شوروی پیوسته شد. وقتی ساپمان خارجی از تاریخ کتیبه های فارسی شهر سول می کند. راهنمایان می گویند و آن وقت ازبکها زیر شود فرهنگ ایرانی اجسی مانده و زبان مادرشان را موففا فراموش کرده و به بیگانه برسی راه داده.

عبدالله خاں لاریکته و اصل درستر او بر هر نفس نه‌های خیریه ساختند همه کنیه‌هایشان را با زبان تاجیکان نیت کردند. فضا عبدالله خاں نسیمی که از تولد لاریکانه صرف ست خود شعرهای تاجیکی می‌سرود. در تأیید گفته استاد عینی می‌توان افزود که در تذکره فخری هروی مسوب به قرن شانزدهم میلادی موسوم به روضه‌السلطنین نام هشتاد نفر مانده و نه‌هزارادگان شعرگو ذکر شده است که اکثر از روی اصل و نژادشان ترک و مغول بوده و ولیکن همگان تحت نمود فرهنگ و زبان فارسی فرار داشتند.

در عهد شورویها به ریشه اس سب عسی و توانای فرهنگ نیر زدند، تاجایی که مجرای تاریخ خودحامل این سنت را یکی تغییر دادند. بهیستی که تا کنون و تقویت حزب بلشویکی آغاز شد مثال انواع درسی به خروش آمده تمام سواحل آید فرهنگهای می را خراب کرد و این ویرانی عوامفریبانه انقلاب مدنی، نامیده شد. آن نکان در واقع نوبتی را می‌ماند که پس از خود جز درختان بی‌بن، خانه‌های ویران، و کشت‌های ریزر آب کثیف مانده، چیزی دیگر باقی نمی‌گذارد. چنانچه در تاجیکستان و لاریکستان انقلاب مدنی استالین را، از گنجهز عظیمی آغاز شد که در کام بی‌تک آتش بارش تعداد بزرگی از کتابهای فارسی و عربی نابود شدند. بعد نوبت مسجد و مدرسه و دیگر یادگارهای معماری گذشتگان رسید که همگان آثار دینی خوانده شدند و اغلب آنها را ویران کردند. (مثلاً در خجند پس از انقلاب چهارصد مسجد بود که از آنها فقط یک‌کایش باقی مانده) باقیمانده‌هایشان را به سائیزخانه (اصطبل)، انبار چوب و سوزش وارد و حتی زندان تبدیل کردند. در نهایت تبع استالین بر سر فردی آمد که از طرف حاملان ایدئولوژی استالینی - کمونیستی «ملا» خوانده شدند. اکثر آنها که خط و سواد کتبه داشتند و سوغع نتوانستند و نحواستند جلای وطن کنند یا کشته شدند و بازندانی و یا به مناطق سرد کشور شوراهای بدرفه (بعد) شدند. ضمناً گفته شده که پس از انقلاب بخارا و در صحن جنگ داخلی که در تاجیکستان تا آغاز سالهای سی‌ام قرن حاضر ادامه داشت، بیش از یک میلیون مردم تاجیک و ازبک به افغانستان و سایر کشورهای مسلمان مهاجرت کردند.

در پایان این همه بدادگرهای بربرانه بر سر مردمانی که ذیبات مثبت‌تر هرار و دویست ساله داشتند، انقبای روسی معروف به حروف سرلیکته نحیل شد. در نتیجه تاجیکان، از یک سو، از میراث دینی، علمی و ادبی سلهای پیش جدا شدند و، از سوی دیگر، به علت برپا شدن سد چینی (دیوار چین) مصنوعی میان همسایگان آنها از سعادت دیدار برادران هم‌نژاد، همکیش و هم‌زبانان محروم ماندند.

## سیاست و فرهنگ

در اثر سی همه انواع فشار سیاسی و ایدئولوژیکی، که دگرشان گذشت، دایره فعالیت و نفوذ اجتماعی زبانهای ملی، از جمله زبانهای مثل زبان فارسی تاجیکان که حامل فرهنگ مثبت چند صد ساله بودند، تنگتر شد و از نیروی تاریخی و فرهنگی آنها بعد چشمگیری کاسته شد. نتیجه همین شد که در فرهنگهای ملی شوروی یک بحران گیری معنوی سر زد و تمام بختهای آنها را فرا گرفت. تا آنکه می‌کنیم سیاست تعقیب و محصر زبانهای ملی سیاستی نبود که استالین و یا برژنف از هر طریقه جاهلی و با کورنظری فرهنگی برای مدتی معین صراخ بر روی کرده باشند. اولاً، سیاست مذکور از مقدمات دکترون مشخص ایدئولوژیکی روسی آمد که در آینده‌ای به چندین دوره در زمینه و چارچوب

از این هم یک نسخه رنگی با پسوند دارد. این نامه برای چند نفر آقای دکتر حسرو فریب‌ورد است که با شماره و آدرس می‌داند ارسال.

یک زبان و یک فرهنگ همگانی، متحد شدن جمیع زبانها و فرهنگهای ملی را آشکارا اعلام داشت. و، ثاباً این سیاست همچون همهٔ بدیده‌های اجتماعی و ایدئولوژیکی که پس از انقلاب کبیر صورت پذیرفتند در تاریخ صد- صد و پنجاه سالهٔ دولت امپراطوری روسیه ریشه داشت.

روسیهٔ تزاری بجز سیاست مستملک دارانه که هدفش مبدل کردن ترکستان سابق به منبع مواد خام بود. غرضهای استعماری و سیاست شوونسنی خود را پیوسته بعمل می‌آورد، که عبارت بود از معیوب و فاسد ساختن فرهنگهای ملی و همواره کور کردن حس خویششن شناسی و خود آگاهی مردمان غیر روسی.

پس از انقلاب روسیه این سیاست کهنه در قالبی نو با شکلی ظریفتر و دقیقتر به صورتی که عوامفریب بود عمقی می‌شد...

در تاریخ طولانی انسانیت دولتی را نمی‌توان یافت که مثل دولت شوراهای سیاست برایش اینقدر عامل بزرگ گردیده و اینقدر تمام بخشهای زندگی کل مردم را فرا گرفته باشد و دل و میل هر یک فرد را تسخیر کرده و زیر نگیزش آماج آن زهر ایدئولوژیکی داشته که پادزهر یافتن برایش این چنین دشوار بوده باشد.

فرهنگ، نخستین قربانی این سیاست بازیها و این ایدئولوژیگریها بود. زبان هدف اول و غرض آخر بوده در واقع، سیاست استالین و میراث خوارانش از جمله خسرو شجف عبارت از این بود که مردمان غیر روسی را در چارچوب زبان و فرهنگ روسی هر چه زودتر جذب و تفکیک کنند و بدین وسیله آرمان شوروی را وحدت همگانی بخشند. در راه عملی کردن این نقشهٔ ایدئولوژیکی که مستقیماً از نظریهٔ مارکسیستی - لنینیستی برمی‌آید. زبانهای ملی برخلاف آنچه گمان می‌کردند سدی بودند ناشکستی. از این رو زبانهای ملت‌های غیر روس حتی سایر زبانهای اسلاوی مورد فشار و تعقیب قرار گرفتند.

صلاح است که به جهت این فشار و تعقیبهای سیاسی - ایدئولوژیکی بطور علیحده شرح و بیان گردد.

۱. از آغاز برقرار شدن حاکمیت بلشویکی همه سعی و کوشش به حراج رفت که زبانهای ملی از جمله زبانهای مینتهایی که با مصطلح جمهوریهای مستقل اتقافی داشتند و تا حد امکان سیمای معنویشان را گم کردند، هر چه رودتر از عرصهٔ هستی اجتماعی دور شوند. سالیان دراز دستگاه تبلیغات حزبی و دولتی پیوسته تأیید و ترغیب می‌کردند که زبانهای مردمان شوروی صرف نظر از صغیر و کبیر بودنشان با هم برابرند. اما در عمل فقط برای انکشاف و گسترش یک زبان یعنی زبان روسی شرایط مساعد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی فراهم آوردند.<sup>۶</sup>

در نتیجهٔ نبودن امکانات بکسان، بلوی روسی زبانها عملاً به نابرابری واقعی آنان تبدیل یافت. با مرور زمان عیناً همانطور که ناخران سیاسی می‌خواستند دایرهٔ استعمال زبانهای ملی، حتی در محیط زیست خودشان، تنگتر شد. حتی برخی از آنان با بحران سنگینی روبرو شدند. (ضمناً در ردیف زبانهای ملی که در وضع بحرانی قرار داشتند زبانهای بلوروسی و اوکراینی‌ها بودند که مثل زبان

۶. در سالهای دههٔ هفتاد گره جبری رسید که دایرهٔ صلاحیت قانونی استالیسی آموزش اجباری زبان روسی در مکتهای ملی، کودکتها را نیز شامل می‌شد. همزمان با آن، فشار مذهبیهی که برای تعلیم زبان ساری جدا کرده شده بود سال به سال کمتر می‌شد. در اغلب دانشگاهها و دانشکده‌های مملکت تدریس به زبان روسی بود. چنانچه در تاجیکستان خود مدگربان محلی به حد افراط رسیدند و فراموش دادند که در دانشکده‌های طب و زراعت، که اکثر محصلان آن جوانان روستایی اند که زبان روسی را به حد شهرت نمی‌دانند، با زبان روسی تدریس شود.

روسی به خانوادهٔ زبانهای اسلاوی منسوبند. در سالهای دههٔ هفتاد شدت این بحران به درجه‌ای رسید که بخش ادب و زبان فرهنگستان علوم شوروی قریب بود که از بین رفتن زبان بیلوروسی را همچون امری قانونی بپذیرد.

۲. خیلی جند و جهد کردند که زبانهای ملی از روند تحقیق قانونمندان به معنی تطور باطنی شان بیرون شوند و هرچه زودتر با زبان روسی در آمیزد. این امر ناصواب و کوتاه اندیشانه، زیر نقاب بهم نزدیک شدن ملتهای سوسیالیستی صورت می‌گرفت. و چون اقدام «انترناسیونالیستی» قلمداد می‌شد گویا بهر منفعت همگان بود. یکی از وسایل مؤثر اجرای نقشهٔ ایدئولوژیکی بهم نزدیک کردن ملتها بر کردن گنجینهٔ لغوی زبانهای منی با اصطلاحات روسی و انترناسیونالیستی بود. از این گذشته قرار بود که این اصطلاحات در شکل و شیوهٔ اصلی‌شان در زبانهای ملی وارد شوند. این امر اجباری که معیارهای معمول زبانشناسی ملی را می‌شکست نه فقط مورد انتقاد علمی قرار نگرفت بلکه از طرف عالمان زبانان رسمی شوروی همچون عامل مهم «وسعت لغوی زبانهای ملی» اعلام گردید.

### زبان واحد به سه نام مختلف

بر اثر این شیوهٔ به ظاهر علمی و در ناهم سیاسی کار به جایی رسید که حتی کوشش نه چندان جسورانهٔ برخی از ربه‌های ملی. بخصوص آنها که تاریخ مثبت هزار ساله دارند، در جهت خودمختاری ترینولوژی با استفاده از اصطلاحات مستعمل خودی، همچون یک ادعای ملی گروایانه ارزیابی گردید و سعی کردند برای حداندازی مردمان همزاد و همفرهنگ و همزبان از یک زبان واحد سه زبان مختلف بسازند. یعنی زبان فارسی در ایران، زبان دری در افغانستان، و زبان تاجیکی در تاجیکستان را همچون سه زبان متفاوت و دارای قوانین خود ویزد انکشاف و معرفی کنند. این عقیده البته بنا علم واقعی مناسبتی نداشت و آن را زاده و پروردهٔ علوم سیاست زده خواندند.

نمایندگان این علوم بخاطر زبان مخصوص ملی قلمداد کردن زبان تاجیکان، از یک طرف به ویژه تراشی پرداختن یعنی تفاوتی واقعی را در گویشها و لهجه‌ها از آنچه بود زیاده تر نشان دادند و از طرف دیگر نفوذ عوامل اجتماعی را در روند ترفی و تغییر زبان مبالغه جلوه دادند در همین زمان قانونمندیهای تطور زبان ادبی را یا عسوماً از نظر ساقط می‌کنند و یا به حدی که علم حقیقت پسند را باید. به اعتبار نمی‌گیرند. هر آینه این هم باعث تعجب نیست. چون خود سرچشمهٔ اقدام مذکور از چارچوب علم واقعی زبانشناسی بیرون است...

### نهضت فرهنگی

خوشحانه در عهد «پروسترویکا» که آتر. ما در تاجیکستان بازسازی نام داده‌ایم، نهضت فرهنگی پیشاپیش نهضت سیاسی می‌رود و هریک دیگری را نکند و الهام می‌بخشد. چنانچه در بالا متذکر شدم جنبش فرهنگی در تاجیکستان از مبارزه برای اسم و رسم زبان مادری آغاز شده و مردم در مرحلهٔ اول حرب و ضربشان به موفقیت‌های زیر دست‌یاب شدند:

۱. از یستم ژوئیه ۱۹۸۹ میلادی براساس ۲۹ تیر ۱۳۶۸ خورشیدی، پارلمان تاجیکستان، قانون

زبان را پذیرفت که موافق آن زبان مادری همچون زبان رسمی جمهوریشان شناخته شد.

۲. در سطح دولتی اقرار کرده شد که زبان تاجیکی همان زبان فارسی است که تا سال ۱۹۲۴

یعنی تا زمان تأسیس جمهوری مختار تاجیکستان، تا همین اسم در سراسر امارات بخارا، خانبگیهای\* حوقند و بخشی از خیوه (خوارزم) رایج بود.

۳. رسماً اعلام شد که از این به بعد از حق و حقوق زبان تاجیکی (فارسی) نه فقط در قلمرو خود جمهوری بلکه بیرون از آن هم در سطح دولتی حمایت خواهد شد.

۴. رسماً اجازه داده شد که در دبیرسناها (مکتبهای میانه) الفبای تیاکان تدریس شود و نیز دولت به عهده گرفت که به طبع و نشر روزنامه و مجله و کتابها با حروف فارسی مساعدت کند.

۵. پارلمان اعلام داشت که مسأله زبان آموزش و پرورش کوهستانیان بدخشان از این به بعد ادارات محلی خود پامیر با نظر داشت و درخواست آرمانهای مردم تهجایی بدون دخالت و دلالتهای مؤسسات عالی مقام جمهوری حل و فصل گردد.

حالا در تاجیکستان مرحله دوم نهضت فرهنگی آغاز شده است که هدف اساسی اش برقرار کردن دوباره الفبای فارسی در نظام آموزش و پرورش و علم و فرهنگ جامعه است. روشنفکران تاجیک اطمینان دارند که فقط توسط بازگشت به دیره سنتی پیوندهای گسسته روحانی و روانی نسل دیروز را از یکسو با نسلهای گذشته و از سوی دیگر با همزمانان همزمانان می توان دوباره برقرار کرد.

### وضع کنونی زبان فارسی

برای مشخص شدن این مسأله صلاح می دانم که باز به وضع کنونی زبان فارسی در تاجیکستان رو آورم و برخی جهتهای حاضر آن را شرح دهم:

البته در آغاز در آن وضع ناگوار ایدئولوژیکی فرهنگی که سالیان دراز در جامعه شوروی برقرار بود، همه زبانها و فرهنگهای ملی بویژه ملل مسلمان حال بدی داشتند. لیکن احوال زبان و فرهنگ تاجیکی نسبتاً بدتر بود، زیرا تاجیکان چنانچه قبلاً گفتم همگان در قلمرو یک جمهوری سکون نداشتند. تعداد بزرگی از آنان در محلهایی سکونت دارند که در عین آنکه سپهن اصلی شان است به جمهوریهای دیگر پیوسته شده اند. در نتیجه زبان ما را ضرورتی پیش می آید که در حلقه محاصره فرهنگی دو خانواده پرنفوذ زبانها فعالیت کنند. یکی حلقه زبانهای اسلاوی و بیش از همه زبان روسی که بجهت مقام بلند سیاسی و فرهنگی که در جامعه شوروی داشت و هنوز هم دارد و به سایر زبانهای ملی نفوذ کرده است؛ و دیگر حلقه خانواده زبانهای ترکی بویژه «ترکی چغتایی» است که آن را «ازبکی» خوانند. البته زبان فارسی قبلاً هم بارها در محاصره هم مانند فرهنگی قرار داشته و چنانچه تاریخ گواه است هر دفعه برایش میسر شده است که از محاصره برآید و چهره فرهنگی خود را حفظ کند.

متأسفانه این بار کار به رنگی جریان گرفت که جسم و جان زبان ما را زیر خطر گذاشت. زبان تاجیکی به جهت خصوصتهای ملی و فرهنگی که از سالهای دهه بیست به این طرف پیوسته جریان داشته، مخصوصاً در ازبکستان با خطر جدی روبرو شد. حکومت داران این جمهوری که در عهد رشیدان به بیماری مزمن بزرگ منشی دولتی گرفتار شدند تا حد امکان سیاسی شان کوشیدند که دایره فعالیت اجتماعی و فرهنگی زبان مادری قدیمیترین مردم این دیار را محدود کنند و حتی آن را از بین ببرند. بخاطر هرچه زودتر عملی شدن همین غرض شومینستی که اصولاً دوام مستقیم جد و جهدهای مردم بان توریستهای دهه بیست بوده، موافق فرمانهای نوشته و نانوشتی مقامات محلی و مرکزی درهای

\* تا پیش از انقلاب اکثر اصطلاح خانانده در مکتب و کتب فارسی به کار می رفت. (۱۰)

کودکستان و دبستان و دبیرستان و مدرسه‌های تاجیکی را بستند. تاجیکان را به آستانهٔ رسانه‌های ارتباط جمعی بخصوص رادیو و تلویزیون راه ندادند و حتی در پارلمان جمهوری نگذاشتند نمایندگان محلهای تاجیکک نشین با زبان مادریشان سخنرانی کنند. دسته‌های هنری هم نبودند که به تاجیکی ترانه بخوانند و رقصهای تاجیکی کنند. کسی هم بخصوص در مقامات عالی حزبی و دولتی شوروی که می‌بایست در باب بهداشت وضع ملی و فرهنگی در جمهوریهای جداگانه و عموماً همهٔ مملکت قبل از همه فکر و اندیشه می‌کرد به داد تاجیکان ازبکستان نرسید و بعلمت غرضهای سیاسی خودشان نخواستند که برسند.

\* \* \*

در اینجا باید گفته شود که در دوران، پروسنویچکا، شرایط قدری بهتر شد، چون مردم در قیام آمدند. از جمله در ازبکستان سازمانها و نهضت‌های تاجیک بوجود آمد، که یکی «سمرقند» نام داشت و دیگری، آفتاب سفیدان، که در بخارا عمل می‌کند. در سمرقند کار به جایی رسید که برخی روشنفکرانش از جمله شاعر، نعمت آتش، گرسنه نشینی،<sup>۱</sup> (انتصاب غذا) اعلام داشتند و تقاضا کردند که مقام فرهنگی زبان فارسی در این شیر باستانی عجم از نو برقرار کرده شود. نتیجهٔ همین فشار پیوستهٔ مردم تمجایی است که امروز شرایط اجتماعی فرهنگی در محلهای تاجیکک نشین ازبکستان بویژه در سمرقند و بخارا اندکی تغییر یافته. در برخی مکتهای قبلا بسته را به روی کودکان تاجیک باز کردند. و طبع و نشر روزنامهٔ تاجیکی را اجازه دادند. برای دویاره برقرار ساختن رابطهٔ فرهنگی سمرقند و بخارا با تاجیکستان به حدی که در پیش برد مانع نمی‌شوند، و غیره.

### فارسی در ازبکستان

ولی حکومت داریان جمهوری ازبکستان هنوز مثل قبل زبان فارسی را نادیده می‌گیرند. چنانچه در «قانون زبان» که هم‌زمان با قبول قانون همگونی در تاجیکستان، در ازبکستان هم پذیرفته شد از زبان تاجیکی حتی یاد هم نشده است؛ تا چه رسد به حمایت زبان تاجیکان در ازبکستان در سطح دولتی. در حالی که در تاجیکستان زبان ازبکی در ردیف زبان دولتی قدر و حمایت می‌شد. در تاجیکستان هر جا که ازبکان سکونت دارند همیشه مکعب ازبکی بوده و هست. روزنامهٔ ازبکی بوده و هست. از طریق رادیو و تلویزیون و از نشر پارلمان سخن ازبکی پیوسته شنیده می‌شد و می‌شود. گذشته از این در محلهایی که اغلب مردمش ازبک، قرقیز و یاروسند. دفتر داری و کارگزاری با زبان اکثریت برآورده می‌شود.

وقتی روشنفکران تاجیک در باب وضع زبان مادریشان در ازبکستان اظهار نگرانی می‌کنند آنها فقط عم فرهنگ خودشان را نمی‌خورند، بلکه قسمت تاریخ و فرهنگ ازبکان نیز در مد نظر آنهاست. چون این فرهنگ در جریان تأثیر متقابل با فرهنگ تاجیکی تشکیل یافته است و من بعد هم از آن بهره یافته است. به جهت آن که در پی هزار سال اخیر زبان فارسی نه فقط زبان رسمی خانیگریهای ترک واقع در آسیای مرکزی بود، بلکه وظیفهٔ زبان علم و فرهنگ و آموزش و پرورش را هم ادا می‌کرد. به همین جهت به خزانة لغوی زبانهای ترکی بخصوص ازبکی تعداد بزرگی کلمات فارسی وارد شده که حامل فرهنگ شخصی اند.

<sup>۱</sup> «به اصطلاح زید و سزاده‌ای. ما عرسی زبان باید بسیاری از اصطلاحات عبرت‌ان خود را در زبان مرسوم ادبی ایران



فرهنگ ایرانی به فرهنگ مردمان ترک زبان فقط توسط زبان وارد نشده است. ادبیات قرون وسطای ازبکی را بدون ادبیات فارسی عموماً نمی‌توان تصور کرد. باید افزود که اغلب نمایندگان علم و ادب کلاسیک ازبک دوزبانه بوده‌اند. از این رو آنهایی که امروز زبان فارسی را در ازبکستان تنگ کرده، جریان انکشاف فرهنگ ملی تاجیکان آنجا را با سدهای مصنوعی بازمی‌دارند، بیش از همه به فرهنگ ملی خودشان حیاست می‌کنند. زیرا بدین وسیله ازبکی از سرچشمه‌های معنوی محروم می‌شوند که در طول عصرها فرهنگ ترکی را غنی می‌کردند.

\* \* \*

در اثر آن چه در باب وضع زبان فارسی در قلمرو تاجیکستان و مخصوصاً بیرون از آن گفته شد می‌توان بر ملا تصور کرد که تبدیل الفبای سنتی تاجیکان چه عمل کوتاه اندیشانه و فسادآوری بود. بعلمت این که آنها به بکارگیری هم از سرچشمه‌های تاریخی ثروتهای معنوی گذشتگان محروم شدند و هم از جریانات روابط دوجانبه معنوی با معاصران همزبانان برکنار گردیدند. زبانشان در مقابل تند باد سخت زبان و فرهنگهای بیگانه برهنه ماند. نتیجه همین شد که زبان کنونی تاجیکان چه از جهت لغات و اصطلاحات و چه از جهت صرف و نحو تحت نفوذ زبانهای روسی و ترکی قرار گرفت و در بسیاری موارد بخصوص شعرهای باگویشهای محلی خود ویژگیهای فرهنگیش را از دست داد.

### مجرای مشترک زبان فارسی

پس چه باید کرد؟ راه نجات یکی است: تا حد امکان به مجرای مشترک زبان فارسی \* پیوستن جریان دهها سال بیگانگی بسته زبان تاجیکان. زبانی که بعلمت گرفتاریهای سیاسی ایدئولوژیکی مجبور بود سالیان دراز از سایر اعضای خانواده‌اش جدایی جوید، ولی با وجود آن همه فشار و تعقیبی که نصیبش شد توانست با حفظ اسم و رسمش پیوند روحانی‌اش را با خویشاوندانش نگه دارد. در وضع فرهنگی که امروزه در آسیای مرکزی حکمفرماست، زبان تاجیکی برای تماس و ارتباط مستقیم و مداوم فرهنگی با زبان فارسی ایران و زبان دری افغانستان بیش از پیش نیاز دارد و گرنه همسایگان دیوار در میان او که الآن از گریبانش گرفته‌اند، دور نیست که دست به گلوبش بزنند.

این یک نوع تقاضای تاریخی است. عمی شدن این تقاضا نیز یک راه دارد و آن بازگشت تاجیکان به خط و الفبای نیاکانشان است. ولی با رعایت کردن یک شرط مهم: در اجرای این کار نازک، عجله پستی نباید. چون ما قبلاً الفبایمان را با سرعتی که تاریخ هیچ ندیده و نشنیده بود دوبار عوض کردیم و بدین وسیله دو نسل زنده تاجیکان را به حساب بیسوادان در آوردیم. که بس است.

می‌دانیم که امروز میان عده‌ای از روشنفکران ایرانی مسأله اصلاح الفبا و حتی تبدیل خط فارسی مطرح است. جای بحث نیست که خط سنتی مان کمبودهای زیادی دارد. در صد سال اخیر برخی دانشمندان بر کمبودهای الفبای مذکور بارها مصراانه تأکید کرده‌اند. من در اینجا بر سر این مسأله که به اندیشه و تحقیق زیاد نیاز دارد، توقف نمی‌کنم. اما می‌خواهم که خوانندگان ایرانی به یک نکته مهم توجه فرمایند: تحمیل و بخصوص تبدیل الفبای سنتی فارسی اصولاً وکلاً کار منحصر به یک قوم ایرانی نیست. نباید فراموش کرد که فارسی زبان رسمی فقط ایران کنونی نیست. تاجیکستان و افغانستان هم حامل و حامی و متولی برابر حقوق زبان فارسی و فرهنگی‌اند که به این زبان ثبت و نقل شده

\* مؤسس معله آینده اصطلاح «قلمرو زبان فارسی» را در مقالات و کتب خود می‌نوشت. می‌توان آن را معمول کرد (۱۱).

است.<sup>۴</sup>

پس دست درازی به بنیاد و بنیان این زبان مشترک، اگر امری یکجانبه و سهل انگارانه توسط یکی از صاحبان زبان باشد باید در ردیف جنایت تاریخی ارزیابی شود.  
عجم، چین زیادی بر پیشانی دارد و آژنگ هزارساله‌ها بر چهره‌اش نشسته است، ولی روح و روان اصلی و ازلی‌اش زنده است و هم از غرور جوانی‌اش چندان نکاسته، او که نگهبان استمرار سنتهاست، اقوام ایرانی را بیش از پیش به وحدت معنوی هدایت می‌کند. بقول مولانا جلال‌الدین:  
هرکسی که دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگبار وصل خویش

## زبان تاجیکی

پرویزده شده از کتاب «احیای عجم» تألیف اکبر تورسان‌زاد

تاریخ زبان آئینه‌ی تقدیر ملت است. بدین معنی بخصوص تاریخ ترقی و تحول زبان پارسی دری تاجیکی در قرون شانزدهم و نوزدهم جالب بود. در این دوران طولانی دو تمایل متضاد بنظر می‌رسد که در سیر تاریخی زبان مذکور نقش روشن باقی گذاشته‌اند. یکی قرن به قرن محدود گردیدن دایره استعمال زبان تاجیکی در ماوراءالنهر و دیگری به شمال هندوستان گسترش یافتن زبان تاجیکی و به تدریج قوت گرفتن نفوذ اجتماعی و فرهنگی آن. تمایل اول در ضمن تأثیر متقابل زبان تاجیکی با زبان‌های ترکی صورت پذیرفت. تمایل ثانی در محیط زبان‌های هندی جریان گرفت.

چنانکه در اسناد و مدارک تاریخی ثبت شده نفوذ قوم‌های ترک و کلام ترکی به محیط ایرانی نشین آسیای میانه در قرن ششم میلادی آغاز شده است. بعداً در برابر برقرار و مستحکم شدن حکومت ترک و مغول (از دولت قراخانیان تا خان‌های مغت)<sup>۵</sup> مقام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قوم و قبایل ترک نژاد در ماوراءالنهر پیوسته می‌افزود. در این بین برخی طایفه‌های ترک‌زبان در جریان کوچ و تاخت و تازهاشان در آسیای میانه (بخصوص در ناحیه‌های شمالی و شمال شرقی آن) مسکن گرفته اقامت دائمی را اختیار نمودند. از جمله در قرنهای یازدهم و دوازدهم جریان آمدن و مقیمی شدن اقوام ترک‌زبان (ترکان سلجوقی، ترکمان و غوزها و ایلکخانیها) در محل‌های تاجیک نشین خیلی قوت گرفت.

در تاریخنامه آمیزش نژادها و قوم‌های گوناگون استیلای مغول فصل جداگانه‌ای است. طایفه‌های مغولی که در مجرای تاخت و تاز و ضبطکاری‌ها به سرزمین عجم آمده بودند (برلاس، مغت، جلایر و غیره)، دیری نگذشته تا قبایل قبل از آنها آمده ترک مخلوط شدند. بنابه تشریح باباخان غفوراف: سبب اساسی نه به تاجیک، بلکه به ترک تبدیل یافتن طایفه‌های مغولی در آن است که هر دو قوم ذاتاً بادیه نشین بودند و ازین رو طریق زندگی و عرف و عادت مشترک داشتند.

در عین زمان یک جریان دیگر تاریخی ترک شدن اهالی مقیم تاجیک جریان گرفت که بخصوص در قرون چهاردهم و شانزدهم پرزور بود. به عقیده باباخان غفوراف جریان مذکور از جمله مهمترین عاملهاست که در نتیجه آنها خلق ترک‌زبان ارتک تشکیل یافته است. ازبکان از قبایل مخلوط شده ترک و مغولی که قبلاً در آسیای میانه ساکن شده‌اند، طایفه‌های بیابان نشین ترک و مغولی که با سروری شیبانی خان در استیلای نو این دیار شرکت ورزیده‌اند نهایت اهالی مقیم‌نشین تاجیکی که با

\* نکته فرهنگی بسیار اساسی و اصولی و حقیقی است که شماره باید ما بدان اهمیت بگذاریم. غمناک باید گفت که فکر ضعیف تغییر خط هم وجود ندارد و اگر گاهی عنوان شده است گذرا و از خوش خیالی بوده است.

۴ \* مراد مسئله مقیم‌نشین است که در فرنا بیش به حکومت رسیدند. (۱۱)

دلایل گوناگون تاریخی زبان ترکی چغتایی را پذیرفته‌اند، بوجود آمدند. این خلاصه علمی مؤلف «تاجیکان»<sup>۱۰</sup> را دست آورده‌ای نوین تاریخی که ضمن آموختن مرحله‌های گسترش یافتن و تنگتر شدن حدود جغرافی و فرهنگی زبان‌های ایرانی اندوخته شده‌اند، تصدیق و تأیید می‌کنند. ناحیه‌هایی که اول مینهن اقوام ایرانی زبانان بودند و بعداً تحت نفوذ زبانهای ترکی قرار گرفتند، هفت‌رود، فرغانه و ترکستان چین بودند. اهالی این ناحیه‌ها تا انتهای هزاره یکم سالشماری میلادی به زبانهای سغدی و سکائی حرف می‌زدند که از روی تصنیفات علمی کنونی به عائله یگانه زبانهای ایرانی منسوب می‌باشند.

زبان تاجیکی در قرن پانزده در مرغیلان و تا آخر قرن هژدهم در سرو نفوذ خود را نگه داشته است. در خوارزم زبان خوارزمی (یکی از زبان‌های ایرانی و زبان تاجیکی تا انتهای قرن چهاردهم متداول بودند. و تنها قرنهای بعدی آنها جای خود را به زبان ترکی چغتایی دادند. (چنانکه ا.ا. سمیانوف خاورشناس معروف روس آورده است. جمیع منشور (برایج)های خوارزمشاه نکش، از جمله مشورهائی که برای اهالی شهرهای واقع در پایان آب سیردریا تعیین شده بودند، به زبان تاجیکی<sup>۱۱</sup> ثبت گردیده‌اند). اهالی مقیم نسف (قرنی کوسی)، شهر سبز و کتات تنها بعد از قرن شانزده فسمائز تاجیکی زبان ازبکی گذاشت.

ولی در قرون شانزدهم و هژدهم میلادی حدود متداول زبان تاجیکی از حساب محیط فرهنگی هند خیلی وسعت یافت. آغاز این تعاقب مهم تاریخی به قرنهای یازدهم میلادی مصادف است. آن وقت سلطان محمود غزنوی به هندوستان لشکر کشیده بود. زبان تاجیکی که زبان گفتگویی اکثر سپاهیان محمود ترک نژاد بود همراه به یورش و به قسمت‌های شمال و غرب هند وارد شد. خانواده‌های غیر هندی که بعداً در هندوستان حکومت کردند (غلمچی‌ها، تغلق‌ها و غیره)، از نواحی آسیای میانه و خراسان برآمده بودند و طبیعی است که نهجاً آنان بران کنونی تاجیکان خیلی نزدیک بود. بعداً، وقتی عساکر بابر به هند حمله آوردند و به مدت دور و دراز حاکمیت مغولان گورکانی برقرار گردید، زبان تاجیک به مقام بلند فرهنگی رسید. از جمله در قرن شانزدهم ادبیات، تاجیک‌زبان، رواج بیشتری پیدا کرد.

به قول یک محقق معاصر هندی، پس از انقراض حکومت حسین بایقرا هرات همچون مرکز علم و ادبیات مقام خود را از دست داد. دانشمندان تاجیک و فارسی که در آن مرکز جمع آمده بودند، پراکنده میشوند، گروهی ازادیان به اصفهان و گروه بیشتری‌تران به هندوستان می‌روند. همین راهم باید متذکر شد که در اصفهان که پایتخت دولت صفویه بود، بیشتر سخنرانان شیعی مذهب متعصب جمع آمده بودند. برعکس، در دربار تیموریان هند، بخصوص در زمان حکمرانی اکبر، جهانگیر و شاه جهان در دهلی، اگرچه لاهور و غیره سخنوران زیادی گرد آمدند و آنان آزاد و بهر طرز و طرفی که میل داشتند، شعر می‌گفتند و در مباحثه‌های علمی آزادانه شرکت می‌کردند. حتی امرای آنجا نیز در تشویق شاعران از دیگران گوی سبقت می‌بردند.<sup>۱۲</sup>

باید نیز افزود که زبان تاجیکی تا آغاز استیلای انگلیسها (نیمه اول قرن نوزدهم) در هندوستان شمالی نفوذ اجتماعی و فرهنگی خود را نگاه داشته توانست. یک دلیل دیگر تاریخی نیز جانب است: در قرون شانزدهم و نوزدهم هندوستان به مرکز اساسی لغت نویسی تبدیل یافت. چنانکه در محیط

<sup>۱۰</sup> «تاجیکان تألیف باباجان عسکری است (۱۰).

<sup>۱۱</sup> \* وقتی صحبت از زبان دوره خوارزمشاهیان است طبعاً باید فارسی گفت و نوشت به دری. اصطلاح چند ده ساله تاجیکی برای آن دوره کاملاً بی‌تناسب است (۱۱).

فرهنگی هند «شرفنامهٔ منیری» (تألیف ابراهیم فاروقی، قرن پانزدهم)، «مؤید الفضلاء» (تألیف محمد ابن لاد دهلوی، قرن شانزدهم) «فرهنگ جهانگیری» (تألیف حسین انجو، قرن هفدهم)، «برهان قاطع» (تألیف محمد حسین ابن خلف تبریزی، قرن هفدهم)، «بهار عجم» (رای تکچندی متخلص به بهار، قرن هجدهم) و نهایت «غیاث اللغات» (محمد غیاث‌الدین بن جلال‌الدین رامپوری، قرن نوزدهم) و نظیر آن فرهنگ‌های مشهور زبان فارسی تاجیکی تألیف شده‌اند که اکثر آنها بعداً تکرار به تکرار به طبع رسیده‌اند (چنانچه «غیاث اللغات» در مطابع هند بیش از ده دفعه به اشکال مختلف به تنهایی و یا توأم با فرهنگهای دیگر طبع شده و در سرتاسر خراسان و ماوراءالنهر گسترش یافته است).

برای ما وارثان ابوعلی سینا و مولانا جلال‌الدین بلخی، کمال‌الدین خجندی و عبدالقادر بیدل آن چیز مایهٔ افتخار است که آنان در مرز و بوم بیگانه وحدت زبان و فرهنگ خلق خود را حفظ نموده نگذاشته‌اند که یونند تاریخی و فرهنگی‌شان با وطن بریده گردد. و محض توسط زبان پارسی - دری تاجیکی بود که آن غریبان تاجیک‌ترین چکیده‌های دل و افشوده‌های ادراک خویش را ثبت صفحهٔ تاریخ کرده‌اند.

خلص کلام، همچنانکه بار بار صابر برحق گفته است:

روز ناآبادی‌ش تاجیک زبان آباء کرد،  
در زبانش دولت سی‌دولتی بنیاد کرد؛  
دولتی از حرف وزنی،  
دولتی از شعر رنگین  
آن چنان شعری که هر بیک مصرعش  
جویه‌ای از خون سربازان اوست،  
روژن نوری از آتشیهای زردشتان اوست...

## آینده

چون این نوشته‌ها را از خط روسی به فارسی در آورده و چاپ کرده‌اند بعضی از اعلام بصورت منقول و نادرست در «ایران نامه» عرج شده بود مانند ترمذ [که ترمیس آمده] - ختل [خوتل] - پنجکنت [پنجه کند] - النجق [النزیک] - کندلویلیغ [کنه قوبلیغ] - بلاسانون [بلاسانون] - استروشن [استراشنی] - کورت [کورب] - ایلک خانی [ایک خانی] - برلیغ [بارلیغ] - تغلق [تغلق] - گورگانی [کرگانی] - ضمناً یادآوری این مطلب مفیدست که مفصلترین نوشتهٔ تحقیقی دربارهٔ کلمه‌های تات و تاجیک مقاله‌ای است از دکتر محمد دبیرسیاقی که در ناموارهٔ دکتر محمود افشار چاپ شده است. همچنین چند سال پیش مقاله‌ای از استاد محمد محیط طباطبایی در همین مجله راجع به تات و تاجیک چاپ شده است.

از دوستان دانشمند و ادب‌پرور آقایان دکتر انوالحسن جلیلی، محمدعلی کورم‌زادهٔ تبریزی و جمشید سروش سروشیان که در دورهٔ هفدهم چندین مشترک (بیش از اندازهٔ انتظار) برای مجله یافته‌اند سپاسگزاریم.

## دیدار با همزبان تاجیکم

در هتل کوچک و استاره (در ژنو) با اکبر تورسان زاد آشنا شدم. از سفر اسپانیا می آمد که به تاجیکستان برود. به اسپانیا رفته بود که در محفل بزرگداشت اقبال لاهوری همسخنی کند و از آنجا به ژنو آمده بود. اتفاقاً به همین هتل وارد شده بود که من بودم.

گفت چون در محفل مذکور صحبتی از فارسی گوئی اقبال نبود و سخنها بیشتر بر سر شعرهای اردوی او بود من به گردانندگان آنجا گفتم به فارسی که زبان شعر اقبال است سخنرانی خواهم کرد و هر چه گفتند که کسی از شرکت کنندگان فارسی نمی داند و باید خطابه به زبان اروپائی باشد نپذیرفتم. تعجب کردم ازین که چگونه می شود فارسی ندانست و درباره اقبال و شعر او سخن گفت.

اکبر تورسان زاد نزدیک پنجاه سال دارد. تاجیک است و از مردم دوشنبه. تحصیلاتش در رشته فلسفه بوده و از دانشگاه مسکو درجه دکتری گرفته و پنج سال است که رئیس شعبه مطالعات شرقی فرهنگستان علوم تاجیکستان است. به کشورهای زیادی سفر کرده و زمان برگزاری جلسات بزرگداشت حافظ به دعوت ایران به کشور ما آمده بوده است.

تورسان تند و پرهیجان و بی تابانه سخن می گوید. فارسی اش تاجیکوار است. اگر گاهی در فهم مطالب او دشواری برآیم پیش می آمد برای آن بود که واژه های محلی و مخصوص مصطلح و مرسوم زادگاه خویش را به زبان می آورد و به همانقدر با زبان رایج تهران متباین بود که گفتار مردی از زاوه و خواف و زوزن و دیگر شهرهای خراسان.

نام خانوادگی او چنانکه خودش گفت کلمه فارسی است (تور + سان)، اگرچه در اسناد رسمی کشورش و گاهی در نشریات «تورسون» می نویسند. به همین مناسبت نامش با نام نورسون زاده شاعر حزبی و سیاسی تاجیکستان در دوره استالین و پس از او، که چند سال پیش درگذشت تخیلیط می شود. در حالی که هیچ گونه خویشاوندی میان این دو نیست.

تورسان زاد، پس از بازگشت از سفر ایران به هموطنان خود خبر برده است که: «...خوش طالع بوده ام که به من زیارت مقدسات ایران زمین میسر گردید. هر یک فرد صاحب ذوق و خود آگاه که با دیوان حافظ به زیر بالین کلان شده است این آرزو را در دل می پرورد».

درباره زبان فارسی ایران و سخن گفتن با طبقات مختلف مردم گفته است: «ضمن گفتگو و ملاقاتهایی که داشتم عقیده ام درباره یک بودن زبانهای تاجیک و دری و فارسی با هم قویتر شد. به همین مناسبت تفصیلات یک صحبت دیگر به یاد می رسد. یاری یک زبانشناس معروف شوروی که در سمپوزیوم یکجایه مورخان اتحاد شوروی و افغانستان در دوشنبه شرکت ورزیده در مجلس علمی استیتوی ما معروضه کرد و ضمن آن می خواست ثابت کند که تاجیکی و دری و فارسی سه زبان مختلف اند».

من از او سؤال کردم به یادتان باشد من دیروز یکی از جلسه های سمپوزیوم را اداره کردم و ضمناً معروضه و گزارشهای شرکت کنندگان روسی زبان را برای مهمانان افغانستان اجمالاً ترجمه نمودم. پس آن چه زبانی بود که با مهمانان حرف می زدیم. ناطق مسکوی گفت شما با زبان خوب تاجیکی حرف زدید. من افزودم مادام که زبان خوب تاجیکی برای مهمانان خارجی کاملاً مفهوم است و ما تاجیکان این جایی نیز زبان مهمانان را بدون ترجمان می فهمیم پس مگر این دلیل قاطع بر آن نیست که زبان [مان] یکی است؟ فیلسوف معروف بهودی نژاد اسپینزا بیهوده نگفته بوده است که اکثر آسوه تفاهم در دو زمینه

پیدا می‌شود: و با یک چیز را نامهای گوناگون می‌دهند و یا چیزهای گوناگون را یک نام...  
به دنبال همین مصاحبه، درباره دیدار خود با نویسندگان و پژوهندگان مؤسسه لغتنامه دهخدا و پرسشی که از آنها کرده نکته‌های دقیق، را یاد آور شده است. عین عبارت او چنین است:  
«پرسیدم کدام لغت و اصطلاحی که استفاده کردم برایتان مفهوم نبود؟ گفتند همگان مفهوم بود. هر چند واژه‌های چند از گفتار شما امروز در ایران رایج نیست ولی مهم این است که آن واژه‌ها در ذخیره لغت زبان ما هستند.»

در تقویت این خلاصه [گفتار] میزبانان افزودم من هم می‌بینم که در زبانهای ما و شما بسیار نام و اصطلاحها فرق می‌کنند. واژه‌هایی هستند که فقط خاص زبان تاجیکی یا فارسی هستند و نیز کلماتی چند تابشهای نومعنائی پیدا کرده‌اند و یا معنی‌های اصلی خود را گم کرده‌اند... ولی بنیاد و بنیان زبان همان است که بود و می‌ماند.»

آنچه نقل شد از شماره نخستین روزنامه پیوند است به زبان و خط فارسی که در شهر دوشنبه به چاپ می‌رسد. این روزنامه دلپذیر به یمن تحولاتی منتشر می‌شود که در کشور شوروی پیش آمده است. آقای تورسان زاد دو شماره از این روزنامه ماهانه را که همراه داشت به من التفات کرد.  
هر شماره از این روزنامه شانزده صفحه است. مصورست و با حروف فارسی (که در سطر اول یادداشت شماره اول که روزنامه از آن به حروف تیاگان تعبیر شده است) روشن و پاکیزه و بیست هفته نامه ادبیات و صنعت.»

«سر محرره روزنامه عسکر حکیم است که سست ریاست اتحادیه نویسندگان تاجیکستان را بر عهده دارد. از شماره دوم نام نگارندگان مسؤول گل نظر و بیرنگ کوهدامنی در روزنامه چاپ شده است. گل نظر را نمی‌دانم کیست؟ طبعاً تاجیک و از ادبای آنجاست. اما نام بیرنگ کوهدامنی برای فرهنگمندها و ادبای جوان ایران آشناست و گاهی شاعرش در مجله‌های ایران به چاپ رسیده است. کوهدامنی افغانی است و سالی چندست که در تاجیکستان مقیم شده است.»

تاسیس و چاپ پیوند زاده تحولات سریع شوروی است. در یادداشت کوتاهی که در شماره اول پیوند چاپ شده است می‌خوانیم: «... به ماده ۲۸ قانون زبان جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان توجه فرمائید: - جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان برای آموزش خط فارسی و طبع و نشر آثار با این خط شرایط مساعد فراهم می‌آورد. - از تصویب این قانون تاریخی - ثمره ایام بازسازی به دو ماه بیشتر سپری نشده ولی برای چاپ و انتشار ضمیمه پیونده همه گونه شرایط لازم مساعد گردید و اینک خواننده تاجیک امکان آن را دارد که بطور همیشگی پیوند را به خط فارسی مطالعه کند...»

شیفتگی تاجیکان برای بازجستن روزگار به اصل خویش، از هر کلمه و هر سطر این روزنامه هویدا است و خواننده ایرانی می‌تواند بخوبی دریابد که همزیانش در مدت هفتاد سالی که خطشان را به لاتین و سپس به روسی برگردانده و از کتابها و نوشته‌های پدرانشان و مطبوعات و نشریات همسایگانشان دور کرده‌اند چه طعمه روحی و معنوی دیده‌اند. همین اکبر تورسان زاد درین باره چه استوار و زیبا گفته است: جدایی پذیری در عالم فرهنگ چه نیروی خراب کننده است. مثل تبری است که بر ریشه رستی زده می‌شود. این بخصوص به فرهنگهای همزبان و هم‌سنت ربط دارد که ریشه‌اشان از یک سرچشمه معنوی آب می‌خورد. از خانم تاج‌النساء سی و هفت ساله که از هنریشگان تئاتر و موسیقی نوازان است درباره تعویض خط در شماره دوم پیوند نقل قول شده است که «خط سیریلیک مردم تاجیکستان را از اصل و سرچشمه و ریشه به دور کرده است.»

## زبان فارسی در افغانستان

متصدی مجله دوست داشتی آینده!

این سومین بار است که دوست افغانی خود را بار سال مجله آینده افتخار بخشیده‌اید باین مناسبت تمنیات نیکه خود را اظهار و موفقیت‌تان را آرزو مندیم. چون در مجله شماره ۵-۸ مرداد و آبان ماه سال ۱۳۷۰ مفسونی تحت عنوان زبان فارسی در افغانستان توجهم را به خود جلب کرد خواستم پیرامون آن چیزی بنویسم...

من شخصاً پشتو زبان هستم ولی تحصیلاتم به شکل ابتدائی زبان دری است و من کمال افتخار خود می‌دانم که به زبان دری (فارسی) تکلم و کتابت کرده می‌توانم و از اشعار بسیار نثر لسان‌الغیب حافظ شیرازی و استاد سخن سعدی و صائب و کلیم و فردوسی و خلیل‌الله خلیلی افغانی و دیگر دانشمندان و شرای گران قدر فارسی تا آنجائی که فهم من اجازه می‌دهد استفاده‌ها کرده‌ام و تعمسی هم ندارم که من پشتویم و به زبان دری می‌خوانم و می‌نویسم و ضرورتی هم برای توضیح این مطلب نمی‌بینم چون احساس بیگانگی نمی‌کنم و به زبان وطن خود می‌خوانم و می‌نویسم. اینگونه توهمات و اندیشه نادرست وحدت ملی ما را خدشه‌دار می‌سازد... زبان دری زبان تقریباً ثلث مردم افغانستان را تشکیل می‌دهد و به قرار گفتار دکتر محمود افشار مؤلف کتاب افغان‌نامه این زبان بر مردم آنجا تحمیل نشده است بلکه زبان بومی مردم افغانستان است... تمام مکاتیب و جراید بزبان دری نشر می‌شود و در دوایر دولتی و مکاتب و دانشگاه (پوهتون‌ها) زبان دری رایج است. از آنجائی که تقریباً بیش از ثلث مردم افغانستان بزبان پشتو حرف می‌زنند اخیراً پشتو را هم زبان رسمی قبول کردند مع الوصف مکاتبات در تمام دوایر بجز عنوان و سرلوحه‌ها همه دری تحریر می‌شود و جالب‌تر اینست که رژیم محمد زائی‌ها که خود به یک قبیله کلان پشتون‌های پکنیا منصوبند پشتو را بدروستی تکلم کرده نمی‌توانند...

افغانستان پشتون، تاجیک، هزاره، ترکمن، ازبک نورستانی، بلوچ، هندو، تیک و غیره که هر کدام به رشته محلی و لهجه‌های مختلف سخن می‌زنند تشکیل گردیده است و اگر نیک مطالعه بفرمائید هیچ دولتی را هم شاید در دنیا سراغ نداشته باشید که از یک قوم تشکیل یافته باشد... اگر در آلمان هر تعداد ملیت‌های مختلف وجود داشته باشد آلمانی هستند و اگر در پاکستان هر تعداد مردمان مختلف موجود باشند پاکستانی‌اند و علی‌هذا القیاس در تمام دنیا هیچگاه آنها از مربوط بودن به آن وطن تنگ ندارند و افتخارات خود را به آن مربوط می‌دانند و ما باید افتخاراً به پذیریم که افغانیم و از افغانستاییم...

اگر خواندن‌های صفدر توکلی برادر هزاره را از رادیو افغانستان شنیده باشید بالهجه هزاره‌گی همه مردم افغانستان را برادر خطاب می‌کند و واقعا هم چنان است، که همه برادرند. زبینه نخواهد بود که با اندک دانشی که از راه مطالعه کتب به دست آورده باشیم مردمان وطن خود چون عبدالحی حبیبی دانشور کشور را به باد انتقاد بگیریم و یاد او را مبهم بسازیم. باری اگر به خدمات فرهنگی وی در زبان دری که خود شاهد گویای ارج گذاشتن بزبان دری است مراجعه بفرمائید ناگزیر سرارادت خم می‌کنید. همین اکنون نود درصد از تألیفات وی بزبان دری نگاشته شده و آثار زیادی در کتاب فروشیهای ایران و افغانستان ازین مرد که روانش شاد باد موجود است که هیچگونه تعمسی درین راه بخرج نداده است با آنکه خودش از پشتو زبانهای اصیل قندهار است.

محمد سالم دینانی

آلمان

## به تاجیکان

آقای هوشنگ رهنما که در فیلادلفیا (امریکا) مقیمند به هنگامی که دو ایرانشناس آقای دکتر بریان اسپونر (انگلیسی) و دکتر ویلیام هنوی (امریکائی) استادان ایرانشناسی دانشگاه پنسیلوانیا در فروردین ۱۳۷۱ به سوی تاجیکستان می‌رفتند شعری خطاب به مردم تاجیکستان سروده و به همراه آن دو دانشمند به مراکز و مجامع علمی جمهوری تاجیکستان فرستاده است. نسخه‌ای از آن به مجله آینده رسیده است. ما برای گسترش پیوندهای ادبی میان دو کشور آن را چاپ می‌کنیم و معتقدیم هرگونه سخنی، در هر مرتبتی، که یادآور همدلیها و همزبانیهای ماست باید به چاپ برسد و پیام مهر و دوستی دانسته شود.

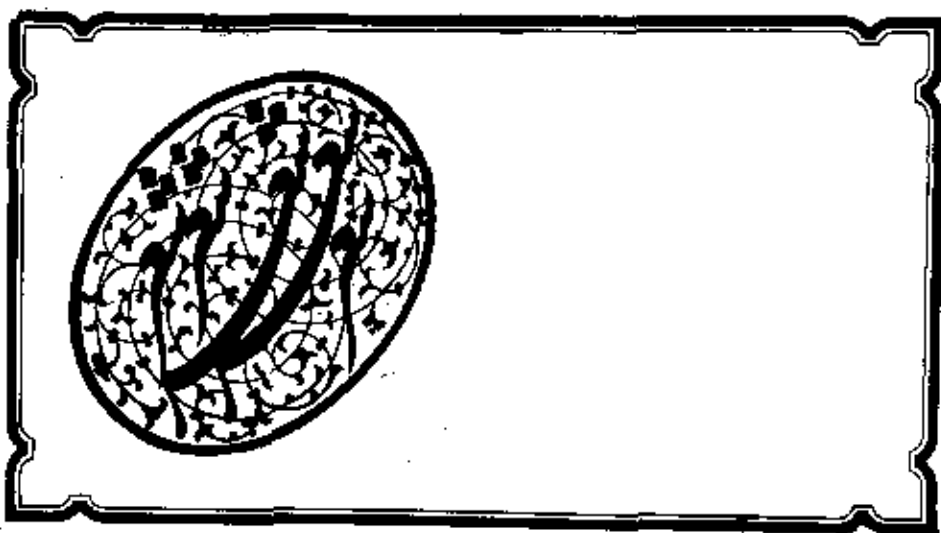
این نکته هم گفته شود که پس از شکست بندهای هفتاد ساله‌ای که فارسی‌زبانان هواروده را در خود محصور و مهجور کرده بود و با سرنگون شدن دیواری که مانع آمد و شد به درون تاجیکستان و ترکمنستان و کرانه‌های پارسیگویی بود نه تنها میان ایران و تاجیکستان رفت و آمد آغاز شد و دانشمندان ایرانی بدان خطه روی آور شده‌اند، بلکه چندی است که بسیاری از ایرانشناسان کشورهای دیگر با علاقه‌مندی بسیار، به منظور دست یابی بر سرچشمه‌های دیرین فرهنگ و تمدنی که سالهای دراز میان آنان شناخته و مشهور بود ولی نمی‌توانستند به چشم خویش ببینند و با پرسش و جویایی گوشه‌های پرکشش آن را بشناسند، بدان سرزمین می‌شتابند و گویی که به قلمرو نامشکوفی دست یافته‌اند.

### آینده

نظرکن از سرالفت دمی به منظر تاجیک  
هوای دلکش تاجیک و خاک چون زر تاجیک  
گذارکن که بینی دیار دلبر تاجیک  
عبور چشمه حیوان نگر به معبر تاجیک  
که هست سختگه دولت مقرر تاجیک  
بر پیام مودت تو بر برادر تاجیک  
درد بساد به نیکان مهر پرور تاجیک  
چها که رفت ز دست زمانه بر سر تاجیک  
شکست پشت عدو در مصاف لشکر تاجیک  
رها شد از قفس اهرمن کوتر تاجیک  
برد برادر تاجیک پیش خواهر تاجیک  
که آتشی که نسیده بود به مجمر تاجیک  
سزد که زینت عالم کنیم زیور تاجیک  
نشاند باد به تاج زمانه گوهر تاجیک  
هماره باده عشرت کند به ساغر تاجیک  
همیشه خرم و آباد باد کشور تاجیک

گذرکن ای دم باد سحر به کشور تاجیک  
بسیط دشت زرافشان بین و ساحت روشن  
به پنجکد و نوآباد و وخت و نورک و مرغاب  
ز سیر دریا باری گذر به آمو دریا  
به روز جمعه سفر سازکن به شهر دوشنبه  
ازین برادر ایرانی ای صریر سلامت  
سلام باد بدان مرز و بوم و خطه سرسبز  
چه فته کرد در آن ملک دیو جور و شقاوت  
نگر که بهر اثر صبر نوبت ظفره آمد  
کنون که صبح سعادت دمید و از پس عمری  
سزاست گسر سخن رشته محبت ایران  
ز تدباده حوادث نداشت بیم خموشی  
کنون که دولت بخشش به روزگار درخشد  
بسریده بساد ازین گنجخانه دست تطاول  
به یمن دولت نوروز دست ساقی دوران  
جهان بکام و فلک بر مراد و بخت موافق





### این چیست! چیست!؟

آنگونه رنده‌ام که خوش آسوده مُردی!  
 ره تا فراخسای دلاویز مرگک داشت  
 از خویش دلگرفته و از عمر خسته‌ام،  
 هر لحظه‌ام حکایتِ داغیست سینه سوز  
 آن دست بسته مُردِ نیردم به بندِ خصم  
 کو چارهٔ غمان، که پناهی اسان نماند!  
 سبز خیال می‌بُردم بُر مُرادِ عمر،

\*\*\*

این طُرفه بین که چون رُوم آورده دامنان  
 بازارِ نهمت است، نیارم درنگِ ننگ  
 گویند رفت از بُر ما یا کد امنی!  
 اینم نشاندۀ خوش، که رهی هست و رفتی...  
 پرویز خانی

### تَوَیْبَةُ شَبَاب

رسید پیری نشاند در جانِ غمانِ عالم  
 غباری از غم نشست بر دلِ سُرنگ و سنگین  
 رسید پیری چه مائمی آه، شگفت‌تر این  
 نشاند زخمی به عمقِ جانم کِبَابِ خون  
 خموش اگر شد، دلم در این باغِ خزان برآوردت

\*\*\*

از این مصیبت چرا تالم که وای از این غم  
 چگونه آرم بُرون سر از این غبارِ مُبیم  
 که شد درینا سپیدی موشان ماتم  
 شفای آن را خدای مَن آه کجاست مرهم  
 چگونه دیگر به باغِ بی‌گل، برآورد دم

چه دانی اکنون زگریه‌هایم، به خلوت شب  
گهی که یادت به یادم آید، به یاد آرم  
بی‌اکه در من نهادنجه هجوم پنجاه\*  
زغم گساران ز می پرستان، کجاست رندی  
در این هیاهو که هول و حیرت نشسته هرجا

ندیده‌ای ابرچگونه بازد به خاک، نسیم  
شقایقی را که شسته گلبرگ به اشک شبنم  
مُجوم تلخی، که بال و پر را کند دما دم  
که جانی از می، بساطی از گل کند فراهم  
سرا رهاکن ز روزگاران دمی بنالم  
اورنگ خضرانی

آبادیه - بهار ۱۳۷۱

بکنند سال نو را زهم پنجه و چنگال  
کسانی مروزی

\* آینه گسای، پنجاه برتوبچه باد

### قبله جان

مرا تو قبله جانی که رو بسوی تو باشم  
از آن به گردش گردون به جستجوی تو باشم  
جز اینکه، همفلس روی مشکبوی تو باشم  
به زندگانی و مرگم، بخاک کوی تو باشم  
چنان خوشم که نوگونی کنار روی تو باشم  
در آن زمان که بجان گرم گفتگوی تو باشم  
شکر دهان شده‌ام ز آنکه قصه گوی تو باشم  
به اوج ذوق خیالم چو یاد روی تو باشم  
هزار سال دگر بازگرد کوی تو باشم  
اگر ز روی تو دورم به های و هوی تو باشم

عجب نباشد اگر من در آرزوی تو باشم  
تویی ستاره بختم بنام دلکش ایران  
جهان و هرچه در او هست گر دهند نخواهم  
به کوه و دشت و کویرت قسم که می‌خواهم  
بیاد دامن البرز و جلوه گاه دماوند  
بهشتیان همه حسرت برند سخت به حال  
همیشه نام تو ورد زبان من بود از عشق  
بیان وصف جمالت مرا به شوق در آرد  
چنان به مهر تو دلسته‌ام به عشق تو بماند  
ز مویه‌های غریبانه رفیع تو بشنو

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

### فرخی یزدی \*

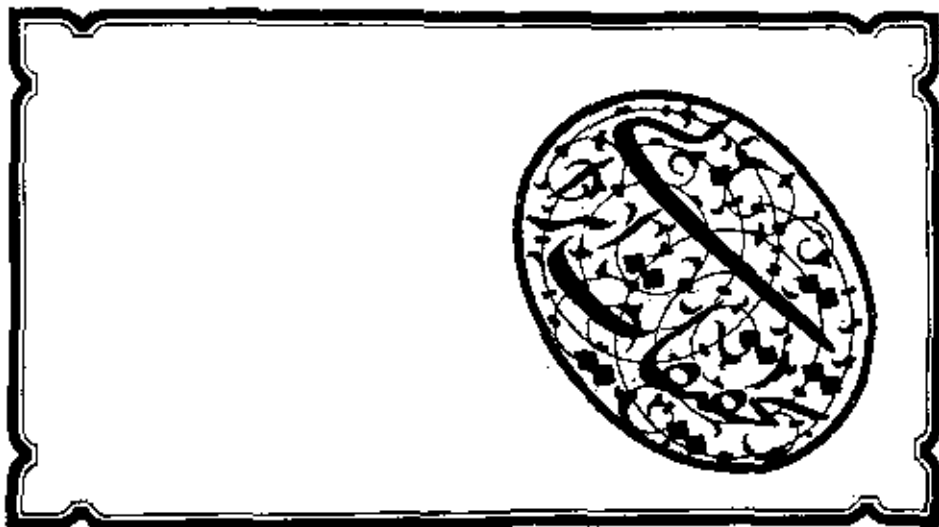
به مناسبت انتشار عکس کو بر روی حلقه شماره ۵۸ سال ۱۷ مطبوعه آید.

بانگ مستیز ملت من بود فرخی  
مرد حماسه، خصم شکن بود فرخی  
دیدیم سر سدار وطن بود فرخی  
تبع زبان خلق کهن بود فرخی  
جوهر نمای ذات سخن بود فرخی  
فوغای بانگ سرغ چمن بود فرخی  
فریاد خلق لای کفن بود فرخی  
آسوده از شکنجه تن بود فرخی  
فارغ ز خون و خانه و زن بود فرخی  
درد سرا، خروش و دهن بود فرخی  
وفاکرمانشاهی

مست شراب عشق وطن بود فرخی  
اوج غزل خروش ستم سوز روزگار  
تاوان عشق پاک، سر خود به باد داد  
مردانه جان سپرد و ز پر خاشاک لب نست  
آلوده تافتن اهل قلم نشد  
زندگی حصار ستم مویه‌ای نکرد  
اسطوره ساز شعر رهایی ز بند طم  
خون خروش در رنگ تاک وجود داشت  
سر پیش تازیانه دشمن نکرد ختم  
در این کسوی بی‌کسی سرد رزم کش

### ناله غریبانه

درون خانه خویش آنچنان غریب شدم  
 که از محبت همخانه بی نصیب شدم  
 دگر به صدمه بیگانگان نیندیشم  
 چو در وطن بر اهل وطن غریب شدم  
 یکی جواب سلام مرا نمی گوید  
 به چشم دوست چو دشمن مگر رقیب شدم؟  
 همه ز دیدن رویم همی گریزان اند  
 به حیوتم که چنین آدمی عجیب شدم  
 در این میانه چو سنگی فتاده خاموشم  
 به رغم آنکه بر آن، بارها خطیب شدم  
 اگر زشادی آغاز زندگی دورم  
 خوشم که با غم پایان آن قریب شدم  
 چرا به چشم خرد ننگرد کسی، زیرا  
 به کام اهل جنون عاقل و لبیب شدم  
 من از نوازش یاران هماره مأیوسم  
 که ناگزیر ز خودداری و شکیب شدم  
 ز دولت ادب مرد می شدم محروم  
 که پیش دیده اشان شاعر و ادیب شدم  
 به بانگ ناله من گوش باغبان پر شد  
 ولی خموش چو گل در بر حبیب شدم  
 به رنج جان محیط آشنا نگشته کسی  
 اگر چه مایه درد سر طیبیب شدم  
 محمد محیط طباطبایی



ابوالقاسم اسماعیل پور

## امیر پازواری شاعر گنجینه رازهای مازندران

"mêrê Kal Amir gēnēnē Pāzēvāre  
batu dāss- a'yt, marz girmē timē- jāre  
bargēz nadimē narē guḡuk var a'yt dāre  
ši nakêrdē zan vačē kaš a'yt dāre"

«مراکل امیر گویند اهل پازوار، بلو (نوعی بیل کشاورزی) / در / دست گرفته مرز می‌گیرم برای  
تخم زار (جالیز)، هرگز ندیدم گاو نر در کنار خود گوساله داشته باشد، / و / زن شوهر نکرده بچه در  
آغوش داشته باشد.»<sup>۱</sup>

امیر پازواری شاعر کوچه باغها، شکوفه‌ها و بهار نارنجهای مازندران است. پازوار روستایی است  
نزدیک بابل، شهری که زمانی بارفروش و پیش از آن «مانطیره»<sup>۲</sup> خوانده می‌شد. او شاعر «گنجینه  
رازهای مازندران» است. چراکه دیوانش را «کنز الاسرار» نامیده‌اند؛ شاید بدان سبب که زندگی‌اش  
همچون رازی در گنجینه افسانه‌های محلی مازندران پنهان مانده است. درباره‌اش نه می‌دانیم در چه  
زمانی و چگونه زیست، و نه از یگانه معشوقش «گوهر» آگاهیم، مگر افسانه‌هایی که در سینه عاشقان  
کوی او، یعنی در قلب ساده دلان و پاکبازان روستاهای مازندران زنده مانده است. اینقدر هست که او  
دهقانی آزاده و شاعری سرگشته، شیفته شاه مردان، علی (ع) بود که به احتمال در دوره صفویه

۱- کنز الاسرار مازندران، جلد اول، به اهتمام برنهارد ژرن، پترزبورگ، ۱۸۶۰، ص ۱۴۰. برابر نهادن برخی از آواها  
عبارتند از: (q = نیم زیر) (ج = q) (x = باق) (ē = ش) (x = خ)  
۲- Māmāteyr یا Māmātir: در احسن التفسیر یا املائی و مانطیر، مانطرا، و منطیر آمده است. نک. مقدسی، احسن  
التقسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علیبنی منزوی، تهران ۱۳۶۱، ص ۷۳ و ۵۵۱. رابینو «پازوار» را در زمره دهات مشهد  
سر (بابلسر) برمی‌شمارد. نک. ه. ل. رابینو، مازندران و استرآباد، ترجمه غ. رحید مازندرانی، تهران، چاپ سوم ۱۳۱۵، ص  
۱۸۰-۱.

می‌زیسته است. این احتمال هم از یک دوییتی منسوب به او نشأت می‌گیرد:

Šā Abbāse kabir Ašrēf rē jā bēsāte

sētun bē sētun qērsē tēla bēsāte

sangē marmar dar kōnā bēsāte

nāmardē falāk kārčvānsērā bēsāte

شاه عباس کبیر اشرف‌رہ جا بساتہ  
ستون بہ ستون قرص طلا بساتہ  
سنگ مرمر در کنا بساتہ  
نامرد فلک کاروانسرا بساتہ<sup>۲</sup>

ترانه‌های امیر طی سالها و قرن‌ها مینه به سینه نقل شده و هنوز هم بر زبان چوپانهای بیلاقت مازندران جاریست و با همراهی نوای سوزناک نی، دل کوهستانها و دره‌ها را می‌شکافد و در دشتها به هنگام کار خوانده می‌شود.

برنہارد درن،<sup>۳</sup> خاورشناس روسی، در سال ۱۸۶۰ به دعوت مؤسسه امپراتوری جغرافیا، واقع در قفقاز، به مازندران سفر می‌کند و طی سیاحت خود به گردآوری ترانه‌های مازندرانی می‌پردازد. او در این باره می‌نویسد در هرجایی که از عبارات و اشعار و حکایات و غیره به لغت آن ولایات بود، اطلاعی بر آن یافته، بعد از تنسیخ و تألیف اکثر آن به پترزبورگ مراجعت نمودم و بعد از آن نیز یک مجموعه از اشعار که به واسطت سعی و اهتمام عالیجاه مجدت همراه، گوسف،<sup>۴</sup> قونسول دولت بهیمة روسیه که در مازندران است، تألیف شده بود، به دست آمد... نسخه دیوان شیخ (امیر یازواری) بالتامام در دست کسی نیست، مگر آنکه در هرجایی جزوهای از آن پیدا می‌شود و یا آنکه بعضی از اهل آن بلد، ورقی از آن دیوان در صفحه سینه خود ضبط کرده و در وقت ضرورت می‌خوانند.<sup>۵</sup>

رہ آورد سفر درن، جلد نخست «کنز الاسرار مازندرانی» است که در چاپخانه آکادمی روس به چاپ می‌رسد. ناگفته نماند که پیش از او نیز شخصی به نام خوجکو کتاب و نمونه‌های شعر توده‌ای ایران را به سال ۱۸۴۲ در لندن به چاپ می‌رساند و در آن از امیر یا شیخ طبرستان اشعاری نقل می‌کند.<sup>۶</sup>

باری، درن در زمان به چاپ سپردن کنز الاسرار در سفارتخانه ایران به میرزا شفیح مازندرانی برمی‌خورد. او که اهل یارفروش بود و گویش طبری این خطه را خوب می‌دانست، در تصحیح کتاب به باری درن می‌شنابد و خود نیز به گردآوری پاره‌ای از ترانه‌ها می‌پردازد. شش سال بعد یعنی در ژوئن ۱۸۶۶ جلد دوم کنز الاسرار منتشر می‌شود. در سال ۱۳۳۷ ش، یعنی پس از ۱۰۰ سال، چاپ عکسی جلد اول در تهران توسط کتابفروشی خاقانی با پیش‌گفتاری از دکتر منوچهر ستوده و دیباچه‌ای از محمد کاظم گل باباپور انتشار می‌یابد. جلد دوم نیز به کوشش آقای گل باباپور در مرداد ۱۳۴۹ ش

۳- عباس شریان، مازندران، نشرات علمی، تهران (چاپ دوم)، ۱۳۱۴، ص ۲۸۳.

۴- Bernhard Dörn

V. Gussev

۵- کنز الاسرار، ج ۲، ص ۱۸-۱۷ دیباچه.

۶- نک همان ص ۵. الکساندر خوجکو Chodzko خودزکو یا خودزکو (۹۱-۱۸۰۴) از خاندان لهستانی است. او ایران شناس، شاعر و چندی کنسول روسیه در ایران بود و سپس در فرانسه اقامت گزید و در گولز دوغرتس به تدریس زبان و ادبیات اسلاو پرداخت. عمده‌ترین آثار او عبارتند از: نشاتر در ایران (۱۸۴۵)، دستور زبان فارسی (۱۸۵۲)، ترانه‌های مردم پسند اسلاو (۱۸۶۵) و ترانه‌های تاریخی اوکراین (۱۸۷۹). نک: فلاسین معاص، دایرة المعارف فارسی، ذیل همین نام.

در بابل به چاپ می‌رسد. درن شرح زندگی و تفسیر اشعار امیر را به بخش دوم از جلد دوم کنزالاسرار موقوف کرد که از چاپ آن اطلاع درمستی در دست نیست.

دکتر ستوده در «بیاض» جلد اول این کتاب می‌نویسد: «امیر بازواری را در مازندران می‌توان با سید شرفشاه در گیلان مقایسه کرد، زیرا نوع فکر ایشان یکی است و تعلق خاطر آنان به شاه ولایت علی بن ابی طالب و به قرآن مجید و رسول خدا سبب شده است که بیشتر اشعار ایشان دربارهٔ موضوعهای بالا باشد.»<sup>۸</sup>

ما در این جستار بر آنیم که نخست با بررسی ترانه‌های امیر، اندکی به زندگی و نگرش او به هستی و عشق نزدیک شویم و آنگاه افسانهٔ شاعر شدن او را که از زبان روستائیان سینه به سینه نقل شده است، برشماریم.

امیر کشاورزی است که گاه در دشت و گاه در تپه جارِه (تخم زار) به کار می‌پردازد:

Amir gene me mung cārda (h) šu mašt

amsāi hē dašt darēmē našumē hē gašt

«امیر می‌گوید ماه من چهارده شب پُر (بدر کامل) به دشت هستم، نمی‌روم به گشت.»<sup>۹</sup>

از افسانه‌ای که روستائیان نقل می‌کنند و نیز از ترانه‌هایش پیداست که در اوان جوانی به بیگاری و مزدوری در جالبز و کشتزار به سر می‌برد و از باب او، حاجی صالح بیگ، او را در بند خود دارد:

bēlbāi mičkā nasru mērē qam dārnē

hāji sāle (h) bēyk baytē mērē ban dārnē

hāji sāle (h) bēyk te sar- o te bārārē

mērē sar hādē didār bavinēm yāre

«ای بلبل مثل گنجشک / نغمه / سرایی مکن که غم دارم، حاجی صالح بیگ مرا گرفته / در /

بند کرده، حاجی صالح بیگ، / قسم / به سر تو و برادر تو، مرا رها کن تا دیدار یار خود کنم.»<sup>۱۰</sup>

در ترانه‌ای دیگر از بیگاری‌اش سخن می‌گوید:

Amir gētē mēn layl- o nēhār badimē

palēngē mējēs dāyēm šēkār da'imē

šsā ke še xu- jā bidār bu'imē

bimēzdē mēzzir bimē biqār da'imē

«امیر گفته است، من شب و روز را دیدم، / همچون / راه رفتن پلنگ، همیشه در شکار بودم،

اکنون که از خواب بیدار شدم، مزدور بی‌مزد بودم، در بیگاری به سر می‌بردم.»<sup>۱۱</sup>

این دهقان در بند در همین دوران به بند دیگر گرفتار می‌شود که تمام وجودش را دگرگون می‌کند، بند عشقی سوزناک که از سوزناکی‌اش همین بس که او به میان آتش می‌رود و بوسه بر آتش

۸. کنزالاسرار، ج ۱، ص ۶-۵.

۹. همان، ج ۲، ص ۲۲. نیز نکند، ج ۱، ص ۱۳۰، ترانه ۲.

۱۰. همان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۱۱. همان، ص ۱۳۷.

می‌زند. حتی اگر منزل جانان در میان شیران درنده باشد، ره سپردن به دام بلا او را باکی نیست. ۱۲ دل در بند جانانه‌ای و گوهر نام است که چهره‌اش به برف مانده است، برفی که رویش آتش می‌ریزد و با وجود این شعله‌ور است و زنگیان به آن آتش درآیند و زینت دهند و او حیران و مبهوت از اینکه نه برف آب می‌شود و نه آتش خاموش می‌گردد. زنگی، خال چهره و گوهر است. ۱۳

و گوهر به احتمال دختر حاجی صالح بیک است. پس بندی دوگانه سرپای امیر جوان را قرا می‌گیرد. سر دیگر این بند به ورقبیه می‌پیوندد. رقیبی که به تصادف یا به واقع امیر نام دارد و چوپانی است که در نزدیکی جالیز صالح بیک به چرای گوسپندان خوگر شده و عشق و گوهر را نغمه‌ها در سر اوست. دست سرنوشت رقیب را هم شاعر آفریده است. پس امیر را رنجی جانکاه است:

abr nehellēnē māh rē hēlāl bavinēm

raqib nehellēnē didār- e yār bavinēm

elāhi raqib tērē pāy- e dār hāvinēm

ru dar qebilē zēvun rē lāl bavinēm

رقیب نمی‌گذارد چهره یار را بینم  
رو به قبله، زبانت را لال بینم.

«ابر نمی‌گذارد هلال ماه را بینم  
الهی رقیب، ترا پای دار بینم

ترانه‌هایی که در وصف و گوهر است، نشان می‌دهد که یار اهل پازوار نیست. پس منزل دوست کجاست؟ گاه به دشت، کوه دستگه، ۱۵ گاه به کوه لاره ۱۶ و گاه به هزاره ۱۷ منتهی می‌شود. پس بی‌تردید و گوهر اهل کوهستانها و بیلاقات آمل است. دپاری که امیر شیفته آن است و بارها از آن یاد می‌کند:

ey vā kē gēzēr kēnni bē Āmēl- e šahr

piqum bavēr bē yār- ē bivēfa dēl- azar

پیغام بسیر به یار دل‌آزار من.

بای باد که گذر می‌کنی به شهر آمل

امیر سی سال عشق و گوهر می‌کارد و آرزو می‌کند که سی سال دیگر هم در این عشق بسوزد.

حاصل ازدواج او- با گوهر یا با کسی دیگر- دختری است که در ترانه‌ای از او سخن می‌گوید. ۱۸ از دوران پیری امیر اطلاعی در دست نیست. تنها می‌دانیم که اواخر عمرش سرشار از اندوه بوده است:

un mahal do ayn dāstēmē, nadimē xēyr mēn

ēšā aynēkē jur ēj bavinēm xēyr mēn

bē šē bikasi xēnē bēšātēmē dir mēn

hēlā kē tēnē pahlu nadimē xēyr mēn

۱۲- نکد. همان، ص ۲، ص ۴۹۸، ترانه ۱۷

۱۳- همان، ج ۱، ص ۱۳۰

۱۴- همان، ج ۲، ص ۵۸۱، ۵۲۱، ترانه‌های ۱۸ و ۱۹

۱۵- همان، ج ۲، ص ۱۷۵، ۲۳۶، ۲۸۸

۱۶- همان، ص ۵۷۵، ترانه ۲۱

۱۷- همان، ص ۲۳۳، سطر ۲

۱۸- همان، ص ۴۹، ترانه ۶۳، نیز نکد ص ۱۶۵، ۲۸۰، ۴۴۶

۱۹- همان، ج ۱، ص ۱۳۲، ترانه ۱۲

و آنوقت که دو چشم داشتم، خیر ندیدم من حالا به زیر عینک چه بینم خیر من  
از بی کسی خود خانه ساختم مدتی من حالا که پهلوی تو خیر ندیدم من.<sup>۲۰</sup>

و گوهره حقیقی امیر، شاه مردان علی است. او مهر علی را در دل می پروراند: در بین هزار و یک نامی که از برای خداست، بهترین نامها از آن اوست. کسی که علی را به دل عاشق نیست، دو چشم دارد اما از روشنی بری است.<sup>۲۱</sup> گاه قلندروار پوستین برتن دارد و در خانه ها گدایی می کند. بازوانش متکاست و پوستینش لحاف. از گروه خرقة پوشان و حلقه سالوس گریزان است. او عارفی است که تنها آرزویش به پاپوس رفتن دوست است که وی را خوشتر از گنج دقبانوس می نماید.<sup>۲۲</sup> امیر شیعة علوی و دوازده امامی است.<sup>۲۳</sup> میراثی که در زمان حکومت سادات مرعشی (۷۶۰) به مازندران رسید و مذهب رسمی طبرستان شد. پیش از آن تا حدود قرن دوم هـ. و حتی تا قرون بعد در دل کوهستانهای دور دست آیین مزدیسنی رواج داشت. بعدها اسپهبدان طبرستان و رستمدار برای جلوگیری از نفوذ شیعه، رعایای خود را به پذیرفتن آیین تسنن وامی داشتند. بیروان حسن صباح و مذهب اسماعیلیه نیز در نواحی کوچک وجود داشتند. در رستمدار آیین تسنن تا حکومت گیومرث بن بیسنون (۸۵۷ هـ) بیروان بی شمار داشت.<sup>۲۴</sup>

بنابراین، اگر امیر پازواری را متعلق به دوره صفوی - حدود ۱۰۰۰ هجری بر شماریم، دورانی را در پیش داریم که علویان یا دیگر فرق دینی که در میان سلسله های کیوسیه، اسپهبدیه، کینخواریه و پادوسپان پایگاهی یافته بودند، به جنگ عقیدتی تمام عیار پرداختند، تا اینکه در سال ۱۰۰۶ هـ شاه عباس آخرین فرمانروایان سلسله پادوسپان را از میان برد، سلسله ای که در رستمدار، رویان، نور و کجور حکومت می کرد.<sup>۲۵</sup>

مازندرانی های شیخته امیر بر این باورند که او با سوار سبزپوش، شاه مردان، ملاقات داشته و از وصل اوست که ناطقه شعر در جانش شکوفا می شود. پس گوهره مستحیل در گوهری حقیقی و یگانه می گردد.

شعر امیر آکنده از همین است که سر تاسر ترانه های او را رنگی غنایی منقوش کرده است. وصف حال او را از زبان تیرنگ (قرقاول) بشنویم:

tirēng badimē ke visē- e ništibē  
hawtēmē tirēng tē mōddēā čē čičē  
me dim sērx me gērdēn hali (čē)čē  
har kas āšeq bu dunnē mē dard čē čē

تیرنگ (قرقاول) را دیدم که در بیشه نشسته بود، گفتم ای تیرنگ، مدعای تو چیست؟ / گفت / روی من سرخ است، گردنم شکوفه آوچه، هرکس عاشق باشد، می داند درد من

۲۰- همان، ج ۱۲، ص ۱۰۸، ترانه ۱۵۹.

۲۱- همان، ص ۱۹۷، ترانه ۳۱۲.

۲۲- همان، ص ۴۹۵، ترانه ۱۲.

۲۳- نک همان، ج ۱، ص ۱۴۶، ترانه ۹۴.

۲۴- دکتر محمد جواد مشکور، دیباچه لاتاریخ طبرستان، رویان و مازندران، به کوشش محمد حسین نسیمی، تهران (چاپ دوم)، ۱۳۶۱، ص ۲۰. نیز نک. لسترنج، سوزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عردن، تهران چاپ دوم ۱۳۶۴، ص ۲۳۸ و ۴۰۰.

۲۵- همان، ص ۲۴.



ترانه‌های او گاه رنگ حماسه به خود می‌گیرد و از سام، رستم و جمشید سخنها دارد ۲۷ و گاه نیز رنگ غنایی به خود می‌گیرد. چکیده سخن او همان نکته‌ای است که حافظ شیرین سخن آن را در شعر خود جاودانه کرده است:

یک قصه بیش نیست غم عشق و وین عجب کز هر زبان که می‌شوم، نا مکرر است  
امیر شاعر عامی و سخنگوی هادی کوچه بازار عشق نیست. او دواوین شعر  
کهن را در لوح ضمیر خویش محفوظ داشت. از بیژن و منیژه، ۲۸، یوسف و  
زلیخا، ۲۹، خسرو و شیرین، ۳۰، شیرین و فرهاد، ۳۱، لیلی و مجنون، ۳۲ سخنها دارد، او  
به گنجینه دانش بشری راه یافته و همه خواندنی‌ها را بر خواننده است، تنها معمای  
وجود او منزلگه جانان است که برایش ناشناخته است. از زبان او پشتویم:

yêk noktê namunêstê ke nadunêstê mē

yêk safê namunêste ke naxunêstê mē

anne ke kêmtyê aql rê dunêstê mē

šaxr manzêle dus re nadunêstê mē

یک نکته نموده است که ندانسته باشم  
اینقدر که صاحب عقل را می‌شناختم  
یک صفحه نموده است که نخوانده باشم  
آخر منزل دوست را ندانستم، ۳۳

اکنون به افسانه شاعر شدن امیر برگردیم و آن را از زبان امیری خولتان  
مازندران بشنویم. افسانه‌ای که بیش از یک قرن به نوشتار در آمده، اما به قرونی  
پیش از آن مربوط است: ۳۴

vê çêgunêgi- e sargêzeste šeyxol- ajê m- e Mâzêndêrâni ke Amir- e Pâzêvâri buc, êntêri ke  
mašhur hassê, mardî biê dehâti vê avâm. vè alêzzâber atti dehâti- e piš nukêri kêrdê, ammê

۲۶- کتزالاسرار، ج ۱، ص ۱۴۹، ترانه ۱۰۴.

۲۷- همان، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲۸- همان، ص ۴۲۴.

۲۹- همان، ۴۱۶.

۳۰- همان، ص ۵۶۳.

۳۱- همان، ص ۲۰۵ و ۲۷۱.

۳۲- همان، ص ۵۳۰، ترانه ۵۴.

۳۳- همان، ج ۱، ص ۱۲۷، ترانه ۴۶.

۳۴- برگردان فارسی و نیز آوانویسی درن از اشعار امیر دقیق نیست و غالب اشعار جلد دوم بدون آوانویسی است. زیرا تنها  
با نشانه‌های زیر و زیر و ضمه نمی‌توان گویش مازندرانی را آوانویسی کرد. برای نمونه یکی از واژه‌های این گویش (ک) با نیم  
زیره است و تنظلی بین او دارد. نخستین بار آقای کاظم گل باباپور در دیباچه کتاب خود به نام منتخب موری نومه (بابل،  
۱۳۴۹) این واژه را هدیه زریه نامید و برای آن نشانه (x) وضع کرد، واکه مزبور در آوانویسی درن با ذکر نشان داده می‌شود و مرزی  
میان او نیست و تنها گویشور مازندرانی می‌تواند آن را تشخیص دهد. پس تلاش نگارنده و در آوانویسی لاین نخست رعایت  
دقیق تلفظ بیش از ۱۲۰ سال پیش - بدانگونه که در چاپ درن آمده و بیشتر به راهنمایی میرزا شفیع انجام گرفته - بوده است و  
نباید تلفظ فعلی را با آن خلط کرد. اگر بپذیریم که میرزا شفیع گونه تلفظ اصیل عصر را حفظ کرده، پس می‌توان نتیجه گرفت که  
آوانویسی بلا شده مربوط به حدود دو قرن پیش است.

نکند کتزالاسرار مازندرانی، جلد اول، ص ۱۲۹، ۱۲۴.

pənhuni vēne gali še erbāb- e kijā- e piš gir hakêrd bič, vē bê ommid- e vēsāl gēlê bāq ve bāqbuni kêrdê vē kijā hēm bā rikā mayl dāštê.

و چگونگی سرگذشت شیخ العجم مازندرانی که امیر یازواری باشد، بدان گونه که مشهور است، مردی بود روستایی و عوام و ظاهراً نزد دهقانی نوکری می‌کرد. اما پنهانی به دختر ارباب نرسد عشق می‌باخت و به امید بوستان وصالش به بوستان کاری سرگرم بود و دختر را نیز میلی به جانب او بود.

ēnteri ke bawteñe ta ma'şuqê-e taref- e ja keşēsi navve, āşeq- c bičarê - e kuşēš hijjā nareşēne; pas kija har ruz še rafiq-e vassēr çāšt vardê. aibette xāje un hassē ke še xdmētkār- e qam rē baxêre.

چنانکه گفته‌اند تا از جانب معشوقه کشمی نباشد، کوشش عاشق بیچاره به جایی نمی‌رسد، پس دختر هر روز / به بهانه دیدار / برای یار خود چاشت می‌برد. البته خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش.

alqasse, attê ruz Amir bāq bê birun çssaye ke attê sēvār- c neqābdār bā attê piyadê vēne jēlu harēsiê. Amir çon un sēvār rē gatê ādēm bê nazēr biyārdê, ta'zim vē takrim- c šart rē bējā biyārdê. sēvār bêfarmāē ke: "cy Amir, emārê šeq baq- c jē xarbēzê hadê!"

قصه، روزی امیر در بیرون بوستان ایستاده بود که سواری نقابدار با یک پیاده پیش او رسید. امیر چون آن سوار عظیم‌الشان دید، شرط تعظیم و تکریم به جا آورد. سوار فرمود که: «ای امیر، از بوستان خود به ما خریزه برسان.»

dar jēvāb arz hakêrdê ke, "me bāq çsā dēvalgê- ē, hanuz gēl nakêrdê. ay bêfarmāē ke, "nu baq- e dēlê bur, še vinni ke attê xale xarbēzê un sarç bēq çin- baze- ē kudbayyê hassē; attê- c unhārê ame vāsser biyār!"

در پاسخ عرض کرد که: «جالیز من اینک دو برگه است و هنوز گل نداده.»

باز فرمود که: «برو به بوستان نو، خودت خواهی دید که خریزه بسیار چیده و رویهم انباشته شده است، یکی از آنها را برای ما بیاور.»

agêrê Amir yaqin- e dunēssê ke xarbēzê dar kar nič, ammiê un bēzērgēvār- c vāsset, bāq- e dēlê burdê, hadiê ke vēnc bāq xêrrēmîr az beheşte bāq hassē, vē xarbēzê- e fêravun çin baze sar- bê- sar daçci hassē. tējajjeb kēnun attê xarbēzê haytê, un bēzērgēvār- c xēdmēt biyārdê.

اگر چه به یقین می‌دانست که خریزه / ای / در کار نیست، اما به خاطر اطاعت / امیر / آن بزرگوار، داخل جالیز شد، دید که بوستانش خرم‌تر از بوستان بهشت است و خریزه فراوان چیده و روی هم قرار گرفته است. تعجب کنان خریزه‌ای برداشت به خدمت آن بزرگوار آورد.

un sēvār xarbēzê rē bēškēniê, dē tē qaçêl rē bê Amir- e bāqēhun hēdāē, vē attê qaçêl bê un piyādê, vē attê qaçêl- c digêr hēm attê cappun rē hēdā ke unjê gēsēnd cērā dāç, vē attê qēsmēt rē še baytê vē rāhi bayyê; vē Amir attê qaçêl rē baxêrdê vē attê- c digêr rē šē yār- c var beheşte.

آن سوار خریزه را بشکست، دو قاچ / از آن / را به امیر باغبان داد و یک قاچ به آن پیاده و یک قاچ دیگر را نیز به چوبانی داد که در آنجا گوسفند می‌چرانید و بیهری رانیز خود گرفت و روانه گردید. امیر یک قاچ را خورد و / قاچ / دیگر را برای دلداه‌اش نگهداشت.

ammê dê daf'ê ke bāq- e dêlê burdê, bāq rê hamān avvelê vāri a badiê. dar in vaqt vêne yār vêne var nêhār biyārdê; Amir zêvun bê se'r guyā bayyê, vêne jâ gēft- o - šenid- ê bânâ hakêrdê. vê un attê qaçêl xarbêzê rê ke naxêrd biê, še yār rê hedâšê. kijâ hēm xarbêzê rê baxêrdê, bê se'r bawtên bēnâhakêrdê.

اما بار دیگر که داخل بستان شد، جالیز را به گونه اول دید. در این هنگام دلداده‌اش برای او ناهار آورد، ناطقه امیر به شعر گویا شد. با او بنای گفت و شنید نهاد. و آن یک قاچ خربزه را که نخورده / نگاه داشته / بود، به دلدادۀ خود بخشید. دختر نیز خربزه / را / خورد / و / به شعر گفتن آغازید.

dar gēftê- gu këyfiyyet rê ma'lum hakêrdê, bawtê: "bêšnâsi ke un sêvâr ki biê vê kējê burdê? "bawtê: "nâ". bawtê: "un te emām hazrête Ali biê; vêne aqêb bur, ba'ke vêne pābos mēšarrêf bawvi."

در / مقام / گفت و گو، چگونگی / امر / را آشکار نموده، گفت: دانستی که آن سوار که بود و کجا رفت؟ گفت: نه. گفت: او امام تو حضرت علی (ع) بود از پی او برو، شاید به پا بوسش مشرف شوی.

Amir un bêzêrgêvar- e pçête sar batêtê tã çappun- e piš barêsiê. bapêrsiê: "hêçci sêvâr badi ke in tarêf burdê bue?" un çappun diyâri vêrê nêşan hêda: "sêvâr unê ke darê şuoê."

امیر از پی آن بزرگوار / شبان / دوید، تا نزد چوپان رسید. پرسید: هیچ سوار دیدی که بدین سو رفته باشد؟ آن چوپان دوردست را به او نشان داد: سوار همان است که در می‌شود.

pas Amir batêtê tã nazdik hakêrdê. badiê ke sêvâr attê ruxêne- e jâ bêgzeštê ke bê jâye u, taš rövân.hassê; vê vêrê man' kênê kâ: "nêru, suzêni!"

پس امیر / شبان / دوید تا نزدیک شد، دید که سوار از نهری بگذشت که / در آن / به جای آب، آتش روان است، و او را بلزمی دارد که: / بدین سو / میا، خواهی سوخت.

Amir in še'rê baxunêssê ke:  
"le çêhrê bê xubi gêle âtesinê  
mên şumê bê âtesê, agêr âtesê inê."

امیر این شعر برخواند:

چهره‌ات به خوبی گل آتشین است / من به آتش می‌روم، اگر آتش این است.

pas ruxêne- e dêlê burdê, êntêri ke az xêd bêgzeštê. un bêzêrgêvâr hēm asb- e jêlu rê bakêsiê tã be pābuse ve mēšarrêf bayyê, vê az barkêr- e vêjud- e un bêzêrgêvâr, ma'refêr- e dar bê ruyê qalb- e ve vâ bayyê, vê bê asrâr bawtên vê qayre qassê âqâz hakêrdê.

پس از میان رودخانه / آتش / گذشت، چنان که او خود گذشته بود. آن بزرگوار هم عنان امیر برکشید تا / امیر / به پایوس او مشرف شد و از برکت وجود آن بزرگوار در معرفت به روی قلب او گشوده گشت، و به اسرار گویی و جز آن قصه آغاز کرد.

اما چون نام دلداده‌اش گوهر بود، به همین خاطر، پس از آنکه به خدمت یار حقیقی خویش رسید، در شعرهای خود، یار حقیقی را به همین نام خواند. و همین نام را دستاویز خود کرد. و نام آن چوپان نیز امیر بود. او هم عاشق گوهر گردید، و این دوامیر را با هم بس گفت گوست.

## گوش سیستانی در ترجمه قرآن قدس

قرآن مترجم و نفیسی را که آقای دکتر علی رواقی در آستان قدس رضوی یافته‌اند، پس از چاپ قرآن قدس نامیده‌اند. این قرآن که به خط کهن است از آنرو بسیار ارزنده است که برگردان دری کهن و سنجیده‌ای دارد، با ویژگیهای واژگانی و دستوری که آنرا از دیگر قرآنهاى ترجمه شده کهن مشخص می‌کند.

آقای دکتر رواقی این مختصات لغوی و دستوری را، در ترجمه قرآن قدس، مربوط به حوزه حوزه فرهنگی‌ای میدانند که قرآن در آنجا ترجمه شده است و این حوزه را به صراحت سیستان میدانند و دلیل‌شان در این تشخیص یکسانی واژه‌ها و ترکیبات این ترجمه است با لغات و ترکیبات ویژه تاریخ سیستان و احیاء السلوک و فرهنگ مهذب الاسماء که نویسنده هرسه آنها بی‌شک سیستانی بوده‌اند. بنابراین تنها دلیل آقای رواقی در وابستگی این ترجمه به حوزه فرهنگی سیستان کهن استادشان به متون نوشته شده در سیستان قدیم است.

من در این نوشته برآنم که سند دیگری در تقویت حدس سیستانی بودن حوزه ترجمه قرآن قدس بیافزایم. با توجه به این اصل که الظن یخطی و یصیب، و اما دلیل من در احتمال سیستانی بودن ویژگیهای گویشی ترجمه قدس مقایسه این ترجمه با گوش زنده و موجود سیستانی است که با استناد به فرهنگ معین بازمانده زبان کهن سیستان (سگری) است و بسیاری از واژه‌های ویژه آن از هزار سال پیش تاکنون به گواهی صیدنه و پس از آن تاریخ سیستان چندان تفاوتی نکرده است و در این زمینه منظور فقط بیان برابری‌ها و همانندی‌های این ترجمه با گوش سیستانی است. و این به آن معنا نیست که این همانندی‌ها فقط بین ترجمه قرآن قدس و گوش سیستانی است، نکته دیگر اینکه در این مقایسه برای رعایت اختصار اشاره‌ای به همانندی‌های دری و پهلوی هم با واژه‌های سیستانی نمی‌کنم. و اینکه همانندی‌های ترجمه قرآن مورد بحث با گوش سیستانی.

-۱-

### همانندی‌های واژه‌های بسیط

گوش سیستانی	ترجمه قرآن قدس
ایره = یره = یر	اویارگه = غروب
ایه = یر = آیا (احتمالاً ایه در قرآن قدس به حکم رسم الخط های نوشته شده است چون آنچه که در کتب قدیم آنچه هم نوشته میشده است.	ای = آیا
برنگ = یرنگ = یر	برنگ = تل
(معنای این واژه در سیستانی امروز گم شده است ولی ساینس در صفحه ۳۹۵ ده هزار مایل در ایران ترجمه سعادت توری معنای آنرا به سیستانی قدیم یر نوشته است)	

پنگ (تصحیف پنگ) = ناصیه	پنگ pēnak = پیشانی
پنگها (تصحیف پنگها) = موهای پیشانی	پنگ pēnok = موی جلوی سر
چنگل = ظفر	چنگل čongol = انگشت
خازه (ازگلی خازه) = چسبنده	خازه xāza = چسبناک
	(صفت است برای خمیر یا گِل و حتی به انسان بی‌غیرت هم که پیش از حد انعطاف پذیر است خازه می‌گویند)
خلیش = لجن	خلوشک xārušk = لجن
خواستو = اقرار	خواستنی xāsti = اقرار
دجگ = هتد	دجگ dājg = گره
دسه = ریشه‌ای که در میان هسته خرماسست	داس dās = تار نوک دانه در خوشه گندم و جو
سپست = قصباً (زیرنویس = سزی)	سپست spest = بونجه
شپیلدن = مکاه (صغیرزدن)	شپول špul = سوتی که با دهان زنند (بدون هیچ ابزاری)
	شپولک špūlak = سوت
شیشدان = جبهیدن - خمیز کردن	شوشک کردن šušk = حمله شیرجه وار روی حریف
کاستن و کامیدن = کاذ (نزدیک بودن - خواستن)	کمه kma = پیشوند برای ساختن فعل مستقبل، معادل مشقات خواستن در فارسی
	مثلاً: کمه رفتو kma raftano یعنی خواهیم رفت
می‌کچیید = می‌کاوید	کچیکال kočkāl = کندو کاو - کاوش
گژگر = ائل، شورگر	گرگژ cogāz = درختی تومنند و بلند که مثل گژ است ولی گژ نیست. جزء اول یعنی «گژه» در سیستانی هم معنای بزرگ می‌دهد هم معنای کوچک مثلاً «کرمل» skormail یعنی کلوخ بزرگ و «کرمیخ» skormēx یعنی میخ بزرگ و «کوردماغ» kordmāy یعنی انسان دماغ کوچک و «کورگوش» korgōš یعنی انسان یا حیوان گوش کوچک
	(ابوریحان که در صیدنه گناه معادل سیستانی و زابستانی واژه‌ها را آورده است، معادل سیستانی یا زابستانی ائل را نداده است)
گژو (شاید تصحیف گژو) = وزغ	گژی گژو gīgāzow = وزغ
کشته = کشتزار	کشته kašta = کشتزار
کوت = ناشوا	کوت kuti = ناشوا
	(در سیستان وقتی صدای سازی یا انسانی بگیرد و لحظه درآید گویند صدایش گژ شده است یعنی «گره را کمتر به معنای ناشوا به کار می‌برند)

کوزانگین (شاید مصحف گوز) = نعل. زنبور عمل

گوج  $\text{gōj}$  = زنبور  
 (در سیستانی مطلقاً زنبور را «گوج» میگویند و زنبور  
 زرد را «گوج سورک  $\text{gōje surak}$ » و زنبور گساری  
 (زنبور بزرگت سرخ رنگند) را «گوج زنبور  
 $\text{gōje zānbur}$ » میگویند و جز این مورد واژه زنبور  
 کاربرد ندارد. یعنی فقط به صورت صفت بکار می‌رود  
 آنهم در همین مورد که گفته شد.

کیل  $\text{kill}$  = کج

(شاید ویل در ترکیب «کج و ویل» و «کوله» در ترکیب  
 «کج و کوله» پارسی با این کیل هم خانواده باشد.

گراغ  $\text{gārag}$  = کلاغ

گنده  $\text{genda}$  = بدبوی، بویناک

مری  $\text{mari}$  و

مریکه  $\text{marrika}$  = خیره خیره نگریستن

منجک  $\text{menjak}$  = کمین گاه کوچکی که در شکار با  
 یکی و دو بونه یا مقداری علوفه درست کنند

موج  $\text{muj muj}$  = حرکت آرام آرام، من و من  
 و موج موج کار یعنی مس مس کار

نواسه  $\text{nvāsa}$  = نوه

کیل = کج

گراغ = کلاغ

گنده = بدبوی

برمرگرید = فانتظروا، چشم دارید

منجک = گهواره

موجنده = چینه

نواسگان = نوه‌ها

-۲-

همانندی واژه‌های بی‌طبی که در تلفظ اندکی با شکل غالب دری متفاوت اند، ولی در ترجمه  
 قرآن قدس و تمییز سیستانی یکسان.

### ترجمه قرآن قدس

اشنیدن = شنیدن

اشنیده  $\text{āšnida}$  = شنیدن

(نون مصدرهای سیستانی فقط در حالت اضافه ظاهر  
 می‌شود. مثلاً وقتی بنویسند بگویند «شنیدن حرف  
 درست» میگویند «اشنیدن حرف درست»

پمیدن = پیمایدن

پمیده  $\text{pēmidā}$  (در حالت اضافه پمیدن) = پیمایدن

تروش = ترش

جک = جاک

(در سیستان «جوا» کمتر می‌گویند و واژه غالب همین  
 «جک» است)

چیندن = چیدن

چینده  $\text{čindā}$  = (در حالت اضافه چیدن) = چیدن

خاشاک = خاشاک

پمیدن = پیمایدن

تروش = ترش

جویک = جوا نهر

چیندن = چیدن

خاشاک = خاشاک

دو = du	دو (با واو معروف) = دو (عدد پیش از سه)
دویر = daver	دویر = دیر
(تلفظ عامیانه و روستائی)	
موشت = must	موشت = مشت

-۳-

### ترکیبات همانند در برگردان قرآن قدس و گویش امروزه سیستانی

سیستانی	قرآن قدس
اویردی = owardi	او برد = طوفان، غرقاب
تای رو = tāru	تای رو = رخساره
چش دید = čāšdid	چشم دید = دریا
در کرده = dārkardā (در حالت اضافه در کردن) = داخل کردن	در کردن = داخل کردن
(در سیستانی امروز برای خارج کردن نیز افزون بر بیرون کردن، به دو در کردن، هم می گویند منتها با حرف اضافه از و به صورت در کردن از و در برگردان قرآن قدس این ترکیب به معنای بیرون کردن هرگز بکار نرفته است)	
دم بست = dāmbāst	دهن بست = زبان بسته، حیوان بی گناه
روشناس = rušnās	روشناس = با آبرو
گل کاری = gelkārī	گل کرد = بنا، ساختمان
گموند = gmōmend	گمانندی = گمان مندی، شک
کزه دشت = korra vā dešt	ورداشت = آبتن شد
ورکنده = var kenda	ورکنده = بوکنده
واکشیده = vākšidā	واز کشیدیم = بهن باز کردیم
باز کردن و گشاد گرفتن، مثل باز کردن دهان تا متنها درجه ممکن	

-۴-

### همانندجی صیغه های افعال

صرف بعضی از افعال برگردان قرآن قدس به شیوه ایست متفاوت با آنچه در پارسی دری است و صیغه های حاصلی از این تصریف، در ساخت و معنی، همسانی و نگاه نزدیکی دارد با ساخت و معنای آن صیغه ها در سیستانی متداول. اینک نمونه های آن.

قرآن قدس	سیستانی
اشی = شوی	بیاشنی (به اشنی) = byāšni = بشوی
یشن = بشنو	میاشنی (می اشنی) = myāšni = میشنوی یشن = byāšn = بشنو بیاشنک = byāšnak = بشنو میاشنه = myāšna = میشنود نیاشنی = نمی اشنی بشم = pšān = بنوش (ب) آغاز واژه برای سهولت تلفظ بدل به پ می شود چراکه واژه ابتدا به ساکن است) پشمه = pšama = بیاشناید شمی = mšāmi = می آشناید شی = šī = شوی، بشوی bešavi
بشید = بیاشناید	
می شید = می آشناید	
شی = شوی	

-۵-

#### همانندی در تبدیل حروف

تبدیل حروف به یکدیگر در واژه های قرآن قدس اغلب در همان موارد و با همان قانونمندی ایست که هم اکنون هم در سیستانی موجود است. به این نمونه ها توجه فرمایید.

الف: تبدیل «ب» به «و»

قرآن قدس	سیستانی
ورخیزید - برخیزید	ورخیز = varxēz
وردار - بردار	وردار = vārdār = بردار
نگه وان - نگهبان	نگه وو = negāvō
زور = زَبُر	زور = zūr
اور = ابر	اور = awr
سوز = سیز	سوز = sowz
سوزی = سیزی	سوزی = sowzi

ب: تبدیل «ب» به «گ»

در بسیاری از موارد «ب» به «گ» در سیستانی تبدیل شده است. حاصل این قاعده هنوز در ساخت چند واژه سیستانی موجود است. مثلاً در سیستانی به بومادران، گومادران و به زن بیوه، زن گبوه و به گزیده و به چین، گچین (gēčim) و به بیختر و تمام مشتقات آن را گبختن (gēxtan) میگویند. این قاعده در قرآن قدس در حد وسیعی رایج است. چنانکه در آنجا بند را گند، برده را گورده، بیشتر را گویشت، بهشت را گبشت، پتر را گتر، برابر را گراگر، بهانه را گهانه، بیمار را گیمار، خون بها را خون گها، بر (سینه) را گور و بیست را گبست مینویسند.



پ: تبدیل «ذ» به «د»

همچنانکه در واژه گندار پارسی ذال به دال برگشته است در سیستانی نیز گندار را گندار و گندار را گند هم میگویند. قانون گرداندن ذال به دال در برگردان قرآن قدس گسترده تر از آن حدیست که امروزه در سیستانی و بویژه در پارسی دری رایج است. در آنجا مگندید را مگندید، بگندشت را بگندشت، پیدیزد را پیدیزد، بجز را بجد و پذیرفته را پذیرفته نوشته است و غیره  
با توجه به همین اصل تبدیلی حروف به یکدیگر (ب، و، ه، زه و «ذ» به «د») شاید بتوان واژه «دوردور» را که در این قرآن به معنای بلند آمده است صورت دیگر «برزیر» دانست.

ت: تبدیل «ر» به «ل»

در گویش سیستانی هم چونان برگردان قرآن قدس در مواردی «ر» بدل به «ل» می شود. مثلاً دیوار و سوراخ را که در قرآن قدس دیوال و سولاخ آمده است در سیستانی هم دیوال devāl و سولاخ می گویند.

ث: تبدیل «ز» به «ج»

تا جایی که هم اینک حافظه ام یاری می کند تنها در یک واژه سیستانی هنوز تبدیل «ز» به «ج» نمونه دارد و آن واژه «مجک» majjok است که به معنای مزه و هم مزه است. مثلاً شیر مجک sirmajjok یعنی مزه‌ای مشابه مزه شیر. یا شور مجک sormajjok یعنی مزه‌ای که اندکی به شوری نزدیک باشد. این قاعده، یعنی اصل تبدیل «ز» به «ج» احتمالاً در یک واژه بکار رفته در برگردان قرآن قدس هم به چشم می خورد و آن در واژه «مجیدن» است، آنجا که در ترجمه لامستم النساء (مائده ۷) می نویسد به مجیدید زنا ترا (البته مجیدن به معنای لمس کردن در متون دری فراوان بکار رفته است. ظن من اینست که شاید مزیدن و مجیدن هم ریشه باشد)

ج: تبدیل «ل» به «د»

برگرداننده قرآن قدس در همه جای این ترجمه گسیل را گسید نوشته است. و من جز این موردی برای تبدیل لام به دال در این متن ندیدم. و اما این واژه در سیستانی امروز به هیچ شکل و صورتی بکار نمی رود ولی برای تبدیل لام به دال در سیستانی امروز یک مورد را می توان حدس زد و آن در واژه «کدن» kadan است که در سیستانی به معنای طوق و قلاده سنگ است. مرحوم مردوخ در فرهنگ کردی خویش «کلن» را از کردی به همین معنا ضبط کرده است که اگر «کدن» سیستانی و «کلن» کردی از یک ریشه باشد، این مورد می تواند نمونه‌ای زنده برای تبدیل حرف لام به دال باشد و همانندی در تبدیل برای واژه «گسید» در برگردان قرآن قدس، و اگر (کل وردی kalvardi) سیستانی که به معنای کشاورزی و کشت و زرع است در ساخت سختی با «کدیوره» داشته باشد باز می تواند نمونه دیگری برای تبدیل لام و دال سگری باشد به دال و لام دیگر زبان‌های ایرانی.

چ: تبدیل «ف» به «و»

مترجم در قرآن قدس افسوس را «اوسوس» و بیافزود را «بیوزود» آورده است. در سیستانی امروز، هم این دو مورد را «اوسوز» avsoz و «اوزود» avzud تلفظ می کنند.

ح: تبدیل «ن» به «م»

برای تبدیل نون و میم به یکدیگر در پارسی دری نمونه‌های فراوانی داریم، اما در مورد ویژه‌ای مترجم قرآن قدس پنهان را پنهام آورده است که در سیستانی امروز هم این واژه را «پنوم» *panom* می‌گوئیم

خ: تبدیل «هه» به «خ»

برگرداننده در همه جای قرآن قدس پرهیز را پرخیز آورده است و اگرچه در سیستانی امروز پرهیز را پرخیز نمی‌گویند و «پریز» *parez* تلفظ می‌کنند، اما قاعده تبدیل هه به خ در سیستانی هم چون دیگر زبانها و گویشهای ایرانی نمونه دارد از آن جمله هسته را که در ترجمه قرآن قدس خسته آمده است در سیستانی امروز هم «خستک» *xastak* می‌گویند.

ذ: تبدیل «هه» به «الف»

این تبدیل در سیستانی امروز چنان فراگیرست که می‌توان گفت در زبان امروز مردم سیستان «هه» وجود ندارد، مگر در پارسی تلفظ کردن واژه‌ها. و این اصل را پروفور لازار هم، به استناد گفتگویی که در محضر ایشان داشتیم، یافته‌اند و بر آن باور استوارند.  
در قرآن قدس یک واژه منطبق با این قاعده شکل گرفته است و آن واژه «نوزه» است به معنای هنوز که تلفظ سیستانی آن هنوز هم «نوزه» است.

ژ: تبدیل «ی» به «ن»

تبدیل «ی» به «ن» هم در اندکی از واژه‌های سیستانی هنوز خودنمایی می‌کند از جمله در سیستانی به «سوی» «سون» می‌گویند و به بازی‌ای که باید «گویک بازی» (مترجم از گوی + اک) بگویند. «گنک بازی» *gonak- bazi* می‌گویند. مترجم قرآن قدس هم «سوی» را «سون» نوشته است.

ز: تبدیل «و» به «هه» به یکدیگر

در ترجمه آیه ۱۰۲ از سوره آل عمران، در قرآن قدس، «دست هنگک گیرده» به معنای دست درزند آمده است. من پس از اندیشه فراوان درباره واژه هنگک، در این باور راسخ شدم که این هنگک باید همان «ونگ» *veng* امروزی سیستانی باشد که به معنای محکم و استوار اینک کاربرد دارد. از جمله گویند «بوخواونگ کوه» *bovaxu vengko* یعنی پایت را محکم کن و پای بفش. اما برغم «پاونگ کردن» به معنای یافتاری در کاری، در سیستانی امروز «دست ونگ کردن» به معنای اعتصاب و چنگ زدن نداریم که درست معادل «دست هنگک گیرده» در ترجمه قرآن قدس قرار گیرد. بهرحال برای تأیید حدس درباره اینکه «هنگک» قرآن قدس باید «ونگ» سیستانی باشد، در پی نمونه‌ای برای تبدیل «هه» به «و» بودم که در صفحات بعدی قرآن قدس به واژه گهارشت رسیدم که به معنای گوارش آمده بود و حدس را قریب به یقین کرد و در پی کشف این قاعده تبدیل دریافتم که در برگردان قرآن قدس:

شهد	یعنی	شود
نبهد	یعنی	نود
گهد	یعنی	گود
گهند	یعنی	گوند

گوهی      یعنی      گویی  
 و

می‌گهم      یعنی      می‌گووم

و در اینجا به یاد شعر محمدبن مخلد سیستانی اقدام که به گفته نویسنده تاریخ سیستان در ستایش یعقوب لیث گفته است

ممجز پیغمبر مکی توئی      به کش و به منش و به شوشت

و در قانونمندی تبدیل وه به هه در قرآن قدس حتی خواستی را به صورت هخستی دیدم و به اندیشه رفتم که اگر در برابر همه شهداهای ترجمه قرآن مذکور در زیر نویس هشوده نوشته می‌شد خود بخود این قاعده به چشم می‌خورد. همچنانکه اگر در برابر همه گوره‌ها به جای سینه و تیره نوشته می‌شد قاعده تبدیل اب به به و گه در ترجمه این قرآن راحت‌تر می‌نمود. یادآوری این نکته هم ضروریست که شاید هه در سیستانی کهن تلفظی داشته است بین تلفظ هه و همزه یعنی مانند آنچه در سیستانی امروز معمول است.

-۶-

#### همانندی پسوندها

الف: تمامی اسم مصدرها که در پارسی دری اغلب مخنوم به هس است در قرآن قدس بدون استثناء مخنوم به هشت است و همین حالت وجود دارد در سیستانی حاضر.

ب: پسوند هکاه از جمله پسوندهایست که در سیستانی بسیار فراوان‌تر از دری است و اکثر واژه‌هایی که در دری مخنوم به هه اند در سیستانی به هکاه مخنوم می‌شوند، مثلاً پاچه و گرده، در سیستانی هپوچک «powčak» و گردک «gardak» می‌شود و در قرآن قدس آنچه در پارسی پاشنه تلفظ می‌شود بهمین روش هپاشتک ضبط شده است.

پ: ازدیگر پسوندهایی که در سیستانی کنونی در ساختار واژه‌ها فراوان رخ می‌نماید پسوند هکاه و هکایی است (این پسوند به گواهی فرهنگ گویش دماوندی نوشته آقای علی شیعوری فر در دماوندی هم وجود دارد) مثلاً هتشتکا «hastaka» یعنی در حالت نشسته و... این پسوند احتمالاً به شکلی کاملتر در ترکیب هتهاکان و به معنی تنها در قرآن قدس وجود دارد. در سیستانی امروز هتهاکی دری و هتهاکان قرآن قدس را هیکه کا «hakkaka» می‌گویند.

ت: پسوند بسیار رایجی که در ترجمه قرآن قدس وجود دارد پسوند صفت فاعلی هآره بدنبال واژه‌هایی است که آن واژه در پارسی دری با آن پسوند بکار نرفته است و شگفت اینکه این ساختهای ویژه صفت فاعلی بسیار هم در قرآن قدس فراوان است و گفتنی اینکه حتی یکی از این ساخت‌ها در سیستانی امروز هم موجود نیست.

-۷-

#### همانندی حروف

در ترجمه قرآن قدس هت به کرات و از جمله در برابر وه عربی بکار رفته است. مثلاً در ترجمه فَبُغْنَ نوشته است: هترسند هاین هت امروز هم در سیستانی به همان فراوانی بکار می‌رود که در قرآن قدس بکار رفته است مثلاً:

تیره	=	Täbrä	بیا برویم
تباره	=	Täbräre	باری. بینم آیا
برده کی به	=	brä 'ta ke byaya	رفت تا کی بیاید.

دیگر اینکه از حروف خاصی که در سیستانی هم اینک رایج است حرف «که» می باشد که بصورت پیشوند برای ساختن زمان آینده افعال بکار می رود و معادل مشتقات «خواستن» است در ساخت افعال مستقبل پاریسی دری. این «که» در قرآن قدس هم برای ساختن فعل مستقبل به کار می رود، اما بصورت فعل معین. یعنی در شکل کامل فعلی، گرفته شده از مصدر کامستن. مثلاً در آنجا آمده است: «نگامد که دیدور کند» یعنی روشن نخواهد کرد. حال اگر همین عبارت را با همین واژه «دیدور» به سیستانی امروزی بگویم می گوئیم:

- ۸ -

همانندی در تلفظ

در سیستانی امروز بسیاری از کلمات ابتدا به ساکن تلفظ می شود و در ترجمه قرآن قدس هم بعضی واژه ها به شیوه ای نگاشته شده است که احتمالاً دال بر ابتدا به ساکن بودن آنها در عهد نویسنده است. مثلاً «شناسی» را «اشناسی» و «شنخته» (شناخته) را «اشنخته» نوشته است. این دو واژه را امروز در سیستانی «شناسی šnāsi» و «اشنخته šnāxta» تلفظ می کنیم.

دلیل من در این گمان که اشناسی و اشنخته واژه هایی ابتدا به ساکن بوده اند اینست که هنوز هم وقتی سیستانی ها بخواهند واژه های ابتدا به ساکنشان را به پاریسی تلفظ کنند به جای اینکه حرف ساکن آغاز واژه را متحرک کنند سکون آنرا حفظ کرده در عوض الف متحرکی پیش از آن در آغاز واژه می افزایند.

مورد دیگری که از رسم الخط قرآن قدس، در کشف تلفظ آن روز واژه های ترجمه این قرآن، می توان دریافت اینست که در آروز هم مثل سیستانی امروز «دو» را با «او» معروف تلفظ می کرده اند چرا که در این ترجمه در کلمات مختم به «او» معروف بعد از «او» پایان الفی اضافه می شود. مثلاً ترازو را «ترازوا» می نویسند. همچنین در این قرآن نیافتد را به صورت «نیفته» نوشته است که به احتمال ضعیف شاید تلفظ آن چون «نیفته nēyāta» سیستانی امروز باشد.

شاید «ای» به معنای «آیا» هم که در این قرآن همیشه به همین صورت «ای» آمده است، چون سیستانی امروز «آی» nāya تلفظ می شده است که با این رسم الخط نوشته شده است (مثل «آنچه» که در رسم الخط قدیم «آنچ» نوشته می شده است و پیش از این هم نوشته شد) و شاید در آنجا که «ماتقبل منهم» را ترجمه کرده است «پذیرفته نشی از ایشان» بتوان «نشی» را در این عبارت nāšya خواند که به سیستانی امروز «نشود» معنا می دهد.

همچنین است عبارت «ورتهدا نشی» که به معنی پذیرفته نشود است. در این جا هم اگر «نشی» را nāšya بخوانیم که به حکم رسم الخط به صورت «نشی» نوشته شده است، نمونه دیگری می یابیم برای تلفظ واژه های ترجمه قرآن قدس و همسانی آن با تلفظ امروز سیستانی آن واژه ها، چرا که «نشی» به nāšya در سیستانی امروز یعنی «نشود».

سخن پایان اینکه آنچه در این نوشته آورده شد دست آورد یک نگاه گذرا بر موضوع است و همانندی های ترجمه قرآن قدس و گویش سیستانی محدود به آنچه عرضه شد نمی گردد. کشف این همانندی ها کار بیشتر و دقیق تری را می طلبد که حتماً در سایه آن دقیق بیشتر و مفیدتری پیدا خواهد شد.

## یوبه

در آثار خامه عیید زاکانی آمده است که: «فروینی، انگشتری، در خانه گم کرد. در کوچه می‌طلبید که: خانه تاریک است.» آکار بیشتر پژوهندگان در دیار ما، مصداق بارز سخن عیید است. کم کاری و بی‌دقتی و بخته‌خواری و از بی‌راهه رفتن، ما را بدانجا رسانده است که در هیچ رشته‌ای از رشته‌های بی‌شمار زبان و ادبیات فارسی، تحقیقات و منابع دست اولی که نمونه‌ی اعلای تحقیق و تتبع همراه با دقت و وسواس علمی باشد؛ از خود نداشته باشیم.

بی‌شک پدران ما، در زمینه لغت نویسی و تألیف فرهنگهای یک زبان-عربی به عربی-و نیز دو زبانی-عربی به فارسی-دقتی کم‌مانند و همتی والا و پشتکاری بی‌نظیر از خود، نشان داده‌اند که امروزه با وجود داشتن وسائل بسیار، به انجام رساندن چنان کارهایی، بسیار دشوار و نگاه نامسکن است.

کاشکی آنان، در باب لغت‌نویسی فارسی هم، دست جهد از آستین جذب در آورده بودند و تألیفاتی عمیق و حجیم- حتی با اطناب ممل و درازنویسی- از خود به یادگار گذاشته بودند تا امروزه دست مایه‌ی کارهای پژوهشی ما می‌شد و این قدر، دچار فقر لغت دانی و لغت‌نویسی نبودیم. ای کاش پدران ما، تنها به این بسنده نکرده بودند که پارهای از لغات بعضی حوزه‌های ادبی را ضبط و نقل کنند یا به رونویسی سرسری لغتهای پیشینیان بپردازند و یا فرهنگهایشان، آمیخته‌ای آشفته، از این دو تا باشد. کتب لغتی نیز که متأخران و معاصران ما، تألیف کرده‌اند؛ متأسفانه، آنگونه که شاید و باید، شمه‌ی کار پژوهشگران و چاره‌کن مبهمات و اشکالات خوانندگان متن‌های فارسی نیست. چه، مواد غالب این گونه کتب، حاصلی خواندن و تأمل و تعمق در کتابهای قدیم فارسی ما نیست و از آنها استخراج شده است. بلکه مؤلفان ترجیح داده‌اند که تنها گزیده‌ای از لغات و ترکیبات و اصطلاحات کتابهای گذشتگان را همراه با آنچه که لغت نویسان پیش، نقل کرده‌اند؛ در کتب خود بیاورند. بی‌آنکه وسواس علمی و دقت کافی به خرج دهند و برای هر مورد، شواهد و امثله‌ی بی‌شمار و وافی به مقصود از کتب نثر و نظم نقل کنند که ریخته‌ی قلم نویسندگان و گویندگان اسناد و فصیح باشد.

از این رو شماری نه اندک از آژدها در کتابهای پیشینیان یافته می‌شود که بوجه بین‌الوجوه، لغت‌نویسان ما، متعرض آنها نشده‌اند و اگر هم گاهی بعضی از این کلمه‌ها راه از قضا، در تألیفات خویش آورده‌اند؛ بی‌شاهد و مثال است و ناشناخته.

چنین است وضع و کیفیت فرهنگهای ما و تا وقتی که لغات و اصطلاحات هر حوزه‌ی ادبی، با معانی موضوع له و مجازی هر یک با شواهد کافی از متن‌ها، فقط از متن‌ها- استخراج و تبویب و تألیف نشده؛ نه به درستی می‌توان کتب گذشتگان را فهمید و نه می‌شود از سبک شناسی و دستور زبان و تاریخ ادبیات- فارسی به مفهوم خاص هر یک، سخن گفت. و الا سخنهایی از قبیل این که: زبان کنونی ما، همان زبان فردوسی و بلعمی و بیهقی و سعدی و حافظ است و بدین جهت ما، گفته‌ها و نوشته‌های آن بزرگان را، امروزه، به خوبی فهم می‌کنیم؛ عنتی جز از ساده دلی و ناآگاهی، نایست داشته باشد.

هیچ دو نفر اهل قلمی را در طی این دوازده قرن، نمی‌توان یافت که در یک زمان و در یک حوزه‌ی ادبی، بالیده باشند؛ که سبک گفته‌ها و نوشته‌های آنان یکی باشد و ساختمان نحوی و صرفی زبان نوشته‌هایشان، کاملاً همانند باشد.

البته وجوه اشتراک هست. همانگونه که وجوه افتراق نیز بسیار وجود دارد. در عصر ما، زبان شعری عماد خراسانی، همانند زبان ملک الشعراء بهار نیست؛ اگرچه هر دو از یک حوزه‌اند. به همان

گونه که زبان حمیدی و صورنگر و نولنی با هم، همانندی ندارد. در حوزهٔ نثر نیز، وضعی کاملاً مشابه هست؛ ویژگیهای زبان داستان در نوشته‌های «هدایت» و بزرگ علوی با هم، مانندگی ندارد. همان طور که مشخصات نثر جلال آن احمد با آن دو متفاوت و با زبان صادق چوبک فاصله بسیار دارد و زبان نثری جمال‌زاده با زبان هیچ یک از آنها همگون نیست. با از مد نظر گذراندن آنچه که اشاره‌وار نوشته آمد، صریحاً روشن می‌گردد که چنین وضعی از آغاز تاکنون در زبان و ادبیات فارسی بوده است و بن بعد نیز خواهد بود. از این رو، بررسی و پی‌جویی در ویژگیهای لغت دستور زبان، سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات فارسی را نه می‌توان به «قرن» مقید کرد و نه به «عراق عجم» و «ترکستان» و نه به «فرموده‌های خام» فلان پرفسور و بهمان استاد... همچنین با آنکه ظاهراً تا زمانهای اخیر، بیش از دویست فرهنگ فارسی، تألیف شده‌است،<sup>۲</sup> کیفیت و کمیت غالب آنها به صورتی نیست که مددکار و یارمند پژوهش‌کنندگان، در متون قدیم، از دیدگاه لغوی باشد.

در زمینهٔ شناخت ریشه و اصل و منشأ کلمه‌ها، کار ما، از این هم خراب‌تر و اسفبارتر است آنگونه که هنوز حتی یک فرهنگ اشتقاقی مقدماتی هم، برای لغات زبان خود نداریم. از برخی پژوهشهای ریشه‌شناسی خاورشناسان، در دهه‌های پیش که اکنون بیشتر آنها کهنه است و نامعتبر، که بگذریم؛ کمتر ممکن است در این زمینه، کاری یافت که یادکردنی و ماندگار باشد؛ اگرچه انگشت شمار کسانی هستند از معاصران ماکه اهلیت این کار را دارند. اما غم قوت و جامه و نان، و این که: «چه خورد بامداد فرزندم» مانع از این شده است که به کاری جدی و بایسته دست یازند.

بهر حال، در زمینهٔ لغت، به طور کلی، آنجا هم که کسی مدتها وقت صرف کرده است و به شیوهٔ علمی و با وسواس و کوشش لازم و به طور مستقل، همراه یا شواهد کافی، صورت درست کلمه‌ای را نشان داده است؛ «مذهب مختار» بعضی از معاصران ما، چنین است که با «فته گوئی» و اجتهاد مقابل نص و آوردن هزاران لیت و لعل، دیگران را به شک اندازند و راه را بر پی‌جویی کنندگان و ادامه دهندگان تحقیقات ببندند. زیرا به قول مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی: «قیاس عوامانه و کثرت شهرت و آشنا شدن چشم و گوش به غلطی مشهور، تا آنجا در اذهان ریشه می‌دواند که دیگر امکان اصلاح و برگشتن از غلط به صحیح، میسر نمی‌گردد... و اعاده به اصل صحیح، تقریباً ناممکن است.»<sup>۳</sup> از مصادیق بارز این امر، یکی هم آن است که:

\*\*\*

سی و اند سالی پیش از این مرحوم محبتی مینوی: «رحمة الله علیه رحمة واسعة» که در آن هنگام در ترکیه می‌زیست و به فراهم آوردن فیلم و یادداشت از کتابهای خطی نفیس و غالباً منحصر به فرد آن سامان، سرگرم بود تا از برای آیندگان مواد و وسائل کار فراهم کند، با بررسی بیش از ده، دوازده نسخهٔ خطی و چند نسخهٔ چاپی، در مقاله‌ای عالمانه، به این نتیجه رسیده بود که: «یوبه... بمعنی آرزومندی... جز باین وجه، بهر صورت دیگر... ظاهراً درست نیست.»<sup>۴</sup>

در این کار، آن بزرگوار، نه از خود اظهار نظر و ابداً رأی کرده بود و نه از روی حدس و گمان، سخنی به ناروا و نایر جایگاه رانده بود؛ بلکه حاصل مطالعه و تحقیق و تعمق خویش را در باب صورت درست یک کلمه - یوبه - با استناد به مآخذ گوناگون، مستدلاً، با نثری جاندار و استادانه بیان کرده بود.

گفتنی است که سی سال پیش از مینوی، مرحوم محمد علی ناصح، در نقد علمی متنی ادیبی، صورت «یوبه» را ارجح و درست دانسته بود.<sup>۵</sup> ولی تاکنون کسی به این نکته نه اشاره کرده است نه توجه. در مرحال، پس از نشر مقالهٔ مینوی، برخی از اهل قلم، نظر او را پذیرفتند و بعضی آن را، بی‌اعتنا به دلائل و مآخذ او، رد کردند.

تازه‌ترین اظهار نظر، در این باره، در مقاله‌ای است از آقای دکتر میراحمد طباطبائی.<sup>۶</sup> البته، این نخستین بار نیست که در مدت چهارده سال اخیر، مینوی خدا بیمارز مورد اظهار تفقد قرار می‌گیرد. قبل از ایشان نیز، دو تن دیگر از معاصران ما یکی در چند ستون از مصاحبه‌ای در بک نشریهٔ ارزشمند فرهنگی<sup>۷</sup> و دیگری در مقاله‌ای در بک مجلهٔ دانشگاهی،<sup>۸</sup> از بذل محبت خود نسبت به او مضایقه نکرده‌اند.

اما از آنجا که صاحب این قلم، همانند بسیاری، ریزه‌خوار خوان تعلیم و تربیت ادبی مینوی بوده است و به این می‌نازد که شاگرد او بوده است و بدان شاد است که او استادش او بوده،<sup>۹</sup> وظیفهٔ شاگردی خود می‌داند که به رفع شبهه پردازد و اشتباهات فاحش نویسندهٔ آن مقاله را وانما بد؛ چه بسا مطالب نادرست که بر اثر غفلت و بی‌دقتی، سگهٔ اصالت خورده است:

نخستین نکته‌ای که پس از مطالعهٔ دقیق مقاله، استنباط می‌شود؛ این است که نویسنده، متأسفانه، مقالهٔ مینوی را نخوانده است و تنها به شواهدی که در حواشی کلیله و دمنه آمده است، اکتفا کرده. دیگر اینکه، مقاله ظاهراً نقل نوشته‌ها و عقاید معاصران است در باب این کلمه. اما به «دلائلی» عقیده و نظر بعضی، نقل و نقل نشده است. سومین نکته که از همه با اهمیت‌تر می‌باشد؛ اینکه نویسنده هیچ مثال و شاهد تازه‌ای برای کلمهٔ مورد بحث نیافته است و تنها به بعضی از آنچه که بیشتر، اینجا و آنجا، به چاپ رسیده بوده است؛ بسنده کرده. از این رو، هیچ نکتهٔ علمی تازه و راهگشایی در آن مقاله دیده نمی‌شود.

### اما برخی از اشتباه‌ها

در صفحهٔ ۲۷۹۱ نوشته شده است: «مرحوم مجتبی مینوی در مقالاتی در مجلهٔ یغما و نیز در حواشی کلیله و دمنه به بحث دربارهٔ این واژه پرداخته‌اند. توضیحات استاد فقید در حواشی کلیله و دمنه از روش همیشگی ایشان در تحقیقات ادبی که توأم با دقت تمام است بدور است.»  
اولاً: «مقالاتی» درست نیست و «مقاله‌ای» درست است.  
ثانیاً: در حواشی کلیله و دمنه، توضیحاتی راجع به این کلمه نیست. بلکه شواهدی دربارهٔ آن است.

ثالثاً: آن بزرگوار، در جواب به سؤال مقدّر، مصححان و منتقدان، «الاجاب منهم والاموات» در چاپ اصلی کلیله و دمنه، به قطع بزرگ، در زیر عنوان «اصلاح غلطهای این کتاب» به تاریخ خرداد ماه ۱۳۵۱ شمسی نوشته است:

«اشتغالات مختلف و گرفتاریهای گوناگون بنده را مانع آمد از اینکه به وعده‌ای که کرده بودم وفا کنم و این چاپ به قطع بزرگ را همراه مقدمه‌ای مفصلتر... و تعلیقاتی بر اشعار فارسی و عربی و... و تحقیق بیشتری در باب لغات آن منتشر کنم.»<sup>۱۱</sup>

در صفحهٔ ۲۷۹۱ و ۲۷۹۲، به ترتیب نوشته آمده است:

«شواهدی که ایشان در تأیید نظر خود، در اصالت واژهٔ بوبه می‌آورند گاه عاری از صحت است. مثلاً به استاد بینی از صفحهٔ ۱۶۷ دیوان عنمن مختاری (چاپ مرحوم جلال همائی) چنین آورده‌اند... و نیز: مرحوم مجتبی مینوی به استاد صفحهٔ ۴۱۵ دیوان مختاری چنین نقل کرده‌اند... وقتی به دیوان مختاری مراجعه می‌کنید می‌بینید چنین نیست.»

کاشکی، ایشان که سالها در اتحاد شوروی - با به تعبیر نویسن: زندان بزرگ - اقامت داشته - بوده‌اند؛ روش تحقیق مورچه‌وار و موشکافانه و متکی به سند پژوهشگران آن دیار را صرف نظر از دیدگاه مادی‌شان - فراگرفته بودند و چنین تهمتی به کسی نمی‌زدند که برای هر نکته‌ای ولو بسیار کوچک و پیش‌پا افتاده به کتاب رجوع می‌داد و به دنبال سند می‌گشت. ای کاش ایشان، دیوان عثمان مختاری را دقیقاً زیر و رو می‌کردند تا ببینند که در صواب نامه و مستدرکات آن، چه نسخه بدل‌هایی، برای چه ایاتی آمده است<sup>۱۱</sup> تا متوجه می‌شدند که چگونه مینوی به شیوه علمی خود در تصحیح متون Lectio difficillior - که به آن خود کرده بوده - درست را از نادرست و روارا از ناروا تشخیص داده است و نقل کرده؛ نه اینکه ناخوانده و نادانسته و ناخواسته، نسبتی نادرست به او دهند که: «ماهدلاً افکت مفری»<sup>۱۲</sup>. نویسنده در صفحه ۲۷۹۲ درباره عبارتی از صفحه ۱۶۶ کلیله و دمنه نوشته است:

«مصتح محترم امینوی برای اینکه ارتباط معنایی در عبارت از بین نزوده معانی تازه‌ای هم برای بویه تراشیده‌اند.»

دانسته نیست که اگر عبارت کلیله و دمنه به آنگونه که مینوی معنی کرده است و توضیح داده، معنی نشود یا چیزی نزدیک به آن، چگونه بایست معنی و توضیح شده باشد؟ چگونه ممکن است در زبانی به عمق و وسعت و دیرینگی زبان فارسی، هر کلمه تنها یک معنی داشته باشد؟

در صفحه ۲۷۹۲ می‌خوانیم: «مقاله ایشان نیز در مجلهٔ یغما سال ۱۳۳۵ نتوانست کمک کار برخی از محققان در این زمینه باشد؛ مثلاً مرحوم عبدالحسین نوشین که در آن ایام تألیف فرهنگ شاهنامه را به اتمام رسانده بود مقاله استاد را مطالعه کرد ولی عطفش او در کشف واقع امر فرو نشست. او پس از غور و بررسی در منابع ایران شناسان خارجی و بحث با اهل تحقیق و بررسی زبانهای افغانی و تاجیکی قدیم و سلاطین مغشوش بودن نسخ خطی، سرانجام نتیجه پژوهش‌های خود را در فرهنگ شاهنامه چنین منعکس کرد: بویه، در بیتی از فردوسی نادرست و بی‌معنی است؛ (واژه نامک - عبدالحسین نوشین - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۹۱).

شادروان عبدالحسین نوشین، هنرپیشه بزرگی بوده اما نایبست دعوی لغت شناسی و لغت‌دانی و نقد علمی متون کرده باشد. خطاهای او در واژه نامک کم نیست و آقای دکتر رواقی که در کار لغت صاحب نظری بی‌همتاست؛ برخی از این خطاهای مسلم را که ناشی از ناآشنائی به ویژگیهای حوزه ادبی طوس در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم و نیز دیگر حوزه‌های ادبی نزدیک به آن است و خواننده ناآگاه را به بیراهه می‌کشاند، به طور مستدل، همراه با شواهد لازم برشمرده است.<sup>۱۳</sup> اما اینکه «بویه... نادرست و بی‌معنی است؛ بناچار باید از نوع «قلته گوئی» و «تصحیحات شدرسنائی» به شمار رود. چه، در آن نوشته، نه اثری از «غور و بررسی در منابع ایران شناسان خارجی است» نه گفتگو با اهل تحقیق و نه بررسی زبانهای افغانی و تاجیکی...»

ناگفته پیداست که ظاهراً در هیچ یک از منابع ایران شناسان خارجی، در باب این کلمه چیزی نوشته نشده است و در صورتی هم که چیزی نوشته شده باشد آنگاه درست است و پذیرفتنی، که با کاربردهای کلمه در متنها گوناگون از حوزه‌های مختلف، سازگاری داشته باشد.

دربارهٔ «اهل تحقیق» و «زبانهای افغانی و تاجیکی» هم خوب است بنده در اینجا چیزی ننویسد و به این باد آوری، بسنده کند که اهل تحقیق در واژه‌های ناشناخته و تازه‌یاب و دشوار فهم، یکی دو نفری بیش نیستند که در همین خاک پاک، زندگی می‌کنند نه در سرزمین شوروی. اصطلاحاتی از قبیل زبانهای افغانی و تاجیکی هم به شوخی بیشتر شباهت دارد تا به یک واقعیت ادبی و اصطلاح علمی. این اصطلاحات که بر ساختهٔ ناهربانان و نابکاران به جهت اغراض سیاسی خاص است؛ به



خودی خود، باروا و نابرجابگاه است و زشت، ولی بیرون آمدن آن از زیر قلم هر ایرانی، بسی زشت تر و نارواتر و جان آزرتر از اصطلاح ساختگی «خلیج» و «خلیج عربی» است.

نویسنده در صفحه ۲۷۹۳ نوشته است: تحلیل مرحوم دکتر محمد معین در این باره علمی و منطقی است... نخست از منابع محدودی که بویه را ضبط کرده اند اسم می برد و بکلیک آنها وارد میکند. آنگاه از صورت مرجع بویه و انعکاس آن در منابع متقن فارسی یاد میکند... مسلم است که نویسنده در اینجا خواسته حق همشهری گری - *droit de cité* را رعایت کند.

مرحوم معین - که خدا بیامرزدش - بزرگترین لغوی و دستوری در زمان خود بوده مع هذا اشتباهاتی که از قلم آن بزرگوار در تصحیح برهان قاطع و تألیف فرهنگ فارسی تراویده است، کم نیست و این بدان علت است که گستردگی و ژرفائی لغت و دستور فارسی، حدی است که «پیر» معین هم به اشتباه می افتد. هر چند که هیچ یک از آن حفاظ، به اندازه خردلی از ارزش کارهای بزرگ او نمی کاھد. اگر منابعی چند، وجود می داشت، بی شک آن بزرگ از دست رفته، فریب گفته های مؤلف برهان قطع یا نوشته های فلان مجله دانشگاهی را نمی خورد که «سرمد» را با «سمود» و «برموز» و «برمور» و «برموزده» یک بدانند یا، کاستن «پهلوی و فارسی را به معنی: برهم زدن معامله، دبه در آوردن» در فرهنگ خود نقل کند...<sup>۱۶</sup>

اما تحویل علمی و منطقی آن مرحوم:

مرحوم معین، ضبط بویه در فرهنگهایی از قبیل برهان قاطع، برهان جامع، فهرست و لغت فرهنگ نظام (به نقل از مؤلف سراج اللغات از قوسی) و توضیح آقای دکتر فیاض در حواشی تاریخ بیتهی و نیز وجود «بوی» و «بویه»... در اعلام ایرانی پیش از اسلام و عهد اسلامی... را مؤید صحت استعمال این کلمه دانسته است. در این باره، تنها به دو نکته کوتاه، اشاره ای می شود:

روان شاد ابراهیم پورداود، در باب برهان قاطع که یکی از منابع متقن برای صحت کلمه بویه، از دیدگاه نویسنده مقاله است - می نویسد:

نویسنده برهان قاطع یابند درستی و نادرستی لغت ننوده، هر چه پیدا کرده در فرهنگش جای داده است و باندازه ای قوه نداشته که لغات ترکی و عربی و هندی را از هم امتیاز بدهد و لغات ریشه و بنادر فارسی را از لغات ساختگی باز شناسد...<sup>۱۷</sup>

نکته دیگر اینکه هیچ دلیلی بر این امر در دست نیست که حتماً بوی و بویه در اعلام ایرانی پیش از اسلام و عهد اسلامی همان «بوی» و «بویه» به معنی «آرزو» و «آرزومندی» باشد. در صفحه ۲۷۹۴ نوشته شده است: آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب نیز ذیل واژه بویه... حق مطلب را چنین ادا کرده اند...

اولاً خوب است گفته شود که «تفسیر گزیده لغات» در کتاب «سیری در شعر فارسی» از خانم دکتر قمر آریان<sup>۱۸</sup> است.

ثانیاً نظر دکتر زرین کوب اینگونه است: «راجع به لفظ «بویه» به معنی خواهش و آرزو، تردید است که اصل آن همین است یا آنچه «بویه» خوانده می شود و در فرهنگها نیز ضبط است»<sup>۱۹</sup>

ثالثاً با آنکه برای پژوهش در جایی مواردی لازم است که نظر همه معاصران، نقل کرده شود؛ چرا به نقل کردن نظر «بعضی» اکتفا شده است! از این رو، دلیل ایشان به قول طلاب، اعم از مدعا است و تصور می رود که نویسنده مقاله، همتی جز به کرسی نشاندن سخن و استنباط خود نداشته است. زیرا در همین صفحه ۲۷۹۴ آمده است.

«... مصحح صحاح الفرس... تصریح می‌کند که صحیح، واژه بویه است نه بویه، در حالی که مرحوم دکتر طاعتی، به مناسبت به کار رفتن «بویه» در متن صحاح الفرس، نوشته بوده است: شاهد بویه در وفائی افرخى گفته است:

چون مزابویه در کار (دیوان: درگاه) تو خیزد چکنم  
 رهی آموزرعی را و ازینم (دیوان: از این ضم) برهان  
 و در دیوان بجای «بویه»، «بویه» آمده است. بیاه بیک نقطه در اول.<sup>۲۰</sup>

نویسنده، در صفحه ۲۷۹۵ درباره لغت فرس نوشته است: «در واقع لغت فرس کمک کار شعرا در قافیه بندی بود...»

این نکته، ظاهراً از آخرین «کشفیات» است که در عالم تحقیق صورت گرفته است. زیرا تاکنون اهل قلم و پژوهش، به نراوا می‌پنداشتند که لغت فرس، مجموعه‌ای است بسیار کوچک از لغات که در آثار خاتمه‌گویندگان ماوراءالنهر و خراسان به کار می‌رفته است و مفهوم آن واژه‌ها برای شاعران دیگر حوزه‌های ادبی مبهم و نادانسته بوده است و شماری نه اندک از آنها بی‌شک مأخوذه از سمدی است.<sup>۲۱</sup> نویسنده مقاله، به دنبال چنان سخنانی در همان صفحه نوشته است:

«لغت فرس هم از خطا میرانست، مثلاً در این فرهنگ واژه مرغوزن یا مرغزن بمعنی گورستان به صورت مرغزن آمده،

تمام کوشش نویسنده بر این است که به نحوی از انحاء، از اعتبار لغت فرس بکاهد یا بکلی مندرجات آن را نامعتبر بنماید. غافل از اینکه شیوه تلفظ برخی از لغات در حوزه‌های ادبی گوناگون، متفاوت بوده است و صورت‌های ظاهراً دوگانه این دو کلمه نیز نظایری دارد که اینجا، جای بحث آن نیست اگرچه مرحوم والتر برنونهینک، عالم بزرگ زبانهای قدیم ایران، «مرغزن» و «مرغزن» به معنی گور، فرستان، را دو کلمه دانسته است.<sup>۲۲</sup>

نویسنده، پس در صفحه ۲۷۹۶ آورده است: «چند نکته است که کفه واژه بویه را در اصالت آن وزین میکند: وجود ریشه این واژه در زمانهای پیش از اسلام و استعمال لفظ تحول یافته همان ریشه بصورت: بوی و بو، که در شعر و نظم...»

محمول است که «بوی» یا «بویه» از یک اصل باشد اگرچه تاکنون این نکته به ثبوت نرسیده است: «بوکه» و «بُودکه» و «بوکه» چگونه ممکن است، تحول یافته بوی، باشد؟ آیا «بوی» به معنی آرزو، در آثار بازمانده از زبانهای ایرانی پیش از اسلام وجود دارد؟ یا تأمل در شواهدی که از پی می‌آید، برای نگرنده، شکی بجای نمی‌ماند که کلمه «بویه» هم اصیل است و هم درست و در بعضی از حوزه‌های ادبی، به همین صورت، به کار می‌رفته است و تلفظ می‌شده تا آنجا که بعضی از مشتقات فعلی آن نیز کاربرد داشته است.

با این همه، ظاهراً در برخی از دیگر حوزه‌ها و در زبان بعضی از گویندگان و نویسندگان «بویه» رایج و دارج بوده است، و گرنه صاحبان بعضی از کتب لغت، آن را ضبط نمی‌کردند. هر چند که ممکن است ضبط آنها به صورت «بویه» به سبب ناشناختن کلمه بوده باشد.

بهر حال، تأیید اینکه «بویه» و «بویه» یک کلمه بوده است و از یک اصل، یا اینکه، دو کلمه، بوده است با مفهومی نزدیک به هم، به عهده زبان‌شناسان و ریشه‌شناسان است...

نکته دیگری نیز پیش از آوردن امثله‌ای از استعمال «بویه» - جز از آنچه که مرحوم سنوی در مقاله تحقیقی خویش و نیز در حواشی کتبی و دمنه نقل کرده است - گفتمی است و آن، این است که

مرحوم فروزانفر در «مختصات ادبیات فارسی»<sup>۲۳</sup> و «سخن و سخنوران»<sup>۲۴</sup> و آقای ژیلبر لازار در «اشعار پراکنده»<sup>۲۵</sup> این کلمه را به مناسبت آنکه در شعری از دقیقی - مندرج در تاریخ بیهقی<sup>۲۶</sup> به کار رفته بوده است؛ به شکل «بویه» نقل کرده‌اند؛ در حالی که مرحوم دهخدا آن را به صورت «بویه» صحیح دانسته است و نقل نموده<sup>۲۷</sup> و آقای محمد دبیر سیاقی در «دیوان دقیقی» کلمه را به نقل از «بیهقی» و «مجمع الفصحاه» «بویه» ضبط نموده است.<sup>۲۸</sup>

\* \* \*

اما چند شاهد برای استعمال «بویه» از میان شواهدی نه چندان کم؛ گزارنده و نویسنده، تفسیر پاک<sup>۲۹</sup> که با «بویه» و مشتقات آن، کاملاً آشنائی داشته و این لفظ را از واژه‌های شناخته و پر استعمال در زبان ادبی دیارش بوده است؛ در ترجمه قسمتی از آیه شریفه ۱۲۵، از سوره مبارکه بقره، نوشته است:

«گفت یاد کن یا محمد که چون ما مرخانه کعبه را مثابه گردانیدیم و بویه گاه دل‌های مؤمنان گردانیدیم. ای که دل‌های مؤمنان سوی آن یویان گردانیدیم، چه اگر کسی بسیار دیده باشد؛ هم یویان آن باشد»<sup>۳۰</sup>

بی‌شک تا وقتی که کسی کلمه «بویه» را در زبان خویش، به خوبی نشناسد؛ نمی‌تواند اسم مرکب و صفت فاعلی (صفت حالیه) آن را در ترجمه و تفسیر قرآن مجید به کار ببرد. نیز صورت «یویان» روشنگر آن است که این کلمه «بویه» به اصطلاح دستوری‌ها - اسم مصدر و اسم معنی است و بی‌شک مصدری هم داشته است.

ابوالفرج رونی گفته است:

راجسش را ز یوبه رویش ،  
 یوبه منزل بهشتش خواست ،  
 شایان یاد آوری دوباره است که مرحوم محمد علی ناصح در سال ۱۳۰۴ شمسی، صورت درست کلمه را «بویه» دانسته بوده است.<sup>۳۱</sup>

فخرالدین اسعد گرگانی سروده است:

حروشان و توان با یوبه جفت  
 به دل سویه کنان با یوبه جفت  
 ز بی صبری و دل ننگی همی گفت  
 نهان از هر کسی با دل همی گفت<sup>۳۲</sup>

مسعود سعد سلمان گوید:

سر سرا گاه گاه رنج کند  
 در ن خرد زیوبه وصل تو مور مور  
 همچنین در دیوان مسعود سعد سلمان - ظاهراً به قرینه مواضع دیگر - می‌بایست به جای «بویه» و «بویه» «یوبه» جای می‌شد.<sup>۳۳</sup>

انوری گفته است:

ای در حرم جواه تو امینی که نیاید  
 از یوبه آن خواب خوش آهوی حرم را<sup>۳۴</sup>  
 نیز «معجم شاهنامه»<sup>۳۵</sup>، «فرهنگ جهانگیری»<sup>۳۶</sup>، «فرهنگ مجموعه الفرس»<sup>۳۷</sup>، «فرهنگ سرمه سلیمانی»<sup>۳۸</sup>، «فرهنگ تحفة الاحیاب»<sup>۳۹</sup>، و «فرهنگ صحاح الفرس»<sup>۴۰</sup> دیده شود که همگی «بویه» را ضبط کرده‌اند و این دلیلی دیگر است بر صحت نظر مینوی و اصالت و درستی «بویه» و اینکه در

پژوهشهای لغوی. به شیوه علمی، نه می‌توان بدون کسب مقدمات و فراگرفتن اصول و مبادی، از خود ابداء رأی و اظهار نظر کرد و نه می‌توان صرفاً از راه حدس و توسل به قوه استنباط و تعقل خویش یا پیروی از عقیده دیگری، سخنی گفت که به کار آید، بهر حال بهتر از این بایستی.

### یادداشتها

- ۱- کلیات عبید رکنی، طهران، ۱۳۴۰، ص ۱۲۵
- ۲- برهان فایز، به تصحیح دکتر معین، طهران، ۱۳۶۲، ج ۱، مقدمه ص ۴۴ و یک-عقد و هفت
- ۳- مقالات اقبال آشتیانی، محمد دبیر سیاهی، ص ۹۰۱
- ۴- بعداً، سال هفدهم، شماره دوازدهم (ششمه)، ۱۳۳۵ شمسی، ص ۵۲۰-۵۲۷
- ۵- دیوان یوسف رونی، به تصحیح جایگین، طهران، ۱۳۰۴ شمسی، ص ۱۵۴ و ۱۶۸
- ۶- نامواره دکتر محمود افشار، طهران، ۱۳۶۸، ج ۵ ص ۲۷۹۱-۲۷۹۷
- ۷- کیهان فرهنگی، شماره دهم، ۱۳۶۳
- ۸- نشر دانش، سال هشتم، شماره چهارم، ص ۲۲-۴۱
- ۹- دیوان مسعود سعد سلمان، رشید یاسعی، چاپ اول ص ۶۲۰
- ۱۰- کلیله و دمنه، به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، به قطع بزرگ، طهران [۱۳۵۳] ص ۳۰
- ۱۱- دیوان عثمان مختاری، جلال همدانی، ص ۹۵۲ و ۹۵۸ و ۹۶۰
- ۱۲- قرآن مجید، سوره سارکه، آیه شریفه چهل و سوم
- ۱۳- سیبویه، شماره اول، اسفند ۱۳۵۱
- ۱۴- برهان فایز، محمد معین، تعلیقات، طهران، ۱۳۶۲، ص ۸۱-۸۱
- ۱۵- فرهنگ فارسی، معین، ج ۴ ص ۲۸۶۹، مقایسه شود با: واژه نامه مینوی خرد، احمد تقی‌زلی، ص ۱۳۷، ۱۸۹ و D.N. MacKenzie: A Concise Pahlavi Dictionary, London, 1971, P. 49
- ۱۶- کشف الاسرار، چاپ حکمت، ج ۱ ص ۱۲۲۸، ج ۳ ص ۷۲۶، و طبقات القرونیه، طبع سرور مولائی ص ۱۵۰، ۲۳۹، ۴۲۷ و ترجمه مقامات حریری، دکتر روانی، صفحه‌های ۲۸، ۴۴، ۶۵، ۶۶، ۱۲۵، ۱۳۶ و...
- ۱۷- برهان فایز، ج ۱، مقدمه، هر صفحه و شش و مانند
- ۱۸- میری در شعر فارسی، دکتر زرین کوب، طهران، ۱۳۶۳، مقدمه
- ۱۹- نه شرقی، نه غربی، زرین کوب، طهران، ۱۳۵۲، ص ۱۳۴
- ۲۰- صحاح الفرس، دکتر طاعتی، ص ۲۹۲ ج
- ۲۱- تاریخ زبان فارسی، پرویز مایل خانلری، طهران، ۱۳۵۲، ج ۲ ص ۱۰۷
- 22- W.B Henning, Two-Central Asian words 1946 P. 157-161
- ۲۳- متحجیات دینک فارسی، طبع دوم، طهران، ۱۳۶۴، ص ۷، سخن و محورین، فروزانفر، چاپ دوم، ص ۳۰
- ۲۴- رشاعر بدگنده، زینب لاری، طهران، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۶۶
- ۲۵- تاریخ پهلوی، فیاض - غنی، طهران، ۱۳۲۴، ص ۳۸۶ و چاپ دانشگاه مشهد، ص ۴۹۶
- ۲۶- اثنان و حکیم، علی کبر دهخدا، ج ۳ ص ۱۳۵۲
- ۲۷- دیوان دقین، محمد دبیرسیاهی، طهران، ۱۳۴۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ ج ۱
- ۲۸- تمسیر یا کتب، چاپ عکسی، ص ۶۷
- ۲۹- دیوان رونی، ص ۳۵، ۱۲۴
- ۳۰- دیوان رونی، تصحیح، ص ۱۵۴، ۱۶۸
- ۳۱- ویس و رامین، کاجگنجی نودود، الکتونر گومس، طهران، ۱۳۴۹، ص ۲۸۱، ۴۱۰
- ۳۲- دیوان مسعود سعد، ص ۴۵ و ۶۷۲
- ۳۳- دیوان مسعود سعد، ص ۴۳۰ و ۵۳۰ و ۷۲۸
- ۳۴- شرح مشکلات دیوان سوری، دکتر جعفر شهیدی، ص ۳۵، ۲۶
- ۳۵- معجم شاهنامه، حسین حدادی، طهران، ۱۳۵۳، ص ۷۵
- ۳۶- فرهنگ جهانگیری، دکتر غنیمی، دانشگاه مشهد، ج ۲ ص ۲۱۴
- ۳۷- مجموعه فرس، دکتر جربین، طهران، ۱۳۵۶، ص ۲۶۰
- ۳۸- سره سلیبندی، مسعود مدیری، ص ۲۶۵
- ۳۹- تعلیقات الاحیاء، تقی زاده طوسی - رضی هروی - مشهد، ۱۳۶۵، ص ۳۶۰
- ۴۰- صحاح الفرس، ص ۲۹۲

## دهقانان در ایران قرن نوزدهم

در آغاز به این دو نکته توجه باید کرد:

- ۱ - موقعیت اقتصادی - اجتماعی دهقانان در ایران همانند موقعیت "سرف" در دوران فئودالیزم نبود. به زمین وابستگی و تقید نداشتند.
- ۲ - برای تیولدار و زمین‌دار ایرانی که از فردای خود مطمئن نبود وضعیت و بقای دهقان نمی‌توانست اهمیتی داشته باشد.

موقعیت دهقانان ایران که تحتانی‌ترین لایه مخروط اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران قرار داشتند به این معنی بود که همه طبقات مافوق این امکان را می‌یافتند که به مایملک ناچیز دهقانان دست درازی کنند. تصویر زیر از کتاب پر ارزش حاج سیاح در این زمینه نکته آموز است:

"... انسان اگر دهات ایران را گردش کند می‌فهمد که ظلم یعنی چه؟ بیچارگان سوخته و برشته در یک خانه تمام لباسشان به قیمت جل یک اسب آقایان نیست. یک ظرف مس برای طبخ ندارند. ظرفها از گل ساخته، خودشان با اینکه شب و روز در گرما و سرما در زحمت و عذاب کارند نان جو بقدیر سیر خوردن ندارند. سال به سال شش ماه به شش ماه گوشت به دهندشان نمی‌رسد. از خوف هر وقت یک سواری یا تازه لباسی می‌بینند می‌لرزند که باز چه بلائی برایشان وارد شده است..."

ناظران غیر ایرانی قرن نوزدهم هم تصاویر مشابهی عرضه کرده‌اند. برای نمونه لوئیس پللی از وضعیت دهقانان تصویر زیر را ارائه داده است:

"یکی از بی‌آمدهای این نظام اجاره داری این است که برزگران بسیار بیشتر از آنچه که به خزانه دولت می‌رود اجاره می‌پردازند. برای مثال، الف حکمرانی ایالتی را از شاه اجاره می‌کند به مبلغ (ب) به اضافه (ث) که در واقع رشوه‌ای است که باید پرداخت. مقدار ب معمولاً ثابت است ولی (ث) هر ساله تغییر می‌کند. الف بنوبه دهاتی را که از شاه اجاره کرده به دیگران اجاره می‌دهد. شخص (د) چند ده را از (الف) اجاره می‌کند و

خود هرده را جداگانه به (ف) اجاره می‌دهد. (ف) به نوبه به (ق) مأموریت می‌دهد که به نیابت او اجاره‌ها را از زارعین جمع‌آوری نماید. ناگفته پیداست که هر کدام میکوشند از این قراردادها استفاده ببرند. به این ترتیب، بزرگران به جای اینکه مبلغ (ب) را بپردازند که به خزانه شاه می‌رود باید مبلغ ب + ث را به اضافه آنچه که (د) و (ف) و (ق) به جیب می‌زنند، بپردازند. بزرگ نمی‌تواند بپردازد. (ق) به (ف) شکایت می‌کند و (ف) به (د) و (ب) به (الف) که با پایتخت قرارداد بسته است. (الف) به اجاره داران ثانوی اجازه می‌دهد که برای جمع‌آوری اجاره زور بکار ببرند و آنان نیز چنین می‌کنند. سال بعد بعضی از این بزرگان ده را ترک می‌کنند و بخشی از زمین‌ها کشت نمی‌شود. از مردم ایالات به آن گونه اجاره و مالیات اخذ می‌شود که انگار با تمام شدن مدت اجاره حاکم دنیا قرار است آخر بشود...»

توصیف پلای ممکن است در وهله اول بنظر عجیب بیاید ولی هر کس که اطلاعات اندکی هم از ایران قرن نوزدهم داشته باشد بر درستی این جمع‌بندی مهر تأیید خواهد زد. برای مثال، هریوت در گزارش محرمانه‌ای که راجع به «وضعیت داخلی ایران» در سال ۱۸۸۶ تهیه نمود نوشت:

" همه املاک شاهزاده [سُل السلطان] را در اصفهان سهام‌الدوله اجاره کرده است. او بنوبه این املاک را به شخص دیگری اجاره داده، این شخص هر بهار به این املاک سرکشی کرده و محصولات را ارزش‌گذاری می‌کند و سپس فرد دیگری را می‌گمارد که کارها مطابق میل انجام شوند. در پائیز شخص دیگری برای جمع‌آوری اجاره اعزام می‌شود. تمام این آدم‌های مختلف باید چیزی گیرشان بیاید و چون‌مزدی هم نمی‌گیرند بدیهی است که همه این به جیب زدن‌ها باید از کیسهٔ زراعین تأمین شود... "

متأسفانه آمار دقیق و قابل اعتماد در دسترس نداریم که حدود و کمیت این ستمگری را مشخص کنیم ولی کرزن براین عقیده بود که "در ایران همه می‌دانند که حداقل دریافتی‌های اضافی بطور متوسط ۶۶ و دو سوم درصد است."<sup>۱</sup>

از سوی دیگر فوریه که در نیمه اول قرن نوزدهم به ایران سفر نمود راجع به کرمانشاه نوشت که حاکم "اگر خود را به اخذ دو برابر یا حتی سه برابر مالیاتی که

اهالی کرمانشاه قرار است بپردازند راضی می‌گردد مصیبت چندان غیر قابل تحمل نمی‌بود " ولی: " او مردم را لخت کرده است. هر جایی که تحت حکمرانی اوست بدبختی ابعاد وحشتناکی دارد. دهقانان به سختی نانی برای خوردن دارند و وقتی که به دربار شکایت می‌کنند و تظلم می‌خواهند بعنوان باغی و شورش آنها را به فلک می‌بندند... " ۵

زیاده بودن فشار مالیاتی بر گرده دهقانان را از دیگر منابع هم می‌توان دریافت. برای مثال مکنزی در ۱۸۶۱ به این نکته اشاره کرده است که سربازان در ایران حقوقی دریافت نمی‌کنند و " مجبورند همانطور که من در سفرم به خراسان در ۱۸۶۰ شاهد بودم با غارت و چپاول زندگی کنند " ۶

الکساندر که یکی از کارمندان سفارت انگلیس بود و در سفر ۱۸۱۷ نتوانسته بود از دهی در آذربایجان سیورسات بگیرد (جالب است که دولت برای خدمتگزاران دولت‌های خارجی هم حق و حقوقی از کیسه زارعین ایرانی قائل بود) از کدخدای ده علت را پرسید، پاسخ شنید که:

" شاه در سفر اخیرش به اردبیل در اینجا توقف کرد و همراهان او مثل همیشه اسبها و چارپایان همراهشان را در مزارع گندم رها کردند و گندم‌زارهای مان همه از بین رفته است. شترها را هم در مزارع پنبه رها نمودند... " ۷

گیونز گزارش کرده است که در ۱۸۳۰ در شرایطی که قسمت بزرگی از کشور را طاعون بزرگ فرا گرفته بود به ولیعهد (عباس میرزا) فرمان داده شد که برای خواباندن شورش حاکم کرمان، شاهزاده حسنعلی میرزا به آن ایالت لشکر کشی کند تا " امنیت و قانون " در آن سرزمین احیاء شود. سربازان ولیعهد به هر جا که رسیدند غارت کردند و آنچه که بردنی بود، بردند به طوری که در سر راه قشون " زارعین، دهات را ترک کردند، ایلها و عشایر برای اینکه از غارت شاهزاده در امان باشند به نقاط دور دست گریختند " سرانجام به بوانات، ده زیبایی بین اصفهان و کرمان رسیدند و در آنجا توقف نمودند. ولیعهد اجازه داد " که باغ بسیار زیبا و پر محصولی را که متعلق به وزیر حاکم شیراز بود، غارت کنند... " ۸ - در ده دیگری بنام " ایزد خواست " که ساکنین‌اش از ترس شاهزاده خانه و کاشانه‌شان را ترک کرده بودند ولیعهد اجازه داد " که آنچه را که نتوانسته بودند با خود ببرند سربازان تصاحب کنند و حتی مزارع نورس را برای علفه چارپایان قطع نمایند... " ۹

ویرینگ یکی از سیاحانی که در اوائل قرن نوزدهم در ایران مسافرت کرده است در

سفرنامه‌اش نوشته است " من مکرراً شاهد بوده‌ام که خدمت گزاران وابستگان به شاهزاده وارد ده شده و هر چه که لازم داشته‌اند بدون پرداخت کوچکترین وجهی نصاحب کرده‌اند... "۱۰

ناظر دیگری ضمن اشاره به خرابی شهر دامغان متذکر شده است اگر چه خرابی شهر از قرن هیجدهم شروع شد ولی بیشترین صدمه را موقعی دید که عباس میرزا با ۳۰۰۰۰ سرباز خویش در ۱۸۳۲ در این شهر اردو زد.... همه چیز را سربازان شاهزاده نابود کردند. وقتی این سربازان پیدایشان می‌شود دوست و دشمن در امان نبوده، همه غارت میشوند... "۱۱

اعتمادالسلطنه هم در کتاب خاطرات روزانه به واقعه مشابهی اشاره می‌کند و می‌افزاید " هیجده سال قبل [در سال ۱۲۹۲ هجری] که به سفر خراسان آمدم در رکاب شاه حکم شد طایفه یموت را چابیدند. زیادی از آنها کشتند و اسیر گرفتند... "۱۲

با این وضعیت، وقتی از دهقانان بعنوان متمسکینده‌ترین و در عین حال فقیرترین قشر اجتماعی ایران نام می‌بریم سخنی به گزاف نگفته‌ایم. در توضیح این وضعیت باید اضافه کنیم که حدس و گمان در باره علل و عواملی که موجب پیدایش و بعضاً تشدید آن شده‌اند چندان دشوار نیست. برای مثال به عقیده کنسول راس:

" وقتی مقامات بطور سیستماتیک به کسانی فروخته می‌شود که بیشترین بها را می‌پردازند بدون اینکه هیچ ارزیابی ثابت و اساسی صورت بگیرد و در جائیکه مالیات مناطق افزایش می‌یابد بدون اینکه تولید افزایش یافته باشد... "۱۳

واضح است که ناامنی و اغتشاش خواهد شد و تولیدات کاهش خواهد یافت. یکی از پی‌آمدهای این وضعیت " بطور تدریجی خالی از سکنه شدن مناطقی است که زمانی آباد بودند... "، مشکل اصلی در این است که " در افزای آنچه که بزرگتر به خزانه دولت می‌پردازد، از دولت هیچ خیری به بزرگان نمی‌رسد " و می‌افزاید " هیچ جاده‌ای ساخته نمی‌شود، هیچ محکمه‌ای برای نظم خواهی وجود ندارد و هیچ حمایت فردی هم داده نمی‌شود "، برای مبارزه با اوضاع ناامنی که هست " دهقان بطور عادی هر شب برای اینکه چند لحظه‌ای آرامش داشته باشد خود را تا دندان مسلح می‌کند " . البته " یک نیروی نظامی وجود دارد ولی بیشتر از همیشه به این منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد که مالیات عقب افتاده را به زور از دهقانان اخذ نماید... "۱۴

ویلیام ابوت که به جای برادرش کیث ابوت به کنسولی بریتانیا در تبریز منصوب



شد در بارهٔ اوضاع آذربایجان چنین نوشت " بسیاری از بدبختی‌هایی که روستائیان دارند ریشه‌شان بیشتر در توزیع نابرابر و نسنجیده سنگینی بار مالیاتی است تا در بهره‌کشی سیستماتیک بوسیله اربابان...<sup>۱۶</sup> ". علت بدبختی‌ها چه توزیع نسنجیده و نابرابر سنگینی بار مالیاتی باشد و چه بهره‌کشی سیستماتیک، به قول دوران سفیر انگلیس در تهران "آذربایجان که بزرگترین و پرجمعیت‌ترین ایالت ایران است بطرز خطرناکی بد اداره می‌شود"<sup>۱۷</sup> .

دهسال بعد، کنسول بریتانیا در تبریز گزارش کرد که " تردیدی نیست که جمعیت روزبروز فقیرتر و مستمندتر می‌شوند و پول کمتری دارد که صرف کالاهای خارجی نماید...<sup>۱۸</sup> "

برای درک بهتر موقعیت دهقانان به وجوه دیگری از موقعیت‌شان توجه می‌کنیم. گرچه اطلاعاتی که می‌آید مربوط به نقاط مشخصی از ایران است ولی دلیلی در دست نداریم که بیانگر آن باشد که اوضاع در دیگر نقاط ایران تفاوت چشمگیری می‌کرده است.

بیت کنسول انگلیس در مشهد در ۱۸۹۴ گزارش کرده است که بیشترین محصولی که یک برزگر پس از یک برداشت خوب خواهد داشت سه تا چهار خروار و پس از یک برداشت متوسط بین دو تا سه خروار می‌باشد. بعقیده او " این حد اعلای آن چیز است که برای بخش اعظم دهقانان تازه وقتی که همه چیز مطابق میل پیش می‌رود باقی می‌ماند ". همو می‌افزاید که یک خانواده متوسط در سال سه خروار گندم مصرف می‌کند. به این ترتیب وقتی که همه چیز مطابق میل پیش می‌رفت... چیز باقی نمی‌ماند ولی در همان گزارش می‌آید. " این [یعنی ۲ تا ۴ خروار] کل درآمد یک دهقان خوشبخت در خراسان است. از این جمع، حاکم محل، نوکران او و کدخدای ده و دیگران مقدار قابل توجهی را به جیب می‌زنند."<sup>۱۹</sup> " تعجیبی ندارد که با این چنین نظامی، وضعیت زندگی دهقانان به این صورت تصویر می‌شود:

"... این مردمان بی غل و غش آنچنان می‌کنند که با آنچه که خواستنی است تفاوت زیادی دارد. در آلونک‌های بی پنجره که فقط سوراخی در مرکز سقف برای خروج دود دارد زندگی میکنند و کشفات دهکده‌هایشان غیرقابل توصیف است. در زمستان هم از هوای سخت به دلیل نداشتن لباس گرم و مواد سوختنی عذاب می‌کشند..."<sup>۲۰</sup>

دیکسون از کرمانشاه گزارش کرده است که " بعلمت اقدامات ستمگرانهٔ مقامات

محلی و ترس از کمبود باران.... دهقانان نتوانستند به اندازه معمول کشت کنند...<sup>۲۱</sup> " مهندس باداش اطریشی، گاستیگر که سالیان دراز در ایران زندگی کرد اظهار عقیده کرد که " مالیاتهای سنگینی که در حال حاضر [۱۸۸۱] اخذ می‌شود، بطور مؤثری موجب شده است که مردم نتوانند وضعیت خویش و زمین‌های خویش را بهبود دهند...<sup>۲۲</sup> " و در نتیجه، در یزد و کرمان، در حالیکه ضروریات روزمره زندگی کمیاب و گران بود به حدی که طبقات فقیر قادر به خریدشان نبودند، به کارگران و دیگر زحمتکشان " مزد ناچیزی پرداخت می‌شد " و در کرمان " فقر و گدایی بیداد می‌کند...<sup>۲۳</sup> "

در یکی از گزارش‌هایی که راجع به گیلان و مازندران در دسترس داریم آمده است که " وقتی زمین به دهقانان تعلق دارد حاکم منطقه تقریباً هر مقدار که می‌خواهد یا می‌تواند اخذ می‌نماید ". در این وضعیت دهقان " اغلب به این نتیجه می‌رسد که وضع مالی‌اش با نداشتن زمین بهتر از موقعی خواهد بود که مالک قطعه زمینی است...<sup>۲۴</sup> "

بر اساس اطلاعات موجود راجع به درآمد سالیانه یک دهقان در سال و سطح عمومی قیمت‌ها برای سال ۱۸۷۶ ما جدول زیر را از مقدار واقعی قدرت خرید یک دهقان برآورد کرده‌ایم که روشن‌گر است. باید به این نکات توجه نماییم که در گزارش مشخص نشده است که آیا مقدار درآمد یاد شده، درآمد سرانه فرد دهقان است یا یک خانوار دهقانی که به احتمال زیادی خانوار دهقانی مد نظر است. بعلاوه به این نکته توجه می‌دهیم که در دوره مورد بررسی، گیلان ثروتمندترین ایالت ایران بود و به این نحو وقتی اوضاع در پر رونق‌ترین ایالت به‌قرار زیر باشد، تکلیف دیگر نقاط دیگر روشن می‌شود.

مقدار ضروریات زندگی که یک دهقان گیلانی قادر به خرید آن می‌بود مشروط بر اینکه همه درآمد روزانه را صرف یک قلم نماید - سال ۱۸۷۶.<sup>۲۵</sup>

مقدار به کیلوگرم، تخمین حداکثر درآمد	مقدار به کیلوگرم، تخمین حداقل درآمد	
سالیانه	سالیانه	
۶ لیره استرلینگ	۹ لیره استرلینگ	
۲/۷	۵/۴۵	برنج
۳/۲	۵/۹	گندم
۲/۷	۵/۴۵	جو
۱/۸	۳/۲	آرد
۰/۴۵	۰/۹	گوشت گوسفند
۰/۹۰۰	۱/۸	گوشت گاو
۰/۴۵	۰/۹	صابون

به این ترتیب، یک دهقان گیلانی اگر همه درآمد روزانه را صرف خرید برنج می‌کرد می‌توانست بین ۲/۷ کیلوگرم تا ۵/۴۵ کیلوگرم برنج خریداری نماید. بر این نکته آگاه هستیم که الگوی مصرفی تک کالایی برای درک بهتر اوضاع به شدت ناکافی است. بعلاوه می‌دانیم که هزینه‌های دیگر هم هست که موجب می‌شود تا دهقان گیلانی نتواند همه درآمد روزانه را صرف یک قلم نماید. با تمام این اوصاف جدول بالا بیانگر آن است که دهقانان گیلان که در ضمن "خوشبخت‌ترین و احتمالاً غنی‌ترین" دهقانان ایران بودند از قدرت خرید ناچیزی بهره‌مند بوده‌اند.

تردیدی نیست آنچه گفته‌ایم به پراکندگی جمعیت دهقانی منجر شده و در نظام کشاورزی وابسته به آبیاری مصنوعی که در بسیاری از نقاط ایران غالب بود فرایند تشکیل و انباشت سرمایه را مواجه با اشکال می‌ساخت. وقتی که فرآیند انباشت سرمایه لطمه بخورد تردیدی نیست که بر انکشاف اقتصادی بطور کلی هم تأثیر منفی خواهد گذاشت. فوریه در باره ایالت کرمانشاه نوشته است "این سیاست بد (مالیات زائد و زیادی) نتیجه داده است و سه چهارم جمعیت مهاجرت کرده‌اند. شهرنشینان به آذربایجان رفته‌اند و ایلات و عشایر هم به ترکیه مهاجرت کرده‌اند و در نتیجه درآمدهای استان کاهش یافته است..." "بدون تردید کاهش درآمدها یعنی کاهش تولید و این به نوبه موجب کندتر شدن فرآیند انباشت سرمایه می‌شود.

دریک جامعه فئودالی، زمین اگر کارگری بر آن کار نمی‌کرد بی ارزش بود چون مولد نبود ولی در ایران الکساندر مودی را ذکر می‌کند که نه تنها درباره موقعیت کلی دهقانان روشن‌نگر است بلکه بیانگر درجه استبداد و مطلقیت حکومت هم هست. جریان از این قرار بود که عده‌ای از تجار هندی تصمیم می‌گیرند که برای حاکم شیراز هدایایی بفرستند ولی قبل از رسیدن به مقصد بختیاری‌ها شیخون‌زده و هدایا را می‌برند. حاکم شیراز "به اهالی دهی که در نزدیکی آن شیخون صورت گرفته مدتی امان می‌دهد که هدایا را پیدا کنند. چون چنین نشد بر اهالی ده جریمه سنگینی بست و هر روز یکی از اهالی ده را می‌کشت تا این جریمه پرداخت شود. پس از چند فقره قتل ساکنین ده ترک خانه و کاشانه کرده از آن دیار گریختند..."<sup>۲۷</sup>

اگرچه در ایران قرن نوزدهم شاهد جنبش‌های دهقانی گسترده نیستیم، ولی شواهدی هست که نشان‌دهنده درجه نسبتاً بالایی از آگاهی درمیان دهقانان است. برای مثال حاج سیاح درخراسان دردهی نزدیک تربت حیدریه ازوضع حاکم پرسید یکی ازروستاییان گفت:

"... حاکم مالک‌جان و عیال و مال مردمند. مثلی مشهور است دستی که

حاکم بریده دیده ندارد. کاش تنها حکام بودند نایب‌الحکومه - منشی باشی - داروغه، پاکار، کدخدا هر یک هر چه بکنند جلوگیر ندارد وای بحال کسی که شکایت کند... آقا غلام و بنده زر خرید بسیار بسیار حالش از ماها بهتر است. این را مبالغه نمی گویم دلیل دارم زیرا بنده ملک یک نفر است. او می داند به یک نفر خدمت کند و آن یک نفر معاش او را داده از جور دیگران حفظ می نماید اما ما نمی دانیم ملک کیستیم و بکدام یک خدمت کنیم؟ حافظ ما کیست؟ کاش تربیتی باین تعدیات می دادند که هم برای ما و هم برای ظالمان خوب بود. مثلاً معین شود که چقدر به درویش و چقدر به حکام و هر یک از مأمورین او بدهیم و می دانستیم کی حکمفرماست و سالیانه چه خواهند برد. آن وقت تربیتی می دادیم که باقی آنچه می برند معاش ما باشد و اطمینان داشتیم بما می مانند اما از بدبختی نمی دانیم امسال باید تحمیل چند سید را یا فواش را بکشیم و چه خواهند خواست؟...<sup>۲۸</sup> "

تریدی نیست که در این وضعیت تولید صدمه خواهد دید چون اطمینانی نیست که تولید کننده مستقیم بتواند از نتایج کار و زحمت بیشتر بهره مند شود. سردار اسعد در کتاب تاریخ بختیاری می نویسد. در هنگام عبور از دهات پرسیدم چرا سبزیجات و بقولات بعمل نمی آورند که هم خود بخورند و هم مازاد را به مسافران بفروشند؟ پیرمردی پاسخ داد:

" .. راست می گویی اما این کار در صورتی است که ما را به حال خود بگذارند چه فایده ای برای من دارد که عمر خود را صرف کنم و متحمل زحمت بشوم و حاصل زحمت مرا حاکم و ضابط بخورند و حتی خود مرا از انتفاع آن محروم سازند و اگر یک دفعه این کار را بکنم زحمت آن باید موروثی خانواده من بشود و همه سانه ضابط حکام همان را بلاعوض از من بخواهند...<sup>۲۹</sup> "

به این نکته باید توجه کنیم که در حالیکه بی اطمینانی نسبت به آینده بعنوان ترمزی جلوی رشد تولید و سرمایه گذاری برای انکشاف نیروهای مولد را می گرفت مالیاتهای بی فایده و زیادی هم بر مصرف بالقوه دهقانان تأثیر می گذاشت. بطور خیلی

ساده در شرایطی که قدمی برای بهبود تکنیک‌های تولیدی و افزایش باروری برداشت نمی‌شد مالیاتهای بی‌فائده و روزافزون موجب می‌شد که دهقانان امکانات کاهش یابنده‌ای برای مصرف خویش داشته باشند و به این ترتیب این وضعیت بر تجارت هم تأثیر منفی می‌گذاشت با عدم پیشرفت تجارت، تولید برای بازار لطمه می‌خورد و به این ترتیب تقسیم اجتماعی کار به دلیل محدودیت‌هایی که در سر راه مبادله وجود داشت کندتر و محدودتر می‌گشت. در این مورد بی‌مناسبت نیست که به قطعاً زیر از گزارش کنسولی ویت در باره خراسان که در سال ۱۹۰۲ تهیه کرده است توجه کنیم؛ در سیستان:

"... فقط مقامات محلی و شمار اندکی از کدخدایان دهات پولی برای خرید اقلام گران قیمت دارند.... مناسبات تهاتری کماکان وجود دارد.... و مبادلات بزرگ بین تجار محلی صورت نمی‌گیرد...."<sup>۲۰</sup>

وجود مناسبات تهاتری در اوائل قرن بیستم به آن معنی است که پول بعنوان وسیله مبادله آنطور که باید و شاید در زندگی اقتصادی منطقه نفوذ نکرده است که به‌نوبه‌براین دلالت دارد که تقسیم اجتماعی کار در مراحل اولیه بوده و نظامی شبیه اقتصاد طبیعی غالب بوده است. از هر دیدگاهی که به استبداد حاکم در ایران از یکسو و موقعیت دهقانان بعنوان عمده تولید کنندگان مستقیم از سوی دیگر توجه کنیم مشاهده می‌کنیم که بی‌آمد آن ساختار سیاسی برای دهقانان و برای اقتصاد بطور کلی فاجعه آفرین بوده است. بی‌مناسبت نیست که «کی‌نیر» نوشت در شرایطی که "کشت کننده زمین به ندرت از محصول کار خویش بهره‌مند می‌شود" و خانه و کاشانه و زمین او هر آن ممکن است بوسیله وابستگان هر صاحب قدرتی تاراج شود و او و خانواده‌اش در یک چشم بهم زدن "از سرمایه ناچیز خود محروم شوند و به گدایی و بیچارگی بیافتند" تولید صدمه خواهد دید و اقتصاد لطمه خواهد خورد. "حاصلخیزترین نواحی که اگر تحت حکومت پادشاهی فهمیده و عادل باشد به آسانی پادشاه کلانی به کشتکاران خواهد داد، رها شده و اکنون عاطل مانده و کشت نمی‌شوند."<sup>۲۱</sup>

در یک حکومت استبدادی که مهمترین وجه مشخصه آن خودسرانه بودن قانون و قانون شکنی است هر کاهشی در تولید به افزایش نرخ و انواع مالیات و دیگر اخاذی‌ها منجر می‌شود به این امید که جلوی کاهش کل درآمد را بگیرد. این منطق ویژه آن ساختار سیاسی است که همه هستی‌اش را بر آن گذاشته تا از بی‌منطقی اجتماعی یک نظام منطقی پایدار بسازد ولی نتیجه آن می‌شود که وقتی تولید کننده مستقیم با اخاذی بیشتر مواجه می‌شود انگیزه کمتری برای تولید برایش باقی می‌ماند و آنچه که قرار

است. جلوی کاهش درآمد مستبد را بگیرد به تسلسلی مبدل می‌شود که در هر دور لطمه بیشتری به تولید کل و در نتیجه به درآمد مستبد وارد می‌آورد. این تسلسل قهقرایی در ایران قرن نوزدهم وجود داشته است. همان «کی‌نیر» در جای دیگری از اثر پر ارزش خویش " یادنامه جغرافیای امپراطوری ایران " اشاره کرده است که " مالیاتهای سنگینی که وضع شده‌اند... با چنان شقاوتی از تولید کنندگان اصلی زمین اخذ می‌شوند که بیشتر این بیچاره‌ها را از خانه و کاشانه‌شان دریدر کرده است. چشم از دیدن زنجیره دهکده‌های متروکه در ایران خسته می‌شود... " ۲۲

دیگر ناظران هم به نکات قابل تعمقی اشاره کرده‌اند. به دلیل وضعیتی که دهقانان ایران خود را در آن یافتند " زمین‌های زیادی احتمالاً به این دلیل که توجه مقامات به امکانات بالقوه آنها جلب نشود، کشت نمی‌شود... " ۲۳ همین کنسول در گزارش خویش راجع به ایالت فارس یادآور شده است که " زمین‌های حاصلخیز و وسیعی بعلت نزدیکی‌اش به جاده اصلی کشت نمی‌شوند. چون هیچ دهکده‌ای که چنین کشت زارهایی داشته باشد از سرزندهای آزار دهنده مقامات دولتی در امان نبوده و روی خوش نخواهد دید... " ۲۴

ایستویک به بهترین وجهی پی‌آمدهای نظام موجود در ایران قرن نوزدهم را خلاصه کرده است:

" نظامی از این مخرب‌تر قابل تصور نیست. مستأجرین سرمایه کافی برای سرمایه‌گزاری ندارند و اگر هم داشته باشند سرمایه‌گزاری نمی‌کنند چون می‌دانند اجاره‌شان افزایش خواهد یافت و حتی ممکن است قراردادشان فسخ شود. تعداد اخاذی‌های خودسرانه آنقدر زیاد است که انباشت سرمایه غیر ممکن است... " ۲۵

نکته‌ای که باید اضافه کنیم اینکه بر خلاف نظر ایستویک همین اخاذی‌های بی‌شمار می‌توانست خود منبع و منشأ انباشت اجباری سرمایه، در اقتصاد ایران باشد ولی سلطه بی‌قانونی و قانون شکنی نظام سیاسی ایران در آن دوره آنچنان بود که مازاد ندرتاً سرمایه‌گزاری میشد و چون سرمایه‌گزاری نمی‌شده در نتیجه انباشت سرمایه بیشتر غیرممکن شده بود. به عبارت دیگر نظام سیاسی ایران که به راستی نظامی مخرب‌تر از آن قابل تصور نبود فرایند تولید و باز تولید را در اقتصاد ایران مواجه با اشکال فراوان ساخته بود و به این ترتیب بر فرآیند انباشت سرمایه هم تأثیرات مخرب گذاشت.

یادداشتها و منابع

- ۱- سیاح: خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت- تهران ۱۳۴۶ ص ۱۳۷
- 2- Lewis Pelly: Report on The Tribes around the Shores of the Persian Gulf " 1874 به نقل از G.N. Curzon: persia and the persian Questom, London London 1892, Vol 1 ص ۴۴۳
- Herbert = ' Internal State of Persia ' Confidential Prints No. ۵۳۹۲۰ ۱۸۸۶
- 3-
- ۴- کرزن: همان کتاب جلد اول ص ۴۳۹
- 5- J.P. Ferrier = Caravan Journey and Wandering in Persia... in 1845. London 1856, ۲۵ -۲۶ ص
- Mackenzie, C.F.: Dispatch dated 26 November 1861, F.O. 60-259
- 6 - Alexander, J.E = Trawels from India to England... Through Persia... in the year 1825-26, London 1827, ۱۸۲ ص
- 7 - Gibbons R., Routes in Kirman, ... and Khorasan in the years 1831-32 Journed of the Royal Geographical Society, 1841 ۱۲۸ -۱۴۳ ص
- ۸ - ص ۱۴۷ همان منبع
- ۹ - ص ۴۸ -۱۴۷ همان منبع
- 10- Waring: Shobert, F. The World in Miniature: Persia, 3Vol., Londo 1822 ۱۹۱ ص ۴۱ ج
- ۱۱ - ص ۷۹ منبع قبلی : نوویه
- ۱۲ - اعتماد السلطنه: خاطرات روزانه: ذیل خاطرات ۹ رمضان ۱۳۰۰، ص ۲۴۳ (تاکید از من است)
- 13 - Ross, E.c. " Trade of Bushire " in Parliamentary Accounts and Papers, (منبع pap) جلد ۷۳ ۱۸۸۰
- ۱۴ - همان منبع
- ۱۵ - همان منبع
- 16 - Abbott W.Gi. " the Agricultural Resources of Azarbijan' in PaP, 1888, جلد ۱۰۲
- 17 - Durand . M : Memorandum on the Situation in Persia' Confidential Prints, No. 6704, P2
- 18 - Wratfslaw A.: Trade of Azarbijan " in PaP 1906 جلد ۱۲۷
- 19 - Yate, C.E: " Trade of Khorasan for 1893/94 " in PaP 1894, جلد ۸۷
- ۲۰ - همان منبع
- 21 - Dickson, W.J. " Trade of Persia " in PaP 1884, جلد ۷۹
- 22 - Gasteiger A: From Tehran to Baluchistan: Narratine of a Journey in 1881, London 1884, ۳۴ ص
- ۲۳ - ص ۱۵ - ۱۳ همان منبع

24 - Abbott K.E. *Narrative of a Journey From Tabriz Along the Shores of The Caspian Sea To Tcheran, in 1843/44*, in F.O, 251-40 , P.22

25\_ Churchill, H. J. " Trade of Gilan " , in PaP 1878 - ۷۴ جلد

۲۶ - ص ۲۶ - همان منبع = فوریه

۲۷ - ص ۱۰۹ - همان منبع = الکساندر

۲۸ - ص ۱۳۹ - ۱۳۸ - همان منبع = سیاح

۲۹ - به نقل از راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، ص ۲۸۶

30 - Whyte J.F. " Trade of Khorasan " in PaP 1902- ۱۰۹ جلد

31 - Kinnier,J.M., *A Geographical Memoir of the Persian Empire*, London 1813, P.37.

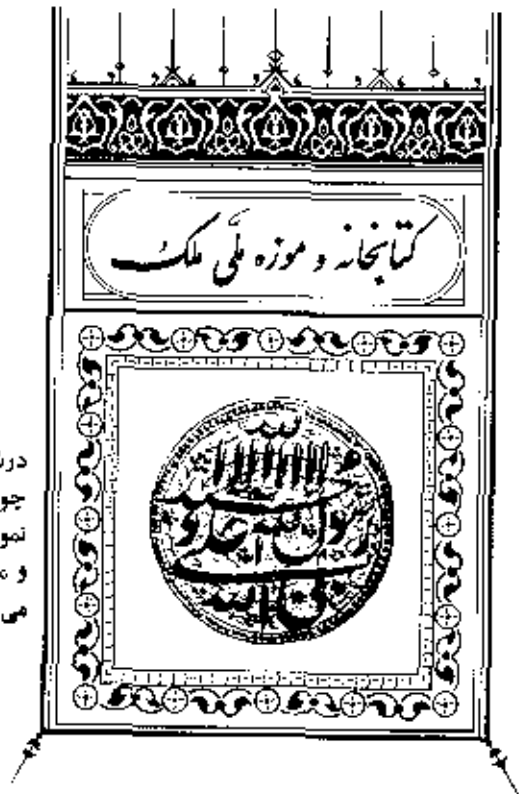
۳۲ - ص ۹۳ - ۹۲ همان منبع

۳۳ - جلد ۷۳ ، in PaP 1880, Ross, " Persian Gulf "

۳۴ - همان جا

۳۵ - جلد ۵۸ ، in PaP / 1862- Eastwick,E.B., " Persia"

در شمارهٔ پیش آگهی وفتش بهرام، به چاپ رسید.  
چون پرسش شده است که نمونه‌ای از طرح‌های کار او  
نموده شود نشانه‌ای را که آزمایشی برای کتابخانهٔ ملی  
و موزهٔ ملک (تهران) کشیده است در اینجا به چاپ  
می‌رسانیم.





## ساعت شبنما در اردکان (یزد)

### ۱- مقدمه

مجموع شرایط جغرافیائی و تاریخی فلات ایران از یک سو، شباهت جریان آب با گذر زمان از سوی دیگر دست بدست هم داده این سرزمین را بصورت موزه انبوه گوناگون گاهشماریهای ابتدائی و قدیمی در آورده است. هر رود و چشمه و قنات مدار و گماری داشته است که در عمل وظیفه ساعت خودکار و بی صدای محل را اجرا می کرده است. سنتها و رسوم تقسیم آب و آبیاری در واقع عکس برگردان یا بازتابی از آداب و سنن زمان سنجی بهنگام احداث و ایجاد شبکه آبیاری هستند.

اثر دوره ۱۴۴۰ ساله بهیژگی گاهشماری اوستائی جدید را، در هر شبکه آبیاری که آب آن به ۱۴۴۰ سهم و یا ضریب این عدد تقسیم شده است، شاید بتوان یافت. مثلاً در شبکه آبیاری باغ سرآسیاب واقع در حومه شهر کرمان. شبکه آبیاری که نظام پیچیده و مفصل آن باحتمال زیاد متعلق به زمان ساسانیان است و از ۲۸۸۰ سهم تشکیل می شود و بیشتر به نوعی بانک آب شباهت دارد تا به نسق ساده آبیاری. بازتاب تفاوت مفهوم ساعت معوج یا مفهوم ساعت مستوی را باسانی می توان بهنگام مقایسه دو سنت آبیاری نائین و قنات غستان کرمان مشاهده کرد در هر دو محل شبانه روز آب را بدو طاق روز و شب تقسیم کرده و هر طاق را به هفتاد و دو قسمت بخش می کنند. در نائین ۱/۷۲ طاق را سرقه و در قنات غستان جرعه و یا جرّه می نامند. در نائین رسم بود با بلند شدن روز و کوتاه شدن شب از تعداد سرقه های طاق شب بکاهند و بر سرقه های طاق روز بیفزایند. در بلندترین روز سال طاق روز ۸۳ سرقه و طاق شب ۶۱ سرقه می شد. اما در قنات غستان که هر جرعه آب سه طشته است، تعداد جرعه طاق شب و طاق روز همیشه ثابت است. در عوض تعداد طشته موجود در جرعه بر حسب زمستان و یا تابستان تغییر می کند. در اول چله تابستان که طولانی ترین روز سال محسوب می شد هر جرعه بهنگام روز سه و نیم طشته و شب هنگام دو و نیم طشته است.

از میان انبوه گوناگون سنتها و رسمها و اسباب و وسائل که در اطراف و اکناف فلات ایران جهت اندازه گیری زمان و تقسیم آب بکار می رفته است، آنچه در اردکان یزد رونق و رواج داشته است از بقیه چشم گیر تر و جالب تر است. افسوس که اکنون فرسوده و فراموش شده و از کار افتاده است.

### ۲- گاهشماری محلی اردکان

در اردکان یزد گذشته از گاهشماری هجری شمسی و گاهشماری هجری قمری گاهشماری سومی رواج دارد. سال را مرکب از دوازده ماه سی روزه می دانند. بعلاوه پنج روز که در آخر اسفند می آورند و همان پنجه مسترفه مشهور است. گاهشماری هجری شمسی را که گاهشماری رسمی کشور است و در سال ۱۳۰۴ ه. ش. وضع شد و تصویب مجلس رسید. اردکانیها تقویم دولتی می خوانند و فقط بهنگام مکاتبه با ادارات یا تنظیم اسناد رسمی از آن استفاده می کنند. برای رفع نیازمندیهای روزمره همان تقویم باصطلاح «محلی» را مصرف می کنند. هرگاه مردم محل صحبت از روز دهم مهر

ماه می کنند منظورشان روز چهارم مهرماه دولتی است. می توان پنداشت که گاهشماری رایج در اردکان یزد بازمانده از گاهشماری جلالی یا ملکشاهی است که در عصر سلطان ملکشاه سلجوقی شاید بابتکار خواجه نظام الملک توسط گروهی از منجمین و ریاضی دانان آن زمان، از جمله حکیم عمر خیام و خواجه عبدالله خازنی، وضع شد. اشکال این فرض آنست که در گاهشماری جلالی ترتیبی جهت بحساب آوردن کسر اضافه سال بر ۳۶۵ روز - تقریباًش ساعت - داده بودند. تا آنجایی که تهیه کننده این گزارش دقت و جستجو نمود در گاهشماری محلی اردکان آثار کیسه کردن دیده نمی شود.

می توان پنداشت گاهشماری رایج در اردکان بازمانده گاهشماری معروف یزدگردی است. به گفته مسعودی و سالهای یزدگردی همان سالها است که در تقویم ایران قدیم معمول بود. یعنی سال از ۱۲ ماه سی روزه و پنج روز اندرگاه یا خمه مترقه تشکیل می یافت. تقویم یزدگردی هم شباهت زیاد دارد با تقویم مصر باستان. در دائرةالمعارف مصاحب آمده است:

مصریان از قدیم ترین زمان طلوع شعرای یمانی را جشن می گرفتند، زیرا طلوع شعرای یمانی مقدمه بالا آمدن سالانه ای آب نیل بود. مصریان گاهشماری خود را از روی این واقعه تعیین می کردند. سال مصری ۳۶۵ روز بود و هر سال ۱۲ ماه ۳۰ روزه داشت و در آخر هر سال ۵ روز جشن بود. گاهشماری مردم اردکان تفاوت های نسبتاً مهم دیگر هم با سایر گاهشماریهای محلی و گاهشماریهای قدیمی فلات ایران دارد.

از جمله اینکه برخلاف روال همه جا که شبانه روز را معمولاً به بیست و چهار قسمت و یا دوازده قسمت و یا شش قسمت می کرده اند و می کنند شبانه روز مردم اردکان به هشت قسمت بخش می شود. باین شرح:

- ۱- اول نیم شو
- ۲- تسوم صبح
- ۳- سر آفتاب
- ۴- تسو بالا میا
- ۵- پیشین = ظهر
- ۶- تسو شو مونده
- ۷- افق کو رفت
- ۸- تسو شو میره

هریک از بخش های بالا را که معادل سه ساعت است تسوج می نامند. تسوج را نیز به بیست و چهار پاره تقسیم می کنند. آنچه را به دست می آید و معادل  $1/2$  و  $7$  دقیقه است سبو می خوانند. شبانه روز عبارتست از ۱۹۲ سبو که بدو طاق - هر طاق ۹۶ سبو - شب و روز تقسیم می شود.

دیگر از تفاوت های گاهشماری محلی اردکان - در زمینه آبیاری - با سایر گاهشماریهای رایج در فلات ایران این است که ابتدای محاسبه زمان را از نیمه شب می گیرند و این مطلبی قابل تأمل است. در این سرزمین بطور معمول روال کار بر این بوده است که در امور روزمره ابتدای محاسبه زمان را از طلوع و یا غروب آفتاب بگیرند، اما از نظر علم نجوم، بسبب تغییر مستمری که در طول سال در بلندی و کوتاهی روز و شب پیدا می شود، انتخاب لحظه طلوع و یا غروب آفتاب بعنوان مبدأ محاسبه مطلوب نیست. در قدیم ستاره شناسان و فقط ستاره شناسان نیمه روز و یا نیمه شب را بعنوان مبدأ محاسبه بکار می بردند. اینکه اکنون در سراسر دنیا، بطور رسمی مبدأ محاسبه زمان از نیمه شب است

امری جدید و ناشی از توسعه رادیو و تلویزیون و هواپیمائی است. قرائن و اماراتی در دست است که در میان ستاره شناسان ایران قدیم کاربرد نیمه شب بعنوان مبدأ محاسبه رواج داشته است. ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه می گوید:

«... برخی دیگر از علمای نجوم نصف ناپیدای دائرة نصف النهار را برگزیده اند و شبانه روز را از نیمه شب آغاز می کنند. چنانکه صاحب زیج شهریاران شاه بر این رأی بوده است.»  
آثارالباقیه، ص ۳، ترجمه اکبردانشرشت

درباره زیج شهریاران شاه یا زیج ملك الملوك افسانه ها و حکایات عجیب آمده است. از قول ابومعشر بلخی با نفوذترین منجم ایرانی بعد از اسلام و نایب از یاد رفته نقل می کنند که این زیج قبل از وقوع طوفان نوح رصد شده و در نقطه مرتفع و امن - نزدیک اصفهان امروزی - پنهان و باامانت سپرده شده بوده است.

در خارج از افلات ایران فقط در چین مرسوم بوده است که ابتدای حساب شبانه روز را از نیمه شب بگیرند. ملامظفر در شرح بیست باب بهنگام وصف گاهشماری چینی، می گوید:

«... و ابتدای شبانه روز را چنانکه سبق ذکر کردیم از نیمه شب گیرند.

(باب چهاردهم در معرفت خطائیان)

### ۳- ستاره شناسی و ستاره شناسان اردکان

از یکصد و پنجاه و اندی قات بلورین و تومنند که در اردکان و حومه آن زنده و دائر بوده اند فقط دو یا سه قات لاغر و ضعیف روزهای آخر عمر را می گذرانند، بقیه خشک شده اند - مرده اند. سرپرستی و رسیدگی و تقسیم و تحویل آب آنها را گروهی دشتیان ورزیده و خیرگان بصیر محلی که معروفست همه آنها ستاره شناس بوده اند انجام می دادند. با آنکه همانند قاتها فقط معدودی از آنها زنده هستند هنوز ذهن و گوش مردم اردکان و حومه آن با اصطلاحات ستاره شناسی و ستاره شناسی آشنا است. اگر غریبه ای سراغ ستاره شناس یا ستاره شناسی را بگیرد نه تنها تعجب نمی کنند، بلکه او را راهنمایی و هدایت می کنند که هنگام نماز بکدام مسجد برود و سراغ چه کسی را بگیرد.

تهیه کننده این گزارش را بخت یاری کرد و فرصت یافت با چند نفر از این ستاره شناسان کهن سال بگفتگو بنشیند. برخورد با پیرمردهایی که با حروف الفبا آشنا نبودند، اما در طول عمر خویش چندین بار و با دقت و صحت طول بلندترین روز سال و کوتاه ترین شب سال را اندازه گرفته بودند برایش حیرت انگیز بود. از جمله آقای حاج حسین قائمی فرزند حاج ابوطالب و یا آقای حاج سید علی خیره. حاج حسین پیرمرد شوخ و زنده دلی که هشتاد و اندی سال دارد کهن سال ترین ستاره شناس اردکان است، شخصاً تجربه کرده است که برخلاف باور همگان در روز اول فروردین نیست که طول شب و روز مساوی می شود. برحسب آزمایش ایشان تساوی شب و روز فقط در پنجم فروردین (پنجم فروردین محلی = پنجم فروردین دولتی) حاصل می گردد.

برای تهیه کننده این گزارش نفس علاقه شدید میر آب و ستاره شناس محلی اردکان به تعیین مقدار دقیق طول شب سوال انگیز بود.

تعجب وی آنگاه فروکش کرد که دریافت در هوای خشک و داغ کویری اردکان کفایت آب

شب هنگام یک سوم یش از روز است و کشاورز دقیق و کوشای اردکانی رغبت فراوان دارد که سهم آب او شب هنگام تحویل شود. وسیله سنجش زمان برای تقسیم و توزیع آب در اردکان - مانند بیشتر روستاهای فلات ایران - ساعت آبی خیلی ابتدائی و ساده‌ای است که آنرا با نامهای طشت و سیو و جرعه و سرقه و تسوج و پنگان می‌شناسند.

«سیوکشی» یا «پای سیو شدن» عبارتست از گذاشتن جام فلزی با ظریفیت معین که کف آن سوراخی من جوش دارد بروی بادیهٔ مملو آب تا آنکه در زمان معین - مثلاً هفت دقیقه و نیم - از آب لبریز شده در بادیه غرق گردد. این طرز نگاه داشتن حساب زمان برای تقسیم آب تقریباً در همه نقاط ایران مرسوم بوده است. همانطور که در میان روستائیان و کشاورزان چین هم رواج داشته است. در هر ده و روستا معمولاً میرآب‌ها و دشتبان‌ها در مکان معین که محل جمع شدن علاتمندان بموضوع بوده است «سیوکشی» می‌کردند.

در اردکان یزد و حومهٔ آن ظاهراً هم اهل محل اصرار داشته‌اند نوعی مراقبت در کار دشتبانها و میرآب‌ها اعمال کنند و هم خود متصدیان آبیاری رغبت نداشته‌اند پای بند محل سیوکشی باشند. بنابراین تعبیه و تدبیری اندیشیده بوده‌اند تا در روز بوسیلهٔ اندازه گرفتن سایه و در شب از توالی طلوع ستارگان - در هر کجا که هستند - بدانند وضع تقسیم آب چگونه است و در لحظهٔ معین نوبت آب کدام کشاورز و کدام صاحب نسق است.

حاصل این ماجرا آنکه با نوعی صور فلکی محلی برخورد می‌کنیم که هم سواى صور فلکی مربوط به تقویم شمسی و تقسیم منطقه البروج بدوازده برج است و هم جدا از منازل ماه که زیربنای تقویم قمری است.

مفهوم عبارت بالا را می‌توان بطرز دیگری هم بیان نمود:

در اردکان یزد و حومهٔ اطراف آن مردم محل با استفاده از تناوب طلوع ستارگان ثابت و تضاریرس رأس کوههایی که در مشرق اردکان واقع شده است نوعی شبنامی بزرگ آسمانی در ذهن و خیال خویش ابداع و بنا کرده‌اند که با کمک آن در تمام طول آن قسمت از سال که آب قناتها مورد استفاده کشاورزی بوده است - یعنی از دوازدهم اسفند تا آخر آذر - شب‌ها می‌دانسته‌اند که: - چه وقت از شب است.

- نوبت آب متعلق بکدام کشاورز و یا صاحب نسق است.

آنچه که بلافاصله در پائین خواهد آمد تصویری از صفحهٔ این ساعت ذهنی است که در حافظه دو نفر از ستاره شناسان و دشتبانهای نسبتاً جوان احمدآباد واقع در حومهٔ اردکان نقش بندی شده بود.

روز دوشنبه چهاردهم مهر ماه محلی مطابق با هشتم مهرماه دولتی در معیت آقای ابرج افشار یزدی و آقای محمدحسین اسلام پناه در پس کوچه‌های قریهٔ احمدآباد اردکان با آقای حاج میرزا حسن میرزائی و آقای میرزا محمد کرمانیان بگفتگو نشستیم و گفتند که: «از اول قوس (آذر) آب در اختیار دشتبان است تا نهم اسفند. از نهم اسفند تا روز دوازدهم اسفند آب شفا است. از نیمه شب دوازدهم اسفند ابتدای حساب است و میزان آن چنین است.

۹ سیو

۱۱ سیو

۱- از مدشیر تا جدی

۲- از جدی تا سر سه لنگه

۲ سیو	۳- از سر سه‌لنگه تا تن سه‌لنگه
۴ سیو	۴- از تن سه‌لنگه تا سر حمل
۲ سیو	۵- از سر حمل تا تن حمل
۴ سیو	۶- از تن حمل تا دنباله حمل
۴ سیو	۷- از دنباله حمل تا دو برادران فراخ
۴ سیو	۸- از دو برادران فراخ تا دو برادران تنگ
۷ سیو	۹- از دو برادران تنگ تا دست پرویز
۱ سیو	۱۰- از دست پرویز تا خود پرویز
۷ سیو	۱۱- از خود پرویز تا دنباله پرویز
۷ سیو	۱۲- از دنباله پرویز تا سرگز
۲ سیو	۱۳- از سرگز تا خود گز
۱۰ سیو	۱۴- از خود گز تا دنباله گز
۵ سیو	۱۵- از دنباله گز تا دو برادران گوش گرگ
۱۷ سیو	۱۶- از دو برادران گوش گرگ تا سهیل
جمع = ۹۶ سیو	

هریک از این ستارگان هر شب نیم سیو بالا می‌روند

چنین است ساعت شب‌نمای آسمانی اردکان یزد که تا پیش از مرگ و خشک شدن فساتها و رواج ساعت مجبی مورد استفاده همه مردم اردکان و روستاهای نزدیک آن بوده است. ساعتی باشکوه و عظیم. درخشان و یرنور و چشمک زن، آرام و ملایم، بی‌نیاز به کوکب و برق و قوه. هر سیاحتگری که بخت و اقبال دیدن و تماشای آنرا داشته باشد بعد از اینکه بهت و حیرت او از تعبیه چنین سودمند و زیرکانه فروکش کند دچار اتبوهی از پرسش‌ها خواهد شد از جمله اینکه:

- این ساعت چگونه کار می‌کند؟ مکانیزم آن چیست؟ چرخ و دنده‌ها و عقربه‌های آن چگونه بر هم سوار شده‌اند؟

- تاریخ بنای آن بکدام سال یا قرن یا عصر می‌رسد؟

- آیا این تنها نمونه این وسیله زمان سنجی در فلات ایران است؟

- آیا خارج از فلات ایران در سایر نقاطی که سابقه تمدن دارند یعنی مصر و بین‌النهرین و

هندوستان و چین ساعت شب‌نمایی از این نوع در ذهن مردم وجود داشته است و یا دارد؟

در بقیه این گزارش سعی خواهد شد، تا آنجا که می‌توان پرسش‌های بالا را پاسخ داد.

#### ۴- ساختمان و طرزکار ساعت شب‌نمای اردکان.

برای آماده کردن ذهن جهت تجسم ساختمان ساعت و درک طرزکار آن نخست بایستی توجه داشت که:

الف - ساعت شب‌نما است و بهنگام روز پدیدار نیست.

ب - صفحه آن افق مشرق است.

بنابراین تعریف درست و دقیق از دو مفهوم بظاهر آشنا و ساده‌ای، شب و، شرق، لازم است. بگونه‌ی فشرده می‌توان تعریف کرد که:

شب عبارتست از سایه‌ای سیاره‌ی زمین و

بعلمت حرکت وضعی سیاره‌ی زمین هر بیست و چهار ساعت یکبار شاهد روشنائی، روز و تاریکی شب هستیم. چون به ناحیه‌ی روشن سطح سیاره‌ی زمین نزدیک می‌شویم می‌پنداریم سحرگاه و صبح است. چون باستانه‌ی سایه سیاره می‌رسیم تصور می‌کنیم غروب و شامگاه است. آنچه را که بصورت طلوع و غروب خورشید می‌بینیم نوعی پنداشت حاصل از عادت‌های ذهنی است و بگونه‌ی فشرده می‌توان تعریف کرد که:

شرق عبارتست از جهت دو حرکت همسوی وضعی و انتقالی سیاره‌ی زمین و

با در نظر گرفتن دو تعریف بالا آنکس که شب هنگام به تماشای افق بپردازد مانند مسافری است که شب در هواپیما می‌نگرد. در ارتفاع سی یا چهل هزار پایی پرواز می‌کند نشسته است و به بیرون از پنجره‌ی هواپیما می‌نگرد. با این تفاوت که بعوض هواپیما سوار بر سفینه سیاره‌ی زمین است. همانگونه که مسافر هواپیمای شب پرواز شاهد منظره‌ی پیدا شدن نور چراغ شهرها و آبادیها در فضای تاریک زمین است، مسافر سوار بر سیاره‌ی زمین هم، هنگام طی کردن مدار سیاره بدور آفتاب از مقابل شهرها و آبادیهای آسمانی (ستارگان ثابت و دیگر سیارات و اجرام سماوی) می‌گذرد و آنها را تماشا می‌کند. آنچه معمولاً مانع از توجه مسافر سوار بر سیاره‌ی زمین بدین پدیده می‌شود وقوع روز و گذر از منطقه‌ی غرق در نور خورشید است. اگر نه هرگاه آنچه را که هر شب بعد از شب گذشته، در طول سال، دیده می‌شود فیلم برداری نمایند و بدون انقطاع تماشا کنند، معلوم خواهد شد که همانند هواپیمای شب پرواز، بگونه‌ای پیوسته، روشنائی‌های شهرها و آبادیها وارد میدان دید مسافر ناظر می‌شوند و یا از نور رس چشم او خارج می‌شوند. اگر هواپیما هم مانند سیاره‌ی زمین مسیر تکراری محین را دور بزند و همانند سیاره‌ی زمین سرعتی ثابت داشته باشد، مسافر هواپیمای شب پرواز هم می‌تواند از توانی پیدا شدن و ناپدید شدن نور شهرها و آبادیها استفاده کرده و تجربه کند که چقدر از راه را پیموده است و یا آنکه چه وقت از شب است. هرخلبان یا مسافر هواپیما که چندبار مسیر معینی را شب هنگام پیموده باشد این مفاهیم را حس و لمس کرده است.

## ۵- نیم سبو جلو آمدن ستارگان.

وقتیکه آقایان حاج حسن میرزائی و میرزا محمد کرمانیان دشتبانان ستاره شناس احمد آباد اردکان می‌گویند.

«هریک از ستارگان هر شب نیم سبو بالا می‌آیند»

مقصودشان چیست؟

می‌خواهند بگویند:

«اگر در آخر شب چهارم مهر ماه (بیست و نهم شهریور ماه دولتی) ستاره یا صورت فلکی مدشیر دقیقاً در ساعت شش بعد از نیمه شب در افق مشرق پدیدار می‌شود، در شب پنجم مهرماه (سیام شهریور ماه دولتی) همان ستاره دقیقاً در ساعت پنج و پنجاه و شش دقیقه و پانزده ثانیه دیده خواهد شد. در شب بعد در ساعت پنج و پنجاه و دو دقیقه و سی ثانیه رؤیت خواهد گردید. دیگر ستارگانی

هم که در فهرست بالا آمدند مشمول همین قاعده هستند. این سه دقیقه و چهل و پنج ثانیه - یا بقول اردکانی‌ها این نیم سبو - زودتر دیده شدن ستاره مشخص، دلیل عینی حرکت انتقالی زمین است و در واقع معرف مقدار مسافتی است که سفینه زمین در شبانه روز قبل پیموده است. سفینه فضائی زمین با سرعت بیش از یکصد هزار کیلومتر در ساعت مشغول طی کردن راه است. این سه دقیقه و چهل و پنج ثانیه زودتر پیدا شدن مدشیر در روز بعد بعلمت آنست که سیاره زمین بیش از دو میلیون و نیم کیلومتر (۱۰۸۰۰۰ × ۲۴) بمحازات آن نزدیک تر شده است.

جمله معترضه آنکه توضیحات بالا بدان معنی نیست که دشتبان‌ها و کشاورزان اردکانی از این چند و چون باخبر هستند و از حرکت وضعی و انتقالی سفینه زمین آگاهی دارند. البته که چنین نیست - همانگونه که اکثریت قریب باتفاق کسانی که از ساعت مچی استفاده می‌کنند - خواه کوکی باشد و یا خودکار و یا با قوه کار کنند - از ساختمان و طرز کار ساعتی که بدست بسته‌اند اطلاع ندارند.

## ۶- تاریخ بنای ساعت شبنمای اردکان.

درباره تاریخ و زمان این ابداع و ابتکار - تا آنجائی که بر تهیه کننده این گزارش معلوم شده است - سند و مدارک مستقیم هنوز پیدا نشده است. با کسی هم برخورد نشده که در این باب مطلب یا نکته صریحی در حافظه داشته باشد. مانند اثر باستانی است که تاریخ بنای آنرا بایستی از سبک بنا و نوع مصالحی که در آن بکار رفته است، حدس و تخمین زد. بعنوان نمونه و فرائد طریقی برای نحوه برخورد با مسئله می‌توان گفت:

- و این فقط حدس است - که صفحه ساعتی که از قول ستاره‌شناسان احمدآباد ارائه شد مربوط به شب پنجم مهرماه ( = شب سی‌ام شهریورماه دولتی) می‌باشد. چگونه پی می‌بریم که صفحه مزبور مربوط به این روز معین است؟ از آنجائی که می‌بینیم مجموع سبوهائی که در آن آمده است ۹۶ می‌باشد که درست ۶/۶ تمام سبوهای یک شبانه و روز است. در سال فقط دو شب داریم که طول شب با طول روز مساوی است. روز پنجم فروردین و روز پنجم مهرماه. چگونه پی می‌بریم که صفحه مزبور مربوط به بهار نیست؟ از آمدن اسم ستاره سهیل در فهرست. ضرب‌المثل قدیمی زبان فارسی می‌گوید: «سبیلی که سهیلش نرند رنگ ندارد». می‌دانیم که چون سهیل از ستارگان نیم کره جنوبی است مدت کوتاه در فصل پائیز در فلات ایران قابل رؤیت است. اگر هویت علمی ستارگانی که اسم محلی آنها در فهرست بالا آورده شده مسجل و تثبیت شود احتمال می‌رود بتوان اطلاعات بیشتر و دقیق‌تر درباره تاریخ و زمان ابداع ساعت شبنمای اردکان بدست آورد.

شاید بتوان از راه دیگر در این زمینه برکه یا سرنخی بدست آورد. از این راه که تحقیق کنیم.

## ۷- آیا این ساعت شبنما نظیر و مانندی هم دارد؟

اگر پاسخ این پرسش مثبت باشد و تاریخ بنای ساعت مشابه معلوم باشد شاید در پیدا کردن راه حل مشکل مفید واقع شود.

جواب پرسش بالا مثبت است. اسناد و مدارک فراوان بگونه غیر قابل تردید حکایت از رواج و استعمال چنین ساعت شبنمایی در فاصله قرنهای یست و یکم الی دوازدهم قبل از میلاد مسیح در مصر

باستان می‌کند. این اسناد و مدارک متعدد عبارتند از فهرست و جداولی از اسامی ستارگان و صور فلکی که بر ساعت‌های آبی و یا بر روی تابوت‌های مومیایی‌ها و یا بر در و دیوار معابد و مقابر مصر باستان حکاکی و یا نقاشی و یا حجاری شده است. این جدولها که مصر شناسان در ابتدا آن‌ها را تقویم‌های مورب و بعد ساعت‌های مورب نام دادند دقیقاً همان کاربرد ساعت شبنمای اردکان - یزد را دارند و بر همان اساس بنا شده‌اند. نوگه باوئر<sup>۱</sup> مورخ با آوازه علم درباره این فهرست‌ها و یا ساعت‌های مورب در کتاب «علوم دقیق در عصر عتیق»<sup>۲</sup> چنین می‌گوید:

واقعیت آنست که آنچه در اینجا با آن روبرو هستیم تقویم نیست، بلکه ساعتی است که از ستارگان ساخته شده است. صاحب این جدول می‌توانست با رجوع به فهرستی که طلوع هر یک از دیکان<sup>۳</sup>ها را در هر یک از دهه‌های ماه معلوم می‌کند تشخیص بدهد که چه ساعت از شب است. حال تحقیق خواهیم کرد که این چنین ساعتی چگونه کار می‌کند...  
(علوم دقیق در عصر عتیق قمره ۳۹ الف)

نوگه باوئر آنگاه شرح می‌دهد که اگر شبی تا پامداد بتمشای افق مشرق نشینند چگونه بعد از سحرگاه بتدریج از تعداد ستارگانی که از افق سر می‌زنند کاسته می‌شود، تا اینکه آخرین ستاره‌ای که قبل از طلوع ظاهری خورشید در افق دیده می‌شود فقط مدتی کوتاه، کمتر از چهار دقیقه (= نیم سو) در آسمان می‌باید و این همان پدیده سماوی است که دقیقی شاعر در وصف آن گفته است:

چو در کوهساران سپیده دمید فروغ ستاره بشد ناپدید  
و همان پدیده‌ایست که در اردکان یزد بصورت «نیم سو بالا آمدن ستارگان» شاهد آن هستیم و اسم علمی آن در میان منجمین ایرانی بعد از اسلام «سوختن ستاره» و یا «ستاره سوزی» بوده است.

ساعت مورب مصر باستان هم مانند ساعت ستاره‌ای اردکان فقط در انشای شب کاربرد داشته است. ساعت مصری عبارتست از قطاری از سی و شش ستاره که طلوع صبحگاهی هر یک از آنها میسر فرارسیدن یکی از سی و شش دهه سال بود. قافله سالار قطار ستاره معروف شعری (= شباهنگ = بیشتر = تیر) بود که اولین طلوع صبحگاهی آن - همانطور که قبلاً در این گزارش آمد - کمی قبل از فیضان رود نیل رخ می‌داد و مبدأ سال گاهشماری مصری بوده است.

طلوع صبحگاهی ستاره شعری یا شباهنگ و پدیده سوختن آنرا ناصر خسرو قبادیانی چنین وصف می‌کند:

مانند یکی جام یخین است شباهنگ زدوده بقطره‌ای سحری چرخ کیانیش  
گر نیست یخین چونکه چو خورشید بر آید هر چند که جویند نیابند نشانیش

نوگه باوئر و دیگر مصر شناسان اعتقاد دارند که ساعت شبنمای مصری از همان آغاز کار نقص فنی داشته است. نقصی ناشی از استخوان بندی تقویم مصری که در آن سال را ۳۶۵ روز کامل می‌گرفتند - مانند تقویم یزدگردی - و کسر چند ساعت اضافی طول سال شمسی را محاسبه نمی‌کردند. مصر شناسان می‌گویند که استعمال و نافعیت ساعت مورب، بعلمت این نقص فنی، هزار سال هم دوام

1. O. NEUGEBAUER

2. EXACT SCIENCES IN ANTIQUITY

۳. DECAN ظاهراً یونانی شده کلمه فارسی دهگان است.



نیافت. اولین نمونه‌های ساعت شبنمای مصری متعلق بدوران حکومت فراغنه سلسله‌های نهم و دهم است که از سال ۲۱۹۰ ق. م الی ۲۰۵۰ ق. م سرکار بودند و یکی از آخرین نمونه‌های آنرا در مقبرهٔ متی اول - ۱۳۱۷ ق. م الی ۱۳۰۱ ق. م - حجاری کرده‌اند. ظاهراً در همین اواخر قرن چهاردهم قبل از میلاد است که کاهنان معابد و خادمان مقابر مصری متوجه نقص ساعت شبنمای خویش می‌شوند و برای تشخیص ساعات شب تعبه جدیدی می‌کنند. نوگه باوثر در این باره می‌گوید:

«در مقبره‌های رامسی ششم و رامسی هفتم و رامسی نهم بانوعی جدید از متون نجومی روبرو هستیم - نقش رصدهایی را می‌بینیم که بدان نیت بعمل آورده بودند تا ساعات شب را در تمام طول سال تعیین کنند. برای روز اول و روز شانزدهم هر ماه تصویر مردی که چهار زانو نشسته است نقش شده است. (لوحهٔ یازدهم). بالای سر او و یا بهتر بگوئیم پشت گردن او شبکه محورهائی قرار دارد که بروی آن علامت ستارگان رسم شده است. کتیبه که همراه آنست شرح می‌دهد که برای آغاز و هر یک از دوازده ساعت شب کدام ستاره و بالای گوش چپ و و بالای گوش راست یا و بالای شانه چپ یا و بالای شانه راست و غیره دیده خواهد شد.»

(علوم دقیق در عصر متیق قمره ۲۰)

حیرت انگیز آنکه تهیه کنندهٔ این گزارش با چشم و گوش خویش دیده است و شنیده است که کشاورزان و چوپانان کهن سال جبال بارز مانند آقای مشهدی همت علی حاجی زاده ساکن قریهٔ جغدری و یا آقای مشهدی نصرالله حاجی زاده پیش کسوت چوپانهای درهٔ لاله‌زار کرمان دقیقاً و با همین کلمات و اصطلاحات ساعات شب را با پانزده دقیقه ضریب اختلاف مشخص می‌کنند.

پیش از آنکه بحث دربارهٔ ساعت شبنمای مصر باستان را درز بگیریم شاید تذکر این نکته سودمند باشد که پایه و اساس ساختمان ساعت مورب مصری - که هم ساعت بوده است و هم تقویم و عیب فنی آن ناشی از همین اختلاط است - موضوع تقسیم سال به سی و شش قسمت ده روزه باضافه یک بخش کوتاهتر پنج روزه بوده است. بعبارت دیگر استفاده از مفهوم «دهه» بجای «هفته». باشکال می‌توان تردید نمود که مفهوم «دهه» برخلاف مفهوم «هفته» ساخته شده و پرداخته شده در فلات ایران نباشد. دلیل این مدعا آنکه مفهوم «دهه» هنوز که هنوز است در سراسر فلات ایران رواج دارد و از ابزار و وسائل روزمرهٔ کشاورزان و چوپانان است. خوزه در آذربایجان و کردستان و لرستان و اصفهان باشد و خواه در یزد و کرمان و بلوچستان و قندهار و کابل و دره و رزآب تاجیکستان، اصطلاحات چهلم و شصتم و هفتادم و نودم و یکصد و بیستم و... مورد استفاده و کاربرد روستائیان و دام داران است.

نکاتی که دربارهٔ استعمال و اهمیت واحد ده روزه در محاسبات زراعی گفته شد می‌تواند یادآور این عبارت از قابوسنامه باشد:

«اگر دهقان باشی شناسندهٔ وقت باش. هرچه خواهی کشت مگذار از وقت خویش بگذرد. اگر ده روز پیش از وقت کاری بهتر که ده روز پس از وقت کاری (فصل ۴۳).

A- ساعت شبنمای اردکان و بندهش.

قرینهٔ دیگر برای پی بردن به زمان تأسیس و بنای ساعت شبنمای اردکان یزد تاریخ و فقه اللغه

اسمی ستارگان و یا صور فلکی است که بعنوان علامت در آن بکار رفته است. اسم‌هایی مانند دست پرویز و پرویز و گز که در نقل قول از آقایان میرزائی و کرمائیان آمد و یا ستاره به اسم بشن که در فهرست آقای علی اقبال و آقای حسن جعفریان ساکن خود اردکان آمده است. اصطلاحات پیش پرویز، پرویزه، بشن، در بندهش بخش سوم، درباره فراز آفریدن روشنانه جزو منازل بیست و هفتگانه قمر آمده است. شاید این حدس که پیش پرویز همان دست پرویز است خطا نباشد. اینکه آیا جدی همان بزی سر بندهش است و یا آنکه آیا میان اصطلاحات سرگز و خودگز و دنباله گز با اسمی که کتبه سر و کتبه میان و کتبه رابطه‌ای وجود دارد را بایستی اهل تخصص و اصطلاح روشن بفرمایند.

در یک جای دیگر هم تهیه کننده گزارش با اسم گز، بعنوان اسم ستاره برخورد نموده است. در مقاله ستاره در اردستان بقلم آقای احسان هاشمی که در شماره ۶-۷ شهریور و مهر ۱۳۶۶ مجله آینده چاپ شده است.

آقای هاشمی در آخر مقاله دلچسب و شیرین خود زیر عنوان خوشه پروین - صیاد - شعرای یسانی می‌گویند:

و علاوه بر اینها صورتهای فلکی خوشه پروین (یا عقد ثریا) و جباریا (شکارچی) و ستاره شعرای یسانی را هم که پشت سر یکدیگر و نزدیک بهم واقع شده‌اند می‌شناسند و درباره آنها نیز عقائدی دارند:

خوشه پروین را، پر، و خوشه انگوره هم می‌گویند....

و با طلوع این مجموعه که در اول تیر ماه است... هوا تغییر می‌کند...

جبار را، گز و ترازو، گز و قیچی، گز و پیمان، سه قوطی، گاهی هم همان شکارچی می‌گویند که بدنبال پر، که معتقدند شکاری است که رم کرده، ترازو بدست در حرکت است تا او را شکار کرده گوشش را وسیله ترازو قسمت کند....

شعرای یسانی را هم که بلحاظ درخشندگیش مشخص است، اسپ گزه (دم گز) و دنباله می‌گویند.

از این سه صورت بیشتر برای شناخت اوقات شبانه روز و بعنوان ساعت در شب‌ها کمک می‌گیرند.

\*\*\*

آنچه که در بالا آمده چکیده مشاهدات رهگذری عامی و بی تخصص است که آگاهی کافی و فرصت وافعی برای پی بردن آنچه می‌دید نداشت. این یادداشت‌ها بدان نیت قلمی شد که اهل علم و صاحبان تخصص باین بنای جالب و شاید باستانی - که ممکن است یادگار ایام جوانی و طراوت فرهنگ کهن سال و فرتوت و فرسوده این مرز و بوم بوده است - توجه کنند. شاید پیش از آنکه امواج مفاهیم نو، ولی بیگانه آخرین و ناچیزترین آثار آنرا نابود سازد در ثبت و ضبط آن بکوشند و در تعمیر و بازسازی آن تلاش کنند. اولین قدم در این راه تحقیق و تعیین هویت علمی ستارگان و صورتهای فلکی است که نام‌های محلی آنها در ابتدای این گزارش آمد.



پرویز ادعالی

## فریدالدوله گلگون

(ح ۱۲۵۶ ش - م ۱۳۱۶ ش)

میرزا محمد حسن خان کبابیانی (متولد حدود سال ۱۲۹۵ هـ ق) فرزند میرزا اسماعیل مستشار (متوفی حدود سال ۱۳۱۳ هـ ق) اگرچه صفاءالحق همدانی به تعریض او را «ربیب» یا ناپسری از زنی «صیغه رو» به نام همایون دانسته، خاندان گلگون همواره مراتب «سیادت» خویش را یاد کرده‌اند و از جمله خود او گویند: «عمویم چون مجتهد و پیشنماز بود، اصرار داشت که من هم عمامه بگذارم...» [گلگون، ش ۳۶، ص ۲] این عموی او، حاجی «سید اسحاق» مجتهد معروف به دشمنی با جماعت شیخیان بوده، که یاد کرده‌اند خانه‌اش در محله «زندیان» (= کوچه زندیها) بود، و از جمله حکم قتل تنی چند از شیخیه همدان را (در ماجرای شیخی کشی سال ۱۳۱۵ هـ ق) داد، ولی برادرش میرزا اسماعیل مستشار - پدر فریدالدوله گلگون - بکلی مخالف فتوای آنجانی برادر بوده است. «حبوة لهن» اعتبار، خطی، ص ۱۴۴ و ۱۴۶]

فریدالدوله، هم از جوانی مردی آزاده و آزاداندیش بار آمد و کارآمد بود. تاریخ تلقب وی به فریدالدوله معلوم نیست، شاید در حدود سال ۱۳۲۰ هـ ق، ولی حتماً وجه و احترام پدر و عموی او دخیل بوده است. در سال مشروطه خواهی ایرانیان (۱۳۲۴ هـ ق) علی خان قاجار «صفاعلی» ظهیرالدوله (۱۲۸۱-۱۳۴۲ هـ ق) داماد ناصرالدین شاه، حکمران همدان گردید. باید گفت از اتفاقات بسیار نیکی بوده است که در طول تاریخ سه هزار ساله شهر رخ داده، مردی مشروطه طلب، آزادی خواه و عارف مسلک و خوشنام، چند ماهی بر این شهر فرمان رانده است. وی شعبه «انجمن اخوت» (تأسیس ۱۳۱۷ هـ ق) خود را در همدان دایر کرد، که عده‌ای از معاریف و رجال شهر بدان پیوستند، و از جمله فریدالدوله هم در حلقه برادران وارد شد.

فریدالدوله از زمره مشروطه خواهان در میدان مبارزه با مستبدان، و در شورش ناخواهی مردم

همدان علیه‌ه‌خواتین متهم ( - بزرگ فتودال‌های طایفه قراقرز لویی) همه جا حاضر و فعال بود، و ظهیرالدوله او را جزو همراهان خود، از جمله در «دارالظلم» شورین (۱۳ رجب ۱۳۲۴) یا در بررسی غار کوه خورزته، و جز اینها یاد کرده است [خطرات و اسناد ظهیرالدوله، ص ۱۴۸ و ۱۷۲].

خانه فریدالدوله (واقع در کنار آرامگاه بوعلی) در دوره مشروطه خواهی، همواره محل اجتماع آزادی خواهان، وطن دوستان و ستم رسیدگان بود. مثلاً هنگامی که تلگراف احضار ظهیرالدوله حکمران مخایره شد، رجال شهر در منزل او اجتماع کرده بودند (۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۴)، و نیز مجلس عقدکنان او را ظهیرالدوله به قدوم خویش تشریف بخشید [همان، ص ۲۹۴ و ۳۰۲].

در پی کودتای محمد علیشاه قاجار، و دوره استبداد صغیر (ج ۲ / ۱۳۲۶ - ج ۱ / ۱۳۲۷ ق) فریدالدوله به دسته مجاهدان مشروطه پیوست. در همدان، اردوی ملی مجاهدان تشکیل شد و شعبه کمیته ستار اجتماعيون عاميون همدان، اهالی را به رفع ظلم و استبداد، نشر عدل و داد، تحصیل حریت و مساوات و حمایت از مشروطیت و قانون فراخواند (۲۷ ج ۲ / ۱۳۲۷ ق). بدین ترتیب، حزب سوسیال دموکراسی (= اجتماعيون عاميون) ایران شعبه خود را رسماً در همدان دایر نمود، و چنین نماید که فریدالدوله از ابتدای امر یکی از سران و رهبران محلی آن حزب، و از اعضای کمیته مزبور بود. دسته‌های مسلح تحت امر کمیسیون جنگ، شعبه کمیته ستار قرار گرفتند، و چنین نماید که فریدالدوله در رأس دسته‌ای فعالیت نظامی داشته است. زیرا هنگامی که محمد علی شاه قاجار با حمایت روسها به ایران بازگشت (۱۳۲۹ ق) فریدالدوله در جنگ‌های مقابله با آنها در سازندران شرکت نمود، احتمال می‌رود که در پیکار با قوای سالارالدوله (۱۳۲۸ - ۱۳۳۰ ق) نیز حضور داشته است.

بیست سال پس از آن وقایع، خود وی چنین می‌نویسد: «در مدت ۲۲ سال که از عمر مشروطیت ایران گذشته، برای رسیدن به آمال خود و دیدن روزگار خوش که در خیال می‌گذرانیدیم، به قدر سهم اگر تقسیم می‌کردند، بیشتر نسبت به جامعه و وظیفه نوعی فداکاری کرده‌ایم. ما برای محور بنیان استبداد مسلح شده، در میادین جنگ به استقبال گلوله‌های سپاه مستبدان می‌شتافتیم، و چون تیت پاک و بی‌آلایش بود فاتح آمدیم...» [ملکون، سال ۱، ش ۱، ص ۱].

روزنامه «جمالیه» (به یاد شهید سید جمال‌الدین همدانی واعظ اصفهانی) که در واقع نشریه حزب سوسیال دموکراسی (= اجتماعيون عاميون) همدان بود، در حق وی چنین نوشته است: «آقای فریدالدوله در همه این شهر به قانون خواهی و وطن‌دوستی معروف و مشهورند و منکر ندارند که سهل است، غالباً متعرض جدیت و تندی مسلک ایشانند» [جمالیه، ش ۷].

وی در امور سیاسی و اجتماعی شهر، همواره مرجع مورد اعتماد مردم بود، چنان که از جمله در یک تظاهرات ضد امپریالیستی (روس و انگلیس) که در همدان برپا شد (۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۸) و نقش «انجمن ولایتی» در آن امر مهم بسیار ناچیز بود یا اساساً نقشی ایفا نکرد، اصناف اهالی شهر که آن انجمن را کارا و شایا نمی‌دیدند، روی به خانه او آوردند، کسی که گاه یک ته کار و کارکرد سیاسی - اجتماعی یک انجمن ولایتی را به عهده می‌گرفت. همان روز وی اعضای انجمن را استیضاح نمود، و اقدامات بایسته کرد، از جمله تلگرافی به روحانیان نجف مخایره شد که طی آن مردم از اعضای انجمن تشکی نمودند [جمالیه، ش ۲۴].

خانه فریدالدوله واقع در باغچه بزرگ همکنار با آرامگاه بوعلی (= تالار فجر کنونی متصل به ساختمان شهرداری فعلی) بود، که بنای مخروطی، مجلس فواید عمومی همدان نیز همانجا قرار داشت. مرحوم صفاءالحق مدنی ادعا کرده است که پدرش صدیق الاشراف آنجا را به ظهیرالدوله حکمران

بخشیده بود، بعدها فریدالدوله به تهران رفت و گریبان مرشد خود را گرفت، آن محل را که سی هزار تومان ارزش داشت به نهد تومان خرید، و پس از مختصر تعمیری در آن خزید [دست نوشته صفاءالحق در شرح احوال خود].

هیچ دانسته نیست فریدالدوله طی سالهای قبل از ۱۳۲۸ ق چه شغل دولتی داشته، یا از چه بابت حقوق و مستمری دیوانی دریافت می کرده که یکباره در تاریخ ۲۶ شوال ۱۳۲۸ ق وجه دریافتی را به اداره مالیات پس داده است، طی نامه ای گوید: «خدمت ذی شرافت ریاست مالیات - دام بقائه، مبلغ یکصد و پنجاه و پنج تومان و کسری نقد و مقدار هشت خروار غله، به موجب فرمان و کتابچه تخاقوی تیل موجب و مستمری در حق فقیر منظور و برقرار بوده، و همه ساله دریافت می نموده، چون این مبلغ و مقدار حقوق در ایزاء خدمتی نبوده و بدون استحقاق دریافت می شد، لهذا با کمال میل، مبلغ و مقدار فوق را تقدیم به خزانه نموده، و از اخذ این حقوق که از رنج دست رنجبران است امتناع دارم. فریدعلی».

رئیس مالیات وقت (حاجی آقاخان) هم تمجید و تجلیل فراوانی از این که وی «حقوق ثابت خود را تقدیم ملت نموده، بعمل آورده و افزوده است که: «ولی افسوس از آن که در همدان عده این نوع اشخاص وطن پرست فقط منحصر به وجود شخص ایشان می باشد، که مایل به اصلاح بودجه مملکت و طرفدار رفورمه (= اصلاحات) می باشند؛ آنگاه هم برای وی درخواست نشان افتخار کرده است [جمالیه، ش ۱۸، ص ۷]. این حرکت فریدالدوله همدانی حُسن تأثیر بسیار در مردم داشته، و از جمله شعبه سوسیال دموکراسی هم از وی تجلیل نموده، که امتحان استقلال طلبی را در طریق حریت، مساوات، برابری و برادری داده، حقوق دولتی خود را به خزانه ملت بخشیده...» و غیره فعالیت های مدنی و فرهنگی فریدالدوله، پس از دفع تجاوزات و رفع تجاسرات سالارالدوله (اواخر ۱۳۲۹ ق) از سالهای ۱۳۳۰ بعد آغاز می شود.

بنابر آنچه خود اشاره نموده، طی سال ۱۳۳۱ ق برای تأسیس مدرسه نصرت در همدان فعالیت می کرده، و از مردم اعانه می گرفته است [مسلکون، ش ۳۸، ص ۱]. مدرسه نصرت از قدیمی ترین مدارس عصر جدید در همدان است، که بعدها مدرسه متوسطه (= دبیرستان) شد، و سالهای سال بیگانه مدرسه متوسطه همدان بود، و به واسطه بانیان و مدیران و مرتبان خود (فریدالدوله، عطاءالله خان، آشیخ موسی نری، آزاد همدانی و...) شهرت موفور یافت.

این مدرسه در سال ۱۳۱۴ ش به دبیرستان پهلوی تغییر نام پیدا کرد، و در ساختمان نو بنیاد (واقع در قلعه کهنه) مستقر شد، تا آن که در سال ۱۳۵۸ ش به دبیرستان امام خمینی کنونی موسوم گردید. نخستین مدیر مدرسه نصرت، میرزا عطاءالله خان از اعضای سوسیال دموکراسی بود، بر رویه شهرت داشت که مدرسه نصرت را فرقه دموکرات همدان بنیاد کرده است. فریدالدوله از اوایل ذیقعدة ۱۳۳۱ ق رهبریس معارف همدان شد، که بعدها اداره فرهنگ نام گرفت، و امروزه با محدود شدن وظایف آن موسوم به اداره کُل آموزش و پرورش استان است.

میرزا محمد علی خان فریدالملک همدانی کارگزار در یادداشت روز دوشنبه ۵ ذیقعدة ۱۳۳۱ می نویسد که: «عصر بوحسب دعوت به مدرسه نصرت رفتم، جمعی حضور داشتند... برای مدرسه اعانه خواستند... عطاءالله خان مدیر مدرسه نصرت واقعا خوب مواظب شاگردا و نظم مدرسه است و تشویق دارد. آقای فریدالدوله رئیس معارف و اوقاف که تازه از طهران آمده و از مؤسسين مدرسه نصرت است حضور داشت» [خاطرات فرید، ص ۴۲۹ - ۴۳۰]. بنا بر روزنامه اتحاد، فریدالدوله نخستین رئیس معارف و اوقاف شهر همدان تلقی شده، و که الحق زحمتی متحمل شد تا این اداره را

صورت اداری دادند، ولی نتوانستند مدارس را در تحت یک پروگرام آورده، و دستور وزارت معارف را در آنها معمول دارند. علت عدم پیشرفت این مقصود دو چیز بود: اول آن که مسأله اوقاف را بر معارف مقدم داشتند... الخ [اتحاد، سال ۲، ش ۴]. در هر حال، پس از ده ماه ریاست آن اداره، در اوائل رمضان ۱۳۲۲ ق به ریاست اداره معارف و اوقاف کردستان منصوب شد، و به محل مأموریت خود عزیمت نمود [اتحاد، سال ۱، ش ۱۹، ص ۴].

اما این تصدی هم ظاهراً بیش از ده ماه نپاییده، در آغاز جنگ جهانی یکم و در آستانه اشغال همدان توسط قوای قراق روس (رجب ۱۳۳۳ ق) فریدالدوله در همدان بوده، و در فضاوت‌های سیاسی رجال شهر جهت جلوگیری از ورود آنها اشتراک نساعی نموده است. از جمله در شرح وقایع ماه ذی‌قعدة ۱۳۲۳ چنین آمده است که: «تقاضای آقای شریعتمدار و آقای فریدالدوله از طرف فونسلگری‌های دولت روس و انگلیس (در همدان) به حُسن قبول تلقی شده، کتباً تعهد کرده‌اند در صورتی که این تقاضا را (نیز) فونسلگری آلمان و شهیندري دولت علیّه عثمانی قبول کنند، قوای خود را به قزوین بفرستند» [اکباتان، ش ۵]. ولی این امر اساساً محال بود، به علاوه در آن زمان تقریباً تمام رجال سیاسی و دولتی کشور، خصوصاً سران و رهبران حزب دموکرات ایران، در قبال سیاست‌های استعماری انگلیس و تجاوزگری‌های روسیه تزاری، روی دل با دولت آلمان فیصری داشتند و با متحد وی عثمانی نیز در طرح «اتحاد اسلامی» ترکیب ابراز همبستگی و دوستی می‌نمودند.

در سال ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۵ م که «کمیته دفاع ملی» در قم تشکیل گردید، و سپس بر اثر پیشروی قوای روس به آن شهر، هیأت مزبور به کرمانشاه مهاجرت نمود، و در آنجا حکومت موقت یا دولت ایران آزاد به ریاست نظام‌السلطنه مافی تشکیل شد، که میرزا محمدعلی‌خان کلوب (قرزین) دموکرات نماینده همدان در دوره سوم مجلس شورای ملی وزیر مالیه آن دولت بود، و هم در جریان مهاجرت بسیاری از وطن‌دوستان و آزادخواهان به عثمانی از جمله «میرزاده عشقی» همدانی، هیچ خبری از فریدالدوله دموکرات در دست نیست. اما طی سالهای ۱۳۳۵ ق / ۱۹۱۶ م - ۱۳۳۶ ق / ۱۹۱۷ م که نهضت جنگل قوام یافت، احتمال می‌رود که فریدالدوله با جنبش مزبور و شخص میرزا کوچک‌خان مرتبط شده باشد. فرایقت این موضوع مبتنی است بر یادداشت‌های ژنرال مازور دسترویل فرمانده قوای انگلیسی اعزامی به خنقاز (۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ م) که ناگزیر شد چهار ماه در همدان توقف نماید، و با مخالفت‌های وطن‌دوستان خصوصاً سیاست‌پیشگان دموکرات شهر مواجه شود.

دسترویل می‌گوید که نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان در همدان طرفدار داشت، که همانا دموکرات‌ها و سیاست‌پویان شهر بودند. در شهر همدان عدّه زیادی بودند که هواخواهی از حضرات (جنگلی‌ها) می‌نمودند، و یکی از وظایف عمده خودشان می‌دانستند که ما را از شهر اخراج کنند. ولیکن کمیته عملیاتی که از طرف آنها در این زمینه بعمل آمد خالی از اهمیت بود... [امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز، ص ۷۹]. حکومت و سایر متفدین دقیقه‌ای فروگذار نمی‌کردند، و اهالی را بر علیه ما تحریک می‌نمودند، در عین حال هم سیاست‌پویان همه‌رنگه همدان: دموکرات‌های افراطی، دموکرات‌های اعتدالی و سوسیالیست‌ها در مجامع متینگ، تخیلیه و حرکت فوری ما را تقاضا می‌نمودند. [همان، ص ۸۵]. ژنرال مذکور اگرچه تلویحاً از ایراندوستی و درستکاری فریدالدوله ستایش نموده، حسب سیاست امپریالیستی دولت متبوع خود از وی خورسندی نداشته است:

«مدتها سیاست‌پویان محل رضایت نمی‌دادند که به دعوت من برای صرف چای حاضر شوند، ولیکن رفته رفته دو نفر و سه نفر حضور بهم رسانیده، و در دست آخر هم فریدالدوله لیدر (= رهبر) قهار

آنها باشرف حضور خود ما را مفتخر و سرافراز نمود... بدست آوردن اسناد و مدارک مثبت که معرفت خصوصیات اخلاقی و خطّ مشی واقعی اعضاء کمیتهٔ دموکرات باشد - که تحت سرپرستی فریدالدوله است - چندان اشکالی نداشت، مکاتبات آنها همیشه روشن و نزدیک به حقیقت بود... [همان، ص ۱۲۹، ۱۳۱]. در اینجا ژنرال به شرح دستگاه جاسوسی و به اصطلاح «انتلیجنت سرویس» سبک انگلیسی خود در همدان پرداخته، گوید که از تمام مکاتبات آنها و تلگراف‌های دولتی آگاهی می‌یافته است؛ و ما می‌توانستیم از نوشتجات آنها استفاده کرده، و از جریان واقعی سیاست محلی مطلع باشیم. تقریباً هر روز از طرف آنها به عنوان میوزا کوچک‌نخ‌خان از یک طرف، و سفارت عثمانی از طرف دیگر، مراسلاتی فرستاده می‌شد، که کلیهٔ آنها به دست من می‌رسید. به میرزا کوچک‌خان معمولاً این‌طور نوشته می‌شد که: «انگلیس‌ها در اینجا توقف دارند، و عدهٔ آنها خیلی قلیل است، با اجازه و موافقت شما ما می‌توانیم بر علیه آنها قیام کرده، و بکلی آنها را نابود نمایم، ولی در این عمل کمک شما خیلی لازم است، زیرا ما در اینجا مرد جنگی خیلی کم داریم، و انگلیس‌ها خوب مسلح هستند. اهالی و رؤسای شهر عموماً طرفدار شما هستند، و ما منتظر اشارهٔ شما هستیم. پول ما هم کم است» [همان، ص ۱۳۲].

آنگاه می‌افزاید که در یکی از میهمانی‌های چای، این مراسلات را در نزد آنان رو کرده، و مطالب آنها را برملا نموده است. سرانجام، طاقچهٔ ژنرال مازور انگلیسی طاق شده، فرمان می‌دهد که فریدالدوله را دستگیر نمایند، و یکسره او را به هندوستان تبعید می‌کند؛ و در این موقع که اوضاع همدان روبه اختلال و هرج و مرج گذاشته بود، و بالنتیجه برای تأمین آسایش و حفظ انتظامات عمومی، حکومت (همان مأموری که در سفر اول ما معاون حکومت بود) و فریدالدوله سردهستهٔ دموکرات‌های افراطی از شهر تبعید شدند، و از همان روز تبعید آنها اختلال و هرج و مرج در شهر موقوف گردید... همدان بعد از توقیف حکومت و دستگیری فریدالدوله یکی از معتدین درجهٔ اول محل، روبه سکونت و آرامش گذاشت، سکنهٔ شهر در مقابل مساعدت‌های ما نسبت به قحطی‌زدگان که در ابتدای ورود ما به همدان بعمل آمده بود... اظهار تشکر نمود... (؟!)... [همان، ص ۲۵۴ و ۲۶۷] تاریخ بازگشت فریدالدوله از تبعید، قطعاً بایستی پس از خروج قوای انگلیسی از همدان، و گویا به سال ۱۳۳۸ ق / ۱۹۱۹ م / ۱۲۹۸ ش بوده باشد.

هم در این سال، و یا از سال ۱۲۹۹ ش، فریدالدوله ریاست شعبهٔ نواقلی بلدیة همدان را داشته است، که امروزه دایرةٔ عوارض، یا درآمدهای شهرداری باشد. سعید نفیسی در جایی یاد کرده است که به سال ۱۳۳۹ قمری، مرحوم محمدحسین / حسن فریدالدوله گنگون رئیس بلدیة همدان، دیواری برگرد مقبرهٔ سابق ابن سینا ساخته، و دری روبروی پل قدیم رود الوسه‌جرد که در گوشهٔ جنوب غربی مقبره بوده است، کار گذاشته و در کنار مقبره تالاری بزرگتر و اطافی برای کتابخانه و انباری برای کتابها ساخت، چاهی و حوضی نیز تعبیه کرد، و برای این کار چند تن از مردم همدان اعانه داده بودند. کتابخانهٔ مقبره که بنیاد آن را فریدالدوله گذاشته بود، ۶۴۹ مجلد کتاب داشت [پورسینا، ص ۱۸۸]. ریاست شعبهٔ نواقل را فریدالدوله تا سال ۱۳۰۶ ش بر عهده داشته، و از مرداد ماه ۱۳۰۲ ش باشد که رئیس بلدیة یا شهردار همدان می‌شود. در این زمان، میرزا عباس خان صدر معاون بلدیة بوده، که پس از استعفای فریدالدوله از ریاست بلدیة (سال ۱۳۰۴ ش) وی شهردار همدان می‌شود. گفته‌اند که فریدالدوله در زمان ریاست شهرداری، محلّ ادارهٔ بلدیة را که در کوچهٔ کشمیری‌ها (حدود قبرستان میرزا تقی) و روبروی پل پهلوانها بوده، به زمین خودش که همین محلّ کنونی ساختمان شهرداری همدان باشد انتقال داد. یک گزارش دو صفحه‌ای چایی (به شمارهٔ ۱۳۳۹ مورخ

۲۵ دلو ۱۳۰۲ ش) به امضای فریدالدوله رئیس بلدیة همدان در دست است، که متضمن ترازنامه و جدول دخل و خرج پنج مائه بلدیة می‌شود، و اینک خلاصه آن بنقل می‌آید: راپورت ۵ برج اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس ۱۳۰۲ بلدیة را (که از ابتدای مأموریت این جانب) محض استحضار خاطر محترم اهالی طبع و نشر می‌نماید. ۵۱۳۱ تومان مازاد نواقل و ۲۳۹ تومان بابت متفرقه عواید بلدیة است. ح ۶۱۶۲ تومان مخارج و مصارف است که در پنج ستون ترقیم یافته (۱- حقوق اعضاء، ۲- تنظیف و روشنائی، ۳- مصارف اداری، ۴- ساختمان و تعمیرات، ۵- مخارج صحیبه. در خاطرۀ سالمندان مانده است که نخستین نوسازی شهر همدان، خیابان کنشی و سنگفرش کوچه‌ها در زمان ریاست بلدیة گلگون صورت پذیرفته است.

اینک باید به خدمات روزنامه نگاری فریدالدوله هم پرداخت، این که در سال ۱۳۰۶ ش، روزنامه‌ای به نام «گلگون» در همدان تأسیس کرد، که گفته‌اند مدت پنج سال بطور مرتب انتشار یافت، و شهرت و اعتبار بسیار بدست آورد. اما آنچه خود دیده‌ایم، مجلّدی از سال اول روزنامه (۱۳۰۷ ش) می‌باشد، و متأسفانه تاکنون نتوانسته‌ایم برباقی مجلّذات احتمالی آن دسترسی پیدا کنیم. محلّ اداره روزنامه کوی کبابان همدان بوده، و در «مطبوعه همدان» به وضعی بسیار مطلوب چاپ می‌شده است. مشخصات روزنامه بنابر سرلوحه شماره اول از این قرار است: «گلگون» همدان صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: م. ح. گلگون (فریدالدوله)، [قطع ۳۳/۵ × ۲۱/۵ (دو ستونی) چهار صفحه] هفته‌ای دو شماره، و سپس یک شماره، سال اول (۱۳۰۷ ش / ۱۳۴۶-۱۳۴۷ ق / ۱۹۲۸-۱۹۲۹ م) - چاپ «مطبوعه همدان» [از شماره ۱ تا شماره ۵۴ ملاحظه شد] گفته‌اند که فریدالدوله یک چاپخانه هم به اسم «گلگون» در محله کولاج همدان تأسیس کرد، که بعدها مرحوم سید علی کمالی (مدیر روزنامه «کمالی» همدان) آن را خرید و «کمال» نام گرفت.

سرمقاله شماره یکم روزنامه (۱۶ فروردین ۱۳۰۷) در واقع خلاصه‌ای است از کارنامه سیاسی - فرهنگی فریدالدوله، که ملخص آن را در اینجا نقل می‌کنیم: «در مدت ۲۲ سال که از عمر مشروطیت ایران گذشته، برای رسیدن به آمال خود و دیدن روزگار خوش که در خیال می‌گذرانندیم، به قدر سهم اگر تقسیم می‌کردند، بیشتر نسبت به جامعه و وظیفه نوعی فداکاری کرده‌ایم. ما برای محور بنیان امتداد مسلح شده، در میدان جنگ به استقبال گلوله‌های سیاه مستبدان می‌شتافتیم، و چون نیت ما پاک و بی‌آلایش بود، فاتح آمدیم. ما چون پایه و اساس سعادت و ترقی را مقدم بر هر چیز، علم و رفح جهلی می‌دانستیم به خدمت معارف و تأسیس مدارس بدون انضاع مادی همت گماشتیم، تا این که هموطنان از روی معرفت و عقیده با ما همصدا شده، پرده جهالت و اوهام را پاره کرده، به مسجراتی ترقی رهسپار آیم. ما به هر یک از شعبات و دوائر مختلفه دولتی در مدت ۲۲ سال دسترس پیدا کرده، منافع و مصالح مملکت را بر هر چیز مقدم داشته، و به قدر وسع خود با موانع موجوده مبارزه کرده، و خدماتی انجام داده‌ایم. غرض از شرح فوق تعریف سابقه نبوده، بلکه مقصود تذکره به این که با این عدم وسائل از هر حیث چرا در فکر روزنامه‌نگاری برآمده، و مراد ما چه بوده است. ما این مسؤولیت پرفکر و زحمت را به اتکاء عزم و اراده خود و کمک یک عده منوالفکر که با خیالات و عقاید ما همراه هستند، به عهده گرفته و می‌خواهیم پرده تاریک جهالت را که مانع تابش نور تمدن است با مقراض قلم پاره کرده، برای مانعان ترقی کفن سیاه بدوزیم... (الخ)».

عارف قزوینی که از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ ش در همدان می‌زیست، و فریدالدوله گلگون نیز از دوستان و همدمان وی بشمار می‌رفت، به مناسبت انتشار روزنامه «گلگون» فریدالدوله، غزلی پرشور در ۱۴ بیت سروده، به مطلع:



صاحب امتیاز و مدیر مسئول  
 م. ح. گلگون  
 قریب الدوله  
 معاونت انگریزی - محمدان گلگون

گلگون

GOLGOUN

جگه هفته ۲ شماره یکشنبه و یکشنبه

آگوش نامه	
محمدان دایره غارچه	سرایه ۲۰ تیران ۳۰ تیران ۳۵ تیران
۱۰۰ تیران ۲۰۰ تیران ۳۰۰ تیران	۱۰۰ تیران ۲۰۰ تیران ۳۰۰ تیران

تله شماره پست شاهي

نمی توانستیم خواهان معذره ما جسی از جوانان محروم  
 ملکک را بد گتم و دعوت نیش از احسانت خالصه  
 و صادقانه آن ها را اجابت انعام چه این کار و خلاق  
 سابقاً وجدانی و احسانت قلبی خود و مثال دیگر  
 که آن را با نام قوی دوش خود ترویج می کنی  
 مسود و بدون تعریف عرض میکنم که هیچ موضوع  
 دیگری ممکن نبود مرا یا این سفر دور از چشم مدت  
 و نادر کند \*

حق این جشن امروزه چیست ؟ بر حسب ظاهر  
 معنی اینست که جسی از جوانان ممکن تحصیل تلازمه  
 مقدساتی خود را در خط و ربط و سواد و علوم  
 عصری نام کرده از زندگانی مدرسه پاره زندگانی عمل و  
 دنیای خارج جدا کرده اند ولی اگر بخواهیم این  
 فارغ التحصیل دقیق شویم مطالبی بخاطر دست که در  
 نظر اور شاید آشکار نبوده است فایده تحصیل  
 چیست ؟ نتیجه که از آن میجویم کدام است ؟  
 چه قسم تعلیم و تربیت و ادامه رشته از قرون رسد  
 رشته های تحصیلات مدرسه را از آن نتیجه متفاوت  
 مبرر است ؟ منظور نتیجه شخصی است یا عمومی ؟  
 به نظر من علم و اخلاق و ورزش که شخص در  
 مدرسه فرا میگردد سه نوع فایده دارد نخست فایده  
 ذاتی و جدا شخصی جسمانی و روحانی این معنی که  
 زایل شدن جهل و کینه، حقایق نمود و روشنی مغز و  
 بزرگ شدن دیند بسیرت در نتیجه کسب علوم و همچنین  
 منهای روح و پاکیزه گی اخلاق و راحت وجدانی و  
 خودرندی قلبی در نتیجه کسب فضایل اخلاقی است و نیز  
 نشاط و سبکی و انبساط وجدان و سلامت مزاج در  
 نتیجه ورزش است و بعد از فوق در نتیجه آشنایی نویسی  
 و تصویر و شایع مستشرقان دیگرگی چند دانه بدون آن  
 که هیچ سعادت و دست در زندگانی را م موجب شود  
 خودی چند دانه باک مساعدت خورد است + و قطعاً  
 از در نظر شخص دارای سلامت مزاج و نوبت عظیم  
 موردی و عقل قیسی با فرام بودن همه اسباب پیش و  
 مساعدت دنیوی آن که علم و اخلاق کامل داشت و از

خصایف آذانی نمی وارد در مدرسه امیرکلی  
 نخست از جانب مدیر فشر حد و مدرسه و آقایین محمدان  
 این دار العلم بود انگار گتم که زوی جانب را لایق  
 خطابه در این جشن فارغ التحصیل دانسته و مرا این  
 افتخار بخشیده اند این قدر بلاشک نتیجه ملک حسن  
 ظن و عبودت بوده است خوب حاضر دارم که بازم  
 پس از آنکه اینصدا اب خوباً در جشن فارغ التحصیل  
 مدرسه انت امیرکلی در طهران قبول کرده مدیر کالیج  
 امیرکلی پیش من آمده و از من مسورت نمود که دانی  
 خطابه در جشن فارغ التحصیل مدرسه داکتر امیرکلی  
 کدام شخصی را انتخاب کند اینجانب ابتدا بخیر این  
 که مقصود فقط پیدا کردن شخص عالی رتبه و شایسته  
 است است در سه نفر از اشخاص را که دواوی مقدسی  
 بود دردم مدیر مدرسه رسد و آیا این اشخاص  
 دارای اخلاق پسندیده و درست کار و با فنیست و تقوی  
 و وطن دوست هستند ؟ گفتم بعضی از آن ها دارای  
 این صفات نیستند ؛ مثلاً آیه گفت پس در آن صورت  
 مناسب نیست ما از آن ها دعوت کنیم زیرا رویه  
 ما این است که شخصی که برای تعلی در جمع شکر داران  
 خود دعوت می کنیم میجویم شاکردان ما باشند که  
 ما صفات و اخلاقی آن اشخاص را می پسندیم و صدحان  
 این است که که جوانان محل آن ها را مر شقی  
 خود بگرداند و از آن ها پیروی کنند

چون باین نکته متوجه شدم فهمیدم حق آقای مدیر  
 است فوراً اسمای اشخاص دیگری را بردار این جهت  
 است که از حسن ظنی که موجب دعوت من برای  
 خطابه در این جمع شد است با لغضوی شکر دارم  
 سفری بطول ۶۶ فرسخ برای یک خطابه در این  
 نادر است و این کار که در ملک متجدد امیرکلی  
 خیلی شیوع دارد هنوز در ملکک ما جز غرائب است  
 ولی اینجانب بواسطه علاقه نام و منظرین که بخاری  
 و معلین و معلین در تعلیم و تربیت دارم و بواسطه  
 عشق مرشار و شور عظیمی که نسبت به پست علم در  
 ملکک که قلب و مغز و اعصاب مرا لیز کرده

رسید یک‌وبه‌کف‌نامه، نامه گلگون است. نخوانده دانم که طرز نگارشش چون است که این غزل در دیوان وی نیامده، بلکه تضمین آن از محمد رضا هزاره چاپ شده است [دیوان عارف، ص ۴۴۴]. غزلی دیگر از عارف در ۱۳ بیت به مطلع:

سرخ آن کس که رخ ازباده گلگون نکند  
فصل گل روی همان به سوی هامون نکند

همراه با مقاله‌ای به عنوان «معامله ما با آثار و افتخارات تاریخی و مقبره استاد در همدان»، در شماره دوم روزنامه (۲۳ فروردین ۱۳۰۷) چاپ شده، که در دیوان عارف نیامده است. هم چنین، دو غزل دیگر از همو به قافیه شین [شماره ۳۰ و ۳۲] و جز اینها چاپ شده، که در دیوان نیامده است. اساساً دیوان اشعار عارف یکبار دیگر باید گردآوری و تدوین شود، سیف آزادناشر نخستین آن، اعتراض خاصی را دنبال می‌کرده، نه جمع و طبع دیوان یک شاعر ملی.

فریدالدوله در مقام روزنامه‌نگاری هم به سابقه رئیس شهرداری و سابقه وطن‌دوستی، دست از نقشه‌کشی برای همدان برنداشته است. چه آن که به تفصیل تمام راجع به نقشه شهر اظهار عقیده کرده، و ارائه طریق نموده است. وی مخالف آن بوده است که خیابان از درب قلعه کهنه احداث شود، یا از دروازه شورین، و جز اینها. عقیده وی آن است که این امر باید بررسی کارشناسی شود، و متخصصان و مهندسان شهرسازی نقشه را بدهند. قویاً معتقد بوده است که برای شهر همدان باید دو نقشه داشت: یکی نقشه شهر قدیم که باید آثار و ابنیه قدیمی در آن محفوظ بماند، دوم نقشه شهر جدید که باید امور توسعه و نوسازی برطبق آن انجام شود [ش ۲۶/۴ فروردین ۱۳۰۷]. آنگاه خود وی در روزنامه اعلان کرد که اداره گلگون به کارشناسی که بهترین نقشه شهر جدید همدان را بکشد، دوست تومان جایزه می‌دهد [ش ۵، ص ۳]. در ضمن، نظر داشت که ادارات دولتی به قلعه کهنه انتقال یابد [ش ۳۱، ص ۳]. اما مطلب مهم این که وی در طرح نقشه‌ها همواره پیش‌بینی و ایستگاه راه آهن همدان را در حوالی تپه مصلی نمود [ش ۱۳/۱۷ خرداد ۱۳۰۷] و باید افزود که متأسفانه این آرزوی هفتاد ساله وطنخواهان همدان در مورد احداث خط آهن محراب ایران، علی‌رغم پیشنهادهای مکرر، هنوز تحقق نیافته است.

در خرداد ماه ۱۳۰۷ به دعوت مدرسه آمریکایی همدان، سید حسن تقی‌زاده به همدان آمد تا در جشن پایان تحصیلی آنجا نظمی ایراد کند. فریدالدوله شرحی راجع به سوابق مدرسه ایراد کرد، و عارف قزوینی هم غزلی خواند که در گلگون (ش ۲۰، ص ۳-۴) چاپ شده، نطق تقی‌زاده نیز طی چند شماره روزنامه طبع رسیده است. تاکنون معلوم نشده که آیا فریدالدوله هیچ خیال و کالت مجلس کرده، و چرا به این فکر نیفتاده است؟ تنها در آستانه انتخابات دوره هفتم، طی یک آگهی کوتاه بامعنایی گفته است: «چون بنده عاجلاً مایلم وسیله روزنامه خدماتی انجام دهم، و آراء شهری در مقابل آراء دهاتی مستهلک است، همشهریان محترم از رأی دادن به اینجانب خودداری کنند» [ش ۱۳/۱۷ خرداد ۱۳۰۷]. مراد از آراء دهاتی، رعیت‌های املاک ضیاءالملک هاست که آنها را می‌آوردند و صندوق‌ها را برمی‌کردند. نکته دیگر این که، فریدالدوله (هم در سال ۱۳۰۷ ش) درجایی از «مجمع اجتماعیون» همدان یاد کرده، که در باب اصلاح معارف گفتگو کرده‌اند. دقیقاً معلوم نیست که این کدام حزب و دسته‌ای است، آیا همان سوسیال دموکرات انقلابی سابق یا اجتماعی اعتدالی، و یا حزب «سوسیالیست» دیگری است، که در همدان شعبه داشت است؟

باری، فریدالدوله هنرهای دیگر هم داشت، که مخالف سرسخت او مرحوم صفاءالحق همدانی به تعریض از آنها یاد کرده (الفصل ما شهدت به الاعداء) منجمله: یاد گرفتن موسیقی و نازیدن در نزد اسحاق یهودی، در جوانی، راه انداختن و گذاردن پارتی، در همان باغ شهرداری در پیری، برپایی

و نمایش در عمارت مخروبه یا «میرزاده عشقی»، آوردن بندبازهای تهرانی به همدان، ایراد نطق‌های پرشور برای تماشاچیان بر ضد خرافات و موهومات، و حتی مسخره کردن کلاه پهلوی که این فقره جالب است. صفاءالحق می‌گوید: «وقتی کلاه پهلوی مرسوم شد، فریدالدوله کلاه سی‌لبهٔ مندرسی بدست آورده بسر گذاشت. شهربانی او را جلب کرد و مواخذة نمود، گفته بود: «من می‌دانم که عقب این کلاه پهلوی عمناً قریب کلاه کاسکت بسر تمام مردم ایران خواهند گذاشت، لذا من استقبال کرده‌ام» [دست‌نوشتهٔ صفاءالحق]. آنگاه صفاءالحق گوید که من راجع به کلاه در «پهلوی نامه» سخن گفته‌ام.

محمد حسن خان فریدالدوله گلگون همدانی در سال ۱۳۱۶ ش، در همدان درگذشت. یکی از سه پسرش «قباده گلگون» بود که خود چندبار در روزنامه (ش ۳۳ و ۴۲) از او یاد کرده است. دیگری آقای دکتر هوشنگ گلگون است که متأسفانه مطلقاً تقاضاهای مکرر ما و دیگران را در خصوص ارائه اسناد و دوره‌های گلگون نادیده گرفته‌اند.

## اقتراح آینده

آقای پرویز اذکایی از دانشمندانی است که معتقد و مصرست کلمه و اصطلاح خاص فرنگی و قودال را برای ملاکین و صاحبان املاک و اراضی وسیع استعمال کند. ما هم برای احترام به سلیقهٔ ایشان (نه موافق بودن با استعمال آن در مباحث تاریخ ایران که مفهوم و مصداق درستی ندارد) درین مقاله چاپ کرده‌ایم. چون بسیاری به سادگی این اصطلاح بر معنی را در نوشته‌های فارسی آورده‌اند موضوع را به اقتراح می‌گذاریم که مطلعان جامعه‌شناسی و محققان تاریخ ایران نظر خود را بنویسند. عقاید و آراء مختلفی را چاپ خواهیم کرد که مبتنی بر مدارک و سوابق متقن باشد.

آقای اذکایی از اینکه نتوانسته‌اند به اسناد خانوادگی گلگون دست بیابند تا تحقیق خود را به کمال نزدیک کنند اظهار ملال کرده‌اند. ولی ایشان می‌دانند که اسناد خانوادگی همیشه در ایران چنین حالی داشته است و علش آن است که دارندگان اسناد نمی‌دانند تلقی جامعه از نشر اسناد چه خواهد بود. آرامی خود را در آن می‌دانند که جوانب زندگی محدود و مسدود باشد مانند دیوار خانه‌ها که بلند بود. طبعاً نشر اسناد خانوادگی منوط به رضایت صاحبان آنها باید داشته باشد.

آینده

## مجمع تالش شناسان در باکو

در بهار امسال مجمعی در باکو از متخصصان تالش شناس تشکیل شد. از ایران فاضل جوان آقای علی عبدلی (خلخال) مقیم رضوانشهر در آن جمع شرکت داشت. آقای هارون شفیقی عنبرانی (مقیم هشت پر) هم تا آستارا رفت ولی تغییر برنامهٔ تشکیل مجمع موجب شد که از سفر منصرف شود. تالش و زبان تالشی یادگار فرهنگ ایران باستان است و گویشی است از زبانهای ایران. مطالعات و کتابهای علی عبدلی که همه در زمینهٔ گویش و فرهنگ بومی تالش است موجب شد که به او درجهٔ دکتری افتخاری داده شود.

از آقای علی عبدلی خواستاریم که گزارشی از آن مجمع بنویسند و ما را تا حدی که می‌توانند از وضع تالشان در قلمرو آن سوی ارس آگاه کنند.

## مذاکرات سفارت انگلیس

### برای سقوط دکتر محمد مصدق

موضوع بحث ما کوشش‌هایی است که سفارت انگلیس در چند ماه اول نخست‌وزیری مصدق به عمل می‌آورد تا با همکاری دلبستگیان، دوستانان، یاران و دلایان خود در حوزه سیاست ایران - و نیز کسانی که به خاطر وحشت از قدرت انگلیس با آن همکاری می‌کردند - دولت مصدق را ساقط کند، و دولت دیگری را بر سر کار آورد. در دوره حکومت مصدق، بارها روزنامه‌های انگلیس (و سپس آمریکا) نوشتند که دلیل قطعی مذاکرات، و نرسیدن به راه حلی بر سر مسئله نفت، لجاجت و بی‌انصافی مصدق است. این ادعا، بعدها در خاطرات سیاستمداران انگلیس، و نیز کتاب‌ها و مقالات تاریخی بسیاری تکرار شد. حال آنکه اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که وزارت خارجه انگلیس، و سفارت آن کشور در ایران، از ابتدا با مصدق و جبهه ملی سر ناسازگاری داشتند، و حتی در صورتی که با او بر سر مسئله نفت به توافق می‌رسیدند باز هم ترجیح می‌دادند که او از نخست‌وزیری کنار برود، و دیگری جای او را بگیرد.<sup>۱</sup> این نکته ثابت می‌کند که، همچنانکه ملی کردن نفت به تنهایی برای منفعت ملی مسئله اساسی نبوده (بلکه به عنوان حربه‌ای لازم برای دست یافتن به استقلال یانکی و حکومت ملی - یعنی دموکراسی - تلقی می‌شد)، امپراطوری انگلیس نیز ضدیت خود را با مصدق و منفعت ملی در مسئله ملی شدن نفت خلاصه نمی‌کرد، بلکه اساساً با وجود و ادامه چنین نهضتی در ایران مخالف بود. ترور رزم‌آرا در اسفند ماه ۱۳۲۹ (مارس ۱۹۵۱) از سویی به تصویب لایحه ملی شدن نفت در مجلس (و سپس در سنا) منجر شد، و از جانب دیگر موضوع تشکیل دولت جدید را مطرح کرد. آشکار است که این دو موضوع با یکدیگر ارتباط مستقیمی داشتند، چون هر دوئتی که بر سر کار می‌آمد ناگزیر بود که در وهله نخست با مسئله نفت برخورد کند، و این کاری بود که هم صداقت، هم جرأت، هم کفایت می‌خواست. اسناد و مدارک نشان می‌دهد که انگلیس حاضر بود با دولت رزم‌آرا کار کند، اگر چه نه او را دست نشانده خود می‌دانست، و نه صد در صد به آن متعهد بود<sup>۲</sup> (و غالب توجه است که نقطه نظر دولت آمریکا و دولت شوروی نیز نسبت به رزم‌آرا کم و بیش همین‌طور بود). اما - چنان که اینجانب در نوشته‌های دیگر گفته‌ام، و امیدوارم در فرصت دیگری حاصل پژوهش‌های خویش را در این زمینه به تفصیل عرضه دارم - شاه، به رغم ظواهر امر، با حکومت رزم‌آرا موافق نبوده، و رزم‌آرا نیز این واقعیت را به خوبی می‌دانست. از جمله، چنان که مصدق چندبار در جلسه علنی مجلس با حضور خود جمال امامی گفت، در ماه‌های آخر حکومت رزم‌آرا شاه دو سه بار جمال امامی را محرمانه پیش مصدق فرستاده و به او پیشنهاد نخست

۱- از جمله رجوع فرماید به کتاب‌های زیر و مأخذهای آن:

H. Katouzian, *Musaddiq and the for Power in Iran*, London and New York: I.B. Tauris, 1990.  
F. Azimi, *Iran, The Crisis of Democracy, 1941-1953, the same publishers, 1989.*

این هر دو کتاب در دست ترجمه به فارسی است.

۲- مثلاً رجوع فرماید به اسناد وزارت خارجه انگلستان:

Minutes by L. AC. Fry on a paper by G. Keatings, 30/1/1951, Fo 371/91452.

وزیری کرده بود.<sup>۳</sup> اسناد و مدارک گواهی می‌دهند که شاه نمی‌توانست کوچک‌ترین میل و علاقه‌ای به نخست‌وزیری مصدق داشته باشد، چنان‌که پس از ترور رزم‌آرا بهیچوجه خواهان نخست‌وزیری او نبود، و هنگامی هم که به رغم خواست و اراده او نخست‌وزیر شد، از همان روز نخست در اندیشه برکنار کردن دولت او بود. پس تنها دلیل پیشنهاد نخست‌وزیری او به مصدق، در زمان حمایت و حکومت رزم‌آرا، این بود که از قدرت و محبوبیت مصدق برای برکنار کردن رزم‌آرا استفاده کند، تا پس از آن بتواند با حریفی که به نظر او (و به حق) کم‌خطرتر از رزم‌آرا بود هم‌آوردی کند.

باری، ترور رزم‌آرا شرایط تازه و کاملاً غیرمترقبه‌ای را برای همه نیروهای سیاسی - از جمله، سفارت انگلیس، شاه، سیاستمداران محافظه‌کار، مصدق و جبهه ملی - پدید آورد. پیش از این، مدتی بود که سفارت انگلیس برای بستن مجلس به شاه فشار می‌آورد، و شاه نیز ظاهراً موافقت اصولی خود را با این اقدام اعلام کرده بود، اما به شرط آن که بر سر مسئله نفت<sup>۴</sup> نباشد. از همین شرط پیداست که شاه باطنا بهیچوجه حاضر نبود که مجلس را منحل کند، چون انحلال مجلس معنای جز استحکام حکومت رزم‌آرا نمی‌داشت، حال آنکه ابزار اصلی شاه برای تهدید قدرت رزم‌آرا همان مجلس بود. اینکه که رزم‌آرا کشته شده بود، مسئله فوری این بود که چه کسی، چه نوع حکومتی، بر سر کار آید که هم برای شاه هم برای سفارت انگلیس قابل قبول باشد. بحث و گفتگو بر سر این موضوع در دو مرحله انجام یافت: یکی در فاصله ترور رزم‌آرا و نخست‌وزیر شدن مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ (آوریل ۱۹۵۱) - یعنی چند ساعت پس از ترور رزم‌آرا - اسدالله علم، وزیر کار، به دستور شاه، به دیدن سر فرانسس شپرد، سفیر انگلیس در ایران، رفت. علم به شپرد گفت که اکنون که رزم‌آرا به قتل رسیده، دو آلترناتیو برای نوع حکومت بعدی وجود دارد: یک آلترناتیو «نرم» و یکی «سخت‌رومند». و چون اعلیحضرت عقیده دارد که دوستی بریتانیا برای ایران حیاتی است، میل دارد که نظر مرا [یعنی: نظر شپرد را] بداند. شپرد به او گفت که به نظر وی آلترناتیو «نرم‌رومند» بهتر است، ولی بستگی دارد که چه کسی در رأس آن قرار داشته باشد، و سپس پرسید که آیا شاه موضوع را با سید ضیاء در میان گذاشته است. علم پاسخ داد که گمان نمی‌کند که شاه به سید ضیاء پیشنهاد نخست‌وزیری کرده باشد، ولی به نظر او سید ضیاء انتخاب خوبی است. شپرد این نظر را تأیید کرد. صحبت از دو نامزد احتمالی دیگر نیز به میان آمد: یکی قوام و دیگری سهیلی. شپرد - مطابق معمول - نظر خوبی نسبت به قوام نداشت. به نظر علم، حسن سهیلی در این بود که هم می‌توانست نیرومند باشد و هم انعطاف داشته باشد، ولی باز هم به نظر او سید ضیاء «بهترین» نامزد بود. اما پس از بحث و گفتگو دربارهٔ مثلاً تشکیل یک کابینه قوی به این نتیجه رسیدند که فعلاً برای یکی دو ماه خلیل فهیمی (فهم الملکن) - وزیر مشاور در کابینه رزم‌آرا - نقش محلل را ایفا کند.<sup>۵</sup> اما در واقع فهیمی نتوانست پشتیبانی مجلس را به دست آورد و چنین شد که حسین علاء به نخست‌وزیری رسید، اگرچه جستجو برای یک حکومت نیرومند همچنان ادامه یافت.

نامزدهای صف اول سید ضیاء، قوام‌السلطنه و علی سهیلی بودند. سفارت انگلیس در وهله نخست خواهان حکومت سید ضیاء بود. چون او را نه فقط دوستار انگلیس، بلکه در عین حال نیرومند و با کفایت، درستکار و خواهان اصلاحات می‌دانست. سفارت آمریکا در ایران نیز به سید ضیاء تمایل

۳- رجوع فرمائید به نقل‌ها و مکتوبات دکتر مصدق، مجلد ۵، پاریس: انتشارات مصدق، ۱۳۴۸، ص ۱۰۱ و مجلد ۶، ۱۳۴۹، ص ۱۶۰. البته مصدق صریحاً نمی‌گوید که جمال امامی از جانب شاه آمده بوده، ولی روشن است که جمال امامی بدون موافقت قبلی شاه چنین کاری را نمی‌کرد، بویژه آن که او - که با رزم‌آرا مخالفت بود - با شاه مرتباً تماس داشت، به نحوی که رزم‌آرا از این یاست از شاه پیش‌سفر انگلیس گله کرده بوده؛ نامهٔ سر فرانسس شپرد به وزارت خارجه انگلستان، ۱۹ ژانویه ۱۹۵۱؛

۴- شپرد به جیمز باوکر، همان پرونده.

۵- گزارش شپرد از ملاقات علم با او، ۷ مارس ۱۹۵۱، FO: 248/1518

داشت، اگرچه نظر وزارت خارجه آمریکا جز این بود، و در یک مرحله آنان سهیلی را مطرح کردند، که نه وزارت خارجه انگلیس نه سفارت انگلیس در ایران مناسب نمی‌دانستند. سفارت انگلیس، و بویژه سفیر آن کشور شپرد، نسبت به قوام نظر چندان خوبی نداشت، اگرچه او را به عنوان یک نامزد بالقوه در نظر داشت. شاه با قوام مخالف بود. اگرچه در وهلهٔ نهایی سفارت انگلیس می‌توانست او را به شاه تحویل کند (چنان که بالاخره در تیرماه ۱۳۳۱ چنین شد). از سوی دیگر، شاه از نخست‌وزیری سیدضیاء هم نمی‌توانست چندان خوشنود باشد؛ اولاً به این دلیل که سید ضیاء سیاستمداری مستقلاً از او بود و آلت دست او نمی‌شد؛ ثانیاً روابط ویژهٔ سید ضیاء و سفارت انگلیس طبیعتاً او را نگران می‌کرد و حس حسادت و سوءظن او را برمی‌انگیخت. با این اوصاف - و با توجه به فشار سفارت انگلیس، مخالفت او با قوام، و خطر مصدق و نهضت ملی - شاه سیدضیاء را بر همهٔ نامزدهایی از این رده ترجیح می‌داد. اما بی‌شک تمایل قلبی او یا به سهیلی و علا بود که روابط صمیمانه‌ای با آنان داشت، یا به سیاستمداران هی آزاری از نوع ابراهیم حکیمی (حکیم الملک).<sup>۶</sup>

سر فرانسیس شپرد، سفیر انگلیس، در گزارش خود از ناهاری که روز ۲۴ اسفند ۱۳۳۰ (۱۵) مارس ۱۹۵۱) با شاه خورده بود می‌نویسد:

دهنگام ورود من، شاه در همان لحظه این خبر را شنیده بود که ۹۵ نمایندهٔ مجلس به اتفاق آراء توصیهٔ کمیسیون نفت را [دائر به ملی کردن نفت] تصویب کرده‌اند. او از این مسئله اظهار تأسف کرد، بویژه به این جهت که هیچ مجلس بعدی جرات نخواهد کرد که این قطعنامه را ملغی کند... او متأسف بود که متوقف ساختن جنبشی که جهت ملی برای ملی کردن نفت به راه انداخته بود ممکن نشده بود.<sup>۷</sup>

در همین دیدار سخن از انتخاب یک نخست‌وزیر نیرومند می‌رود و شاه با نظر شپرد موافقت می‌کند که در این زمینه انتخابی خارج از سیدضیاء و قوام نیست. شاه می‌گوید که هم به دلایل شخصی و هم به دلایل سیاسی - با قوام موافق نیست، اما توانسته است با سید ضیاء به تفاهاتی برسد. سه روز پیش از این شپرد به وزارت خارجه انگلیس نوشته بود که وقتی خلیل فهیمی نتوانست کابینه تشکیل دهد، شاه به سید ضیاء رجوع کرده بود. اما او در آن لحظه حاضر نبود زمامدار شود، و در نتیجه به علماء مراجعه شد.<sup>۸</sup> چند روز پس از مجلس نهار با شاه، شپرد در گفتگویی با علم به او می‌گوید که اگر شاه گمان می‌کند من از نخست‌وزیری قوام پشتیبانی می‌کنم در اشتباه است، چون قوام روپمرفته برای ایران مصیبت بار خواهد بود، و سید ضیاء بدون تردید بر او برتری دارد.<sup>۹</sup> وی در گزارشی که همان روز به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد، می‌گوید نخست‌وزیر بعدی باید یا قوام یا سید ضیاء باشد؛ تنها هنر قوام شهرت او به این است که می‌تواند راه حل‌های کوتاه مدت بیابد... حال آنکه سیدضیاء آدم صدیق و باجراتی است که برای انجام اصلاحات نهایت کوشش خود را خواهد کرد... [دکتر هنری آگریسیدی [سفیر آمریکا در ایران] نیز بر این عقیده است که سید ضیاء بهترین کاندیدی موجود است].<sup>۱۰</sup>

شش روز پس از ارسال این تلگرام (در ۲۷ مارس ۱۹۵۱) سفیر انگلیس در آمریکا ضمن گزارشی به وزارت خارجه انگلیس می‌گوید که مذاکرات او با وزارت خارجه آمریکا ثابت کرده است که آنان توصیهٔ سفیر خود در ایران را، مبنی بر پشتیبانی از سیدضیاء، دریافت نکرده‌اند. بهتر است دکتر

۶- به عنوان نمونه، رجوع فرمائید به گزارش آل. یف. پزین. عضو سفارت انگلیس از ملاقات سید ضیاء با سفیر انگلیس، ۹ اوت ۱۹۵۱ (۱۸ مرداد ۱۳۳۰)، همان پرونده.

۷- گزارشی سفیر انگلیس از صرف نهار با شاه، ۷ مارس ۱۹۵۱، همان پرونده.

۸- نامهٔ شپرد به باوکر (در وزارت خارجه انگلستان)، ۱۴ مارس ۱۹۵۱، FO 371/91454

۹- متحدالسال شپرد از گفتگوی علم، ۲۱ مارس ۱۹۵۱، FO 2487518

۱۰- نامهٔ شپرد به وزارت خارجه انگلستان، FO 371/91454

گرفیدی در تهران تسویه شود که این نظر خود را به وزارت خارجه آمریکا اعلام کند.<sup>۱۱</sup> بالاخره توافق بر سر نخست‌وزیری سید ضیاء قطعی شد و حسین علاء که انتظار نمی‌رفت کابینه‌اش چندان مدتی به طول انجامد - از نخست‌وزیری استعفا کرد. در ملاقاتی که دو روز پس از نخست‌وزیری مصدق، شپرد باگریدی (سفیر آمریکا) کرده بود، گرفیدی برای او نقل کرده بود که علاء به او (یعنی گرفیدی) گفته که دلیل استعفاء او عدم همکاری مصدق با دولت بوده است.<sup>۱۲</sup> این واقعیت ندارد، چون جبهه ملی در آن زمان برای انداختن دولت علاء کوشش نمی‌کرد زیرا که اولاً خود آن جبهه در صدد دست گرفتن قدرت نبوده، ثانیاً دولت علاء را به مراتب به دولت‌های احتمالی جانشین آن - سیدضیاء و قوام - ترجیح می‌داد. با توجه به این که لایحه ۹ ماده‌ای مصدق (معروف به لایحه خلع ید) در همان زمان در شرف تصویب مجلس بود، و با توجه به احوال داخلی و خارجی کشور که هر روز بحرانی‌تر می‌شد، علاء - با ویژگی‌هایی که داشت - مرد آن میدان نبود، و اگر چه شاه او را به سیدضیاء ترجیح می‌داد، اما شاه هم قاعدتاً به این نتیجه رسیده بود که علاء یارای عرض اندام در برابر مصدق نخواهد داشت. به علاوه فشار سفارت انگلیس و بخشی از نیروهای سیاسی داخلی نیز در میان بود. به این ترتیب علاء - احتمالاً هم به میل خود و هم به توصیه شاه - از کار کناره گرفت، تا زمینه برای نخست‌وزیری سیدضیاء آماده شود. اما، چنان که معروف است، تیری که رها شده بود کمانه کرد، و به جای سیدضیاء مصدق به نخست‌وزیری رسید. قرار شده بود جمال امامی مجلس را برای دادن رای تمایل به سیدضیاء آماده کند، ولی چون از نظر افکار عمومی به طور ابتداء به ساکن مناسب نبود، در وهله نخست به مصدق پیشنهاد زمامداری کرد - با این اطمینان که مصدق این پیشنهاد را رد خواهد کرد، و سپس او به راحتی می‌تواند سیدضیاء را پیشنهاد کند. اگر مسئله لو ترفته بود پیش‌بینی جمال امامی درست از آب درمی‌آمد، اما خسرو قشقایی که از تصمیم به زمامداری سیدضیاء باخبر شده بود آن را - از طریق دکتر عبدالله معظمی - به گوش مصدق رساند و چون به نظر مصدق با زمامداری سیدضیاء همه چیز از دست می‌رفت، به محض آن که جمال امامی نخست‌وزیری را به او پیشنهاد (و، در واقع، تعارف) کرد، او پذیرفت.<sup>۱۳</sup>

نخست‌وزیر شدن مصدق وضع تازه‌ای را به وجود آورد. مصدق پذیرفتن نخست‌وزیری را منوط به این کرده بود که پارلمان پیشاپیش لایحه ۹ ماده‌ای خلع ید را تصویب کند، و در نتیجه اینکه با حرمت بزرگ قانون خلع ید به مصاف مخالفان خارجی و داخلی خود آمده بود. همه دست اندرکاران می‌دانستند که موضوع خلع ید از اصل ملی کردن نفت که پیش از این به تصویب دو مجلس رسیده بود فرسنگ‌ها پیش است: با اصل ملی کردن نفت ممکن بود شرکت یا شرکت‌های عاملی را از خارج بر عملیات نفتی مسلط ساخت، و همان شیوه قدیم را با تغییر ظواهر ادامه داد (چنان که بالاخره قرار داد کنسرسیوم چنین کرد)؛ اما معنای خلع ید، به دست گرفتن تأسیسات نفتی و اداره صنعت نفت توسط دولت ایران بود. به عبارت دیگر، با اجرای قانون خلع ید شرکت نفت ایران و انگلیس پایگاه خود را در صنعت نفت ایران بکلی از دست می‌داد. علاوه بر این، هیجان مردم و شور و شوق عمومی چنان بود که تغییرات سیاسی بزرگان را در اوضاع داخلی در روابط خارجی کشور ممکن می‌کرد. حکومت سازان خارجی و داخلی اینکه به دو مسئله روبرو بودند: یکی انداختن دولت مصدق، و دیگری انتصاب دولت

۱۱- پیر اکبور فرانک به وزارت خارجه انگلستان، ۲۷ مارس ۱۹۵۱، همان پرونده.

۱۲- محمدعلی شپرد درباره ملاقات او با گرفیدی (ژول مه ۱۹۵۱)، FO 248/1518 از لحن کلام سفیر آمریکا چنین

برمی‌آید که او از مصدق دل خوشی ندارد.

۱۳- رجوع فرمائید به دکتر محمد مصدق، خاطرات و تأملات مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی،

۱۳۶۵، کتاب دوم، نقل‌ها و مکتوبات مصدق، مجلد ۵ و ۶، سابق‌الذکر، محمد ناصر صورتی شفقانی، سالهای بحران، به تصحیح

نصرالله حدادی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶.

مطلوب خویش. مشکل اساسی این بود که مصدق به ظاهر پیروزمند به نظر می آمد؛ او نفت را ملی کرده، لایحه خلع ید را گذرانده و بر فراز موجی از احساسات عمومی به حکومت رسیده بود. اگرچه اکثریت مجلس پشتیبان مصدق نبودند، اما اولاً، نا هنگامی که مصدق از چنان محبوبیتی برخوردار بود در افتادن با او را به صلاح خویش نمی دانستند، و ثانیاً با تکرر وی‌ها و رقابت‌هایی که در میان همان اکثریت وجود داشت توافق بر سر کاندیدایی بجای مصدق کار آسانی نبود.

باری، هنوز چند هفته‌ای از عمر دولت مصدق نگذشته بود که سفیر انگلیس به وزارت خارجه این کشور نوشت که روز پیش از جلسه‌ای که قرار بود در آن مجلس به مصدق رأی اعتماد بدهد «چند تن از افراد صاحب نفوذ، از جمله شاه و سید ضیاء کوشیدند نمایندگان را ترغیب کنند که در جلسه حاضر نشوند اما بسیاری از آنان از ترسشان در جلسه شرکت کردند. ۱۲ در ملاقاتی که قریب به ده روز بعد شیرد با شاه داشت، شاه به او گفت که تا شکست سیاست مصدق آشکار نشود نمی‌توان او را برکنار کرد. در همین زمینه، او به شیرد گفت که توقیف نفت کش‌ها (یعنی صادرات نفت) کافی نیست، و احتمالاً تعطیل پالایشگاه آبادان نیز [برای متزلزل ساختن دولت] لازم خواهد بود. به علاوه او عقیده داشت که برای تغییر افکار عمومی تبلیغات رادیویی، و بویژه تبلیغات از طریق روزنامه‌ها مؤثر خواهد بود. ۱۵ چند روز پس از این (۷ ژوئیه ۱۹۵۱ / ۱۶ تیر ۱۳۳۰)، یکی از اعضاء سفارت انگلیس، ال. اف. بال پابین، در متحدالامالی گزارشی داد: «محمدباقر حجازی، روزنامه نگار، امروز صبح به ملاقات من آمد. وی گفت که هم خود او و هم روزنامه‌هایی که او با آنان ارتباط دارد سخت در تلاشند که مصدق را بی اعتبار کنند.»<sup>۱۶</sup>

سه هفته پیش از این، پابین در گزارشی از ملاقات خود با دکتر هومن، معاون وزارت دربار، نوشت که به نظر هومن، حسین علاه وزیر دربار، بهترین کسی خواهد بود که می‌تواند جای مصدق را بگیرد و مسئله نفت را حل کند. هومن، ضمن ابراز تأسف از این که سفارت انگلیس به اندازه کافی از نفوذ خود استفاده نمی‌کند و بیشتر دوستان خود را بدون رهنمود به حال خود رها کرده است:

لزوم فوری تشکیل یک دولت نیرومند و درستکار را قویاً تأکید کرد. دلیل اصلی او بر فوریت این کار این بود که به نظر او حل مسئله نفت و در نتیجه پرداخت مبالغ هنگفتی به یک دولت ضعیف و نادرست مطلقاً بیهوده است. او ضمن اشارات پرمعنائی به فعالیت‌های مالی حسین مکی و سایر اعضاء کابینه فعلی، صریحاً گفت که در دولت فعلی پست‌های دولتی در استان‌ها و شهرستان‌ها به فروش رسیده‌اند.<sup>۱۷</sup>

به این ترتیب، درحالی که دولت انگلیس آمادگی خود را برای مذاکره و حل مسئله نفت اعلام کرده و در شرف اعزام هیئتی به ایران (به ریاست ریچارد استوکس، مهرداد سلطنتی انگلستان) بود، همه کوشش سفارت انگلیس و یاران و همکاران و هواخواهان ایرانی‌اش صرف این می‌شد که دولت مصدق را از کار بیندازد، و چون حل مسئله نفت چنین احتمالی را از میان می‌برد، تأکید بر این بود که انگلیس مسئله نفت را با مصدق حل نکند، بلکه برعکس - به اقداماتی دست یازد که دولت او را متزلزل و متفعل سازد. سفیر انگلیس در گزارش ملاقات خود با شاه (۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱ / ۲۱ تیر ۱۳۳۰، یعنی دو روز پیش از ورود هریمن به ایران) می‌نویسد:

۱۴- گزارشی شهرد به وزارت خارجه انگلستان، ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱، FO/ 248/1514.

۱۵- گزارشی شهرد از ملاقات خود با شاه، اژن ژوئیه ۱۹۵۱ (۱۰ تیر ۱۳۳۰)، همان پرونده.

۱۶- متحدالامالی پابین، ۷ ژوئیه ۱۹۵۱، همان پرونده.

۱۷- گزارشی ملاقات پابین با دکتر هومن، معاون وزارت دربار، ۱۴ ژوئن ۱۹۵۱، همان پرونده.



دربارهٔ اوضاع سیاسی گفتگو کردیم و شاه گفت او تردیدی ندارد که دکتر مصدق باید هرچه زودتر برکنار گردد. او برنامهٔ روشنی برای اجرای این سیاست در نظر نداشت، ولی گفت که آقای سید ضیاء را تشویق کرده است که حزب ارادهٔ ملی خود را تجدید سازمان کند. علاوه بر این، او گفت که نامه‌های بسیار مهرآمیزی از قوام‌السلطنه دریافت کرده که نشان می‌دهد قوام می‌خواهد دوباره دوستی شاه را جلب کند، و به صحنهٔ سیاسی بازگردد.

شاه گفته بود شاید بتوان سید ضیاء و قوام را تشویق کرد که یکدیگر را در دولت ائتلافی تشکیل دهند، اگرچه او هنوز هم با نخست‌وزیری قوام - به دلایل گوناگون - موافق نبود. به نظر می‌آمد که شاه بیشتر در فکر تشکیل یک دولت موقت است که مسئلهٔ نفت را حل کند و گفت که آقای علاء را در نظر دارد.<sup>۱۸</sup>

دو روز پیش از این، دکتر طاهری یزدی، نمایندهٔ مجلس، ضمن ملاقاتی با پاپین گفته بود که پیش از پیش اعتقاد دارد که مصدق را باید برکنار کرد. طاهری افزوده بود که برای این کار: یک برنامهٔ دقیق و حساب شده باید ریخت و آن را جزء به جزء اجرا کرد؛ سه نکته برای پیشبرد این کار حیاتی است: (۱) بهیچوجه نباید گذاشت که در مسئلهٔ نفت مصدق به هیچگونه توفیقی دست یابد. (۲) نامزد مناسب را برای مقام نخست‌وزیری باید یافت. (۳) این شخص باید برای برکنار کردن مصدق به کوشش پی‌گیر بپردازد. معنای نکتهٔ اول این است که مصدق بهیچوجه نباید به کشتی‌های نفت‌کش و کارشناسان خارجی دسترسی داشته باشد، و تقاضای او از کارشناسان انگلیس که در ایران بمانند باید روشود، و کارشناسان به انگلیس بازگردانده شوند. در مورد نکتهٔ دوم، تنها کسانی که می‌توانند رهبری سیاسی لازم را ایجاد کنند، سید ضیاء و قوام‌السلطنه‌اند. او اولی [سید ضیاء] را ترجیح می‌دهد. اما اگر ما به این نتیجه رسیدیم که باید از دومی [قوام] پشتیبانی کرد، و صریحاً به او [طاهری] چنین گفتیم، او حاضر است برای قوام فعالیت کند.<sup>۱۹</sup>

چنان که دیدیم، قوام نیز بیگانه نشسته بود و چون می‌دانست که بدون پشتیبانی شاه نخست‌وزیری او کار آسانی نخواهد بود، در وهلهٔ نخست سعی کرده بود که با فرستادن نامه‌های مهرآمیز، به شاه، آثار کدورت - بلکه خصومت - گذشته را از میان بردارد. اما این به تنهایی کافی نبود چون او بخوبی می‌دانست که هم سفارت انگلیس، هم بسیاری از هواخواهان ایرانی‌اش برای نخست‌وزیری سید ضیاء فعالیت می‌کنند. این بود که فرستاده‌ای به سفارت انگلیس گسیل کرد که به آنان بگوید که پشتیبانی آنان از سید ضیاء سخت اشتباه است، چون او به طرفداری از انگلیس شهرت دارد. فرستادهٔ قوام تأکید کرده بود که او واقعاً نظرش نسبت به انگلیس دوستانه است، و هنگامی که جورج میدلتن پاره‌ای از تردیدهای آن سفارت را نسبت به قوام بیان کرده بود، فرستادهٔ قوام گفته بود که قوام کاملاً عوض شده و قابل اعتماد است. <sup>۲۰</sup> چند روز بعد پاپین با سید ضیاء ملاقات و موضوع امکان ائتلاف بین او و قوام را مطرح کرد. سید ضیاء به چنین کاری راضی نبود، و اصولاً عقیده داشت که شاه نه فقط با نخست‌وزیری قوام، بلکه با نخست‌وزیری او هم مخالف است و ترجیح می‌دهد علاء یا سردار فاخر (رضا حکمت) را به جای

۱۸- گزارش ملاقات سفیر انگلیس با شاه، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱، همان پرونده.

۱۹- ملاقات دکتر طاهری یزدی با پاپین، ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۱ (۱۹ تیر ۱۳۳۰)، FO/248/1514/IV.

۲۰- گزارش جورج میدلتن از ملاقات آقای دلیری با او، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱، همان پرونده.

مصدق بگذارد. اگرچه سیدضیاء از این راضی نبود، اما حاضر بود آن را بپذیرد چون به نظر او در غیر اینصورت شاه مصدق را از نخست‌وزیری برکنار نمی‌کرد:

عامل دیگری که او، سید ضیاء، آن را بسیار مهم می‌دانست این بود که ما باید

محکم در برابر مصدق بایستیم و به هیچگونه معامله دیگری با او بر سر مسئله نفت نن‌  
درند. هم؛ فقط هنگامی که شاه یقین کند تا مصدق نخست‌وزیر است هیچگونه  
امیدی به حل مسئله نفت نخواهد بود، برای عزل او جسارت کافی خواهد یافت.

در ضمن مذاکرات، پاپین به سیدضیاء می‌گوید که سفارت انگلیس با موافقت خود او از  
نخست‌وزیری او بجای مصدق پشتیبانی کرده و همکاری عده‌ای را برای وصول به این هدف جلب کرده  
است. حال که به نظر او شاه به علاء یا سردار فاخر تمایل است، سفارت باید به این عده چه بگوید. سید  
ضیاء جواب می‌دهد که همه ماه باید اعلام کنیم که حاضر به مذاکره با مصدق نیستیم، و اگر شاه و  
مجلس می‌خواهند مسئله نفت حل نشود، و کشور دستخوش فقر و کمونیس‌م گردد کافی است که مصدق  
را بر سر قدرت نگاهدارند. زمانی که تصمیم گرفته شد مصدق برکنار شود «نظر ما در باره بهترین  
جانشین برای او (یعنی سیدضیاء) روشن است، اما اگر شاه و مجلس به شخص دیگری تمایل داشتند مسئله  
مربوط به خودشان است. سیدضیاء اضافه کرد که او بزودی در چند نقطه شهر رستوران‌هایی برای فروش  
غذای ارزان به افراد کم بضاعت - تحت پوشش دیگری - بازخواهد کرد، اما اگر کار بجای باریک رسید  
و شاه باز هم مصدق را عزل نکرد، لازم خواهد بود که مبارزه با مصدق از طریق شهرستان‌ها آغاز شود.  
از جمله او رابط باارزشی در لرستان دارد، و مشغول بررسی امکانات در آن ناحیه است.<sup>۲۱</sup>

دوره‌ای که ما در این مقاله بررسی کردیم از اسفند ۱۳۲۹ (مارس ۱۹۵۱) - تورور رزم آرا و  
تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت - تا شهریور ۱۳۳۰ (سپتامبر ۱۹۵۱) - به نتیجه رسیدن مذاکرات  
مصدق، استوکس و هریمن، و وصول به آستانه اجرای قانون خلع ید در آبادان - را دربر می‌گیرد. خلاصه  
مطلب این است که از همان روز قتل رزم آرا، سفارت انگلیس و دوستان و هواخواهانش در صدد بودند  
دولت مطلوب خود را بر سر کار آورند، و نامزدهای اصلی آن نیز سیدضیاء و قوام‌السلطنه بودند. کابینه  
محلل علاء دیری نپایید و لو رفتن نقشه نخست‌وزیری سیدضیاء سبب شد که مصدق - پس از گذراندن  
لایحه خلع ید از دو مجلس - نخست وزیر شود. از همان روز همه توجه سفارت انگلیس، رابط‌های  
ایرانی‌اش، شاه، دربار و سیاستمداران محافظه کار معطوف به این بود که چگونه مصدق را برکنار کنند، و  
سید ضیاء، قوام، یا شخص دیگری را به جای او به ریاست دولت برگزینند. در این زمینه، شاه، سیدضیاء  
و دیگران مرتباً به سفارت انگلیس تأکید می‌کردند که با توقف نفت‌کش‌ها، بستن پالایشگاه آبادان،  
بازگرداندن کارشناسان انگلیس و غیره دولت مصدق را تضعیف کنند، و در هر حال با او به هیچ وجه کنار  
نمایند - پیشنهادهایی که، چنان که از تاریخ می‌دانیم، تقریباً همه مقبول افتاد و به کار بسته شد.



از بسیاری جهات، مهم‌ترین سندی که در این زمینه موجود است، گزارش ملاقات سفیر انگلیس  
با تقی‌زاده است. مصدق نسبت به تقی‌زاده سخت بدبین بود و - اگرچه هیچ جا این نظر را صریحاً ابراز  
نکرد، اما - تلویحاً او را وابسته به سیاست انگلیس می‌دانست.<sup>۲۲</sup> این اعتقاد - که بهیچوجه به مصدق محدود

۲۱- گزارش پاپین از ملاقات خود با سید ضیاء، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ (۳۱ شهریور ۱۳۳۰)، FO/ 248/1514/V.

۲۲- به عنوان نمونه، رجوع فرمائید به خاطرات و نالعات مصدق، کتاب دوم.

نمی‌شد، بلکه طیف وسیعی از سیاستمداران گوناگون را دربرمی‌گرفت - اساساً ناشی از این بود که تقی‌زاده (در مقام وزیر دارایی رضا شاه) قرارداد ۱۹۳۳ نفت را امضاء کرده بود. شاید به همین دلیل بود که تقی‌زاده در مجلس پانزدهم صریحاً اعلام کرد که او با آن قرارداد موافق نبود و بر اثر فشار رضاشاه ناگزیر از امضای آن شده بود. اما بیان این مطلب تأثیر زیادی بر ابهاماتی که دربارهٔ رابطهٔ او با دولت انگلیس وجود داشت نگذاشت. چنان که در همان اوایل نخست وزیری مصدق، بر اثر کتا به‌ای که مصدق به تقی‌زاده زد، تقی‌زاده - که اینک رئیس مجلس سنا بود - دوباره مخالفت خود را با قرارداد ۱۹۳۳ تأکید کرد و کسانی را که به او تهمت می‌زدند به، کرام الکاتبین، حواله داد. باری، با توجه به این سوابق، و با در نظر گرفتن موجی که برای تضعیف و برکنار کردن مصدق، و انتصاب به یک دولت مقبول برای سفارت انگلیس، پدید آمده بود، باید انتظار داشت که تقی‌زاده هم - درست مانند شاه و سیدضیاء، دکتر هومن و دکتر طاهری و غیرهم - به سفارت انگلیس بگوید که همهٔ نیروی خود را برای شکست مصدق به کار اندازند، و سپس یکی از نامزدهای موجود را جانشین او سازند. حال آن که واقعیت عکس این است، چون تقی‌زاده به سفیر انگلیس می‌گوید که با مصدق مذاکره کنند و ضمناً (با زبان دیپلماتیک) به او گوشزد می‌کند که در امور داخلی ایران مداخله نوزند.

سفیر انگلیس در روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ (۳۱ شهریور ۱۳۳۰) با تقی‌زاده - به عنوان رئیس مجلس سنا - به مدت یک ساعت مذاکره می‌کند. او در گزارش خود از این ملاقات می‌نویسد که به تقی‌زاده گفته بود که کوشش‌های آنان برای حل مسئلهٔ نفت با دولت موجود به هیچ نتیجه‌ای نرسیده، چون در هر فرصتی دولت مصدق دست رد به سینهٔ آنان گذاشته است. ضمناً، از تماسی که شاه با من گرفته بود، و سندی که روز بعد آقای علاء [وزیر دربار] برای من آورده بود سخن گفتم. باری او به تقی‌زاده می‌گوید که براساس این سوابق آنان - و شاید آمریکایی‌ها نیز - به این نتیجه رسیده‌اند که مذاکره با دولت مصدق ممکن نیست. او اضافه می‌کند که گذشته از مسئلهٔ نفت تصمیمات دولت مصدق برای ایران فاجعه‌آمیز است و راه را برای پیروزی کمونیسم هموار می‌کند. بنابراین بهتر است هرچه زودتر این دولت تغییر یابد. دربارهٔ مسئلهٔ نفت هم سفیر انگلیس اظهار می‌کند که لازم است ملی شدن صنعت نفت در دو مرحله انجام پذیرد: در یک مرحله، یک شرکت خارجی صنعت نفت را اداره کند [یعنی همان پیشنهادی که در ماه پیش از این استوکس به مصدق کرده و او نپذیرفته بود؛ و بعد از کودتا وجه بدتری از آن (از نقطه نظر منافع ایران) به شکل کنسرسيوم پدید آمد] در مرحلهٔ بعدی، هنگامی که ایران به اندازهٔ کافی کارشناس داشت، ممکن است نهایتاً به ملی شدن کامل منجر شود:

آقای تقی‌زاده جواب داد که برداشت او از اظهارات من حاوی سه نکته است. مسئلهٔ نخست، موضوع ملی کردن نفت در دو مرحله است. به نظر او ما در این مورد دچار سوء تفاهم شده‌ایم چون دولت ایران به طور قطع در صدد است که با ما برای تحقق فوری مرحلهٔ دوم [یعنی ملی شدن کامل] مذاکره کند. ثانیاً به نظر او باید از خود شکیبایی نشان دهیم. او کیفیت استنباط او چنین است که دولت اکنون برای رسیدن به یک راه حل آماده است، و پیشنهادش این بود که ما به مذاکره ادامه دهیم. مهم این که، به نظر او اگر ما برای تغییر دولت کوچک‌ترین پیشنهادی دهیم یا نظری ابراز کنیم اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم: هیچ سفیر ایران در لندن به پادشاه انگلستان توصیه نخواهد کرد که دولتش را تغییر دهد.

سفیر انگلیس در پاسخ شرح بلندی از آنچه به نظر او بدرفتاری دولت مصدق را با آنان ثابت می‌کند می‌دهد، و از آن جمله می‌گوید که آنان دچار هیچگونه سوء تفاهمی دربارهٔ آن نوع ملی شدن

که ما حاضریم درباره آن مذاکره کنیم و نمی‌باشند. آخرین سندی که آقای علاء به من داده است ثابت می‌کند که دولت ایران یک سیاستمرد هم به سوی ما حرکت نکرده است. در واقع دولت آگاهانه طرح تبلیغات خصمانه‌ای را بر ضد ما ریخته است، و در فاصلهٔ روزی که اعلیحضرت با من صحبت کرد و روزی که آقای علاء سند را تحویل داد، دولت، بانک بریتانیا را از معاملات ارزی محروم ساخت.<sup>۲۳</sup> بی‌مناسبت نیست در اینجا اضافه کنیم که سفیر انگلیس از اقدامات خصمانهٔ دولت خود نسبت به ایران - از جمله توقیف ذخایر ارزی ایران در بانک انگلستان، و امتناع شرکت نفت از پرداخت بدهی خود - چیزی نمی‌گوید. باری، او اضافه می‌کند که بنابراین - و به رغم پیشنهاد تقی‌زاده مبنی بر عدم مداخله در امور داخلی ایران - آنان وظیفهٔ خود می‌دانند که با رجال ایران دربارهٔ خطر اضمحلال کشور گفتگو کنند: در خاتمه از آقای تقی‌زاده پرسیدم آیا به نظر او دولت فعلی برای کشور فاجعه آمیز هست. او از پاسخ به این سؤال طفره رفت و گفت به نظر او تنها خطری که کشور را تهدید می‌کند خطر کمونیسم است، و دولت حاضر قادر است با این خطر مقابله کند. به نظر او مخالفان دولت آنچنان که من اظهار کرده بودم نیرومند نیستند، و در هر حال او عقیده داشت که کوشش دیگری رای حل مسئله نفت با همین دولت باید انجام پذیرد.

گزارش سفیر انگلیس از ملاقاتش با تقی‌زاده با جملات زیر پایان می‌پذیرد:

این گفتگو با آقای تقی‌زاده نشان داد که او دولتمرد برجسته‌تری از بیشتر ایرانیان است. او نقاط نظر خود را به شیوه‌ای منطقی روشن بیان می‌کرد. لیکن آشکار است که او هیچ‌وجه قصد ندارد که در حال حاضر برای تغییر دولت فعالیت کند، و صمیمانه عقیده دارد که یک بار دیگر باید برای مذاکره با دولت مصدق کوشش کرد.<sup>۲۴</sup>

\* \* \*

باری، این کوشش‌ها برای انداختن دولت مستقیم و جانبدار کردن سید ضیاء و قوام برای آن در این مرحله بجایی نرسید، تا این که در ماه‌های بعدی بر سر نخست‌وزیری قوام توافق حاصل شد. اما هنگامی که فرصت آن در تیر ماه ۱۳۳۱ پدید آمد، قیام سی تیر شاه را به وحشت انداخت و سبب شد که مصدق به مقام نخست‌وزیری بازگردد. در این زمان دیگر بری دیپلمات‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی انگلیس (و سپس آمریکا) یقین حاصل شد که برای برانداختن دولت مصدق چاره‌ای جز به راه انداختن یک کودتای دولتی ندارند، و اگر چه پیش از این نیز با سرلشکر زاهدی تماس‌هایی گرفته شده بود، اما از این زمان بود که او به عنوان نامزد شماره یک تشکیل حکومت جی سی سید ضیاء و قوام را گرفت. البته این واقعیت که سفیر انگلیس در گزارش ملاقاتی با او در ابتدای نخست‌وزیری مصدق (۳۱ مه ۱۹۵۱) او را کاملاً غیر قابل اعتماد<sup>۲۵</sup> خوانده بود در این تصمیم بعدی تأثیری نداشت، زیرا که اگر جز این می‌بود سیاست آداب دیگری می‌داشت.

۲۳- از موشوع این ملاقات شهرد با شاه، و نیز سندی که در پی آن علاء برای او آورده، در اسناد وزارت خارجه انگلیس

ثوری نیافتیم.

۲۴- گزارش سفیر انگلیس از ملاقات خود با تقی‌زاده، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱، FO/248/1514/V

۲۵- گزارش سفیر انگلیس از ملاقات خود با سرلشکر زاهدی، ۳۱ مه ۱۹۵۱، FO/248/1518

## جنگ روس و ژاپن بروایت ایرانیان

- اول خبری که در شربورگ شنیدیم، حمله ژاپن به پرت آرطور بود
- در مکه، خبر فتح پُرت آرطور رسید
- در مدینه از شکسته شدن کشتی‌های روسی صحبت بود
- در مکه درخواست کردم ایران را به استقلال ببینم (از سفرنامه مکه حاج مخبرالسلطنه هدایت)

### احوال ایران در این روزگار

ایران در آغاز قرن بیستم یکی از دوره‌های پُر تنش تاریخی خود را می‌گذراند و به بحران نزدیک می‌شد. درین میان پادشاه قاجار و درباریان‌ش بجای دریافتن نیازهای زمان، و حتی بی‌اعتنا به مصلحت و آینده خود، غرق در خور و خواب و خشم و شهوت بودند. نویسنده تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، احوال این دوره را چنین شرح می‌دهد: بعد از شکست از روسیه و بسته شدن پیمان ترکمانچای (۱۸۲۸) ایران زیر فشار دو رقیب نیرومند درآمد. دو دولت روس و انگلیس برای رسیدن به منظور خود، که تحکیم قدرت در آسیا و بنابراین تضعیف ایران بود، به همان ابزار سیاسی که در اصطلاح، نفوذ مسالمت آمیز، فساد را در کشور رواج دادند... روس و انگلیس در تخریب بنیه مالی ایران کار را به جایی رساندند که دولت ناچار دست نیاز به سوی آنان دراز کرده، این دو دولت با شرایط سخت و سنگینی وام می‌دادند و در برابر آن هرگونه امتیاز می‌گرفتند. ناصرالدینشاه که ابتدا خیال می‌کرد شاهنشاه است، کم‌کم مطلب دستگیرش شد. وی در نامه‌ای به ملکم، وزیر مخازن ایران در لندن، وضع خود را چنین بیان کرده است: دولت ایران میان رقابت دولتمین انگلیس و روس گیر کرده است. هرکاری مبنی بر صرفه و صلاح و آبادی خودمان در جنوب ایران بخواهیم بکنیم، دولت روس می‌گوید برای منافع انگلیس می‌کنید... در شمال و مغرب و مشرق ایران اگر بخواهیم چنین کارهایی بکنیم، انگلیس‌ها می‌گویند بملاحظه منافع روس و اقدام به این کار کرده و می‌کنید. تکلیف ما مشکل شده است و روز بروز مشکلاتر خواهد شد. پس بکمر تبه روس و انگلیس بیایند و بگویند دولت ایران مستقل نیست! <sup>۱</sup>

مهد یقلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه) می‌نویسد: «در هر موقع از تمامیت و استقلال ایران صحبت می‌شود کانه شک داریم. ناصرالدینشاه هم این لفظ را بزبان آورد اما بلعن دیگر: بمریزا حسین خان [سپهسالار] نوشت از سفارتین پیرس مگر ما مستقل نیستیم چرا در کارهای ما مداخله می‌کنید؟» <sup>۲</sup>

۱- بچی آرن پور، از صبا تا نیما - تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، تهران، ۱۳۵۵ (چاپ سوم) ج ۱، ص ۲۳۲، ۶.

۲- مهد یقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و حطرات، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۲۹، ص ۴۵۱.

ناصرالدینشاه، بعد از نیم قرن پادشاهی مطلقه و دادن امتیازهای فراوان به بیگانگان در روز جمعه ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۱۳ (مه ۱۸۹۶) در حرم شاه عبدالعظیم با گلوله میرزا رضا کرمانی، از شیفتگان سید جمال‌الدین اسدآبادی داعی اتحاد اسلام، کشته شد. میرزا رضا در بازپرسی علت این اقدام را خرابی کشور و ظلم و جور حکام و شیوع فساد و وجود هیئت خائن بیان کرد و از اینکه امتیازهای زیاد به خارجیها داده شده و مملکت مسلمانها به دست اجنبی خواهد افتاد، اظهار نگرانی نمود و گفت: «پادشاهی بود نتیجه کارش خرابی و تباهی کشور و رجال مکش اراذل و اوباش، چنین شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع نمر ندهند»<sup>۴</sup>

مظفردینشاه، جانشین ناصرالدینشاه، بهتر از پدر خود نبرد و با ضعف نفس او ناسامانی اداره کشور هر چه بیشتر شد. در این میان سفرهای مکرر شاه به اروپا بهانهٔ معالجه و باغی‌های درباریان عشرت طلب، وضع مالی کشور را بدتر و مردم را نومیدتر کرد. بقول مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان: «در سال ۱۳۲۳ باز تدارک سفر سوّم اروپا دیده شد - و این مسافرت در بجهت جنگ اقتصادی شرق و روس شد... با این همه، در این سفر بیش از پیش آثار هیجان در مردم بلاد و اهالی دربار [یعنی پایتخت] نمایان گردید. از آغاز جلوس همایونی هر وقت دربار دست تنگ شد بقیهٔ خالصه جات و جواهرات نادری و غیره هم بفروش رسید و از این مبلغ هنگفت و پنجاه راند کرور قرض یک شاهی به صرف ملوک و ملت و دولت نرسید، علاوه نیز سالی چند کرور از گداز و مالیات و عوارض تازه بر رعایا تحمیل شده»<sup>۵</sup>

روس و انگلیس هر روز در رقابت با یکدیگر امتیازهای تازه می‌خواستند. براون می‌نویسد که گرماگرم ناآرامی مردم، موافقتنامهٔ تجاری ایران و روس که در ژوئیل سال ۱۹۰۳ امضاء شد، واردات از انگلیس و بخصوص چای هند را سخت محدود ساخته بود. رکنونسیون بازرگانی ایران و انگلیس که در ۹ فوریه امضاء و در ژوئیه ۱۹۰۳ منتشر شد این تنگنا را تا اندازه‌ای چاره کرد.<sup>۶</sup>

در این میان، میرزا علی اصغرخان اتابک، صدراعظم، که به داشتن تمایل روس خواهی مطلق بود، تازه برکنار شده و جای خود را به عین‌الدوله سپرده بود. مظفردینشاه صدراعظم معزول را مانع اصلاحات خواند<sup>۷</sup> تا جلب قلوب مخالفان را کرده باشد، اما بی‌است که در برکناری او مبارزهٔ دو قدرت رقیب در کار بوده است. هاردینگ وزیر مختار وقت انگلیس در تهران در کتاب خاطراتش در سخن از مجتهدان شیعه می‌نویسد که آنها، در این اواخر سوءفمن خود را از تمایلات روس خواهی صدراعظم و ارباب تاجدارش مظفردینشاه صریح و بی‌پرده ابراز کرده‌اند<sup>۸</sup> و نیز درجای دیگر می‌گوید: «از لحاظ احساسات شخصی با اینکه صدراعظم (امیر السلطان) قلباً تمایل به روسها نبود، ولی شرایطی که به قرارداد وام (ماخوذ از روسها) الحاق شده بود... او را در موقعی بس دشوار قرار داده بود. بموجب این پیمان... دولت ایران رسماً قبول کرده بود که در آتی از هیچ دولتی جز روسیه

۴- یعنی آیین بود، ۱، ۲۶۵.

۵- نظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان: بخش اول، اهتمام سعیدی سیرجانی، انتشارات آگه - نوبی، تهران، ۱۳۶۲.

ص ۱۳۰

۶- E.G. Browne, Persian Revolution of 1905-1909 (Frank Cass, London, 1966), p.106

۷- ناظم الاسلام کرمانی، ص

۸- سِر آرثور هاردینگ (Sir Arthur Harding) خاطرات سپاسی، ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران،

ص ۱۳۶۳، ۷۹۸۰.

تزاری قرض نگیرد و وجود این ماده در پیمان رسمی وام، نفوذ روسها را در دستگاه حکومت ایران فوق‌العاده تشدید کرده و بالا برده بود.<sup>۸</sup>

مهدیقلی عدایت درباره اوضاع ایران مقارن جنگ روس و ژاپن می‌نویسد: «شش دانگ حواس ملوکانه هم متوجه سفر فرنگ است و قافله بی مایه لنگه. قرض باید کرد و اتابک نظر بسابقه مضایقه دارد و شرایطی بمیان می‌آورد که بکار رندان نمی‌خورد»<sup>۹</sup> و از اتابک نقل می‌کند که درباره کنار رفتن خود گفت: «این استعفا بحال ایران نافع خواهد بود. انگشت خارجه، مضادت علما و ایستادگی دولت دور نبود کار را بجای سخت بکشاند. فعلاً خیالات متوجه وضعیت جدید خواهد شد. انگلیسها هم با کدورتی که در سر تعرفه گمرک حاصل کرده‌اند، آرام می‌گیرند»<sup>۱۰</sup>

براون در کتاب انقلاب ایران می‌نویسد که در این هنگام رقابت دو دولت در ایران به اوج رسیده بود، «شایعه‌هایی هم درباره توطئه‌ای از سوی جناح هوادار انگلیس و ضد روس [در دربار] بودند... نامه یک خبرنگار روسی از تبریز که در پایان ماه اوت در روزنامه ویستنیک (Viestnik) در هسترخان چاپ شد، می‌گفت که آرامش کنونی در ایران، آرامش پیش از توفان است... در ۱۵ سپتامبر ۱۹۰۳ گفته شد که نارضایتی به درجه خطرناکی رسیده است، و امین‌السلطان از نخست‌وزیری استعفا داد. نخست‌بنج وزیر برای اداره کارها گمارده شدند... در ۲۴ ژانویه (۱۹۰۴) عین‌الدوله که بعداً طشت رسوائیش از امام افتاد نخست‌وزیر شد و سه سال، تا اوت ۱۹۰۶، در این مقام ماند»<sup>۱۱</sup>

از تحولاتی که جنبش مشروطه خواهی فراآورد، رونق گرفتن مطبوعات بود. مطبوعات ایران که پیشتر منحصر به روزنامه دولتی، وقایع اتفاقیه و چند روزنامه دیگر در تهران و اصفهان و شیراز و تبریز و مشهد بود، تعدد و تنوع یافت و از وسایل عمده بیدار کردن مردم شد،<sup>۱۲</sup> جایکه براون آنرا «قوی‌ترین وسیله تجدد در ایران، شناخته و در کتاب مفصلی به آن پرداخته است»<sup>۱۳</sup>

مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان، در فهرست وقایع سلطنت مظفرالدین شاه و در سخن از «تکرر و تعدد جراید و روزنامه‌ها در این عهد میمنت معهود» از روزنامه‌های این دوره نام برده و جز دو روزنامه ایران و اطلاع که می‌نویسد بیشتر بود، ۴۹ روزنامه را در تهران برشمرده است که همه ظاهراً در این دوره بنیاد شد. او از مطبوعات که در دیگر شهرها و نیز در خارج از ایران چاپ می‌شده از ۱۷ روزنامه، و از آرمیان جبل‌المتین (کلکته) و حکمت (قاهره) نام برده است.<sup>۱۴</sup> کسروی می‌نویسد: «روزنامه هفتگی جبل‌المتین، که در سال ۱۳۱۱ ه. ق. (۱۸۹۲ م.) در کلکته تأسیس شد، از همه روزنامه‌های آن زمان بزرگتر و بنامتر بود و چون در هندوستان چاپ می‌شد، در سخن راندن آزاد بود و گفتارها درباره گرفتاریهای ایران می‌نوشت و دلسوزیها و راهنماییهای بسیار می‌کرد و بارها پیشنهاد قانون و حکومت مشروطه نمود. نویسنده آن، سید جلال‌الدین کاشانی مؤیدالاسلام، به نیکی شناخته می‌بود»<sup>۱۵</sup> جالب است که کسروی خود صاحب امتیاز نشریه‌ای بود بنام پرچم که نخستین شماره آن در

۸- همانجا، ص ۲۵.

۹- مهدیقلی عدایت (مخبر السلطنه)، سفرنامه تشریف به مکه معظمه از طریق چین - ژاپن - امریکا، چاپخانه مجلس، تهران،

۱۱۲۲۴، ص ۳.

۱۰- همانجا، ص ۳-۴.

11- E.G. Browne, p. 108-109

12- E.G. Browne, The Press & Poetry in Modern Persia (Cambridge, 1914)

۱۳- ناظم‌الاسلام کرمانی، ص ۵۴-۶۵.

۱۴- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ۱: ۴۲ (بنقل از مجلی آرمین پور، ۱: ۲۵۲)

اسفند ۱۳۲۰ (مارس ۱۹۴۲) در تهران منتشر شد و برگان حزب آزادگان بود. این روزنامه طرفدار گرایشهای آسیایی بود و به ژاپن توجه و علاقه خاص داشت.<sup>۱۹</sup>

### سیمای ژاپن پیش از جنگ

در سالهای پیش از جنگ روس و ژاپن، و تا بلاگرفتن جنبش مشروطه خواهی در ایران و تلاش آنگاهان به مسائل و رویدادهای جهان برای آشنا کردن مردم با احوال زمان، شناخت ایران و ایرانیان از ژاپن اندک بود. در ضمیمه تاریخ رسمی دوره قاجار بنام منتظم ناصری نوشته ۱۲۹۸ ه.ق. (۱۸۸۱ م.) زیر عنوان دولت ژاپن شرح کوتاهی آمده است: «امپراطور (میکادو): موتس حیث ستن بیست و نه سال، ولیعهد چکاشی فوشیمی نمیا. وزیر اعظم: سانجو، بناخت: یدو، مذهب: بودا مذهب. جمعیت: شصت و شش کرور و صد و دو هزار نفر. ۱۶ هیأت سفارتی هم در دوره ناصرالدینشاه از ژاپن به ایران آمد که هدفش بیشتر بررسی بازار ایران برای توسعه صادرات ژاپن بود، اما در تنگنای رقابت و انحصار جویی روس و انگلیس این کار را بسیار دشوار دید. در جلد اول المآثر و الآثار، تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، که تاریخ رسمی ایران در چهل سال اول عهد ناصرالدینشاه است، درباره این مأموریت در فهرست کسانی که درین سنین اربعین به سمت رسالت موقت و ایلیچگری موعده مخصوص به دربار دولت علیه وارد گردیده اند همین آمده است که: «و ایلیچی دولت فخیمة ژاپن موسوم به یوشیدا مسحو (ساساهارو یوشیدا) که به همراهی، یوکویاما کوئیچی، مترجم و فوکاروا نولوش (نوبوشی) سلطان مهندس و چهار نفر تاجر ژاپنی در ماه شوال سنه هزار و دوست و نود و هفت هجری (سپتامبر ۱۸۸۰ م.) وارد دارالخلافه طهران شده به شرف حضور مبارک نایل گردیدند و تقدیم نامه محبت انگیز و تبلیغ پیام موذت آمیز اعلیحضرت پادشاه مملکت ژاپن کرده اصفاء جواب از طرف قرین الشرف نمودند.»<sup>۱۷</sup>

با اینهمه شهرت اعلا و پیشرفت سریع ژاپن چندان گسترده بود که امین السلطان، صدراعظم معزول را که مصلحت می دید چندی از ایران و کشاکش سیاسی در پایتخت دور باشد، وسوسه کرد که بنام زیارت حج روانه سفری به گرد جهان از راه ژاپن شود. یادداشتهایی که از حاج مخیرالسلطنه (مهدیقلی) هدایت از همراهان اتابک در این سفر، یادگار مانده است پیش و احساسات سیاستمداران روشن بین ایران را نسبت به ژاپن و احوال آنروز عالم نشان می دهد. هدایت بخش عمده ای از سفرنامه اش (تشریف به مکه معظمه از راه ژاپن و امریکا) را به دیدار ژاپن اختصاص داده و در کتابهای دیگرش، بخصوص و گزارش ایران، قاجاریه و مشروطیت، و خاطرات و خطرات، نیز مکرر از دیده ها و تجربه های خود در ژاپن یاد کرده است.

اتابک و همراهان در روزهای پایان سال ۱۹۰۳، چند هفته پیش از آغاز جنگ، به ژاپن رسیدند و شاهد روزهای حساسی بودند. درباره حال و هوای این روزها هدایت می نویسد: «افکار عمومی که از عبارات جدید است، هیجانی دارد و بمقدمات جنگ روس و ژاپن نفس را گرفته

۱۵. البرل سائون L.P. Elwell - Sutton. مطبوعات ایران از سان ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ (بقتل از: یعقوب آژند، «دبیات نوین ایران،

تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۲۲)

۱۶. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه: (ضمیمه) تاریخ منتظم ناصری تصحیح محمداسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۶۴.

۱۷. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه: المآثر و الآثار، یکوشش، برج فشار، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۳۱.



است. ۱۸ پیش‌بینی او دربارهٔ پایان کار جنگی که می‌رفت آغاز شود، خواندنی است: «بالتیک از پشامد جنگ متأسف بود که ژاپن خراب خواهد شد. عرض کردم من ژاپن را فاتح می‌دانم، بچند دلیل: اول دوری میدان جنگ از مرکز روس، دوم عدم رغبت جوانان نظامی روس بچنگ... سیم غفلت امنای روس و مراقبت امنای ژاپن...»<sup>۱۸</sup> او مردم ژاپن را یکپارچه شور و شوق برای جنگ و شکستن حریف می‌بیند. در مهمانی‌ای که در نخستین روز سال ۱۹۰۴ برای آنها ترتیب داده شده است، خواننده‌ای همراه با نوازندگان این سرود را سر می‌دهد: «فردا که جنگ بین ( = ژاپن) و روس درمی‌گیرد، تو (محبوب من) به میدان می‌روی و من دنبال تو می‌آیم برای بستن زخم مجروحین.»<sup>۱۹</sup>

### رقابت قدرت‌ها و این جنگ

در میدان مبارزهٔ امپریالیستی، دولت روسیه در این هنگام با انگلیس و آلمان رقابت داشت. آلمان هم با فرانسه و انگلیس و روسیه رقابت می‌کرد. فرانسه پس از شکست ۱۸۷۱ نهایت دشمنی را با آلمان می‌ورزید، پس پادشمان آلمان نزدیک شده و باروسیه یک پیمان اتحاد سری بسته بود. آلمان هم با ایتالیا و اتریش اتحاد سه جانبه داشت تا خود را در برابر روس و فرانسه ایمن دارد. انگلیس‌ها بظاهر پیمان و قراری با هیچک از دو اتحاد نداشتند و به مصلحت روز رفتار می‌کردند، اما در سال ۱۹۰۲ پیمان اتحادی با ژاپن بستند و در جنگ روس و ژاپن، تا جایی که به درگیری با روس‌ها نکشد، آشکارا جانب ژاپن را داشتند.<sup>\*</sup> وضع فرانسه هم دربارهٔ روسیه چین بود و مبالغه‌نگفتی به روسها قرض داده بودند. همهٔ این دولت‌ها با وجود جبهه‌گیری میان خود و کمک‌های مادی و معنوی یک طرف درگیر، بیطرفی خود را دادن به کشتیهای روس در بالتیک بود. روزنامهٔ حبل‌المتین در شماره ۵ سپتامبر ۱۹۰۴ (ش ۱۲، س ۱۴) شرحی دارد در «دشواریهایی که برای جهازات بالتیک از عدن تادریای چین در پیش است» و حتی از ناراحتی ژاپن از وعدهٔ شفاهی تجار آلمانی برای ذغال دادن به سفاین بالتیک یاد می‌کند: «ژاپن مصمم است وقتی با آلمان طرف شود که قوای بحری روس را مضمحل یا قریب الاضمحلال نموده باشد... در کینه وری که خمیرهٔ ژاپونیان است برای مقابله با آلمان چندان محتاج بصبر و تهیهٔ اسباب نیستند.»

همان روزنامه پس از گزارش امتناع انگلیس و اسپانیا از فروش ذغال به جهازات بالتیک، بنقل از خبر رویتر می‌نویسد: «شکایت ژاپون این است که جهازات بالتیک در سواحل دول بیطرف آذوقه و

۱۸- مهدبلی هدایت (مخبرالسلطنه): گزارش ایران قاجریه و مشروطیت، باهنام محمدعلی صوفی، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۵۸.

\* جانب است که کوروپانکین وزیر جنگ روسیه نزاری در سالهای منتهی به جنگ و سردارکل روس در بیشتر دورهٔ این جنگ درنامهٔ خود به نزار در اکتبر ۱۹۰۳، چند ماهی پیش از شروع محاصرهٔ پورت، می‌نویسد که ژاپنی‌ها را نمی‌شود شکست داد مگر اینکه وارد خاک آنها شویم و این هم بسیار دشوار است (صفحهٔ ۱۶۵-۶ خاطرات او)

Kuropatkin: The Russian Army and the Japanese War. A.B. Lindsay (tr.), E.D. Swinton (ed.), Hyperion Press, Westport, 1977.

سرداران روس باهمهٔ شعر دلانها می‌بایست به ضعف‌های خود در این جنگ تا اندازه‌ای آنگاه بوده باشد.

۱۹- همانجا، ص ۱۶۱-۱۶۲.

\* هدایت در شرح سفر باکشتی از پورت آرتور به چیفو می‌نویسد: «غیر از ما خانمی انگلیسی روی کشتی است که فرانسه و آلمانی و چینی می‌دانند و ساتها خیم چین بوده است. خیلی خانم است... بهرحال خانم از جاسوسان زردست بنظر آمد بعضی عکسها از پورت آرطور برداشته بود و حال آنکه فذغن است. دقت‌های جغرافیائی هم کرده بود. نه فقط شفیع عربان کارسز است، جاسوس عربان هم بهتر کار می‌بیند (سفرنامه... ص ۲۴)

ذغال و لوازم دیگر گرفته و خود را ساخته و بر قوت خویش می‌افزایند و وقایع ننگار طمس، (روزنامه Times) از توکیو می‌گذرد که خشم و غضب ژاپونیان مجدداً زیاد شده... دولت فرانسه برخلاف ژاپون آمادهٔ حرب گشته و این امر بر دولت انگلیس لازم است که مداخلت دولت ثالث را از این جنگ بمانع آید و دولت فرانسه از اعتراضات ژاپون در انهدام شرایط بی‌طرفی جنگ سخت منتشر پریشان است. (۱۵ مه ۱۹۰۵) در همین شماره، از روزنامهٔ استاندارد (Standard) که می‌خواهد رد اتهام از دولت انگلیس بکند، نقل شده است که «ابداً جای حیرت نیست که ژاپونیان از اعانه‌ای که به خصم آنها رسیده برآشفته و ناراضی می‌نمایند - ژاپون در درک منافع و مضار خود ابتدا محتاج باغواي خارجی نیست و این تصور که دیگری او را اغوا کرده خطای محض است.»

خبر دیگری که با تاریخ ۸ دسامبر در شمارهٔ ۱۹ دسامبر ۱۹۰۴ حبل‌المتین درج است، در ارتباط با رقابت روس و انگلیس و در میان آمدن نام ایران قابل توجه است: «یکی از چهارات فرانسه که از مارسل، بطرف دریای سیاه رهسپار بود و در اسلامبول جلو او را گرفته محمولاتش را تلاش (- بازرسی) نمودند - منجمله باروط و اسباب حراقه زیاد با اسم میسو ونوزه وزیر گمرکات ایران که از اهالی بلژیک است، بیرون آمده و به دنبال این خبر افزوده است: «این تلگراف معلوم نیست که مقرون بصواب یا از پلتيك همسایگان (= انگلیس) است، ولی در هر صورت شاهزاده (عین الدوله) صدراعظم و وزارت خارجهٔ ایران و سفیر کبیر اسلامبول را لازم است که تحقیقات لازمه نموده کشف حالات بطریق شایسته بشود. اینکه قضیه از سوی دولت ایران پی‌گیری شده باشد دانسته نیست، اما گمان استفاده از پوشش نوز بلژیکی رئیس گمرکات ایران، در ارسال اسلحهٔ فرانسه برای روسها بوده است. این رابطه نیاز به شرح دارد.»

وضع تعرفه‌های تازه گمرکی و نصب مأموران بلژیکی برای اجرای آن، که در واقع تضمین وام گرفته شده از روسها بوده از موجبات آشفتنگی‌ها در ایران و سایهٔ ناآرامی‌هایی شد که سرانجام به انقلاب مشروطه انجامید. انگلیس‌ها از رقابت بانکی روسها و توفیق آنها در جلب نظر شاه و صدراعظم ایران به دادن وام با شرایط دلخواه دولت روسیه و گرفتن امتیاز و زمینه‌یافتن بلژیکی‌ها، سخت ناراضی بودند و در پی به دست آوردن ما به ازایی برای خود. براون در کتابش (انقلاب ایران، ص ۱۰۷ تا ۱۱۱) در تبارده تأکید دارد و در موجبات ناآرامی‌ها می‌نویسد: «تا اینجا آثار ناراضی روزافزونی از ریخت و پاشهای فزایندهٔ شاه و عشق او به سفر خارج، از تعرفه‌های تازهٔ بلژیکی‌ها و کبر و نخوت مأموران بلژیکی، از بهره‌برداری از امتیازهای خارجی داده شده، و از استبداد عین‌الدوله می‌بینیم... چنین می‌نمود که عین‌الدوله (که ابتدا با خارجی‌ها راه نمی‌آمد) بعداً با بلژیکی‌ها و روسها نوعی کنار آمد، و گذاشت که مسیو نوز (M. Naus) پنج شش مقام مهم را یکجا در اختیار بگیرد، چندانکه در نهایت نه فقط رئیس کل گمرکات، بلکه وزیر پست و تلگراف، خزانه‌دار کل، رئیس ادارهٔ تذکره، و عضو شورایی عالی کشور بود... سرانجام، با انتشار عکسی که نوز بلژیکی را در لباس معممین نشان می‌داد، خشم بار آمده از رفتار خودسرانه و مستبدانهٔ مسیو نوز - بخصوص در میان روحانیان - بالا گرفت.»<sup>۲۰</sup>

مهدیقلی هدایت در احوال اینروزها می‌نویسد: «موسیو نوز با روسها داخل مذاکره شده، باعتبار معاهده با مصر که هم از دول کامله‌الوداد است تغییری در تعرفهٔ گمرک داده، بصرهٔ انگلیس نبود. اگرچه حاجی محمدتقی شاهرودی آن اصلاح را مفید بحال تجارت نمی‌دانست، بعقیدهٔ من رخنه به

عهدنامه ترکمانچای هر اندازه‌اش فتحی محسوب می‌شود. انگلیس که ناراضماندی انگلیس و اراده مظفرالدین‌شاه بمسافرت فرنگ و استکفاف اتابک از قرض بدون تضمین مصارف که چون قرضهای اسبق هیأه منورانشود، کار را به استعفاى اتابک کشانید...<sup>۲۱</sup>

### جنگ افروزان

منابع فارسی، مایه این جنگ را خلاف عهد روسیه در تقسیم حوزه نفوذ در خاور دور با ژاپن و طمع فرمانروایان و سرداران روس دانسته است. نمونه این رأی را در نوشته ۴ سپتامبر ۱۹۰۵ حبل‌المتین می‌بینیم، که در تفسیر موافقتنامه صلح، و پس از تحسین از ژاپن، ووزرای با انصافاً دولت قوی الشکیمه روس، را سرزنش می‌کند که در صفحه روزگار این جنگ خونریزانه را برپا کردند که تا دنیا برپاست در تیاترها تقلید جنگ ژاپن و روس را بیرون آورده... آیا جنگ طلبان را آیندگان بچه نوع یاد خواهند کرد؟

تصویر ایرانیان از افزون طلبی دولت تزاری تازه نبود. میر عبداللطیف شوشتری در سفرنامه و خاطرات خود بنام «تحفة العالم و ذیل التحفة» (نوشته سال ۱۲۱۶ هـ. ق.) زیر عنوان «در جولانگری خامه برق عنان به ذکر لشکر کشی و سپه‌داری فرنگیان» چنین می‌گوید: «دیگر جماعت روس‌اند که به اروسیه مشهور است. مملکت روس اعظم ممالک ربیع شمالی، و در عالم پادشاهی نیست که در بسط مملکت با او برابری نماید... هفتاد سال قبل ازین اروسیه مردمان جنگلی و از قبیل حشرات الارض بود. پسر نام پادشاهی که با پادشاه قهار، نادرشاه، معاصر بود... به درستی ریاست و انتظام ملک همت گماشت... عظمت و شوکتی که اکنون آن فرقه دارند هیچیک از فرقه نصارا را نیست و سلاطین فرنگ از استقلال و شوکت او در بیخ و تاب، و پیوسته از خوف او در لجه اضطراب‌اند... به غدت و شوکت خود مفرور و در صورت مقدور از دست اندازی به ملک هر نزدیک و دور از خود به قصور راضی نشوند»<sup>۲۲</sup>

حبل‌المتین در شماره ۲۷ فوریه ۱۹۰۵ می‌نویسد: «شالوده اغتشاشات اندرونی روس از عدم رغبت ملت بدین جنگ است که در متن واقع رؤسای جنگی دولت هشارالیها علی العموم و امیرالبحر و الکن اف، و جنرال، کروپاتکنه خاصاً ذمه داونند. عجب آنکه در بین همین سردارانی که مؤسس جنگ بوده، پایه اختلاف بدرجه قصو است. اغراض شخصی را بر منافع ملت و دولت ترجیح می‌دهند.» همین روزنامه پس از پایان جنگ رأی می‌دهد که «ما به انزاع بر همه معلوم است که حرص طرفی و عاقبت اندیشی طرف دیگر بوده باعث این حرب گردید» (۴ سپتامبر ۱۹۰۵)<sup>\*</sup>

۲۱- هدایت: خاطرات و خطرات، ص ۳۵، ۳۴.

۲۲- میر عبداللطیف عنان شوشتری: تحفة العالم و ذیل التحفة (سفرنامه و خاطرات)، باختمام ص. موحده طهوری، تهران،

ص ۳۷، ۳۶.

\* یکی از پژوهندگان غربی می‌گوید که بدنبال طغرة روسیه از اجرای توافق اکتبر ۱۹۰۲ با ژاپن در واگن‌دارن کره به آنها، اختلاف ابتدا با در میان آمدن جناحهای سیاسی کره، که فرصت را غنیمت شمردند، تشدید شد، و نیز با حضور گارد های روسیه و ژاپن در پایتخت کره، تلاش روسیه برای تسلط بر ارتش و مالبه آنها، کشیده شدن پای وزیر مختار ژاپن در سؤل در قتل ملکه،

در گفتگوهایی که تا چند روز پیش از جنگ میان دو دولت روسیه جریان داشت، روسیه سرسختی نشان داد. دولت ژاپن در یادداشتی که روز ۵ فوریه ۱۹۰۴ به دولت روسیه داده شد، اعلام تمایل به قطع روابط دیپلماتیک کرد، و حق هرگونه اقدام برای حفظ و دفاع از منافعش را محفوظ شناخت. مخاصمات بوسیله ژاپن در پرت آرتور و چامپو (Chamulpo) در ۶ فوریه، دو روز پیش از اعلان رسمی جنگ، آغاز شد. هدایت که یکماه پیش ازین تأزیخ در توکیو بوده است، می‌نویسد: «میسرتفت امریکائی حاکم فلیپین بنوکیو آمد که بسمت وزارت جنگ با امریکا برود. چهارم ژانویه به توکیو وارد شد. احترامات فوق‌العاده از او کردند و پیدا بود که برای تصمیم قطعی جنگ منتظر او هستند. در دو روز توقف او صحبت گرم‌تر شد.

در روز پنجم ژانویه وزیر خارجه دو نوبت بین امپراتور و مارکی ایتو آمد و شد کرد. شب ششم وزیر خارجه شامی بافخار تفت داد. از اتابک (میرزا علی اصغرخان، امین السلطان) هم دعوت نمود... برای ساعت نه مجلس برهم خورد. وزیرمختار امریکا گفت: امر است که امشب وزراء متفرق نشوند مگر اینکه تصمیم جنگ و صلح را قطعاً بگیرند. میهمانان همه رفتیم و روز دیگر خبر جنگ منتشر گشت. ۲۴ البته در فاصله این یکماه ازین تاریخ تا آغاز جنگ مذاکرات تازهای هم بوسیله وزیرمختار ژاپن در پایتخت روسیه انجام شد که به نتیجه نرسید.

### شکست‌های روسیه

اندکی پس از درگرفتن جنگ، موج شکست‌های روسیه از نیروهای ژاپن جهان را به شگفت آورد. عبدالله مستوفی در یادداشت‌هایش وضع جنگ را چنین شرح می‌دهد: «تمام وقعه‌ها بتفع ژاپونیا تمام می‌شود. کوروپانکین سرکرده روس که هنگام عزیمت از مسکو گفته بود عنقریب در توکیو عقد مصالحه را خواهد بست در مقابل قشون ژاپن فرسخ بفرسخ عقب می‌نشیند. در جنگ بحری هم ژاپونیا بعد از غرق کشتی امیرال نشین روسی که امیرال ماکاروف هم در جوف آن بود، دهنه خلیج پرت آرتور (Port Arthur) را بوسیله غرق کردن چند تا از کشتیهای بیصرف خود سد و باقی قوای روس را در این بندر حبس کردند و از کار انداختند و با خیال راحت در اطراف این بندر قشون پیاده کرده آنجا را محاصره نمودند.

ژانرال استیل عبث از این بندر دفاع می‌کرد، بخصوص که در جنگهای بڑی مانند موکدن (Mukden) و لیائو یانگ (Liao Yang) شکستهای اساسی بقشون روس وارد آمده اسیر و غنیمت زیاد بجنگ ژاپونیا افتاد. دیگر امید بی‌بیشرفت روسها نبود. کوروپانکین را معزول کردند و جانشین او لینوویچ (Linovith) از خوشبخت‌تر نشده توانست در خاربین (Kharbine) جلو پیش آمدن قشون

→

فرار پادشاه از حفاظ ژاپنی‌ها به محل نمایندگی روسیه، سرانجام در بهار حال ۱۹۰۴ کار به جنگ کشید. روسیه حساب موقع را کرده بود که خودداری از اجرای موافقتنامه با ژاپن با تکمیل راه آهن شرقی چین که مسکو را به پرت آرتور می‌پیوست - همزمان باشد و بدینسان سیاسی تحریک آمیز بود. و به Cont De Witte نماینده تزار در مذاکرات صلح، در خطراتش تزار را مستقیماً مسؤول این رویه که آنها دماجرای خاور دور می‌نماید، دانسته است. تزار در این هنگام در نفوذ چند افسر فائقه اصول درآمد که او را تشویق به درگیر شدن با ژاپن کردند، نگاه کنید به:

Gubbins John. H., *The Making of Modern Japan: Books for Library Press, NY, 1977.*

ژاپن را بگیرد.<sup>۲۴</sup> عواملی هم در میان بود که خواه ناخواه بزیان روسیه کار می‌کرد، یکی از اینها راه آهن منچوری بود که روسها سرمایه‌گذاری فراوان در آن کرده بودند و اینک خود را ناچار به دفاع از آن می‌دیدند. ژنرال کوروپاتکین منچوری را با ۱۰۰/۰۰۰ سرباز و حدود ۲۵۰ توپ صحرایی نگهداشته بود، او اسیر و گرفتار خط آهن بود و نمی‌توانست از آن جدا شود.<sup>۲۵</sup>

جبل‌المتین در شماره ۱۴ نوامبر ۱۹۰۴ با ذکر این که «کسی را نمی‌رسد که درباره جنگ حالیه پیش‌گویی نماید» در تفسیری زیر عنوان «یکی از رجال با دانش می‌گوید» نوشته است: «خیالات روسیان درباره ژاپن تغییر کلی کرده بنحوی که پس از رسوایی و شکستهای پی در پی و خسارتهای گوناگون، از تحریرات و تقریرات متهورانه سابقه خود نادم و پشیمان گشته بزبانهای مختلف عذرخطاهای گذشته خود را می‌خواهند - و نیز هیبت و سطوت ژاپن بنحوی در دلهايشان جایگزین شده که جرئت اینکه بگویند جنگ بدخواه ما خواهد شد ندارند و به‌لیت و لعل روزگار می‌گذرانند. گاهی دلی خود را بآن خورسند می‌نمایند که چنانچه سابق براین پس از دوپست سال تسلط تاتار و مغول بر ممالک روسیه، روسیان متفق شده مملکت خود را بقوت اتحاد از قبضه اقتدارشان بیرون کردند، حال نیز ممالک منچوریا را که ژاپون از قبضه روس خارج و بتصرف خود آورده مجدداً خواهند گرفت و نام ژاپون را از صفحه هستی محو خواهند کرد.

«لکن... مغولانی که روسیه توانستند از بلاد خود خارج کنند و ملکشان را از چنگشان بیرون آرند، جماعتی بودند وحشی و بی‌عقل و دانش، عاری از سیاست و تمدن و کیاست، با دلهای معلو از نفاق و خودپسندی و نفاقیت، آرام طلب، راحت دوست، شهوت پرست. برعکس ژاپونیان که لذت وطن دوستی و قویت و مزه برادری و نوعیت را چشیده و شاهد اتفاق و اتحاد شیرینی ملک‌گیری و کشورستانی و ترقی دولت و ملت در گلویشان چکیده...»

همین روزنامه در ۲۳ ژانویه ۱۹۰۵ زیر عنوان «تلگرافات»، بنقل از خیرگزاربها، می‌نویسد: «اعلیحضرت میکادو امپراتور ژاپون تلگرافاً جنرال نوگی و اردوی سوم او و امیرالبحر توگو و قشون بحری وی را درباره فتح بندر آرتره تبریک فرموده، تمجید زیاد از جانفشانیهایشان نموده است. «بین صحبت، جنرال استاسل از وضع شلیک و نشانه ژاپونیان تمجید نموده، اسب خود را که در میدان جنگ بر او سوار می‌شده جنرال نوگی تقدیم کرد...»

روزنامه جبل‌المتین در سراسر مدت جنگ رویدادهای آنرا دنبال می‌کند و تقریباً در هر شماره تفسیر خاصی و گزارشهای گوناگون درباره آن دارد. صفحه‌ای از روزنامه را هم در سال دوازدهم (۱۹۰۴) در هر شماره به یک دوره بررسی و گزارش زیر عنوان «تاریخ حرب ژاپن» و درباره سازمان و نظام و آموزش و اداره ارتش ژاپن اختصاص داده است. در این بررسی، سازمان وزارت جنگ، واحدهای نظامی و صنوف آن، اسلحه و مهمات جنگی، سربازان و افسران و آموزش آنها، تدارکات، حمل و نقل و دیگر امور دفاعی و نظامی با آوردن ارقام و آمار شرح داده می‌شود. بررسی‌هایی که درباره این جنگ و موقع دو طرف و تدبیرها و تدارک و عملیات آنها شد،

۲۴- عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه)، کتابفروشی زوارا تهران، پنجم سوم،

ص ۸۸-۸۷

\* هدایت درنباره می‌نویسد: «راه آهن منچوری را روس بشرط کشیده است که پس از هشتاد سال مال چین باشد (۲۷ اوت ۱۸۹۹): اگر تا آن زمان چینی باقی بگذارند، راه آهن دیگر از حیز انتفاع افتاده است. بعد از سی و شش سال چین حق دارد راه آهن را ببرد اگر حساب سازی بگذارد» (سفرنامه تشریف‌بیکه معظله... ص ۲۰)

25- Christopher Martin: The Russo-Japanese War (Abelard-Schuman, London, 1963), p.96.

موجبات زیر را برای شکست افتادن در کار روس بر شمرده است: ۱- آشوب و نابسامانی در اداره امور عمومی، ۲- آماده نبودن روسیه برای جنگ، ۳- اختلاف میان سرداران جنگی و ناهماهنگی در فرماندهی، ۴- نخوت بیجای سرداران تزاری و دست کم گرفتن حریف، ۵- کمی سربازان و بی کفایتی افسران بواسطه نقص نظام سربازگیری و آموزش و ترفیع در ارتش، ۶- نارسا بودن هزینه اداره عملیات جنگی، ۷- پراکنده بودن نیروی دریایی روسیه میان اروپا، آسیا و خاور دور، ۸- دور بودن به میدان های نبرد و نارصایی ارتباط راه آهن، ۹- امتیازی که ژاپن با تسلط بر دریا بدست آورد، ۱۰- ضعف روحیه رزمندگان، ۱۱- ناآرامی درونی روسیه و همراه نبودن ملت با پادشاه و دولت.

هدایت در سفرنامه اش تجربه خود را از آشفتنگی و نابسامانی در حکومت تزاری می گوید: «یک ساعت از روز گذشته وارد پرت آرطور شدیم، شنبه سوم شعبان (۲۵ اکتبر ۱۹۰۳). امیرال (که خانم او با همان قطار سفر می کرد و مسافران ایرانی در واگن خودشان به او جا داده بودند) کالسکه منحصر به فرد پرت آرطور را آورد خانم و دخترش را برد و ابتدا اعتنائی ب ما نکرد و معلوم نشد که هیچ کس از ورود اتابک اطلاعی داشته باشد. آلکسیف فرمان قسای شرق در پرت نبود و از منزل خبری نیست... ما از مسکو به وزیر خارجه توسل جستیم و البته او سفارش کرده است. امیرال بندر هم ما را دیده.»<sup>۲۶</sup>

آماده نبودن روسها برای جنگ نتیجه نابسامانی در دستگاه حکومت تزاری، غرور بیجای زمامداران و فرماندهان روسی و دست کم گرفتن حریف بود. روند جنگ که سرنوشت آن سرانجام با نبرد دریایی تسوشیما و متلاشی شدن ناوگان روسی تعیین شد نیز شکست روسها را توجیه می کند، زیرا که روسیه خود را یک قدرت زمینی می دانست و بحریه قوی نداشت، هر چند که در خشکی هم تقریباً در همه نبردها باخت. این مراتب از جریان اختلاف میان سرداران روس پیداست. حبل العتین درینباره می نویسد: «رای جنرل کروپاتکن، از آغاز جنگ این بود که خصم را بجانب خوه دعوت نماید تا هم دشمن خسته شود و هم از مرکز خویش بدور افتاده تا اندازه ای ضعیف گردد، همین نکته مایه اختلاف رای بین امیرالبحر و الکس آف، و جنرل کروپاتکن، گردید- چه الکس آف، را عقیده این بود که باید بر خصم تاخت و فرصت ترک تازی باو نداد... و این مناقشه و اختلاف رای بین این دو سردار جلیل القدر تا یک اندازه سبب ضعف قوای بری و بحری دولت روس در انصای شرق گردید، (۱۷ اکتبر ۱۹۰۴) و نتیجه می گیرد که حکمت عملی کوروپاتکن در میدان جنگ که مدافعه و نزدیک شدن بمركز بود برای دولت روس مناسب تر بود، زیرا که دور بودن صحنه جنگ از مرکز قدرت، بزبان روسها کار می کند: «با این تدابیر و سرعت عملیاتی که ژاپونیان دارند، ولو در هر نقطه منچوریا حتی در هارین، روی آورند، از هم بمراکز خود نسبتاً بروسین بدرجات شئی نزدیک تراند؛ چه هر نقطه را قشون ژاپون متصرف شده و بهر جانب که رخ آورده راه آهن را همراه برده است.» در همانجا، در تفسیری بر شکست و فرار کوروپاتکن در نبرد لیائویانگ می افزاید: «جنرل کروپاتکن در این میدان اندک خطای اجتهادی کرده و زیاده تر در اختیار اصول مدافعه ناچار بوده؛ اما خطای اجتهادی آن بود که از استعداد خصم کاملاً بی اطلاع... پس از ورود در منچوریا اسباب پیشقدمی خود را در مقابله با خصم مهیا نندید... دولت روس در مقابله خصم تدارکات جنگی خود را کامل ندیده است.»

درباره کوروپاتکن و اختلاف او با سردار دیگر روس گفته اند: «کوروپاتکن بیشتر یک بوروکرات بود تا یک فرمانده نظامی... و مرد تصمیم نبود. او برای فرماندهی نیروهای وسیع در زمان

جنگ کاملاً نامساعد بود، و با انتصاب دریادار الکسیف (Alexieff) بوسیلهٔ تزار به مقام نایب-السلطنهٔ خاور دوره بیشتر فلج شد. الکسیف با کورویاتکین هیچ خوب نبود و در مقام مافوقی او فرصت یافت که در کار جنگ رمینی مداخله کند، و کرد.<sup>۲۷</sup>

جبل‌المتین (۱۷ اکتبر ۱۹۰۴) در تفسیری بر شکست نیروی روسیه در نبرد «یتائی» می‌نویسد: «تا امروز جنرال کورویاتکنه اقرار بکمال استعداد در مقابله با خصم ننموده بود، ولی در آن اعلانی که رسماً در پترسبرگ اشاعت داده اقرار می‌کند بر اینکه تدارکات جنگی کافی و اینک وقت آن رسیده که ابواب فتوحات بروی ما باز گردد. اشاعت آن اعلان پس از چنین شکست بین دیدن ابواب معاذیر را بروی او بسته... ثابت نمود استعداد ژاپونیان را چه در حمله بر خصم و چه مدافعه از دشمن و برعکس محقق ساخت که هیچ یک از این دو قابلیت در مقابل ژاپونیان در جنرال کورویاتکن موجود نیست...»  
کورویاتکین در کتاب خاطراتش به دفاع از خود برآمده و نوشته است: «در روزنامه‌های روسیه و هم خارجه مقاله‌های متعدد آمده است که در آن فرمانده کل نیروها متهم به نداشتن عزم و قاطعیت در اداره کردن جنگ‌های متعدد شده است... تعبیر و تفسیر دربارهٔ این بی‌تصحیحی و تغییر مکرر فرامین جنگی چنان زیاد بوده که این عقیده را رایج ساخته است که این کورویاتکین بوده، و نه دیگری، که نگذاشته است که ارتش و فرماندهان نیروها دشمن را شکست دهند. سه جلد اول کتاب من به این اتهام پاسخ می‌دهد و می‌گوید که چه کوشش عظیمی باید می‌کردیم تا کار ازین بدتر نشود... من هرگز از کمائی نبوده‌ام که عقیده دارند که فرمان را پس از آنکه صادر شد نباید عوض یا اصلاح کرد.<sup>۲۸</sup> در واقع هم کورویاتکین با آنکه نام فرمانده عالی را داشت، مدت‌ها فرماندهٔ اول نبود. او از روزی که به لیائویانگ وارد شد تا ۲۵ اکتبر ۱۹۰۴ تابع و دستیار افسری بود بنام الکسیف که بعنوان نایب السلطنه منصوب شده و ستادش دور از جبهه، در هاربین، بود.<sup>۲۹</sup>

نارساییهای دیگر هم بود. کورویاتکین در جای دیگری از کتاب خود می‌نویسد: «علت اصلی و امامتدگی نظامی ما کافی نبودن وجوهی بود که خزانه‌داری می‌داد.»<sup>۳۰</sup>

سربازان روس به داشتن اندام ورزیده و تحمل زیاد مشهور بودند، اما بواسطهٔ کمی هوش و آموزش، ابتکار عمل نداشتند. ترفیع افسران هم بر پایهٔ اصول و ضابطه نبود و در نتیجه، افسران تپیل و نالابن ترقی کردند.<sup>۳۱</sup> کورویاتکین خود می‌گوید: «در جریان جنگ‌های گذشته، در ۱۸۵۳-۵۵ (جنگ کریمه) و ۱۸۷۷-۷۸ (جنگ با ترکها) خوب روشن شد که افسران ارشد ما برای کار در احوال جدید و پیچیده آماده نیستند... ضعیف‌ترین افسران، ژنرالها بودند.»<sup>۳۲</sup> جبل‌المتین (۲۶ ژانویه ۱۹۰۵) خود کورویاتکین\* را نمونهٔ ژنرالهایی می‌گیرد که او وصف می‌کند، و در تفسیر یکی از شکست‌هایش می‌نویسد: «با اینکه در این عصر اختیار نقشهٔ جنگ را بدست یک وزیر جنگ

27- J.N. Westwood; Russo-Japanese War (Sidguich & Jackson, NY., 1973), p. 28.

28- Kuropatkin (General); The Russian Army and the Japanese War; A.B. Lidsay (tr.), E.D. Swinton (ed.) (Hyperion Press, Westport, 1977). p. 81.

۲۹- نگاه کنید به مقدمه مترجم بر کتاب Kuropatkin ص ۹ IX

30- Kuropatkin, vol. 1, p. 143.

31- Westwood, p. 28.

32- Kuropatkin, vol. 1, p. 101.

\* کورویاتکین که سالهای بسیار از خدمت نظامی خود را به میزبانی با ترکمن‌ها گذرانده بود، پیش از جنگ روس و ژاپن سفارت‌گیری فوق‌العاده به تهران هم آمده بود و عبدالله مستوفی شرح سفر او را در بیان وقایع شعبان ۱۳۱۶ (۱۸۹۵ م) آورده است (شرح زندگانی من... ج ۱، ص ۹-۵۰۸).

نمیردند، ولی از آدمی مانده و قره پاتکین و این نقشه کشی بعید نیست، زیرا غیر از اینکه بگریزیند و بکش درمی نخوانده، خاصه کبر و... این سخن اشاره ملیحی به احوال ایران در آن روزگار دارد، اما کینه از فشار استبداد روس و ضابطان این سیاست در داخل و خارج آنکشور را نیز نشان می دهد. همین روزنامه در مقاله سیاسی خود در شماره ۲۷ فوریه ۱۹۰۵ پس از سقوط پرت آرتور کار جنگ را یکسره می داند: «مسلم گردید که روس را در شرق الشرق تاب مقابله با چنین خصمی جسور نیست... بندر، آرتر، کلید منچوریا و منچوریا مفتاح فتوحات چین در کلیه ممالک فرزند آسمان است...»  
 نویسنده شرح زندگانی من، خاطره اش را از حال و هوای روزهای پایان جنگ در پایتخت تزاری و سرانجام کوروپاتکین چنین شرح می دهد: «هیچ جا فتحی نصیب روسها نمی شود. کوروپاتکین، سرکرده بابتختر روس تزاری، مثل یکی از افراد دلشکسته و کله خورده، در گوشه خانه افتاده، جز گاهی در دکان موله سلمانی، در هیچ محفل و مجلسی دیده نمی شود. در این آرایشگاه هم اگر کسی از افسرها باو بر بخورد و احترامی بعمل آورد، از راه احترام ارشادی و لباس نظامی است. خود او هم، مانند برزوف، شمر تیزیه حسام السلطنه، شمش و پیلش ریخته، با سیبل های آویزان بسیار سرفکنده است.»<sup>۳۳</sup>

حیل المتین در شماره ۱۲ مارس ۱۹۰۵ متن مناظره جالبی میان کوروپاتکین و کریین بُرگ، در بدو ورود این دومی به مقر فرماندهی و پیش از نبرد مکدن را بنقل از روزنامه فیگارو آورده است که تفرعن سردار تازه از راه رسیده روس را نسبت به ژاپنی ها نشان می دهد. و اعتراض او را به کوروپاتکین که چرا زده ماه کامل در مقابل جماعتی نیم وحشی معطل و بدین سبب نام دولت روس پست کرده، و پاسخ می شنود که... ندامت من از سخنان بی اطلاعانه که در ابتدای حرکت خود مانند امروز شما درین موضوع زده بودم بیشتر است از ندامتی که درین جنگهای مختلف و شکستهای پی در پی حاصل نموده ام. و کریین بُرگ باز با خنده استهزا آمیز می گوید: «مرا شگفت می آید که مشتی مردمان زرد چرده کوچک جثه تنگ چشم دهن گشاد بی تربیت را چه تصور فرموده که بدین پایه مصدق شجاعت و معرفت علم و دانش آنها شده اند، و کوروپاتکین حرف آخر را می زند که «با این استعداد که از ژاپونیان دیده ام ما را مهاجمه نشاید... دولت روس با یک میلیون و نیم قشون که مهاتش تمام کامل باشد باید حمله بر خصم نماید... استعداد ژاپون بیش از آن است که ما تصور کرده بودیم.»  
 کریین برگ می گوید: «جواب این سخنان را یازده روز بعد خواهم داد، یعنی پس از آنکه ژاپونیان را شکست دادم. حیل المتین می افزاید: «این بود که از گرد راه رسیده مصمم حمله بر خصم شده و باز بدو ورود بین این دو سپهسالار نثار واقع شده، و سپس به ملت ایران هشدار می دهد که «فریب تمدن و

\* \* \* سرنوشت این سردار روس را می توان در برابر پایان کار نوگی، در اسلار ژاپنی نهاد: پس از جنگ جاتانه در پرت آرتور و تسلیم شدن دشمن نوگی فرمانده قوای روس، اسلار را پذیرفت و به او اجازه داد که شمشیر ببندد و در پایه مساری با او ویدار کند. او از اسلار برای دفاع خانه اش تمسین کرد و سردار روس شجاعت نیروهای ژاپنی را ستود و نیز گفته شدن در سپر نوگی را در جنگ تسلیم گفت و خواست تا اسب سفیدش را به او پیشکش کند. نوگی آترا پذیرفت و تقدیم امپراتور کرد. نوگی چون بازگشت و به خاک مهن قدم گذاشت گفت که دوست دارد صورتن را با کلاه حصیری ببوشد و نمی خواهد چنان فرمانی باشد که در برهانش این مثل آمده است که «مهربان سرباز می میرند تا سردای را قهرمان و نامور سازند.»

از آن پس، نوگی زندگی را هرچه کمتر ارزش می نهاد. در سال ۱۹۱۲ که امپراتور میجی درگذشت و در روز بغاکت سپردن او، نوگی در خانه اش در توکیو بشیوه سامورایی خودکشی (سپکو یا هاراگری) کرده و به نیغ او همسرش نیز را سربازی نموده دانسته و به داشتن روح و جدره سامورایی (بوشیدو یا آکین سلحشوری) ستوده اند و همسرش نیز زنی شایسته و برترنده بانویی یک سرباز و سردار با فضیلت بود. (هاشم وجب زاده تاریخ ژاپن، ص ۳۲۴، پانویس ۱).



قانون و علوم و نوع دوستی متمدنین جدید را نخوانند.

همان روزنامه در شماره ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵ در تفسیری زیر عنوان «مکتوب یکی از دانایان روسها را نکوهش می‌کند» که رجز می‌خوانند و، در برابر ژاپنی‌ها که مرد غمگند، روسها چه کرده و می‌کنند؟ از ابتدای جنگ تا یومنا هذا دست بسته و زبان گشادند در اوایل از بی‌ترتیبی و بی‌ادبی ژاپونیا چها گفتند... روسها فرار را رجعت نام نهاده و رجعت منظم را قریب بظنر (اشاره به عقب‌نشینی منظم نیروهای کورویاتکین از لیاویانگ) - غلغله در عالم انداختند - تا امروز هزار و شصت توپ ژاپون از روسها گرفته یکبار به توکیو خیر دادند، ولی روسها روزی چهار توپ از ژاپون گرفتند یکماه تمام نوشتند... امروز هرچه شنیدیم ژاپونها کردند، گرفتند، رفتند، برعکس هرچه خواندیم روسها خواهند کرد، خواهند گرفتند، خواهند رفت...»

سوی آماده بودن نیروی زمینی روس و کمبود تدارکات و عدهٔ این نیروها و دشواری در رساندن آنها به جبهه‌های نبرد، روسها، چنانکه از منابع برمی‌آید، در دریا نیز برتری شایانی نداشتند. بحرین ژاپن شش رزمناو پیشرفته و شش نبرد ناو کوچک داشت. نیروی دریایی روسیه خیلی بزرگتر بود، اما واحدهای آن میان بالتییک و دریای سیاه و خاور دور تقسیم شده بود. ژاپنی‌ها جنگ را بموقع آغاز کرده بودند، زیرا که اگر یکسال می‌گذشت روسها شاید دوازده کشتی یا بیشتر که در آن هنگام در دست ساخت بود، در پرت آر تور می‌داشتند. روسیه و ژاپن هیچکدام زیر دریایی نداشتند، اما هرکدام برای گمان بود که دیگری دارد.<sup>۳۲</sup>

جدا از شرح نارسائی‌ها در تجهیز برای جنگ، کورویاتکین در یادداشت‌هایش بارها از نبودن نظام درست در ترفیع و آموزش افسران می‌گوید و شکایت دارد که در تعیین فرماندهان و ترقی افسران، رابطه حکومت دارد نه مضابطه، و در نتیجه در صفوف ارتش کارآیی و شجاعت کمتر دیده می‌شود؛ همدال و نشان بیش از اندازه داده می‌شود.<sup>۳۵</sup> و وزارت جنگ، افسرانی را که از اسارت ژاپن به روسیه برمی‌گشتند، حتی فرماندهٔ هنگ می‌کرد، حال آنکه همهٔ کسانی را که زخمی نشده‌اند و تسلیم می‌شوند باید در دادگاه نظامی محاکمه کرد که چرا تا آخرین نفس نجنگیده‌اند. و باز موارد بسیاری دیده شد که افسران و نیز سربازان (بستری در بیمارستانها) تمارض کرده بودند.<sup>۳۶</sup> حبیب‌المتین در شماره ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵ از رفتار ناهنجار افسران روس در بیمارستانها نقل می‌کند که «ژناتی که در بیمارستانها خدمت می‌کنند راهبه و یا مرحمه نامند... از بی‌ادبی و بی‌مذکوری افسران زخم‌دار روس ترک خدمت کردند - در ژاپون کسی ازین قبیل سخن بیجا نشنیده بلکه باسم خواهری یاد و تذکار می‌کنند. هدایت که چند هفته پیش از آغاز جنگ روس و ژاپن سراسر خاک روسیه و منچوری را با قطار پیموده، روحیهٔ نازل نظامیان روس را از آنچه که خود دیده است قیاس می‌کند: «امروز که روز هشتم اکبر روسی است روزی است که بموجب التیما توم ژاپن روسها باید مشوری را تخلیه کنند (قدری مضحک بنظر می‌آید). دو نفر صاحب منصب جوان روسی که تازه از مدرسه بیرون آمده‌اند بما ملحق شده‌اند و به پرت آرطور می‌روند... یکی از آنها فرانسه می‌داند، گاه در منازل خبری باشد برای اتابک می‌آورد و خیر مهم خیر جنگ ژاپن است چون خیر متقی باشد نشاطی دارند. قریب بظنر به خارین رسیدیم... رفقای نظامی شادمان خبر آوردند که جنگ موقوف شد... یک شنبه ۴ شعبان است صبح زود بیدار شدیم... ایس که از رفتن راه است بسراغ ما آمد و اظهار ملالت کرد و گذت خیر

34- Westwood, p. 26.

35- Kurapatkin, vol-2, p. 174.

موقوف شدن جنگ مورد تردید شده است.<sup>۳۷</sup>

در سخن از روحیه سربازان، کورویاتکین می‌گوید: بطور کلی طرفی در جنگ پیروز می‌شود که کمتر از مرگ بترسد. در جنگهای گذشته هم ما آمادگی نداشتیم و در جنگهای گذشته هم اشتباهایی کردیم؛ اما از آنجا که برتری روحیه با ما بود، چنانکه در جنگهایمان با سوئدیها، فرانسویها، ترکها... ما پیروز بودیم. در جنگ اخیر... قوت روحیه ما از ژاپنی‌ها کمتر بود و همین شکست ما را موجب شد.<sup>۳۸</sup>

عبدالله مستوفی که در این هنگام در پایتخت روسیه مأمور بوده، درباره این روزها نوشته است: «در رستوران و قهوه‌خانه‌های موزیک دار، قطعه خداحافظی یو طرف، با نغمه محزونی که سازنده قطعه به آن داده است، رواجی دارد. در دیوار مغازه‌ها از باس‌های رنگ و روغنی که در آن حالت خانواده‌های روسی را در موقع عزیمت جوان خانواده بمیدان جنگ نمایش می‌دهد، پوشیده است.<sup>۳۹</sup> افسردگی و دل‌مردگی از حال و هوای تبلیغات بسیج سربازان پیداست.

ضعف روحیه و نداشتن شور و شوق برای جنگ منحصر به نظامیان نبود. بی‌تفاوتی مردم، حتی ضدیت آنها با حکومت در این هنگامه زیانبارتر است. حیل‌المتین در ۲۷ فوریه ۱۹۰۵ می‌نویسد: «بالتر از همه جسارت ملت و اغتشاشات اندرونی روس است که در متن واقع در چنین موقع کم‌دولت را دوتا نمود - درحالی که خصم قوی پنجه مانند شیر ژاپن از هر طرف روی آورده رجال دولت مشارالیه را مخیوط الحواس ساخته است - این اغتشاشات اندرونی نیز پیش آمده است که دولت از تهیه و تدارک مقابله خصم بازمانده نتواند بار دوی خود هیچگونه کمک رساند...»

حیل‌المتین در ۱۴ اوت ۱۹۰۵ در تفسیری بر شکست‌های پی در پی روسها از ژاپونیان به دولت روسیه توصیه می‌کند که بهر نحوی که تواند این جنگ را به ختام رسانده و مایه اصلی شکست را نابامانی کار اداره مملکت، و این را از استبداد و بی‌عدالتی می‌داند: «قوت و عزت و حشمت به فزونی لشکر نیست. فریب وزراری کم عقل و پرطمع را نباید خورد... (دولت روس) بعد از فراغت (از جنگ) مملکت‌داری ژاپون را سرمشق خود سازد: عدالت را بان درجه رساند تا ترقی او بدان درجه رسد...»

همان روزنامه در ۱۷ اکتبر ۱۹۰۴، در میانه جنگ، در اعجاز همراهی و همدلی ملت با مساعی دولت نوشت: «قوة مایه ژاپن در داخله خود و استعداد ملت در همراهی بدولت تا اندازه‌ای ثابت می‌نماید که ملت ژاپون هرگز دولت خود را به خویش واگذار نخواهند نمود... و هنوز اعتبار ژاپون در اروپا و امریکا پایه‌ای است که در حصول قرض هیچگاه متروک و در مانده نشده... دولت روس نیز در تدارک قرض جدیدی از خارجه است و تاکنون مقضی المرام نگردیده... این درحالی بود که با ملاحظه استعدادهای منابع طبیعی سرشار و درآمد ملی سالانه‌ای نزدیک به ده برابر ژاپن (روسیه ۲۸ و ژاپن ۲۵ میلیون لیره)، در آغاز جنگ تصور می‌رفت که دولت روسیه در شرایط مساوی آسانتر از ژاپن می‌تواند برای مصارف جنگی خود از خارج قرض بگیرد.<sup>۴۰</sup>

در این زمینه دو نکته که کورویاتکین در یادداشت‌های خود یاد کرده، جالب است، یکی لزوم

۳۷- هدایت، سفرنامه...، ص ۲۳-۲۰.

38- Kuropatkin, vol. 2, p.80.

۳۹- عبدالله مستوفی، ۲: ۱۳۴.

40- Westwood, p.26.

حمایت مادی و معنوی همه ملت از یک جنگ میهنی؛ کافی نیست که همه رده‌های ارتش سرشار از روح جنگیدن تا حصول پیروزی باشند؛ باید که همه ملت چنین احساسی داشته باشند و با همه امکان و توان خود به تلاش مقدسی که ارتش در کار آنست، یاری دهند. دیگر، ریشه و پایه ضعف روحیه رزمندگان، با این شناخت که وضع ارتش هم تابع وضع کلی کشور است؛ اینها هم از همین مردمنده... ۴۲ بقول جیل‌المئین: «خساره‌ای که در این جنگ از ملت جاهل بدولت روس وارد گردید از خسارات وارده خصم برتر و بالاتر است...» (شماره ۲۷ فوریه ۱۹۰۵)

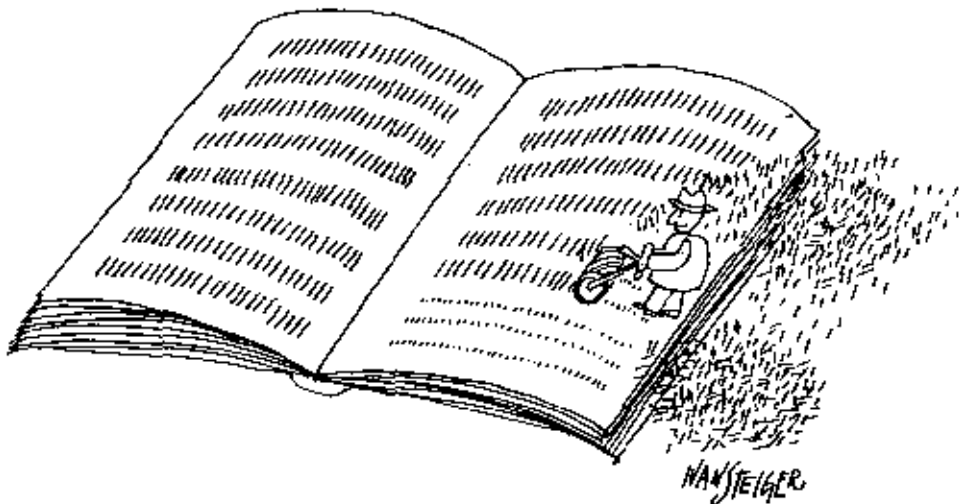
دنیانه دارد

41- Kurpootkin, vol. 2, p. 176.

۴۲. همانجا، ص ۹۹.

«کورپوتکین فرمانده عالی روسیه در جنگ با ژاپن در پایان کتابش که پس از جنگ منتشر شد، مویجات ناکامی روسیه را چنین جمع‌بندی کرده است: «رویدادهایی را که در سالهای ۵-۱۹۰۴ در خاوردر بر بوقوع پیوست می‌توان با اعتبار اهمیت تاریخی و عظمت آن برای روسیه و برای جهان، در شمار وقایع بنیادین روسیه در سالهای نخست قرنهای هجده و نوزده تجربه کرد. در مبارزه با چارلز دوازدهم (Charles XII) و تایلنون مردم روسیه با تزار همراه بودند و دلیرانه همه آزمونهای دشوار را تحمل و جانپزنها کردند؛ به ارتش نیرو و اعتلا دادند؛ با ارتش یه مهربانی رفتار کردند؛ به آن عقیده داشتند و غییر و پیروزی آنها می‌خواستند، و به ارتش برای عملیات شگرفش از نه دل احترام می‌گذاشتند. مردم ضرورت موفق شدن را دریافته بودند؛ در هیچ‌گونه فداکاری تردید به خود راه نمی‌دادند؛ و از طول زمان برای رسیدن به پیروزی خسته نمی‌شدند پس، مساهی هماهنگی تزار و مردم برابمان پیروزی مسلم آورد. راه پیروزی در زمان حاضر همان است که نیاکان ما در نخستین سالهای دو قرن گذشته رفتند.»

اگر روسیه نیرومند، برهبری تزار، آنگنده از اراده‌ای شجاعانه و سرسخت و بکراه برای شکست دادن ژاپنیه بود، و از فداکاریها و زمان و فرصت لازم برای حفظ تمامیت؛ و شأن روسیه دریغ نکرده بود، پیشگرمی اعتماد وارده فرمانروایش و مردم همدل و متحد، تا درهم شکستن دشمن می‌جنگید.



## سیاستمداران ایران

در اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا

(بخش هفتم)

(چاپ این سلسله شرح حالها) دلالت بر آن ندارد که مجله با همه مطالب آن موافق است)

### ۸۷- قدیمی، دکتر حسین

دکتر حسین قدیمی حدود سال ۱۸۹۵/۱۲۷۴ خ. در تهران تولد یافت، دومین پسر اسدالله قدیمی (مشار السلطنه) است، تحصیلات خود را در فرانسه انجام داده با پایه عالی در دکترای به تحصیلات خود پایان داده است.

وابسته ایران در پاریس در سالهای ۱۹۱۸-۲۱ بود. با یک زن فرانسوی ازدواج کرده است. در سالهای ۲۲-۱۹۲۲ وارد وزارت امور خارجه ایران شد. در سالهای ۱۹۲۸-۱۹۲۴ عهده‌دار دبیری سفارت ایران در برن برای امور جامعه ملل گردید. در سالهای ۳۲-۱۹۲۹ رئیس نمایندگی جامعه ملل، بخش قراردادها در وزارت خارجه گردید.

در سالهای ۱۹۳۲ کاردار سفارت در استکهلم، سال ۱۹۳۶ رایزن سفارت در برن شد.

### ۸۸- غفاری، امیرسهم‌الدین (ذکاءالدوله)

امیرسهم‌الدین غفاری (ذکاءالدوله) سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. پا به گیتی گذاشت. دومین پسر مهندس الممالک و تحصیلکرده آلمان است. سال‌های ۱۸-۱۹۱۴ وی عضو هیأت وزارت علوم، و سال‌های ۲۲-۱۹۱۹ وزیر مختار ایران گردید. وی در مدت سلطنت رضاشاه تا سال ۱۹۳۱ به ایران بازگشت. از درباریان و پیشکاران مظفرالدینشاه احمدشاه می‌بود. در ۱۹۳۴ بعنوان استاد علوم اقتصادی در وزارت معارف بکار گمارده شد.

غفاری زبانهای فرانسه و آلمانی و کمی نیز انگلیسی بلد است. مردی زبان‌باز و یکدنده و دارای اندیشه عالی و مهم و لغزش ناپذیر است. از حکومت پهلوی بجهت محو دموکراسی و آزادی عقیده خرسند نیست. دخترانش به فامیلهای بزرگ دلبستگی پیدا کرده‌اند.

### ۸۹- غفاری، حسنعلی (معاون الدوله)

حسنعلی غفاری (معاون الدوله) حدود سال ۱۸۹۰/۱۲۶۹ خ. متولد شد. پسر معاون الدوله وزیر پیشین وزارت خارجه، تحصیلکرده اروپاست. کار خود را از وابستگی سفارت ایران در بروکسل شروع و کاری وزارت خارجه پیدا کرد. کار خود را با مقام مدیر کلی اداره پروتکل آغاز نمود، بجهت دریافت نشان از رضاشاه جزء شخصیت‌های برجسته درباری شد. در سال ۱۹۲۹ بعنوان مدیر کل سیاسی در وزارت خارجه بکار پرداخت. او در نوامبر ۱۹۲۹ از کار برکنار گردید. علت اینکار برای این بود که اجازه نشر اخبار مربوط به محاکمات وزارت خارجه را در جراید داده بود.

۱- جرج هرچیل در یادداشت‌های خود اسدالله خان مشار السلطنه را از صاحب‌نشینان وزارت خارجه می‌نویسد. برای او هفت پسر یار می‌کند، خاندان قدیمی را بک خانواده بزرگ می‌نویسد. P.57-58 No.340

بعد از مدتی دگر بار در دسامبر ۱۹۲۹ بکار بازگشت. او اعادهٔ موفقیت خود را مروهون اقدامات تیمورتاش وزیر دربار می‌داند. با تیمورتاش بسیار صمیمی است. معاون الدوله یک مرد با فرهنگ و دلپذیر است. زبانهای فرانسه و آلمانی را بیروانی صحبت می‌کند. در بهار ۱۹۳۳ وزیر مختار ایران در بروکسل شد و در دسامبر سال ۱۹۳۶ به تهران فراخوانده شد.

۹۰- غفاری، جلال‌الدین (مهندس الممالک)  
جلال‌الدین غفاری (مهندس الممالک) حدود ۱۸۷۸/۱۲۵۷ خ. در تهران دیده بجهان گشود. پسر مهندس الممالک یکی از وزیران ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه است و تحصیلات خود را در تهران و سپس آلمان بانجام رسانید. در سال ۱۹۱۳ وارد خدمات وزارت مالیه شد و عهده‌دار مشاغل متعدد بعنوان مأمور عواید گردید. بجهت تحریکاتی که علیه او شد در سال ۱۹۲۹ از کار برکنار گردید. از این بعد او از سوی دولت مأمور ارتباط و مذاکره با شیخ محمدره گردید. پس از مرگ شیخ در مه ۱۹۳۶ از کار بیکار شد.  
او مردی حرّاف و فعال و طرفدار آلمان است، اما دیده نشد که روابطی با اعضاء سفارت آلمان داشته باشد.

۹۱- فریب، عباسقلی (مترجم الممالک)  
عباسقلی فریب (مترجم الممالک) حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. در تهران تولد یافت. تحصیلات را در تهران انجام داده است. در سال ۱۹۱۰ وارد خدمات وزارت امور خارجه شد و مدتها بعنوان مترجم زبان فرانسه بکار پرداخت. در سال ۱۹۱۳ رئیس اداره ترجمهٔ وزارتخانه و سپس رئیس کابینه شد. از سال ۱۹۳۴ در رأس ادارهٔ مطبوعات و اطلاعات قرار گرفت.  
او بزبان فرانسه و کمی به زبانهای انگلیسی و ایتالیایی آشناست. او فعلاً مرد مجرد است و با دو پسر و سه دخترش زندگی می‌کند.

۹۲- قدس، حسین  
حسین قدس حدود سال ۱۸۹۲/۱۲۷۱ خ. پا به گیتی نهاد. فارغ‌التحصیل مدرسهٔ سیاسی تهران است. مدتی دارای پستهای گوناگون در وزارت امور خارجه عهده‌دار بود و سپس پنج سال دبیر سفارت در لندن شد. مدت کوتاهی به بررسی ادبیات ایران پرداخت. در سال ۱۹۳۴ منشی خصوصی وزارت امور خارجه شد، دبیر سفارت واشنگتن بود و پس از قطع رابطه کاردار سفارت واشنگتن گردید. وی منعم به سوءاستفاده از امتیاز در امر گمرک بهنگام اشتغال در واشنگتن می‌شود. در مارس ۱۹۳۷ دبیر سفارتخانه در لندن گردید.  
به زبانهای انگلیسی، فرانسه آشناست. یک مرد آرام و ریاست مآب است.

۹۳- هژیر، عبدالحمین  
عبدالحمین هژیر حدود سال ۱۸۹۵/۱۲۷۴ خ. دیده بجهان گشود. پسر یکی از فدائیان مشروطیت ایران است. هژیر تحت نظر تقی‌زاده بکار سیاسی پرداخت. بهنگام وزارت تقی‌زاده در

سال ۱۹۳۰ در وزارت طرق و شوارع ادامه داد و سپس در وزارت مایه بازرس بانک ملی شد. مورد توجه داور بود. از اینرو به پستهای سودآوری منجمله مدیریت شرکت قماش رسید، مهمترین مشاغل او در این طریقه عضویت در کمسیون کنترل ارزی بود. هزیر فعال و متکبر است، او در گذشته مدتی مترجم قبول روس بوده است.

#### ۹۴- حکیمی، علی اکبر

علی اکبر حکیمی حدود سال ۱۸۹۴/۱۲۷۳ خ. متولد شد. پسر میرزا محمودخان حکیم الملک پیشخدمت ویژه مظفالدینشاه است. با یک زن فرانسوی ازدواج کرده در نزدیکی تهران دارای املاک است. در این زمینها انواع پنبه با کیفیت خوب تولید می کند. در سال ۱۹۳۱ روی همین سابقه به مدیریت کل کشاورزی رسید و در ۱۹۳۲ از کار دست کشید.

در سال ۱۹۳۲ بعنوان عضو هیأت مدیره بانک کشاورزی بکار پرداخت و سپس در املاک خود استراحت کرد.

#### ۹۵- هدایت، عزت الله

عزت الله هدایت فرزند منبع الدوله که در آشوبهای مشروطیت حدود سال ۱۹۰۸ در تهران ترور شد. بسال ۱۸۹۵/۱۲۷۴ ج دیده بجهان گشوده بود. وی تحصیل کرده آلمان است و در رشته مهندسی فارغ التحصیل شده است. در سالهای ۱۹۲۳-۱۹۲۰ عضو ارشد سفارت برلن بود و بسال ۱۹۲۵ عضو ارشد وزارت فوائد عامه، سپس عهده دار ریاست ساختمان راه آهن شد. کارهای او در اجرای پروژه های فنی مورد توجه بود. ستون فقرات امور صنعتی کشور بشمار می رفت. در سال ۱۹۳۰ مدیرکل بندر پهلوئی شد.

در فوریه ۱۹۳۶ بعلت بی ترتیبی و بی نظمی در وزارت طرق و شوارع، بازداشت شد و مورد پیگرد قرار گرفت. بهمین مناسبت در پائیز همان سال بعدت شش ماه زندانی شد و محکوم به حبس و پرداخت جریمه گردید. هدایت مردی باهوش و جذاب است. بزبانهای فرانسه و آلمانی آشناست. مادر او دختر مظفردینشاه بود.

#### ۹۶- هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه)

مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) حدود سال ۱۸۹۵/۱۲۸۴ خ. تولد یافت. چندسالی در آلمان گذراند. وی مدتی از پیشخدمتهای دربار می بود. در سال ۱۹۰۳ اتانیک را در سفر دور دنیا همراهی کرد، سپس بقصد زیارت راهی شهر مکه شد. در سال ۱۹۰۴ بتهران بازگشت و بعنوان مدیر مدرسه نظامی بکار پرداخت. در مارس ۱۹۰۷ وزیر تعلیمات عمومی و در اکتبر همانسال وزیر عدلیه، در سال ۱۹۰۸ حکمران آذربایجان گردید و در ژوئن ۱۹۰۸ راهی اروپا شد. در آگوست ۱۹۰۹ بخدمت خود در آذربایجان ادامه داد و تا سال ۱۹۱۱ در این سمت بود. سپس دگر بار راهی اروپا شد. در اینموقع بجهت دخالت روسها دوره بدی را سپری کرد. در دسامبر ۱۹۱۱ به ایوان بازگشت. از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۵ عهده دار حکمرانی فارس شد و گرایش بسوی آلمان پیدا کرد و با مأموران آن کشور در ایران همکاری نمود. در نوامبر ۱۹۱۷ وزیر عدلیه گردید و در ژانویه ۱۹۱۸ باز باین سمت رسید. در آوریل ۱۹۱۸ وزیر داخله شد. در اینموقع وی به شورشیان جنگل

علیه حکومت مرکزی کمک کرد و همچنین در برابر دخالت‌های ناروای پلیس جنوب علیه مردم جنوب موضع‌گیری نمود. با مردم علیه انگلستان همصدا شد.

از ژوئیه تا نوامبر ۱۹۲۰ وزیر مالیه، از مارس تا ژوئن ۱۹۲۳ وزیر فوائد عامه گردید. در دوره پنجم قانونگذاری بنمابندگی مجلس تعیین شد. در ژوئن ۱۹۲۶ وزیر فوائد عامه، در آوریل ۱۹۲۶ رئیس دیوان عالی تمیز شد. در ژوئن ۱۹۲۷ به مقام ریاست وزرائی رسید. وزارت مالیه را نیز بعهده گرفت. مخبرالسلطنه بزبانهای آلمانی و فرانسه حرف می‌زند و کمی نیز انگلیسی بلد است. سردی باهوش و خوش بیان است. از زمان جنگ بین‌المللی تفری به روسها پیدا کرده است.

با انگلیسها روابط دوستانه‌ای ندارد، ولی در سالهای بعد مجذوب سیاست ما شد. از هرگونه دسیسه‌ها برکنار است. بهنگام ریاست وزرائی یک شخصیت پوشالی بود، آنچه را تیمورتاش دیکته می‌کرد انجام می‌داد. اواعتماد شدید به تریاک داشت. همین عادت او را از لحاظ بدنی و مغزی زار و نزار کرده است.

کابینه هدايت تا ستامبر ۱۹۳۳ دوام یافت. در اینموقع بدستور شاه او از کار کناره‌گیری کرد. بعد از ریاست وزرائی حاکم خراسان شد، ولی بعلت کهلوت از این کار عذر خواست، در دسامبر ۱۹۳۳ کس دیگری بجای او به مشهد گسیل شد.

#### ۹۷- هدايت، رضافلی (نیرالملک)

رضافلی هدايت (نیرالملک) بزرگترین فرزند جعفرقلی هدايت (نیرالملک)، برادر مخبرالدوله آخری است و دارای نشان (K.C.I.E). حدود سال ۱۲۴۹/۱۸۷۰ خ. در تهران متولد شد. فارغ‌التحصیل مدرسه دارالفنون تهران است. در سالهای ۱۹۲۰-۱۸۹۵ در وزارت علوم بخدمت پرداخت. در ۱۹۲۱-۱۹۱۹ مدیرکل این وزارتخانه و در کابینه سید ضیاءالدین (کودتا) وزیر علوم شد و در سال ۱۹۲۲ نیز همین پست را حفظ کرد. در حال ۱۹۲۷ عضو دیوان عالی کشور و در سال بعد رئیس دیوان عالی کشور شد و تا سال ۱۹۳۴ این پست را داشت. در سال ۱۹۳۶ بجهت ناخرسندی شاه از مبارزه با فساد از نحوه محاکمه اعضاء وزارت طرق و شوارع از کار کنار گرفت. در سالهای ۳۲-۱۹۲۹ وی عضو عالی‌رتبه هیأت مدیره بانک ایران می‌بود.

نیرالملک یک مرد شریف و محترم و جنتلمن است و پیشک خوشحال است از اینکه در این دستگاه که مورد توجه شاه بود وظایف خود را انجام می‌دهد.

#### ۹۸- حکمت، علی اصغر

علی اصغر حکمت حدود ۱۸۹۴ خ. دیده بجهان گشود. از یک خاندان شیرازی دختر عموی مشارالدوله (میرزا نظام‌الدین خان حکمت) و سردار فاخر (میرزا رضاخان حکمت) است. وی تحصیل کرده مدرسه انجمن میسیونری کلیسای شیراز از ۱۹۰۸ تا ۱۹۰۹ می‌باشد. زبان عربی را خوب می‌داند. در سال ۱۹۱۴ به تهران آمد، داخل کالج آمریکایی شد و در سال ۱۹۱۷ فارغ‌التحصیل گردید. داخل خدمات دولتی در وزارت معارف گردید و سمت بازرس را عهده‌دار و در سال ۱۹۲۰ مدیر اداره معارف استان فارس شد. اما بجهت تحریکات گروهی پست خود را از دست داد. کاندیدای نمابندگی مجلس در دوره پنجم از جهرم شد، ولی در انتخابات پیروز نگردید. دروزارت علوم تقریباً تا سال ۱۹۲۰ بخدمت پرداخت و در اینسال راه پاریس را برای ادامه تحصیل پیش گرفت. در رشته علوم قضائی تحصیل پرداخت. گفته می‌شود با موفقیت امتحانات را پایان برد و

فارغ التحصیل شد. در سپتامبر ۱۹۳۳ بخاک وطن بازگشت و در وزارت معارف بکار پرداخت، در فوریه ۱۹۳۵ وزیر معارف شد.

علی اصغر حکمت یکم مرد دلپذیر و جالبی است، انگلیسی خوب بلد است، همیشه بدرود مردم می خورد. با دختر عموی خود ازدواج کرده است.

#### ۹۹- حکمت، رضا (سردار فاخر)

رضا حکمت (سردار فاخر) حدود سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ خ. در شیراز متولد گردید. برادر کوچکتر نظام الدین حکمت مشارالدوله است. در موقعیتهای مختلف عضو مجلس شورای ملی بوده است. در سالهای ۳۵-۱۹۳۴ حکمران استرآباد و در سالهای ۳۶-۱۹۳۵ حکمران یزد شد. دارای ثروت زیادی در شیراز است. مردی دوست داشتنی و محتاط می باشد. انگلیسی بلد است.

#### ۱۰۰- همایون جاه، محمدعلی

محمدعلی همایون جاه حدود ۱۸۸۸/۱۲۶۷ خ. تولد یافت. فارغ التحصیل مدرسه علوم سیاسی از تهران می باشد. در سالهای ۲۵-۱۹۲۲ به پست امور دادرسی در وزارت خارجه رسید و پس از مدتها عهده دار بودن امور دفتری در سال ۳۴-۱۹۳۲ به ریاست یکی از بخشهای وزارتخانه رسید. در سال ۱۹۳۵ رایزن سفارت در پاریس شد. انتصاب وی به این پست بجهت آشنا نبودن کافی بزبان فرانسه عجیب بنظر می رسید. بجهت هیکل جسم و خپله، آدم کم هوشی بنظر می رسد. اشتغال او در وزارت خارجه شوخی و لطیفه خوبی برای عده ای شده است. نصب او را به این پست بعلت وابستگی به کاظمی وزیر امور خارجه می دانند.

#### ۱۰۱- ایلخان، امیرحسین

امیرحسین ایلخان پسر سردار ظفر بختیاری که حدود سال ۱۸۹۶/۱۲۷۵ خ. پا به گیتی نهاد. مدتی در انگلستان بتحصیل اشتغال داشت، با خواهر سردار اسعد ازدواج می کند. در سالهای ۱۸۱۹-۱۸۱۸ حکمران یزد می شود. در دوره ۶ و ۷ و ۸ قانونگذاری نماینده مجلس می گردد، از او سلب مصونیت پارلمانی شد و سپس در دسامبر ۱۹۳۳ بازداشت گردید. در سال ۱۹۳۴ به اتهام مخالفت با دولت از سوی دادگاه نظامی محاکمه شد و یزندان با اعمال شاقه محکوم گردید و بسال ۱۹۳۶ از وی رفع مزاحمت بعمل آمد. امیرحسین یک شخصیت مردمی و دوست داشتنی است. بزبانهای فرانسه و انگلیسی آشنائی دارد. گفته بودند بازی چوگان علاقه زیاد دارد.

#### ۱۰۲- جهانبانی، امیرلشکر امان الله

امیرلشکر امان الله خان جهانبانی حدود سال ۱۸۹۰/۱۲۶۹ خ. تولد یافت. پسر امان الله میرزا ضیاءالدوله از اخلاف فتحعلیشاه قاجار است. کسی که در قنصلخانه انگلیس در تبریز دست بخودکشی زد. او از دست روسها در سال ۱۹۱۷ به سفارت پناهنده شده بود. جهانبانی در سال ۱۹۰۷ داخل مدرسه توپخانه قزاقخانه شد. در سال ۱۹۱۰ برای دخول به مدرسه نظامی به مسکو عزیمت کرد. بسال ۱۹۱۳ فارغ التحصیل شد. دو سال بعد اودرگارد سلطنتی بکار پرداخت. در سال ۱۹۱۶ او به دیویزیون قزاق ایران با درجه سروانی پذیرفته شد. مقام آجودان مخصوص ستراسلسکی



(Strasselsky) را بعهدہ گرفت، سپس افسر فرمانده قراقخانه شد. به هواداری رضاخان در ۱۹۲۱ شرکت جست. در عملیات نظامی برای سرکوبی سمیتقو معروفیت یافت. در یوستن و بکارگماردن افسران تزاری به ستاد ارتش کمک شایانی کرد. در سال ۱۹۲۲ سرتیپ شد و در سال ۱۹۲۲ از انگلستان و فرانسه دیدن کرد.

با اینکه خود او از خاندان سلطنتی قاجاری بود، ولی در انقراض سلسله قاجار نقش لازم را ایفاء کرد. بسبب آلودگیهای مالی در هنگام خدمت از کار برکنار ولی بلافاصله گناه و خطای او نادیده گرفته شد و مورد توجه شاه قرار گرفت. در سال ۱۹۲۶ به ریاست ارکان لشکر غرب گمارده شد.

بوسیله شاه در پائیز ۱۹۲۸ ارتش را سازماندهی کرد. فرماندهی قوای اعزامی به بلوچستان را بعهدہ گرفت. آسایش و آرامش را به آن خطه بازگرداند. بجهت حسن انجام خدمت در مأموریت در نوامبر ۱۹۲۸ خدماتش مورد تقدردانی قرار گرفت، به درجه ژنرالی (امیرلشکری) ارتقاء یافت. در دسامبر ۱۹۳۰ به فرانسه رفت، دو سال در کالج نظامی عالی در فرانسه دوره مخصوص را گذراند، در ۱۹۳۲ بازرس قشون گردید و در سال بعد بازرس مدارس نظامی شد، در سالهای ۳۵-۱۹۳۴ مأمور بلوچستان شد. در اکتبر ۱۹۳۵ باین جهت از نظر شاه افتاد که انتقاداتی در بی تربیتی افسران عالیرتبه ارتش کرده بود. ولی دوره این بحران کوتاه بود، او در مارس ۱۹۳۶ مدیر عامل امور صنایع گردید. با اینکه باد نخوتی در سر دارد مردی باهوش و تحصیلات خوب است. شوق و شوروی به کارهای ورزشی دارد، قشون ایران را به امور ورزشی تشویق می نماید. او علاقه بیازبهای تنیس و چوگان دارد. بنیادگذار انجمن ارواڤاتیان در ایران شد. او تا حدی آدم بی اراده است. او از تکه کردن مردم بگفته رفتایش ابا نمی کرد. او تمایلات غربی دارد، روحیه اش آماده پذیرش ترقیات غرب است بی اینکه توجه به وضع محیط داشته باشد. او نسبت به سنش خیلی عاقل بنظر می رسد. با انگلیسها روابط دوستانه دارد، ولی رژیمهای فرانسه و روسیه را مناسب ایران می داند. امیرلشکر جهانبانی زبانهای روسی و فرانسه را بروانی صحبت می کند. او ابتدا با یک زن روسی و سپس بک زن ایرانی زناشویی کرد.

### ۱۰۳ - غفاری، جلال (جلال السلطنه)

جلال غفاری (جلال السلطنه) حدود سال ۱۸۸۲/۱۲۶۱ خ. متولد شد. پسر عموی علاء وزیر مختار جدید ایران در لندن است. بعدت تقریباً بیست سال زیر نظر عمویش (علاء السلطنه) در سفارت ایران در لندن خدمت می کرد.

در سال ۱۹۲۳ وزیر مختار ایران در استکهلم و سپس دو سال نیز وزیر مختار ایران در قاهره می شود. در سالهای ۱۹۳۰-۳۳ رئیس اداره انگلیس وزارت خارجه و سپس وزیر مختار ایران در واشنگتن می گردد. در این پست کار پر سر و صدایی از او سر زد. او با اتهام اقدام شگفت انگیز تحریک سناتور کینگ و نقض قوانین دولت آمریکا تحت پیگرد قرار گرفت. در نوامبر ۱۹۳۵ بوسیله پلیس فدرال در الکتون (Elkton) بعنوان تقلب و تخلف در رانندگی و راهنمایی بازداشت شد. این خبر سبب قلمفرسایی در جراید گردید، منجر به تیرگی روابط دو دولت شد، ازاینرو در دسامبر ۱۹۳۵ بتهران احضار و سفارت ایران در واشنگتن بسته شد.

وی مردی خواب آلود و باهوش کافی است. مدت زیادی در پست خود باقی نماند. دارای ذهنی توانا می باشد، زن زیبای انگلیسی نژاد دارد بزبانهای فرانسه و انگلیسی حرف می زند.

### ۱۰۴ - محمود (مدیر الملک)

محمود جم (مدیر الملک) حدود سال ۱۸۸۲/۱۲۶۲ خ. دیده بجهان گشود. مدتی کارمند

اداره گمرک و سایر ادارات می‌بود. بیش از ده سال منشی سفارت فرانسه در تهران بود. مدیر کلی ارزاق در تهران را در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۶ به‌عهده داشت و این خدمت را بخوبی انجام داد. بهنگام کودتا در ۱۹۲۱ مدت کوتاهی وزیر امور خارجه ایران در کابینه سید ضیاءالدین شد و در ژانویه ۱۹۲۲ امور وزارت را به‌عهده گرفت. از اکتبر ۱۹۲۳ تا آگوست ۱۹۲۴ مستقلاً به وزارت پرداخت. او معاون دولت سردار سپه شد و سپس در سوم اکتبر ۱۹۲۵ بطور موقت امور دولت را به‌عهده گرفت و سپس در دو کابینه بعدی معاون دولت شد. در ۱۹۲۶ وزیر مختار ایران در بروکسل شد، ولی هنوز به محل کار جدید نرفته بود که در دسامبر ۱۹۲۷ حکمران کرمان و در آوریل ۱۹۲۸ حکمران خراسان شد. در دسامبر ۱۹۲۸ به تهران احضار شد و به وزارت فوائدعامه رسید. در آگوست ۱۹۲۹ دگر بار بعنوان حکمران به خراسان رفت. سال ۱۹۳۳ وزیر داخله دولت فروغی شد و بعد از فروغی در دسامبر ۱۹۳۵ خود دولت تشکیل داد، نخست وزیر شد. جم شخص دوست داشتی و باشاط است. فرانسه را بروانی حرف می‌زند. سفارت انگلستان مورد اعتماد اوست. شخص باوقار پابرجایی است.

#### ۱۰۵- کمال هدایت، حسنعلی (نصرالملک)

حسنعلی کمال هدایت (نصرالملک) حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. پا بجهان نهاد. او پسر مخبرالدوله (دارای نشان K.C.I.F) است، مخبرالدوله کسی بود که تلگرافخانه را در ایران بوجود آورد. مدتی نیز وزیر پست و تلگراف بود. کمال هدایت که اغلب بدون پسوند کمال نامیده می‌شود خویش میرزا مهدیقلی خان هدایت است که در سالهای ۳۳-۱۹۲۷ رئیس الوزرای ایران بود. اجداد او تألیفات ادبی متعدد نوشته‌اند. خود وی دارای تحصیلات خوینست. فرانسه را بخوبی صحبت می‌کند. او انگلیسی را می‌فهمد ولی با راحتی انگلیسی صحبت نمی‌کند. او بگونه فعال در نهضت مشروطه طلبانه که در سالهای ۱۱-۱۹۰۹ روی داد شرکت کرده است از اینرو در دوره دوم قانونگذاری عضویت مجلس تعیین شد.

در مارس ۱۹۱۵ به وزارت پست و تلگراف و بازرگانی و فوائدعامه رسید و این بجهت موفقیت ویژه عمومی آلمان بود که گرایشهای آلمانی داشت. در سالهای بعد نیز او وزارت پست و تلگراف را تا سال ۱۹۱۷ عهده‌دار شد. در ۱۹۱۸ وزیر عدلیه و در سال ۱۹۲۰ وزیر مشاور و در ۱۹۲۱ وزیر فوائدعامه و در ۱۹۲۳ وزیر مالیه به مدت کوتاهی شد و سپس دگر بار چند سال وزیر پست و تلگراف گردید.

در ۱۹۲۱ او در رکاب ولیعهد به هندوستان و کشورهای اروپائی مسافرت کرد. در ۱۹۲۵ حکمران اصفهان شده و در سال بعد پست خود را ترک گفت. در مارس ۱۹۲۷ دگر بار باصفهان و سر شغل خود برگشت. سه ماه بعد وی حکمران فارس شد و در دسامبر ۱۹۲۷ بعنوان ژنرال قسول مأمور بغداد گردید، ولی در این پست موفقیتی نداشت، بعلت رفتار نامناسب که او داشت بگونه نامطلوبی ازکار برکنار و احضار شد.

او مدتی یکبار بود. در دسامبر ۱۹۳۱ وزیر مختار ایران در توکیو بجای (اوانس خان مساعدالسلطنه) گردید، و در ژوئیه ۱۹۳۴ به تهران فراخوانده شد، در نوامبر ۱۹۳۵ حاکم تهران شد. هدایت مرد دلپذیر و کوتاه قد و باهوشیست. روابط او در پستهای اصفهان و شیراز با تسولخانه انگلیس بسیار دوستانه و خالصانه بود. مرد مشخصی بنظر می‌آید.

۱۰۶- کمال هدایت، مصطفی قلی (فهییم الدوله)

مصطفی قلی کمال هدایت (فهییم الدوله) پسر مخبرالدوله اخیر (دارای نشان K.C.I.E) است. حدود سال ۱۸۷۸ / ۱۲۵۷ خ. تولد یافت. مدتی در وزارت خارجه بخدمت می‌پردازد. در سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۵ رئیس تشریفات این وزارتخانه بود. در سال ۱۹۱۶ به معاونت وزارت عدلیه رسید. از ژوئیه ۱۹۲۰ تا نوامبر ۱۹۲۰ معاون وزارت خارجه و از نوامبر ۱۹۲۰ تا ژانویه ۱۹۲۱ کنسول وزارتخانه گردید. در سال ۱۹۲۶ وزیر مختار ایران در سوئیس شد. او زیاده رو و افراط‌گراست. بعثت صدور چک بی‌محل بتهران احضار گردید و از کار برکنار شد.

فهییم الدوله در تهران زندگی می‌کند. به بانک استقراضی روس مقروض است. همیشه نیازمند بیوی می‌باشد. بهنگام سفر ولعهد سوئد به ایران در اکتبر ۱۹۲۴ سمت مهمانداری وی را عهده‌دار بود. او مردی دلپذیر و خوش مشرب است. فراتسه را خوب حرف می‌زند. روابطش با عمومیش مهدیقلی هدایت خوب نیست.

۱۰۷- کاظمی، باقر (مهدب الدوله)

باقر کاظمی (مهدب الدوله) حدود سال ۱۸۸۷ / ۱۲۶۶ خ. با بجهان گذاشت. فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی در تهران است. کار خود را در وزارت امور خارجه آغاز کرد. ابتدا در بخش امور روسیه در آن وزارتخانه بکار می‌پردازد و سپس در کابینه به مأموریت خود ادامه می‌دهد. در ۱۹۲۱ رئیس کابینه و در سال ۱۹۲۵ رایزن سفارت ایران در واشنگتن می‌شود. در ۱۹۲۸ بعنوان بازرس به سفارت ایران در عراق فرستاده شد. در همین سال عهده‌دار رایزنی ایران در سفارت کانبل و سپس ژنرال تسول گردید. در سال ۱۹۳۰ معاون وزارت طرق و شوارع و سال بعد به کفالت همین وزارت خانه رسید. تا سال ۱۹۳۱ مأموریت این وزارتخانه را اداره می‌کرد، اما در فوریه ۱۹۳۲ گویا بعثت عدم توانایی در انجام دادن برنامه‌های شاهانه در راهها از کار برکنار شد و در پایان سال ۱۹۳۲ وزیر مختار مقتدر ایران در سفارت بغداد گردید. با اعجاب همگانی بیکبار در سپتامبر ۱۹۳۳ عهده‌دار وزارت خارجه کابینه فروغی شد. در این پست بعنوان سفیر فوق‌العاده عازم آنکارا گردید.

دیدارهای رسمی نوامبر و سپتامبر ۱۹۳۵ از افغانستان و هندوستان کرد و از سوی فرمانفرمای هند (لرد ولینگتن) در دهلی پذیرایی شد.

کاظمی مردی اجتماعی و دلپذیر و صمیمی است. بزبان انگلیسی و کمی فراتسه صحبت می‌کند. در پست وزارت خارجه چندان موفق نبوده است. او با ما باصفا و رک و راست بود. در سالهای ۳۴-۱۹۳۶ روابط ما با او سخت به تیرگی گرائید. رفتن او موجب خوشحالی همه مأموران ما گردید.

۱۰۸- کاظمی، مصطفی (دبیرالملک)

مصطفی کاظمی دبیرالملک حدود سال ۱۸۹۱ / ۱۲۷۰ خ. در شهر تهران متولد شد. فارغ‌التحصیل از مدرسه حقوق سیاسی بتهران می‌باشد. در سال ۱۹۱۴ وارد خدمات دولتی در وزارت خارجه شد. در سال ۱۹۱۵ رئیس معارف کرمان گردید. وی بیک عضو پارچای حزب دموکرات و بیک ضد انگلیسی درجه یک می‌باشد، از اینرو سبب دشواریها و تحریکات علیه بانک شاهی و قوای نظامی ما در ایران بهنگام جنگ جهانی گردید.

در سالهای ۲۲-۱۹۲۰ مأمور مالی در اصفهان بود و در سالهای ۲۵-۱۹۲۳ در وزارت مالیه بخدمت پرداخت. سالهای ۲۸-۱۹۲۷ معاون وزارت عدلیه شد. در سالهای ۳۲-۱۹۲۸ رئیس

کمیته شیلات شمال و در سالهای ۳۳-۱۹۳۲ حاکم کرمان گردید. وی رجلی غیر قابل اعتماد است.

#### ۱۰۹- کیهان، جلال‌الدین

جلال‌الدین کیهان در سال ۱۸۸۴/۱۲۶۳ خ. در تهران دیده به گیتی گشود. فارغ‌التحصیل مدرسه حقوق سیاسی از تهران می‌باشد. در سال ۱۹۰۵ وارد خدمات وزارت امور خارجه شد و در سال ۱۹۰۹ به ریاست اداره انگلیس آن وزارتخانه رسید. در سال ۱۹۱۰ نایب قنصل افسران در تفلیس شد و سپس در سال ۱۹۱۴ به بخش روسی وزارتخانه انتقال یافت. در سال ۱۹۱۹ قنصل ایران در کربلا و در سال ۱۹۲۶ قنصل در دمشق و در سالهای ۲۲-۱۹۲۷ قنصل در بمبئی شد. در ژوئن ۱۹۳۲ با عنوان نماینده حکومت به آذربایجان رفت و در سالهای ۳۶-۱۹۳۲ رئیس اداره اول سیاسی وزارتخانه گردید و در سال ۱۹۳۶ ژنرال قنصل در تفلیس شد. کیهان بزبانهای فرانسه و انگلیسی صحبت می‌کند. مردی منطقی و کاملاً دلپذیر است.

#### ۱۱۰- کیهان، سعود

سعود کیهان حدود سال ۱۸۸۶/۱۲۶۵ خ. در تهران متولد یافت. در تهران و فرانسه تحصیلات خود را پایان برد و دورهٔ هنر و سیرا فرانسه را گذرانده است. در سال ۱۹۱۳ در سازمان ژاندارمری بکار پرداخت. افسر ستاد در بخشهای مختلف کشور گردید. در کابینه سید ضیاء‌الدین طباطبائی به سال ۱۹۲۱ وزیر جنگ شد و پس از کابینه کودتا قشون را ترک گفت. از سال ۱۹۲۴ استاد مدارس گردید. کیهان فرانسه بلد است. جغرافیای کشورش را در سه جلد تألیف کرده است.

#### ۱۱۱- کی استوان، حسین

حسین کی استوان حدود سال ۱۸۸۸/۱۲۶۷ خ. در بندر پهلوی (اترلی) متولد گردید. تبارش بیگ خانان خوب می‌رسد. او تحصیلات خود را در روسیه در رشته حقوق با انجام رسالت. به سال ۱۹۱۱ در وزارت خارجه داخلی خدمات دولتی شد. عهده‌دار نیابت قسولگری تفلیس شد. او سرد و ظنیر ست ملی است. از اینرو بهنگام جنگ جهانی اول در برابر تجاوزات نظامی روسها به جبهه گری پرداخت. هستی خود را در اینراه از دست داد. در ۱۹۱۵ کارگزار در اصفهان شد و به جهت مخالفت روسها کارش را از دست داد.

کی استوان در ۱۹۱۹ (کمیته ایران) را در اصفهان بنیاد نهاد و به مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس برخاست. در ادوار ۵ و ۶ قانونگذاری از بندر پهلوی به مجلس فرستاده شد. به جبهه گیری در مقابل قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس پرداخت. اندکی بعد از کنار برکنار شد و وقت خود را مصروف به فعالیت‌های ضد روسی کرد، تا اینکه در سال ۱۹۳۱ قنصل ایران در کراچی شد. در سال ۱۹۳۴ با عنوان قنصل اول ایران به ونشنگتن مأموریت یافت و در سال ۱۹۳۶ بتهران احضار شد. کی استوان به زبانهای روسی و انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند. با یک زن روسی ازدواج کرده است. مردی پرحرف و ضد روسی و متعصب است. بهنگام مأموریت در کراچی یادداشتی به سفارت خانه دربارهٔ بنشویکها می‌دهد. کی استوان از هواداران پروپاقرص رژیم پهلوی و از سیاستمداران مؤثر می‌باشد.

#### ۱۱۲- خواجه نوری، حسین

حسین خواجه نوری حدود سال ۱۸۹۲/۱۲۶۱ خ. دیده بجهان گشود. از نسلی قاجار است. از

منسوبین وثوق الدوله و از خویشاوندان نوری اسفندیاری است.

در سال ۱۹۰۹ وارد خدمات دولتی در وزارت دارائی شد. در حاکموریت میلسبو در ایران از همکاران وی شد، و سپس در سال ۱۹۲۷ از بنیادگذاران بانک ملی گردید. بمدت ششماه برای کارآموزی در یک بانک خصوصی برلن بکار پرداخت. سپس معاون دکتر لیندنبلات (Lindenblat) شد. پس از رفتن دکتر، باتهام شرکت در برداشت پول کار خود را از دست داد. در آگوست ۱۹۳۲ در اداره حسابداری وزارت طرق بکار پرداخت.

#### ۱۱۴- کوپال، صادق

صادق کوپال حدود سال ۱۸۸۹/۱۲۶۸ خ. پا به گیتی نهاد. تحصیلات خود را در ایران و اسلامبول پایان رسانیده است. اصلاً یک افسر توپخانه بود، ولی بسال ۱۹۱۱ به ژاندارمری انتقال یافت. وقتی قوای عثمانی بسال ۱۹۱۶ به همدان نزدیک می‌شد به آنان پیوست. وقتی بسال ۱۹۲۲ به‌همراه هیأتی برای عرض تبریک به رژیم جدید به ترکیه رفت، بعنوان وابسته نظامی تا سال ۱۹۲۹ در آنجا باقی ماند. بعنوان افسر ستاد قوای نظامی (G. U. C) بخدمت پرداخت. در سال ۱۹۲۹ رئیس پلیس شد. در حال حاضر از سال ۱۹۳۱ افسر نیروی هوایی است. بهنگام عملیات نظامی علیه جعفرسلطان ۳۲- ۱۹۳۱ افسر رابط قوای عراق، رئیس اداره تحقیقات و تجسس گردید. در سال ۱۹۳۴ رئیس اداره نظام و وظیفه اجباری شد. در سفر شاه بترکیه در سال ۱۹۳۴ در الترام رکاب بود. به دریافت نشان «ستاره گالیولی» نایل آمد. کوپال مردی باهوش ولی پرحرف می‌باشد. درجه همردیف سرتیپی دارد. زن او ترک است. وی افسر پرکار و خودخواهی است. نسبت به مسابقات اسبدوانی علاقمند است.

#### ۱۱۵- کردستانی، اسدالله

اسدالله کردستانی حدود سال ۱۸۸۲/۱۲۶۱ خ. در کردستان دیده بجهان گشود. به مدرسه نرفته پیش خود تحصیل کرده است، زبان فرانسه را بروانی حرف می‌زند. در اداره گمرک استخدام شد. در کردستان و کرمانشاه و تبریز بخدمت پرداخته است. در سال ۱۹۰۸ به حرکت‌های ملی می‌پیوندد. سپس نماینده بخشی از کردستان شد. در سال ۱۹۱۲ معاون پست و تلگراف می‌گردد. سپس به وزارت مالیه منتقل و در سالهای ۱۹- ۱۹۱۷ رئیس مالیات‌های غیرمستقیم حوزه کرمان می‌شود. پس از بازگشت از این مأموریت وارد کار معاملات می‌شود. چندین قرارداد با کشورهای اروپایی برای چاپ تمبر می‌بندد.

وقتی دکتر میلسبو و مستشاران آمریکایی به ایران می‌آیند قرارداد‌های نو را لغو می‌کنند. از اینراه دچار خساراتی می‌شود. کردستانی حادثه‌جو و آنتریگانه است. در مأموریت کرمان خاطره خوبی از خود بجا گذاشته است. بیش از آنچه نشان می‌دهد پرکار و کوشا می‌باشد.

#### ۱۱۶- لاهوتی، ابوالقاسم (مازور لاهوتی خان)

مازور لاهوتی حدود سال ۱۸۸۲/۱۲۶۱ خ. تولد یافت. در سال ۱۹۰۹ زیر نظر بیرم وارد خدمات ژاندارمری شد. در سال ۱۹۱۱ زیر نظر سوئدیها بدرجه سروانی نایل آمد، و مأمور شهر قم گردید. جزه ابوابجمعی ژنرال یالماسورن (II. Jalmarsen) برای خلق سلاح بختیارها مأموریت یافت و برای این مأموریت مورد تشویق و دریافت نشان قرار گرفت. در سال ۱۹۱۳ با درجه همردیف

سرگردی به سلطان آباد (اراک) فرستاده شد، متهم به اخاذی از رئیس یکی از قبایل شد و بتهران احضار گردید. مدتی وی متواری بود و در لباس مبدل در نهران زندگی کرد. بهنگام جنگ جهانی ایران را ترک گفت و زندگی پرماجرایی را پشت سر گذاشت. لاهوتی به قوای نظامی ترکها پیوست و چندین سال تحت نظر عثمانیها خدمت کرد. در ۱۹۲۳ مورد عفو دولت ایران قرار گرفت. با درجه سرگردی مجدداً وارد خدمت شد. در سال ۱۹۲۳ کودتایی را سازماندهی کرد. تنی چند از افسران سوئدی گرفتار این ماجرا شدند. این کودتای نافرجام موجب فرار لاهوتی به روسیه شد. در روسیه وی معلم زبانهای شرقی گردید. از آن بیعد چیز جالبی از وی شنیده نشده است.

#### ۱۱۷- مهدوی، رضا (رئیسالتجار)

رضا مهدوی (رئیسالتجار) حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. چشم بجهان گشود. وی پسر ملکالتجار شهید، پسر عموی امینالضرب اخیر است. دارای املاک و ثروت در شیروان و سبزوار و بجنورد و مشهد و قوچان است. پیش از جنگ تحت نفوذ روسها بود و بهمین مناسبت قرارداد ساختن جاده ابراهو را عهدهدار شد.

وی بارها نماینده مجلس از سوی خراسان بوده است. آدم خوش معامله‌ای نیست. در گرفتن پول از بانک شاهی و معاملات مربوطه همواره قصد گول زدن و استفاده‌بری دارد.

#### ۱۱۸- ملک‌زاده، مهدی

مهدی ملک‌زاده بسال ۱۸۸۱/۱۲۶۰ خ. در اصفهان تولد یافته است. وی فرزند ملک‌المتکلمین خطیب ملی‌گرا و معروف می‌باشد که بسال ۱۹۰۸ به دستور محمدعلیشاه کشته شد. تحصیلات خود را در ایران و بیروت با انجام رسانیده در رشته طب دکترا دارد. حدود سال ۱۹۱۰ به ایران بازگشت و بتدریس در مدرسه طب پرداخت. در ۱۹۲۲ مدیر بیمارستان وزیر می‌شود. در ادوار ۵ و ۶ و ۷ قانونگذاری نماینده مجلس شد. گفته می‌شود دارای روحیه ضدانگلیسی است و بعنوان یک وطنپرست افراطی معروفیت دارد.

#### ۱۱۹- منصور، رجبعلی (منصورالملک) C.B.E.

رجبعلی منصور (منصورالملک) تقریباً بسال ۱۸۸۸/۱۲۶۷ خ. متولد گردید. تحصیلات خود را در مدرسه سیاسی تهران انجام داده است. کار او در وزارت خارجه آغاز می‌گردد. در ابتدا در اداره امور انگلستان بکار مشغول شد. سپس به بخش محاکمات آن وزارتخانه انتقال یافت و رئیس دادگاه می‌شود. در سال ۱۹۱۷ مدیر بخش امور انگلیسیها و بسال ۱۹۱۹ معاون وزارتخانه می‌گردد و سپس در سال ۱۸۲۰ عهده‌دار معاونت وزارت داخله می‌شود.

وی در ۱۹۲۰ به دریافت مدال (C. B. E.) نایل می‌گردد و در آوریل ۱۹۲۷ والی آذربایجان می‌شود. تا ژانویه ۱۹۳۱ در این پست باقی می‌ماند، بعد به مقام وزارت داخله می‌رسد و سپس در پست وزارت طرق بکار ادامه می‌دهد.

منصورالملک در ژانویه ۱۹۳۶ به اتهام اختلاس و بی‌کفایتی بازداشت می‌گردد. سپس در آگوست ۱۹۳۶ بیکار می‌شود. گمان می‌رود وی در پست وزارت داخله استفاده‌جویی مالی کرده است. در وزارت خارجه تماسهای مکرر با سفارت ما داشته و روابط ما همیشه دوستانه و مطلوب بوده است. منصور به زبان فرانسه حرف می‌زند.

۱۳۰- مسعود، اکبر (صارم الدوله)

اکبر میرزا مسعود (صارم الدوله) حدود سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ خ. متولد شد. هشتمین فرزند مسعود میرزا ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه است. از دیرزمان بعنوان یکی از مهمترین پسران ظل السلطان شناخته شده و هم اکنون صاحب ارثیه پدرش گردیده است.

صارم الدوله در سال ۱۹۱۵ وزیر تجارت گردید. در سال ۱۹۱۶ وزیر امور خارجه، در سال ۱۹۱۷ به حکومت اصفهان، در ۱۹۱۹ در کابینه وثوق الدوله وزیر مالیه شد. وی یکی از شخصیت‌های سه گانه بود که قرارداد بین نتیجه ۱۹۱۹ را بست. وی حکمران کرمانشاه و در نوامبر ۱۹۲۰ حکمران همدان شد. در سالهای ۲۳-۱۹۲۲ حکمران فارس و دگربار در سال ۱۹۲۹ باین سمت تعیین گردید. پس از سقوط فیروز میرزا در سال ۱۹۲۹ بمدت کوتاهی تحت نظر در تهران قرار گرفت. از آن پس با آرامش تا سال ۱۹۳۳ در تهران زندگی می‌کرد. سپس اجازه یافت برای اداره املاک خود به اصفهان برود.

صارم الدوله بحریک پدرش و بخاطر حفظ ثروت در سال ۱۹۰۶ مادرش را بقتل رسانید و گویا بجهت همین عمل دچار اعتیاد شد.

مسعود بارها از اروپا و انگلستان دیدن کرده است. به انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند. آدم خوش مشرب و زیرک و باهوشی است و بجهت این ویژگیها ما را توجیح می‌دهد و به سیاست ما گرایش دارد. او تنها شخصی از قاجاریان است که موقعیت خود را نزد پهلوی حفظ کرده است. شکارچی قابل و نامدار می‌باشد. صارم الدوله یک پسر و یک دختر دارد.

۱۲۱- متین دفتری، دکتر

دکتر متین دفتری بسال ۱۸۹۸/۱۲۷۷ خ. در تهران دیده بجهان می‌گشاید. وی برادرزاده دکتر مصدق است و با دختر دکتر مصدق ازدواج کرده است. تحصیلات خود را در تهران و بخشی از آنرا در آمریکا باتمام رسانیده است. سال ۱۹۱۸ داخل خدمات وزارت خارجه شد. در سالهای ۲۳-۱۹۲۰ عهده‌دار دبیری سفارت آلمان در ایران گردید و در سالهای ۲۷-۱۹۲۳ در خود وزارتخانه بکار ادامه داد. در سال ۱۹۲۷ به وزارت عدلیه انتقال یافت.

دکتر متین دفتری از سوی وزارت عدلیه در سال ۱۹۲۹ برای مطالعه به آلمان می‌رود و دوره مخصوص قضائی را در آلمان می‌گذراند و درجه دکترای در حقوق را بدست می‌آورد. در سال ۱۹۳۱ به مین بازگشت و در سال ۱۹۳۲ مدیر کل عدلیه شد و بسال ۱۹۳۳ پس از سفر داور به ژنو عهده‌دار امور وزارت عدلیه و در سال ۱۹۳۴ معاون عدلیه شد. در کنفرانس جهانی قضائی مشکل در برلین بسال ۱۹۳۵ بعنوان نماینده ایران شرکت جست، و بسال ۱۹۳۶ وزیر دادگستری شد.

دکتر متین دفتری بزبانهای فرانسه و آلمانی و نیز انگلیسی حرف می‌زند. او سفری به انگلستان کرد. او یک فرد پرکار و در کارهای دولتی و وظیفه شناس (حرف شنو) است. در زمان لازم ب مردم کمک می‌کند. یک سخنگوی مطلع در امور حقوقی می‌باشد. در جامعه ملل بعنوان دبیر و راهنمای نمایندگان ایران شرکت می‌جوید. شاید از بهترین جوانان تحصیلکرده باشد.

۱۲۲- مفتاح، داود (مفتاح السلطنه) (K.C.M.G)

داود مفتاح (مفتاح السلطنه) حدود سال ۱۸۷۰/۱۲۴۹ تولد یافت. خدمات او در وزارت امور خارجه آغاز شد. او در سال ۱۹۰۵ به‌مراه علامه السلطنه با کمیسیون ویژه‌ای به لندن رفت. در این

مأموریت از سوی پادشاه انگلستان به دریافت نشان K.C.M.G نایل آمد. در سال ۱۹۰۸ عهده‌دار ژنرال قنصلگری در هندوستان شد، ولی به محل مأموریت خود نرفت.

در سال ۱۹۱۱ مدیر کل بخش انگلیسی در وزارت خارجه ایران می‌شود و با کمیسیون ویژه‌ای به انگلستان عزیمت می‌کند. از سوی پادشاه انگلستان بدریافت نشان دیگر نایل می‌گردد. دیگر بار ژنرال قنصل ایران در هند می‌شود. این پست را تا سال ۱۹۲۰ حفظ می‌کند. در بازگشت از این مأموریت معاون وزارت خارجه می‌شود و در سال ۱۹۲۶ وزیر مختار ایران در واشنگتن می‌گردد و تا سال ۱۹۳۰ در این پست باقی می‌ماند. در این سال بجهت آشنایی امور شخصی بتهران فراخوانده می‌شود. او از این روش خود شرمسار بود. او کاراکتر خود را از دست داد.

مفتاح پس از بازگشت به ایران دچار ناسازگاری شد و بسال ۱۹۳۰ بازنشسته گردید. گوشه‌نشینی برگزید. در یک پانسیون زندگی می‌کند. دارای یک زندگی آرام و گوشه‌گیر است. ندرتاً در میان مردم دیده می‌شود. وی زبانهای انگلیسی و فرانسوی را به روانی حرف می‌زند.

#### ۱۲۳- معاضد، مسعود

مسعود معاضد حدود سال ۱۸۹۰/۱۲۶۹ خ. با به گیتی نهاد. فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی از تهران است و وارد خدمات دولتی در وزارت امور خارجه می‌شود. عهده‌دار پستهای متعدد در کشور روسیه می‌گردد و به طرابوزان مأموریت پیدا می‌کند. دوست شخصی باقر کاظمی است. وقتی کاظمی در سال ۱۹۳۴ وزیر خارجه می‌شود معاضد رئیس دوم اداره سیاسی می‌گردد و بیشتر سروکارش با روسها بود. او به زبانهای روسی و فرانسه حرف می‌زند.

#### ۱۲۴- مقدم، محمدعلی

محمدعلی مقدم حدود سال ۱۸۸۹/۱۲۶۸ خ. دیده بجهان گشود. وی تحصیلات خود را در داخل ایران انجام داده است. عهده‌دار پستهای متعدد در وزارت خارجه بوده. بیشتر خدمات مربوط به روسها را عهده‌دار می‌بود.

مدیر کل آرشو وزارت خارجه بسالهای ۴۱-۱۹۳۰ و رئیس کابینه می‌شود. در ماههای پایان سال ۱۹۳۳ به حجاز (کشور عربستان سعودی) بعنوان وزیر مختار و سپس در مه سال ۱۹۲۵ به جده و بیروت رفت و وزیر مختار کشورهای بالکان شد و در بخارست اقامت گزید.

مقدم به زبانهای روس و فرانسه حرف می‌زند، کمی نیز انگلیسی بلد است. او مردی کم حرف و بدون کاراکتر می‌باشد. زن او از نخستین بانوانی است که حجاب را از خود دور کرده است.

#### ۱۲۵- معینی، احمد

احمد معینی حدود سال ۱۸۹۹/۱۲۷۸ تولد یافت. او ریشه سیادت دارد و اصلاً اهل رشت است. پدرش از رشت بتهران آمده بیازرگانی می‌پردازد. او در سال ۱۹۲۵ با هیأتی به اهواز می‌رود و کمک در بازداشت شیخ محمدره (خزعل) می‌کند. پس از سرنگونی خزعل با سربازان به شوش می‌رود و سپس برای پایان کار خزعل بتهران برمی‌گردد. سپس با عنوان سپهبد در لرستان بخدمت می‌پردازد و به کوه‌گیلو به عزیمت می‌کند. در دسامبر ۱۹۳۰ به اهواز می‌رود با واحدهای نظامی به خوزستان برمی‌گردد و در ۱۹۳۳ به درجه فرمانده نیپ ارتقاء می‌یابد. معینی مرد فعال و نیرومند است که از سال ۱۹۳۰ همواره کارهای برجسته در خوزستان داشت و رهبری بیشتر تفوذهای محلی با او بود. او



## کارت پستال قدیم ایران



Les maîtres et les élèves de l'école de Sabbat à Téhéran.



Sartipe Morissa Khan  
Kommandant der Truppen in  
Teheran, Monsieur Dabir  
assam Kabinetschef von cheh  
Pahlavi, Colonel Mohamad  
khan, Chef der persischen  
Polizei, Colonel Karim agha  
Khan Chef von baladyeh  
Teheran.

Сартип Мориса Хан, командующий войсками в Тегеране, господин Дабир азм, председатель кабинета шаха (Паша), полковник Мохамед Хан, начальник полиции Персии, полковник Карим ага Хан, начальник тегеранского округа.

## ساعت‌های تاریخی اعلم‌الدوله ثقفی

لرد دافرین سیاستمدار مجرب و شهیر قرن نوزدهم انگلستان در سال ۱۸۹۳ مسیحی در پاریس با دکتر خلیل‌خان فارغ‌التحصیل طب آشنائی بهم‌رسانیده بود. در اینجایی مناسبت نیست قبل از شروع قضیه ساعت، شمه‌ای دربارهٔ لرد مذکور بنویسم.

این دیپلمات انگلیسی در ۲۱ ژوئن ۱۸۲۶ یک سال پس از مرگ ناپلئون اول در شهر فلورانس تولد یافته، در ۱۲ فوریه ۱۹۰۲ در لندن درگذشت. ابتدای خدمات دولتی وی در سال ۱۸۶۰ و خاتمه آن در ۱۸۹۶ بوده است. در اثناء این ستوات مأموریت‌های مختلفی از قبیل کمیسری سوریه و نیابت فرمانفرمائی هندوستان و فرمانروائی کانادا و سفارت روسیه و سفارت عثمانی و سپس فرمانفرمائی کل هندوستان و سفارت ایتالیا و همچنان سفارت فرانسه بدو محول گردیده بود. دافرین تألیفات بسیاری دارد. قدیمترین اثر او سفرنامه‌ایست به مناطق قطبی و ایسلند که به زبان خودش نوشته. ترجمه آن در سال ۱۸۸۳ به زبان فرانسه منتشر گردیده است. ستر ماروی کتابی راجع به اوضاع افغانستان و سرحدات ایران به نام «مرو و تاریخچه ترکمنستان و مسئله خراسان» در ۱۸۸۱ در لندن منتشر نموده که شرح عملیات و گزارشات لرد دافرین را اجمالاً در صفحات ۲۸۹ الی ۲۹۱ آن نگاهشته است. دافرین ثمره شجره خاندانی معروف و خداشناس بود. ذاتاً نسبت به نوع بشر شریف بود و قلبی پاک داشت. فرقی بین مردم جهان نمی‌گذاشت و در دوران زندگانی خود بدین خصیصه جبلی معروفیت بهم‌رسانده بود. اما جای تردید نبود که در جلب منافع و منشی سیاسی کشور خویش هیچگاه به خطا نرفته به اقتضای وقت علیه مخالفان میادرت به صدور یادداشت‌های شدیدالحنی نمود.

در اینجا تفصیلی را که در سال ۱۸۹۳ در پاریس به وقوع پیوست بطور اجمال شرح می‌دهم. دافرین از سال ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۹ در فرانسه سمت سفارت کبری داشت. وی به تکلفات و تشریفات رسمی چندان قید و تمهیدی نداشت و بدون آرایش در محافل عمومی به گردش می‌پرداخت و پای پیاده به راه می‌افتاد و به آرایشگاه مخصوصی که شخصاً انتخاب نموده بود می‌رفت. یکی از روزهای سال ۱۸۹۳ که دافرین در آن سلمانی مشغول اصلاح سرو صورت خود بود بر حسب تصادف دکتر خلیل‌خان ثقفی هم در مجاورت او نشسته مشغول آرایش سر بود. در این اثناء زن جوانی وارد دکان گردید. زن مزبور که آثار پریشانی و رنج در سیمای او هویدا بود لحظه‌ای چند با صاحب دکان به مذاکره پرداخت و با یاس فراوان آنجا را ترک گفت. دافرین که در آینهٔ مقابل به روحیهٔ فلاکت‌بار آن زن بدبخت پی برده و نمی‌دانست اساس مذاکرات آنها بر سر چه موضوعی بوده است، با آهنگ ملاحظت‌آمیز آهسته خود به زبان فرانسه یگانه مشتری ناشناس کنار خود را مخاطب قرار داده و گفت: آقا ببخشید آیا شما هم این زن را دیدید، بیچاره قصد فروش گیس خود را داشت ولی موفق نگردید، زیرا صاحب دکان بیش از شصت فرانک به او نمی‌پرداخت، در صورتی که زن مطالبهٔ صد فرانک می‌کرد. دافرین بسیار متأثر گشته به دکتر خلیل‌خان اظهار نمود شما اهل کدام مملکت می‌باشید؟ دکتر گفت من ایرانی هستم؛ دافرین با چهره گشاده گفت معلوم می‌شود تا به حال فرانسویان به این زن بیچاره هیچگونه توجهی ننموده‌اند که به فروش گیس خود ناچار شده است. بنابراین خوبست ما دو نفر که

فرانسوی نیستیم به داد او برسیم. دکتر خلیل خان که همچنان تحت تأثیر این پیشامد واقع گشته بود نیت لرد دافرین را تحسین نموده هر دو مصمم به تحقیقات نام و نشان آن زن گشتند و قبل از ترک گفتن آرایشگاه از استاد سلمانی سؤال نمودند خانمی که لحظه‌ای قبل در اینجا حضور یافت چه می‌گفت؟ استاد پاسخ داد من چند عدد کلاه گیس در دکانم دارم و چون دیگر احتیاجی برای تهیه گیس عاریه ندارم، عمداً قیمت گیس او را کمتر از ارزش واقعی آن تعیین نمودم تا شر او را از سرم بکنم. لرد گفت آیا ممکن است من این معامله را انجام دهم؟ سلمانی با کمال خوشوقتی نام و نشان زن مزبور را به او داد و اظهار داشت خانه او در اوایل کوچه مقابل طبقه چهارم می‌باشد، آنگاه لرد در گوشه‌ای نشسته بدون اینکه حضار ملتفت شوند مطلبی یادداشت نمود و با دکتر خلیل خان به سراغ آن زن رفتند. پس از ورود به خانه و مواجه شدن به آن زن، دافرین بدو گفت من شما را در سلمانی دیدم و شما قصد معامله گیسوان خود را داشتید و به فروش آن نائل نگشتید. اینکه خریدار گیس شما من هستم تا کلاه گیس زن خود را که همرنگ موهای شماست مرمت نمایم و به همان قیمتی که می‌خواستید به او بفروشید خریدارم. زن از حسن نیت چنین مرد ناشناس بسیار خوشوقت گشته او و دوستش را به درون اطاق کیفی که در سوئی کودکان ضعیف و نحیف بر سطح آن نشسته جنجال برپا کرده بودند و سوی دیگر شوهر مریض ناتوان روی تخت خواب رنج می‌کشید راهنمایی کرد. در آن هنگام شوهر پی به کیفیت موضوع برده بی‌نهایت برآشفته گشت و زن را مورد سلامت قرار داد و گفت مرگ برای من خیلی بهتر از این عمل زشت و نامطلوب می‌باشد، ولی چون این عبارات پرخاش‌آمیز بهیچ روی در زن مزبور مؤثر واقع نگشته پول را برای درمان و نجات شوهر از مرگ لازم و مفیدتر می‌دانست قیچی را به دست لرد داده و گفت معطل نشوید. لرد هم زن را بر روی یک عسلی نشانند و حوله‌ای به گردن او بست و آنگاه سؤال نمود میزان حد مو را تعیین کند. زن هم با سیاه آن را ارائه داد. دافرین در حین که گیس شانه زده آن زن را به روی کف دست خود قرار داده، گاه به گاه از گوشه دیدگان دکتر را نگرسته تعریف و تمجید موی زیبای او را می‌نمود. دقتا تازی از موی سر او را جدا و آن را قیچی کرد، سپس آن تار مو را با انگشتان مجاله کرد و در جوف دستمال خود نهاد و گفت همین بک تار مو برای زخم کافی است و این چک را ببرید بانک وجه آنرا دریافت دارید. زن و شوهر مات و مبهوت مانده با اظهار سپاسگزاری زیاد می‌خواستند هویت لرد را به دست بیاورند، ولی دافرین و دکتر خلیل خان بدون صحبت خداحافظی نموده بی‌درنگ مراجعت نمودند.

در پائین پله‌کان دکتر خلیل خان ساعت نقره جیبی خود را که بدون بند بود از جیب درآورد تا آن را ببندد، ناگهان ساعت به زمین افتاد. عیب بهم نرساند ولی بی‌حسرت ماند. همان وقت به خواهش لرد به ساعت‌سازی مراجعه نموده ساعت را فوراً تعمیر نمودند. پای پیاده به راه افتادند. در بین راه دکتر خلیل خان میزان چک را از دافرین استفسار نمود. معلوم شد طبق ته چکی که ارائه داده بود چهل هزار فرانک آن زمان بوده است. این بار اول نبود که دافرین به مستمندان دستگیری می‌کرد. بطوری که دکتر خلیل خان از خانم او شنیده بود لرد بار دیگری نیز زن و شوهر مریضی را از لندن به مریضخانه‌ای در پاریس برد و با قبول مخارج هنگفت آنان را سلامت به لندن معاودت داد.

لرد دافرین هنگام مراجعت دکتر خلیل خان به ایران ساعت رومی‌زایی به رسم یادبود به او داد که سطح فوقانی و اطراف آن از بلور می‌باشد و دستگاه ساعت مزبور به خوبی از خارج دیده می‌شود و زنگ می‌زند. روی شیشه بیضی فوقانی آن این جمله حک شده است: «دکتر خلیل خان - از دوست خود مارک دافرین و زوجه - پاریس ۱۸۹۵». این ساعت که دارای کلید می‌باشد لرد نگارنده محفوظ مانده است.

سه سال بعد در سال ۱۳۱۶ هجری قمری (اواسط ۱۸۹۸ مسیحی) دکتر خلیل خان از جانب شاه مأموریت یافته بود که تا به اتفاق شجاع السلطنه پسر نوزده ساله شاه و میرزا عبدالرحیم خان تبریزی (قائم مقام) و میرزا علی اکبر خان مزین الدوله و میرزا حمید خان حمیدالسلطان پیشکار شاهزاده مزبور در آلمان ملاقاتی از ویلهلم دوم بعمل آورده به پاریس بروند. در پاریس دکتر خلیل خان روزی از سرسرای وزارت امور خارجه پاریس عبور می کرد. در آنجا به یک خانم و آقای بیخورد که توقف نموده اند و تصویر یکی از رجال را که جزء سایر تصاویر به دیوار آویخته بود با کمال دقت تماشا می کنند. دکتر خلیل خان دفعتاً متوجه گردید که این آقا و خانم همان زن و شوهری هستند که در پنج سال قبل لرد دافرین آن چک زائدالوصف را بدانتها داد و تصویری که آن دو نفر را به خود مجذوب نموده لرد دافرین می باشد که در لباس تمام رسمی دیده می شود. دکتر خلیل خان بی اختیار به جلو شتافته مؤدبانه از آنها سؤال کرد آیا شما این شخص را می شناسید؟ هر دو با هم جواب دادند بلی زیر عکس نوشته است لرد دافرین، ولی ما آشنایی با او نداریم، منتهی قیافه محبت آمیز این شخص شباهت کاملی به یک مرد خیرخواه و خداشناس بسیار بسیار نیکی دارد که به محض برخورد به آن پاهایمان سست گشته مجبور به توقف شدیم تا خیره خیره بدان توجه نماییم. دکتر خلیل خان گفت همان طور است که تصور نموده اید، این شخص لرد دافرین سفیر کبیر انگلستان می باشد و آن شخص که پنج سال قبل منزل شما آمد همین لرد دافرین می باشد. من هم به اتفاق او به منزل شما آمدم، شوهر شما مریض بود بچه های شما هم در سطح اطاق بازی می کردند، شما تار موئی از دست دادید و مبالغی دارایی بدست آوردید. این همان واگذارنده چک تاریخی است که ملاحظه می نمائید زن و شوهر به مجرد یادآوری این خاطره شیرین دست دکتر خلیل خان را گرفته فشردند و او را به اصرار زیاده به منزل مجلل خود دعوت نمودند و با تجدید دیدار خرسند گشتند و متأسف شدند که لرد را هنگام مأموریت خود در پاریس ندیده و تشناخته بودند و بنا به پیشنهاد دکتر خلیل خان قرار گذارده بودند که زن و شوهر تشکرات فراموش نشدنی خود را برای دافرین به لندن بنگارند. دافرین در ۱۹۰۲ درگذشت و دیگر معلوم نشد که آن زن و شوهر به عهد خود وفادار ماندند یا نه؟

\* \* \*

در سال ۱۳۲۲ قمری دکتر خلیل خان ملقب به اعلم الدوله و طبیب مخصوص مظفرالدین شاه شد. شاه گفته بود که درباریان تأخیری در انجام وظائف محوله نمایند و کارها را از روی ساعت دقیق اجرا کنند. یکی از همان ایام که سر ساعت منتظر شرفیابی طبیب خود بود و حضور اعلم الدوله قدری به تأخیر افتاده بود علت تأخیر را سؤال نمود. اعلم الدوله این پیشامد را بر اثر خرابی ساعت دانسته و عرض کرد که ساعت رومیزی خرابی دارم که آن را دافرین به یادگار داده است و در تهران آن را نمی توانند تعمیر کنند. همیشه پنج شش دقیقه کند می باشد (برخلاف این گفتار در حال حاضر که نیم قرن از آن تاریخ می گذرد ساعت مذکور بسیار دقیق و صحیح کار می کند). شاه از همان روز یکی از ساعت های دقیق طاقچه ای دربار را بطور امانت به طبیب خود داد تا تأخیری در شرفیابی نشود. شاه برای طبیب خود منزل کوچکی در محله عربها تقریباً مبلغ یکهزار تومان از آقای سیدعلی آقا طباطبائی خریداری نموده بود. طولی نکشید آنجا را هم قدری دور پنداشته، طبیب خود و اهل و عیال او را در نازنجستان (شمال غربی وزارت دارائی فعلی) سکونت داد. اعلم الدوله ساعت درباری را که شاه موقتاً به او داده بود روی میز یکی از اطافهای بیرونی نازنجستان قرار داده بود. یکی از شبها قبل از آنکه دروازه ارگ را ببندند و قرق حکمفرما شود یک مأمور انگلیسی به اتفاق دو غلام سوار وارد ارگ شده نزدیک سردرب الماسیه کنار درب کوچک شمالی نازنجستان از مرکوب خود پیاده شده (در

مزبور به اندرون دکتر باز می‌شد) در را سخت کوبیدند و سپس دو تن از آنان وارد آستانه سرپله‌کان گشتند و اظهار داشتند که به دکتر شاه بگوئید ساعت ملکه ویکتوریا را که سابقاً به ناصرالدین شاه هدیه نموده و اکنون مظفرالدین شاه آن را به شما بخشیده فوراً مسترد دارید تا به سفارتخانه ببریم. دکتر از شنیدن این خبر غیرمتوجه بسیار متعجب گشت و فوراً دانست که این خیرچینی سفارتخانه طرح ریزی یکی از درباریان مخالف اوست. به مأمورین پیغام داد که اکنون شاه خواب است شما فعلاً بروید تا من از اعلیحضرت شاه کسب تکلیف کنم. پس از گفت و شنود بسیار حضرات قانع شدند... بعد پس از آگاه شدن شاه از جریان امر با کمال تعجب به اعلم‌الدوله گفته بود هیچ اهمیت ندارد، ساعت را بدهید بیاورند نزد ما و آن را در محل سابق خود قرار دهند! دکتر اعلم‌الدوله فوراً ساعت را فرستاد نزد شاه و دیگر از سرنوشت آن اطلاعی حاصل نمود.

در همان زمان کم و بیش این موضوع شهرت یافته بود حتی در اقوام می‌گفتند مأمورین دوباره به سروقت ساعت آمده از شخص شاه مطالبه آن ساعت را نمودند و شاه هم بدون اهمیت دادن به حفظ بادگاره‌های سلطنتی آن را به ایشان واگذار نمود؛ ولی صحت و سقم شایعه اخیر به نگارنده مکشوف نگردیده است. منتهی مدارکی موجود دارم که می‌رساند مظفرالدین شاه با انگلیسیها میانه خوبی نداشت. در مسافرت اول و سوم خود به اروپا به انگلستان نرفت، فقط در سفر دوم آن هم به اصرار میرزا علی‌اصغرخان اتابک به لندن رفت.

\*\*\*

در شهر صفر ۱۳۲۲ قمری مراسله‌ای از جانب مشیرالدوله وزیر امور خارجه بعنوان عین‌الدوله وزیر اعظم رسید که حاکی از دستگیری سالار افخم از ریاست مأمورین سفارت انگلیس بود. ضمناً می‌نگارد که سالار مزبور با آنکه از دولت انگلیس دارای ضمانت بود. جرم او را شرارت تشخیص داده بودند و دستگیری او یا تنبیه نمودن او با اولیاء دولت علیه ایران است. جریان را عین‌الدوله بعرض شاه می‌رساند. مظفرالدین شاه روی پاکت با ممداد این جمله را نوشته است: «عین‌الدوله این کاغذ را دیدم ابتدا سفیر انگلیس حقی ندارد که مداخله در این امور دولت بکند» (دو نامه و پاکت در نزد نگارنده موجود است).

\*\*\*

اعلم‌الدوله در سال ۱۳۲۳ که مصادف با سومین سفر شاه به انگلستان بود پیش از پیش مقرب و مورد اعتماد مظفرالدین شاه واقع گشته بود. در این سفر دکتر لندلی طیب انگلیسی شاه نیز همراه بود. دکتر لندلی سعی می‌کرد تا بتواند شاه را بطور غیررسمی به انگلستان ببرد، ولی شاه علاوه بر آنکه از مسافرت در دریا امتناع می‌ورزید، دل خوشی با انگلستان نداشت. زیرا در ۱۹۰۲ که به اصرار اتابک به آنجا رفت ادوارد هفتم آن درجه تجلیلی که از ناصرالدین شاه به عمل آورده بود از او نیاورد و بجای نشان مهم بازوبندی که به پدرش دادند نشان پست‌تری برای او فرستادند که موجب رنجش شاه گردید. بعدها که پادشاه انگلستان پی به این مطلب برد ناگزیر، با اکره نشان بازوبند را برای مظفرالدین شاه ارسال داشته بود. لندلی پی برد که دکتر اعلم‌الدوله عزیمت شاه را به انگلستان تجویز نمی‌نماید و این عدم تمایل را بر اثر دخالت طیب مخصوص شاه دانسته سکوت را به اصرار ترجیح داد و به توسط اعلم‌الدوله درخواست نمود تا لااقل چند هفته شاه به او مرخصی دهد تا به ملاقات خویشاوندان برود. درخواست او مورد تصویب واقع شد. شاه به او مبلغی وجه داده تا آنکه هنگام بازگشت به پاریس دو عدد ساعت جیبی طلا با زنجیر طلا برای او بخرد. پس از معاودت لندلی از لندن و ارائه ساعتها، شاه از دکتر انگلیسی خود که در انتخاب ساعت حسن سلیقه به خرج داده بود تشکر نمود و فوراً یکی از آنها

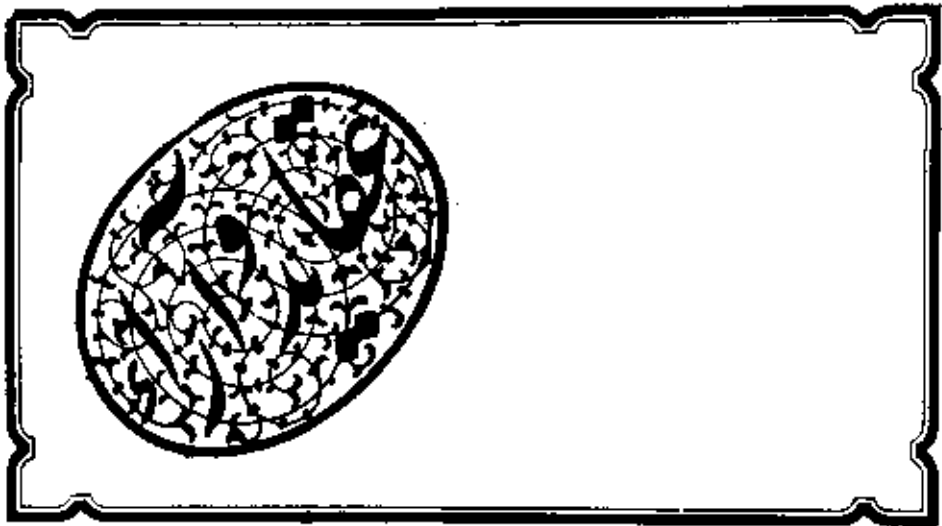
را با زنجیر در جیب خود جای داده و دیگری را در حضور طیب مخصوص به امیربهدار جنگ (قللر آکاسی باشی) هدیه نمود. امتیاز و برتری ساعت شاه نسبت به دومی این بود که علاوه بر حلقه‌های طلا دارای حلقه‌های پلاتین نیز می‌بود و امتیاز ساعت او در برابر ساعت امیربهدار نواختن سه رقم زنگ بود که با اشاره به کنار ساعت در مواقع مختلف صدای ساعت و ربع و دقیقه از آن برمی‌خاست. چندی بعد که شیخ شاه به تماشاخانه رفته بود در غیاب همراهان که هنگام تنفس با عین‌الدوله از شاه دور شده بودند ساعت و زنجیر مزبور را از جیب درآورد و بطوری که اعلم‌الدوله ملتفت نگردد آن را جوف کاغذ نازکی که در کنار میزش بود گذارد و به طیب خود داد و اظهار نمود که موقع مراجعت آن را باز کند و به احدی نشان ندهد. ولی امیربهدار که از قضیه آگاه گشته به اعلم‌الدوله اظهار داشته بود با آنکه من از زمان ولیعهدی شاه مقرب بودم شاه مرا خیلی محترم و معزز می‌شمارد حال معلوم شد که میانه شاه با شما از من خیلی بهتر است!

اعلم‌الدوله ساعت مزبور را همیشه با خود به مسافرت‌های خارجه می‌برد. در سال ۱۹۲۸ مسیحی که به اتفاق نویسنده این ستور به اروپا رفته بود هنگام مراجعت فقط ساعت مذکور را بدون زنجیر به همراه آورده بود و برای حفظ آن نوار بافته سیاه رنگی بدان متصل نموده بود. یک ساعت طلای معینی زنانه هم برای دخترش به تهران می‌آورد و در جیب دیگر درون قوطی گذارده بود. در سرحد روسیه و لهستان مورد بازخواست گمرکچی روس واقع شد. وی می‌خواست ساعت زنگی مظفرالدین شاه را به جای آن ساعت زنانه ایتکث‌دار ضبط نماید. نگارنده با چند کلمه الکن روسی که می‌دانست توانست به او بفهماند که از این ساعت کهنه منصرف گشته و آن ساعت زنانه او را ضبط کند. بدین طریق ساعت زنانه معینی از ید اعلم‌الدوله خارج گردید. هنگام ورود به ایستگاه مسکو همانطور که هنگام عزیمت به اروپا مشاورالممالک سفیر ایران به اتفاق حاجی حسن آقای ملک به استقبال آمده بودند، باز به اتفاق یکی از اعضاء سفارتخانه به استقبال آمده بودند و سفیر ایران از قضیه ساعت توقیف شده مطلع گشت و هرچند به اقدام پرداخت ابدأ نتیجه‌ای به دست نیاورد. ولی خوشبختانه ساعت یادگاری شاه نزد نگارنده محفوظ مانده است.

### بخش دو کتابخانه

دکتر جهان‌شاه صالح پزشکی نامی و از رؤسای پیشین دانشگاه تهران کتابخانه خود را به دو کتابخانه شهر کاشان بخشید. صالح در آن شهر زاده شده و درس خوانده. کتابخانه صالح در دو بخش بود. بخش پزشکی آن به کتابخانه دانشکده پزشکی و بخش ادبی و تاریخی آن به دانشکده ادبیات آن شهر واگذار شد. به صالح چون سالهای دراز وزیر بهداری و رئیس دانشگاه بود کتابهای زیادی در رشته علوم انسانی اهدا شده بود که بسیاری از آنها در کتابخانه‌های کاشان نبوده است.

□ دوست گرامی آقای بهمن بوستان فرزند مرحوم مجدالعلی بوستان از فضلا و قضات کتابخانه پدر خود را که مجموعه‌ای ادبی و تاریخی بود به کتابخانه وزیری یزد بخشید. در این کتابخانه اهدایی کتابهایی بوده است که بر غنای کتابخانه وزیری یزد می‌افزاید.



علیرضا داکاوتی فرانتزو

## فلسفه نویسان به فارسی

الف - از نخستین کسانی که به فارسی مطالب حکمی نوشته‌اند یا سروده‌اند ابوالهشیم جرجانی صاحب قصیده فلسفی معروف است به این مطلع:

یکیست صورت هر نوع را ونیست گذار  
چراکه هیأت هر صورتی بود بسیار

ابوالهشیم در اواخر قرن چهارم هجری می‌زیسته و دو شارح قصیده او یکی محمدبن سرخ نیشابوری و دیگر ناصر خسرو قبادیانی شاعر و نویسنده و سیاح مشهور در قرن پنجم می‌زیسته‌اند. هر سه حکیم فارسی نویس و فارسی گوی اسماعیلی هستند و ملاحظه خواهید کرد که در غالب موارد فلسفه نویسان به فارسی تمایلی اسماعیلی هست و یا آنکه نوعی ربط اسماعیلی داشته‌اند. حتی ابوریحان بیرونی هم که ریاضیات به فارسی نوشته بدش نمی‌آمده است که از باطنیان سخن بگوید، گرچه در قالب رد مقولات آنان باشد (دقت کنید!). و نیز از این جمله است ابویعقوب سجستانی مؤلف کشف المحجوب در حکمت و عقاید اسماعیلی که در اواخر قرن چهارم می‌زیسته است.

ب - بوعلی سینا پزشک و دانشمند و فیلسوف بزرگ ایرانی از کسانی است که به فارسی فلسفه نوشته (دانشنامه علایی) وجود تمایلات شیمی در بوعلی سینا و نیز در علاءالدوله کاکویه امیر دیلمی که این کتاب برای او نوشته شده مسلم است، اما جالب است بدانیم که بوعلی از خاندانی اسماعیلی بوده، بدینگونه بوعلی نیز به عنوان یکی از فلسفه‌نویسان به فارسی و همچنین شاگردان فارسی نویس او شاید متأثر از اسماعیلیه باشد.

ج - سهروردی (شهاب الدین یحیی، شیخ اشراق) مقتول به سال ۵۸۷ هـ. ق که نه تنها در اندیشه‌اش بیانگر حکمت فهادی و خسروانی است، بلکه رسالات فارسی بسیار در مسائل حکمت نوشته خالی از تمایلات هفتگرایانه (= سَبْعِيَّة) اسماعیلی نیست، چنانکه شارح و مترجم کتاب

سهروردی به فارسی - دکتر سید جعفر سجادی نیز به این مطلب اشاره نموده‌اند (صفحه بیست و دو سطر ۱۹ از مقدمه ترجمه فارسی حکمت الاشراف). سهروردی رساله‌ای به نام هفت هیکل (هیماکل النور) دارد که شاید اشاره به هفت سیاره باشد و شاید هم منظورش چهار عنصر و سه مولود (جماد، نبات، حیوان) است و بهرحال تأثر وی را از باطنیان می‌نمایاند (سی و یک). اینکه گفته‌اند سهروردی باب نبوت را بسود نمی‌دانسته همفکری وی را با مدعیان باطنی نشان می‌دهد.

قطب‌الدین شیرازی (شارح حکمة الاشراف) نیز کتاب درة التاج را به فارسی در فنون حکمت نوشته است.

د - عین القضاة همدانی (مقتول در ۵۲۵ هـ.ق) که از موارد اتهام او تمایل به باطنی‌گری بود از کسانی است که مطالب ژرف فلسفی را در تمهیدات و مکتوبات به فارسی نوشته است. البته اندیشه‌های فلسفی عین‌القضاة تاکنون دقیقاً تحلیل نشده، اما محققان ارتباط وی را با پیران اهل حق و باطنی همچون شیخ برکه و شیخ فتحه (و غیر مستقیم با باباطاهر) یادآوری کرده‌اند. همچنانکه گرایش ایرانی و پارسی‌گرایانه در اندیشه و آثار استادش احمد غزالی محسوس است. به گمان من جستجو در آثار عین‌القضاة ما را به این می‌رساند که او مانند اسماعیلیه معتقد به تأویل و باطن و اطاعت مطلق پیر بوده است.

ه - دیگر از کسانی که به پارسی‌فلسفه نوشته‌اند بابا افضل کاشی است که محققان، وی را به داشتن تمایلات باطنی منتسب می‌دارند و خود معتقد به مظهریت انسان کامل و عامل به کمان سر برده و بر ظاهر بینان و ظاهریان تاخته است:

دل گفت مرا علم لدنی هوس است      تسلیم کن اگر ترا دسترس است  
گفتم الف و گفتم دگر هیچ مگوی      در خانه اگر کس است یک حرف بس است

بدینگونه ایرانی‌گرایی و باطن‌گرایی در اندیشه و شیعی‌گری در دیانت قدر مشترک همه متفکرانی است که به فارسی فلسفه نگاشته‌اند. باید دانست که «تقیه» نیز نوعی باطن‌گرایی است، در تشیع جایگاه ویژه‌ای دارد.

و - خواجه نصیرالدین طوسی نیز که مدتها اختیاریاً یا اجباراً نزد اسماعیلیان قهستان می‌زیسته و به نام ناصرالدین محتشم دو کتاب اخلاق تألیف کرده و همچنین رساله «روضه التسلیم» را در عقاید اسماعیلی نگاشته، شاید در پارسی‌نویسی متأثر از اسماعیلیان باشد، چنانکه «فصول سیدنا» نوشته حسن صباح در مباحثات و اثبات طریقه تعلیم به فارسی بوده است. جالب اینکه پیش از نابود شدن کتب اسماعیلیان بدست هلاکو خواجه نصیر همه آن کتابها را خوانده بوده است زیرا سالها ساکن قلاع آنان بوده. البته خواجه نصیر به عنوان یک دانشمند امامی مذهب نیز می‌تواند به تأویل معتقد باشد، زیرا شیعه امامیه نیز تأویل را حق امام معصوم (که از جمله راسخان در علم است) می‌داند.

ز - عزیز نسفی صاحب رسائل فارسی در حکمت و عرفان و نیز استادش سعدالدین حمویه از شیعیان باطن‌گرا بوده‌اند. همچنانکه حروفیان و نقطویان دو گروه پیر و عقاید باطنی شیعی‌گرایانه و ایرانی‌گرایانه مطالب حکمی و اعتقادی خود را به پارسی نوشته‌اند. جالب است این را هم بگوئیم که ملاصدرا فیلسوف بزرگ (متوفی ۱۰۵۱ هـ) که در تفسیر قرآن و شرح احادیث توجیهات باطن‌گرایانه دارد و نیز شعر و نثر به فارسی نوشته گرچه اکثریت آثارش عربی است مدتها در قریه کهنک متواری و گوشه گیر بوده و این قریه سابقه اسماعیلی داشته و از مراکز آن فرقه بوده، چنانکه در تواریخ مسطور است و ملاصدرا در آنجا توانسته از گزند قشریان در امان بماند.



دکتر محمود عنایت

## موضوع نخست وزیری سید ضیاء پس از علاء\*

چند ماهی از انتشار خاطرات و تألمات، نگاشته بود که دکتر محمود عنایت این مقاله را برای چاپ شدن در آینده به من داد، ولی درج آن تاکنون به تأخیر افتاده. مرحومین پدر و عموی عنایت از مشاهیر اخیار تهران و از افرادی بودند که ارادت خاص تا مرحله فدویت نسبت به دکتر مصدق داشتند و محمود و حمید توأمان، هم از همان آبشخور سیراب شدند.

بنابرین آنچه محمود عنایت را بر آن داشته است که این مقاله را بنویسد بحث و تحلیل تاریخی و سنجش سند و مدرک است و نباید حمل بر آن شود که محمود عنایت قصد دیگری دارد. درج مقاله ایشان در آینده هم بر همین عیناست.

ملاقه‌مندان واقعی مصدق هیچگاه ازین نمونه پژوهشها روی بر نمی‌تابند زیرا مصدق خود از بیروان و میسران راه تحقیق و حق‌جویی بود.

مرحوم دکتر مصدق، هم در تقریرات، و هم در خاطراتش اظهار عقیده کرده است که بعد از استحقاق ناگهانی حسین علاء در هفتم اردی‌بهشت ۱۳۳۰، وقتی جلسه فوق‌العاده مجلس برای ابراز تمایل به نخست‌وزیر آینده در روز شنبه هشتم اردی‌بهشت تشکیل شد نظر انگلیسیها این بود که سید ضیاء‌الدین طباطبائی را روی کار بیاورند. نوشته است:



جلسه تشکیل شد، به مشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان اینطور تصور مینمودند [که] تصدی آقای سید ضیاء‌الدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند و کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود نه جرأت میکردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند. نه مقتضیات روز اجازه میداد به کاندیدای سیاست بیگانه رأی بدهند که چون صحبت در گرفت و مذاکرات بطول انجامید برای تسریع در کار و خاتمه دادن به مذاکرات یکی از نمایندگان که چند روز قبل از کشته شدن رزم‌آرا نخست‌وزیر بخانه‌ی من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمیکرد برای قبول کار حاضر شوم اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم و این پیش آمد سبب شد که نمایندگان از محظور در آیند و همه بالاتفاق کف بزنند و بمن تبریک بگویند.<sup>۱</sup>

این بیان دکتر مصدق در خاطرات اوست که مطلب را به اجمال و بدون ذکر اسم نماینده مذکور نقل کرده، اما در تقریرات مصدق مطالب صریحتر بیان شده و اینطور آمده است:

... روز شنبه هفتم اردیبهشت که جلسه فوق‌العاده در مجلس تشکیل شد گفتند که انعقاد جلسه از این لحاظ است که نخست‌وزیر استعفا کرده است و تشکیل جلسه برای اخذ رأی تمایل نسبت به نخست‌وزیر جدید است. البته نمایندگان میدانستند که نامزد نخست‌وزیر کی است و باید به کی رأی بدهند. قبل از اینکه صحبت از او به میان بیاید چون آقای جمال امامی می‌دانستند که من بهیچوجه به تشکیل دولت عقیده‌ای ندارم و یکی دو ماه قبل هم با من مذاکره کرده بودند و من امتناع کرده بودم (برای اینکه ناگهانی اسم از آن شخص مورد نظر برده نشود) میخواستند با تکلیف آن سمت به من، مدتی مذاکره پیش بیاید و وقتی من گفتم قبول نمیکنم آنوقت اسم شخص معهود را عنوان کنند، لذا پیشنهاد کرد که من دولت تشکیل بدهم و من چون ملتفت بودم که اگر امتناع دولت جدید خط بطلان بر تمام کارهایی که شده است خواهد کشید بلا تأمل قبول کردم.<sup>۲</sup>

بیان مرحوم دکتر مصدق از دو جهت قابل تأمل است. یکی اینکه در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ - همانطور که خود او اشاره میکند - غلیان احساسات ضد انگلیسی به اوج خود رسیده بود و خشم و نفرت افکار عمومی از طغیان حاکم و دولتمردان و رجال محافظه‌کار چندان شدید بود که حتی حسین علاء هم که البته در آن زمان هنوز چندان طرفیتی با ملیون و طرفداران مصدق نشان نداده بود، و به قول دکتر مصدق هنوز هم می‌شد او را «مردی خیرخواه و صمیمی و راستگوه» دانست که نخواست یا نتوانست با ملی کردن صنعت نفت ابراز مخالفتی کند و چون فطرتاً هم آدم ملایم و محافظه‌کاری بود و در آن شرایط نمی‌توانست با جنبش همراهی کند. بزودی در مقابل سیل حوادث سپر انداخت و مسند نخست‌وزیری را به دکتر مصدق سپرد. عقلاً درست به نظر نمی‌رسد که در چنان شرایطی انگلیسها و رجال دست راستی نقشه روی کار آوردن سید ضیاء - یعنی عامل اصلی، و بقول خودش مسبب کودتای ۱۲۹۹ و بانی رژیم بیست ساله را - آنهم با چنان صحنه‌سازی - کشیده باشند و بر این مدعا چه دلیلی بهتر از نامه استوکس، مهرداد سلطانی انگلیس به اتلی نخست‌وزیر وقت آن کشور که دکتر مصدق ترجمه آنرا استخراج و به یادداشتهای خود ضمیمه کرده است.<sup>۳</sup> در این نامه که به تاریخ

چهاردهم سپتامبر ۱۹۵۱ است استوکس ضمن بحث دربارهٔ جو سیاسی ایران می‌نویسد:

«... به اعتقاد من گروه معهود ضیاء [= سید ضیاء] ... دیگر به درد نمی‌خورد و کاری ازش ساخته نیست، مگر به پشتیبانی حکومت نظامی... هرچند ضیاء آفتابی شده است چنین بنمایند که شاه هنوز حاضر نیست که از او پشتیبانی کند.»<sup>۵</sup>

گفتیم نماینده‌ای که دکتر مصدق را بعد از استعفای علاء در جلسهٔ خصوصی مجلس نامزد کرد جمال امامی<sup>۶</sup> بود. کماتی که اوضاع و احوال آن زمان را درک کرده‌اند میدانند که امامی در عین اشتهاوری که به طرفداری از شاه و دربار و جبههٔ دست راستها و محافظه کاران داشت به اقتضای طبیعت شخصی و خصوصیات ذاتی، و خلفیاتی که شخصیت انفرادی هرکس را تشکیل میدهد این ویژگی را هم داشت که اهل صراحت لهجه و ناشگویی، و حتی در مواقعی بدزبانی و هتاکی بود. چنین آدمی که حتی رزم آرا را از گزند زبان خود مصون نگذاشته بود<sup>۷</sup> داعی نداشت که در عین عدم اعتقاد به دکتر مصدق، و در همان حال که زمامداری او را به ضرر مملکت و شاه و طبقهٔ خودش می‌داند صرفاً برای ظاهر سازی و پی به گریه گم کردن و نعل و وارو زدن از مصدق نام برد و او را دعوت به قبول صدارت بکند و بعد با علم به اینکه مصدق زیر بار این مقام نخواهد رفت به کمک همدستانش سید ضیاء را وارد معرکه کند.

در این مورد برای اینکه حتی المقدور رأی مقرون به صوابی صادر کرده باشیم به نطقهای امامی رجوع می‌کنیم که تقریباً نمودار کامل جهت‌گیری سیاسی، و در واقع مخالف خوانی‌های او است، و در دوره‌ای که هنوز جبههٔ ملی دچار تشتت و تجزیه نشده بود و مصدق قدرت بلامعارضی در افکار عمومی کسب کرده بود این مخالف خوانیها در عین اینکه می‌توانست نشانهٔ ضدیت عناصر و مراجع مقتدرتری در داخل و خارج مملکت باشد، در حکم سبزه و معارضهٔ آشکار با افکار عمومی - و بهمین دلیل متضمن بی‌پروائی و جسارتی بود که از لحاظ کمیت و نوع مخاطراتی که می‌توانست متوجه شخص کند دست کمی از شهادت لازم برای مبارزهٔ انفرادی بر ضد یک دولت قدر و زورگو ندارد. جمال به عنوان سرکردهٔ اقلیت، هم از اجرای قانون خلع ید، و در گرماگرم جوش و خروش و تلاطم احساسات ضد انگلیسی علناً در مجلس می‌گوید:

«راهی را که ما انتخاب کردیم هر روز فاصلهٔ بین ما و بلوک غرب را زیادتیر میکند... نتیجه آنست که در دامن بلوک شرق می‌افتیم... آمدیم زیر ابرویش را برداریم، چشمش را کور کردیم... حکایت آن طبیب است که مباحث کرد من سنگ کلیهٔ بزرگی را در آوردم، گفتند مریض چه شد؟ گفت او مرد...»<sup>۸</sup>

امامی در همین جلسه که کمتر از یکماه از شروع خلع ید می‌گذشت و دولت مصدق در اوج محبوبیت خود بود گفت: «بنده با طرز اجرائی دولت آقای مصدق موافق نیومدم برای اینکه میدیدم چه عواقب وخیمی خواهد داشت.»<sup>۹</sup>

دو ماه بعد از این تاریخ، و در حالی که عمر حکومت مصدق هنوز به شش ماه نرسیده بود در مجلس گفت: «... فرمودند به دکتر مصدق چه ایرادی می‌گیرید بنده عرض می‌کنم هزاران ایراد!... در جامعه‌ای اگر بنا شود ایراد به دولتی گرفته شود این دولت مصون از هیچ ایرادی نیست. یعنی هرچه



سیدضیاءالدین طاطیاری



جمال افشاری

نیاید بکند کرده است...<sup>۸</sup>

قرب بک ماه بعد ماده غلبه‌تری می‌شود و جمال ضمن نطق تندتری که ضمن آن از عدم تأمین جانی اقلیت مجلس و حمله و ناسزاگوئی بعضی از روزنامه‌ها نسبت به نمایندگان اقلیت گله می‌کند می‌گوید:

«من می‌دانستم که دکتر مصدق آدم کج سئیه‌ای است، آدم لجوجی است. آدم منفی بافی است ولی این امید [؟] را نداشتم که دکتر مصدق که چهل سال سنگ آزادی را به سینه زده است اول کارش عدم آزادی باشد. سلب آزادی حتی از وکلاء باشد. این را باور نمی‌کردم. این نقض غرض است. یک کسی با وسائلی بیاید پیشوای ملی بشود و تا آمد، لگد به تمام گفته‌های قبلیش بزند...»<sup>۹</sup>

برای نسلی که بعد از مصدق، و در واقع بعد از «مشروطیت صغیر» شاهد مجالسی رام و آرام بود و مجلس و مجلسیان تا مدت‌ها برای او نمونه سکون و سکوت و تمکین در حضور دولتمردان بودند شاید بیان این نکته جالب باشد که «جمال» این سخنان تند و تیز را غالباً در تالار جلسه علنی در حضور خود دکتر مصدق و وزیران کابینه او با حضور تماشاچیان و روزنامه‌نگاران ایراد می‌کرد. متن نطق او - نظیر نطق سایر نمایندگان - غالباً در روزنامه‌ها چاپ می‌شد و گاه نیز بطور زنده از رادیو پخش می‌گردید. روزنامه‌های مخالف، اعم از چپ و راست هم تا آخرین روز حکومت مصدق مشغول انتشار بودند و اگر بعضی از آنها توقیف می‌شدند، روزنامه‌های دیگری بلافاصله جای آنها را می‌گرفتند، و بدین ترتیب بساط روزنامه فروش‌ها هیچوقت از روزنامه مخالف خالی نبود، و این وضعی بوده که نه تنها در دوران مصدق، بلکه در تمام دوران دموکراسی صغیر که از بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۲۲ و مجموعاً دوازده سال و بیست و هفت روز طول کشید بجز در ایام استثنائی و معدود باقی و برقرار بود و با این حال صدای همه بلند بود که آزادی نیست!

\*\*\*

تندترین نطق جمال بر ضد مصدق، در جلسه ۲۱۲ مجلس شانزدهم، و در تاریخ سه‌شنبه نوزدهم آذر ایراد شد، و این زمانی بود که مخالفان دولت بواسطه حدوث حوادث چهاردهم آذر - یعنی غارت روزنامه‌های وابسته به هر دو جناح چپ و راست مخالف توسط جماعتی که شعبان جعفری شاخص‌ترین چهره آنها بود دستاویز مناسبی برای حمله به مصدق پیدا کرده بودند. روزنامه‌های دست چپ، این جماعت را وابسته به دربار و تجهیز شده توسط دولت معرفی کردند و حال آنکه در بین روزنامه‌های غارت شده، چند روزنامه وابسته به دربار وجود داشت که معروف بود توسط ملکه مادر تقویت و حمایت می‌شوند و به هر حال طرفدار شاه و مخالف مصدق بودند و منطقی به نظر نمی‌رسید که دربار دستور سرکوبی آنها را صادر کرده باشد.

شایعه قابل قبول‌تر که البته هرگز به ثبوت نرسید این بود که عناصری از داخل دولت که تمایلات شاهی آنها بر گرایش مصدقی می‌چربید، طراح و کارچرخان ماجرا بوده‌اند. خود دکتر مصدق بطور قطع در این جریان دست نداشت. وقتی هم از چند و چون ماجرا به درستی مطلع شد طی نطقی در مجلس شدیداً مسبین رامحکوم کرد. ولی با توجه به ترکیب کلی نظام اداری و اجرایی و سرسپردگی و وابستگی دستگاههای انتظامی به اساس هیئت حاکمه، مسئله در بوته ابهام و اهمال ماند و کسی مجازات نشد.

روز سه شنبه نوزدهم آذر ۱۳۲۰ که دکتر مصدق خود نیز در مجلس حضور یافته بود قبل از تشکیل و رسمیت یافتن جلسه، تظاهراتی در داخل تالار جلسه علنی بر علیه مصدق و نمایندگان اقلیت صورت می‌گیرد و سرانجام کار به جنگ مغلوبه می‌کشد و تماشاچیان و وکلاء با هم دست به یقه می‌شوند! گویا در همین جلسه بود که منوچهر تیمورتاش (فرزند تیمورتاش وزیر دربار رضا شاه) که در آن موقع از مخالفان سرسخت مصدق بود توسط تماشاچیان طرفدار دولت مضروب شد.

معروف شد که مرحوم کریمپور شیرازی مدیر روزنامه شورش، از لژ تماشاچیان به داخل تالار پریده و با تیمورتاش دست به یقه شده است. در همان موقع سایر وکلاء و اقلیت به کمک تیمورتاش شافته و کریمپور را متفقاً به زیر مشت و لگد گرفته‌اند. عاقبت جمال امامی که تا این لحظه در دعوا شرکت نداشت به وسط معرکه می‌آید و کریمپور را که در قیاس با جمال امامی جنه کوچکی داشت از پشت با یک دست بغل می‌کند و از معرکه بیرون می‌برد.<sup>۱۱</sup>

بعد از تشکیل جلسه نیز نمایندگان اقلیت دست به تظاهرات شدیدی بر ضد دولت می‌زنند. ابتدا برآسته به عنوان تصحیح صورت جلسه قبل به پشت تریبون می‌رود و با علم به اینکه جریان مجلس مستقیماً از رادیو پخش می‌شود با اغتنام فرصت از سالروز حقوق بشر شعارهای تند بر ضد دولت مصدق می‌دهد. بعد هم که مصدق برای ایراد نطق به پشت تریبون می‌رود، مخالفان با سه صدا درآوردن پیشدستی‌های صندلی، مانع نطق او می‌شوند و سرانجام جمال به پشت تریبون می‌رود و سفره دلش را باز می‌کند. او خطاب به مصدق می‌گوید:

آقای نخست‌وزیر، شما هیچ وقت در عمرت نه تنها نخست‌وزیری که مراعات قانون و مجلس را بکنند، هیچوقت هم یک همچو فردی نبودی که در خانه‌ات بشینی و مراعات قانون را بکنی. اگر در صف اقلیت هم باشی مراعات قانون را نمی‌کنی. شما مگر کسی نیستی که از مجلس پاشیدید رفتید جلو درب مجلس، به مردم گفتید آنجا مجلس نیست، اینجا مجلس است. آمدی اینجا نشسته‌ای چه کنی. برو همان چاقوکنشها برای شما مجلس هستند. (نخست‌وزیر - حالا هم می‌روم). بروا مرا می‌ترسانی؟... من نمی‌دانستم ایشان اینقدر جاه طلب است. این را فرض نمی‌کردم. می‌دانستم که از زنده باد و مرده باد خوشش می‌آید، می‌دانستم که هوجبی است، ولی جاه طلبی او را اینقدر نمی‌دانستم. من اینقدر فرض نمی‌کردم، یک پیرمرد هفتاد و چند ساله‌ای که همیشه هم تمارض می‌کند وقتی وارد این مملکت می‌شود می‌رود زیر لحاف، ولی در آمریکا شلنگ تخته می‌اندازد. این آدم اینقدر سماجت بخرج می‌دهد که من می‌انام برای چی؟ یک روز دکان نفت باز می‌کند، هشت ماه می‌گذرد بعد می‌بیند غلط رفته، مگر ول می‌کند. می‌بیند این دکان بسته شد دکان انتخابات باز می‌کند، بعد دکان خبازی و نعلبندی باز می‌کند. برای این که مردم را فریب بدهد. آقا آخرش چی است؟ چه کردی برای این مملکت، چه کردی در این هشت ماه جز بدبختی، فلاکت، نکبت، دوئیت چه ایجاد کردی؟ چیز عجیبی است. من عرض کردم عقلم قاصر است. شما نمایندگان ملت که علی‌رغم ایشان نمایندگید بگوئید، او که شما را نمایندگی نمی‌داند، او چاقوکنشهای جلو مجلس را نمایندگی می‌داند، ولی حتی هم همین است که با شما اینطور رفتار شود. همین حق است. آقا، من روی سختم با ایشان نیست. ایشان معتقد به این حرفها نیست. معتقد به مملکت نیست، معتقد به نظم و



دکتر محمد مصدق

آرامش نیست. او بکس سرشت خاصی است. خدا یک مرضهائی را گاهی برای تنبیه جامعه ایجاد می‌کند. دکتر مصدق هم یکی از آن امراض است که خدا برای ایران فرستاده است...<sup>۱۱</sup>

در برابر تمام این حرفه‌ها، مصدق در جواب مستقیمی که در همان جلسه به جمال امامی داد فقط گفت:

«با تمام معایبی که جناب آقای امامی برای من ذکر کردند ایشان خودشان پیشنهاد نخست‌وزیری مرا کردند (جمال امامی - غلط کردم). من نمی‌دانم این تقصیر با جناب آقای امامی است یا با من که جاه‌طلب بوده‌ام و با این معایب نخست‌وزیری را قبول کرده‌ام، امید دارم که ملت ایران در این باب قضاوت کند و آنچه را حقیقت است درک کند.»

\*\*\*

جمال در عین این ناسزاگوئی و تندزبانی و نوهین به دولت سعی می‌کرد خود را یک «بارلمانتره اصولی و جاسنگین و مصلحت‌اندیش معرفی کند! و معتقد بود که حکومت برای این بوجود آمده است که امنیت همه افراد، و حتی مخالفان خود را تأمین کند و بهمین دلیل به دکتر فاطمی معترض بود که چرا بعد از انتصاب به معاونت نخست‌وزیری در روزنامه‌اش به مخالفان دشنام می‌دهد. در جلسه سه شنبه نوزدهم آذر ۱۳۳۰ در همین باب گفت:

«معاون نخست وزیر قباحات نمی‌فهمد. علنی در ارگنان دولت بمن فحش می‌دهد... اگر آقای دکتر بقائی فحش بدهد دکتر است، پسر بکس شخصی است، با ما همقطار است. او هم فحش زنده نباید بدهد. خوب حالا می‌گوئیم وکیل است، آزاد است وی تو چه می‌گوئی! تو دولتی! تو برای این هستی که نگذاری به من فحش بدهند...»

وی با همین استدلال معتقد بود که اگر حقیقت و امنیت مخالفان از جانب دولت مورد تعرض واقع شود خطر رژیم و دولت برای آزادی فردی کمتر از کمونیست نیست. می‌گفت:

«اگر من از کمونیستها می‌ترسم برای این است که اگر آنها بر مملکت مسلط شوند متعرض جان و مال و ناموس و مزاحم حیثیت و آزادی و بالاخره حقوق ما خواهند بود. خوب، حالا اگر دولت بیاید این کار را بکند به کی متوسل شویم؟... وقتی دولتی که با پول ملت ایجاد شده است خودش می‌آید متعرض ما می‌شود من از این به که پناه ببرم. (صنائی<sup>۱۲</sup> - به خدا، و خدا انتقام خواهد کشید) لاله الا الله... ما پریروز که شنیدیم اینجا جلوی حزب توده را گرفتند<sup>۱۳</sup> تصمیم داشتیم بیاییم به شهربانی تقدیر کنیم، ولی خوشبختانه نکردیم. چون دیدیم که درجهنم ماری است که از او باید به غاشبه پناه برد.»

\*\*\*



اما تمام این سروصداها تا وقتی بود که زور مجلس و مطبوعات به دولت می‌رسید و مشروطیت صعیب‌هنور نیمه نفسی داشت. بعدها که قدرت دولت به جایی رسید که وکیل مجلس را با پس‌گردنی از فرمانداری نظامی بیرون کردند، با اینکه در مجلس شورا کار به استیضاح از دولت کشید هیچکس زورش به فرماندار نظامی وقت نرسید، اگرچه نماینده مقتدری مثل جمال باشد که آن موقع سناتور جمال امامی شده بود. اعتراض ملایم و متین تقی‌زاده و علی‌دشتی در سنا نیز فقط تا این حد اثر داشت که در بایگانی تاریخ ثبت و ضبط شود؛ و به زبان عامیانه: همه ماستها را کیسه کردند.

در آن موقع دولت تقریباً همان دولتی شده بود که مرحوم جمال می‌خواست؛ یعنی نه جافوکشی به روزنامه‌های مخالف، می‌فرستاد و نه در روزنامه‌ها به مخالفان فحش می‌داد. چون اصلاً مخالف و معارض به سبب سابق وجود نداشت. تا حاجتی به فحش و دشنام و اجزام جافوکش به چاپخانه باشد. درست است که تا چند سالی بعد از ۲۸ مرداد در مجلس و مطبوعات صداهائی بر ضد حکومت بلند شد و خود جمال هم در مجلس نطفه‌ائی در انتقاد از اعمال دولت ایراد کرده اما اولاً این مخالفتها متفرق و سست بود و قبل از اوچگیری خاموش می‌شد، و ثانیاً مخالفان هم - لاف‌لاقی تا دیرزمانی آن مردان تند حمله و شیرگیر سابق نبودند و بهمین جهت زبان مخالفت و اعتراض نیز اندک اندک دگرگون شد و بغیر از موارد استثنائی در لباس ایما و اشاره در آمد و کنایه و استعاره و تمثیل بجای بیان صریح و بی‌پرده را گرفت.

\* \* \*

بقول احمد کسروی، کوتاه سخن آنکه مردی با خصوصیات و مذاق و مشرب جمال امامی وقتی دکتر مصدق را دعوت به قبول صدارت می‌کند قاعدتاً نظرش این است که مملکت (با هیئت حاکمه‌ای که در آن موقع گرداننده و در واقع صاحب مملکت بود) بطور موقت هم که شده از بن‌بست نجات یابد. این توضیح نیز در اینجا لازم است که قبل از قتل رزم‌آرا هم ظاهراً جمال در یکی دو نوبت به مصدق پیشنهاد کرده بود که جای رزم‌آرا را بگیرد، و دکتر مصدق در جلسه یکشنبه سوم آذر ۱۳۳۰ طی نطقی - که آنهم در جواب مخالفتهای جمال امامی ایراد شد - گفت:

«جناب آقای جمال امامی در زمانی که رزم‌آرا نخست وزیر بود با ایشان مخالف بودند. این را کاملاً تصدیق می‌کنم و برای این مخالفت، درست نمی‌دانم چند جلسه منزل بنده تشریف آوردند و مذاکره فرمودند که من نخست وزیر بشوم. به ایشان عرض کردم که این مقام را نمی‌توانم قبول کنم بجهت اینکه آن چیزی را که انگلیسیها می‌خواهند نمی‌توانم اجرا بکنم...»

بعد از قتل رزم‌آرا در آن شرایط استثنائی که صدای گلوله حلیل طهماسبی (کشنده رزم‌آرا) هنوز در فضا طنین انداز بود، جلوگیری از ملی شدن صنعت ملی بدست یک نخست وزیر انگلوفیل یا محافظه‌کار خلاف مصلحت وقت، و حتی خلاف مصلحت انگلیسیان بود. راه درست و عاقلانه این بود که مصدق با آنان مسکوتیت را بگردن بگیرد تا یا تدریجاً واقعیات را بپذیرد و مجبور شود بخوبی با شرکت نفت به توافق برسد، و یا وقتی که دید از عهد حل مسئله بر نیامید استعفاء داده مسند را باز به همان قدیمی‌ها بسپارد. مصدق نه سازش کرد و نه استعفا داد و حریفان ناچار به آخر الدواء کودتا متوسل شدند.

دوران بیست و هشت ماهه حکومت مصدق تنها فرصتی در رژیم گذشته برای رجال محافظه‌کار بود تا نقش رادیکالهای انقلابی را ایفا کنند و در داعیه آزادیخواهی با جناح چپ همگام شوند.

یادداشتها

\* بحثی از یادداشتهای پراکنده‌ای است که در حاشیه خاطرات دکتر مصدق قلمی کرده‌ام، و ضمن آن سعی کرده‌ام که بدور از حسد و بغض با گوشه‌ای از تاریخ معاصر برخورد کنم و صرفاً تناقضاتی را نشان دهم که بر فرض الحیات، دلیل حیانت کسی نیستند، بخصوص که هیچ مرجعی سز تاریخ نمی‌تواند دربارهٔ اشخاصی رأی نهائی صادر کند، که حدیث نیک و بد ما به روزگار خواهد ماند... م. ب.

- ۱- خاطرات و تأملات مصدق. بگویش ابرج افشار. انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۵ (ص ۱۷۸)
- ۲- تقریرات مصدق در زندان یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر. تنظیم ابرج افشار، چاپ سازمان کتاب، ۱۳۵۹ (ص ۱۲۰)

\* نخست مرحوم علی مصدخان عامری استاد انگلیسی متوجه این نامه شده بود و خاطرات اتلی را دیده و نامه را از آنجا برگرفته و ترجمه کرده بود و با مقدمه‌ای به من داد و در مجلهٔ رهنمائی کتاب همراه عکسی از مصدق و اتلی به چاپ رسانیدم. بخش مشوراتی سازمان امنیت برای آنکه بداند عکس را از کجا به دست آورده بودم (چون مصدق بر روی آن تاریخ گذاشته بود) مرا به ساختمانی حوالی میدان فردوسی خواستند. آن جریان را در خاطرات و تأملات یادداشت کرده‌ام (ابرج افشار).

۳- بعد از معرفی دولت علاء به مجلس شانزدهم (یکشنبه هجدهم فروردین ۱۳۳۰) آشتیانی‌زاده نمایندهٔ منفرد مجلس - که ضمت در آن موقع معروف به طرفداری از قوام بود - در جلسهٔ سه‌شنبه ۲۰ فروردین اظهاراتی در مخالفت با علاء ایراد کرد و گفت کسی که به اعتراف تقی‌زاده، طرف مؤثر و شریکی و مشاور در انشاء قرارداد ۱۹۳۳، بوده نمی‌تواند در چنین موقعی که صحبتی از ملی کردن صنعت نفت است نخست‌وزیر شود، و چون در روز معرفی کابینه به مجلس، دکتر مصدق طی نطقی علاء را دوست سی ساله خود معرفی کرده و تلویحاً دولت او را مورد تأیید قرار داده بود آشتیانی‌زاده بطور ضمنی مصدق و یارانش را مورد حمله قرار داد و آنها را متهم کرد که با دولت علاء بند و بست کرده‌اند.

در جلسهٔ پنجشنبه بیست و دوم فروردین ۱۳۳۰، دکتر مصدق در مقام جوابگویی پشت تریبون رفت و متذکر شد که تفاوت علاء با تقی‌زاده این است که تقی‌زاده نا علم و اطلاق از مضار قرارداد ۱۹۳۳ زیر این قرارداد را امضاء کرده، و حال آنکه علاء تدانسه و فهمیده در مضدمات گزاره این قرارداد دخالت کرده است. بنابراین نه تنها مرتکب جرمی نشده بلکه در ارتکاب جرم هم قصد نبوده و به اصطلاح جزئیون انانسیون کوپابل (intention coupable) یا قصد جرم نداشته است. البته مبتنان به آقای علاء این ایراد را نمود [که] اجرا حاضر شدند بدون مطالعات کافی مأموریت دولت را قبول کنند ولی همه می‌دانند که هرکس در دورهٔ دیکتاتوری متعددی کار بود نمی‌توانست از امر دولت تخلف کند.

به نظر مصدق در آن موقع، علاء فقط یک نفر داشت و آن این بود که به عائله تقی‌زاده فرق لعاده اهمیت میداد و این اهمیت را هم صراحتاً ابراز می‌کرد اما همین امر دلیل صداقت و راستگویی او بود. (نگاه کنید به مذاکرات مجلس شانزدهم، از جلسه ۱۳۰ تا جلسه ۱۳۵ - فروردین ۱۳۳۰).

باید دانست که در آن هنگام روابط علاء و دکتر مصدق حسنه بود و هنوز طرفین برای همدیگر شمشیر نکشیده بودند. ولی بعداً که علاء به وزارت دوبار رسید با شدت گرفتن اختلاف شاه و مصدق، رابطهٔ مصدق و علاء هم شکراب شد و اوج این اختلاف در واقعهٔ نهم اسفند (۱۳۳۱) بروز کرد که بالاخره به استعفای علاء از وزارت در پی، و انتصاب ابوالقاسم امینی به کفالت دربار منجر شد. موضوع روابط دکتر مصدق و تقی‌زاده در فصل دیگری مورد بحث قرار گرفته است. اما در این فرصت می‌گوئیم ما استدلال دکتر مصدق تقی‌زاده هم قابل تریه است. زیرا که او نیز نمی‌توانست از دستور رضا شاه تخلف کند و علاوه در کمالت صراحت در مجلس شانزدهم اعتراف کرده که آلت فعل بوده است. یادآوری این نکته هم شاید جالب خاطر باشد که دکتر مصدق در همین مجلس شانزدهم - در جلسهٔ ۲۷ مهر ۱۳۳۰ - و بدستجی دیگر ضمن اشاره به آلت فعل بودن وزره و وکلاء در دوران رضا شاهی گفته بود:

«با این حال وزره و وکلاء نمی‌توانند به عنوان نبود آزادی، خود را تبرئه کنند چونکه آنها مجبور نبودند کار قبول کنند تا اینکه نسبت به مملکت حیانت کنند که بالاتفاق با اختیار لایقانی، اختیار، استماع از روی اختیار، متانی اختیار نیست [و مقصود این بود که ردل کشور و لشگری در عین اجتناب از اطاعت از مافوق، لافل دارای این اختیار بودند که اصلاً از روز اول قبول کار نکنند اما دکتر مصدق به دلائل سیاسی نمی‌خواست عین این استدلال را در مورد حسین علاء بکار ببرد و او را هم مثل تقی‌زاده در خور محکومیت سیاسی بداند.

۴- در دورهٔ چهاردهم مجلس که مصدق با اعتبارنامه سید ضیاءالدین به مخالفت برخاست و نطق مفصل و شدیدالحنی بر ضد او ایراد کرد سید ضیاء برای اینکه نمایندگان مجلس را از رد اعتبارنامه خود برداشته باشد در جلسهٔ هفدهم اسفند ۱۳۳۲ ضمن حملهٔ متقابل به مصدق و دفاع از خویش، صلاحیت سیاسی خود را با رژیم شاه مرتبط کرد و به مجلسیان هشدار داد که: «موضوع صلاحیت من برای وکالت مجلس شورای ملی بعلت اینکه مسبب کودتا بودم بیگ تنایب خطرناکی را ممکن است برای مملکت پیش آورد اگر من بدلیل اینکه مسبب کودتا بودم صلاحیت وکالت مجلس شورای ملی را نداشته باشم پس تمام تشکیلات و تأسیسات نتیجه از کودتا میبایست مورد تجدید نظر واقع شود و با علاءی که ماها به حفظ اساس مملکت فعلی داریم

گمان نمی‌کنم که صلاح ما و مملکت ما باشد نه فقط از نظر سیاست داخلی بلکه از نظر سیاست خارجی، زیرا تصمیم مجلس شورای ملی در عدم صلاحیت اینجانب ممکن است از طرف اجانب اتخاذ سندی شود و قانونی بودن تشکیلات و تأسیسات اجراییه و مطهر معظم کن که مقام سلطنت است مورد تزلزل واقع گردد.

سید ضیاء مطلب را از این هم بازتر کرد و به تأیید و ایازم گفت:

و آقای دکتر مصدق السلطنه در سنه ۱۳۰۴ یا استقرار سلطنت پهلوی مخالفت نمودند و چون دکتر در حقوق هستند میبایستی کاملاً بتوجه باشند که از لحاظ حقوقی بین المللی چنانکه مخالفت ایشان با اعتبارنامه من مورد تصویب مجلس شورای ملی قرار بگیرد طبعاً پایه سلطنت فعلی را متزلزل کرده‌اند. (سیاست موازنه نمی در مجلس چهاردهم، بقلم حسین کی استوان، بهمن ۱۳۳۷، ص ۶۳).

ظاهراً همین سخنان یکی از مؤثرترین عطل تصویب اعتبارنامه سید ضیاء بود. حسین کی استوان می‌نویسد:

... اظهارات ایشان را جمیع به اینکه رد اعتبارنامه او پایه سلطنت و تشکیلات حاصله از کودتا را مست و متزلزل می‌کند، و همچنین نرس باره‌ای از نمایندگان از تقویت مزب توده که مخالف جدی سید ضیاء بود در تصویب اعتبارنامه تأثیر بسزایی داشت. و بر تو از همه وجود وکلای دوره دیکتاتوری بود که انتصاب آنها با نظر همان مقاماتی انجام شده بود که سید ضیاء اندین در کف حمایت آنان قرار داشت و همین وکلای بودند که رأی به اعتبارنامه عامل کودتا دادند. (همان کتاب، ص ۵۸۹).

۵- جمال امامی فرزند حاج امام جمعه خمینی (از احزاب صدر مشروطه) بود و هیچوقت حسن شهرت پدر را پیدا نکرد اما در تهران (و شاید هم در مسقط الرأس) پرو بی و کبابیانی داشت و معمولاً عطش را میخوردند. خودش یکبار در مجلس گفت: «در ادارات اسم مرا گذاشته‌اند منتهی السلطنه ثانی، چون هرکس بیاید در خانه من و بگوید مرا توصیه کن من ردش نمیکنم.» (از صورت جلسه یکشنبه پنجم آذر ۱۳۲۹- مجلس شانزدهم).

در جلسه پنجشنبه هشتم تیر همان سال که مجلس بر سر تشکیل دولت موقتیه رژیم آرا متشجع شده بود هنگامی که جمال امامی می‌خواست از رژیم آرا بعنوان کسی که لباس سیرپلی پوشیده و به شما (یعنی مجلسیان) هم تعظیم میکند، تعریف کند دکتر مصدق فریاد زد: «آقای امامی، تو وکیل ملنی، این حرف را نزن».

جمال، برتنش از عقائدش، یک سخنور سیاسی چیز دستا بود و لهجه آذری هم برگرمی چانه‌اش می‌افزود.

۶- در آذرماه ۱۳۲۹ که عده‌ای از افراد حرفه‌ای، در ظاهر به عنوان مردم عادی، و در باطن از طرف شهرت رژیم آرا به چاپخانه روزنامه شاهد (پهلوی) به دکتر مظفر بقائی کرمانی که آن موقع با جبهه ملی و دکتر مصدق همکاری داشت و با رژیم آرا مبارزه می‌کرد، می‌ریزند و ضمن بهم ریختن گاربه‌ها و وسائل آرا غارت می‌کنند، آن عمل سروصدای بزرگی در مجلس و مطبوعات پیدا می‌کند، تا جایی که بعضی از نمایندگان طرفدار دولت، و از آن جمله خود جمال امامی در مقام اعتراض به این واقعه بر بیاید، وی در جلسه پنجشنبه سی ام آذر ضمن تعلق قبل از دستور می‌گوید:

«اصلاً من نمی‌فهمم، اینها بملول رفیقان آقای دشمنی مغز خر خورده‌اند. آخر تو که این قدرت را در دست داری، چاکوکش چرا می‌فرستی آقای؟ آخر تو که شهرتانی داری، ژاندارمری داری، نظام داری، آخر به چاکوکش چه احتیاجی داری، اینهمه قانون کشدار داری، تو که از قانون سرتاپا سوءاستفاده میکنی، یک موردش افلا حفظ ظاهر را بکن».

۷- صورت جلسه ۱۶۸ مجلس شانزدهم، یکشنبه ۲۳ تیر ۱۳۳۰.

۸- همان مآخذ. جلسه ۱۸۴. مورخ دهم شهریور ۱۳۳۰.

۹- همان مآخذ. جلسه ۱۸۷. سه‌شنبه دوم مهر ۱۳۳۰.

۱۰- نقل این ماجرا را من از زبان یک شاهد عینی بعدها در دفتر روزنامه شاهد شنیدم و گوینده سبنواست میزان لومبگری جمال را به این نقل نشان بدهد!

۱۱- از صورت جلسه سه‌شنبه نوزدهم آذر ۱۳۲۹ مذاکرات مجلس شانزدهم لازم به توضیح است که جریان مجلس آن روز به دستور دولت دربار یکی بطور زنده و لوبیت بعد بهنگام شب و پس از اخبار بخش شد.

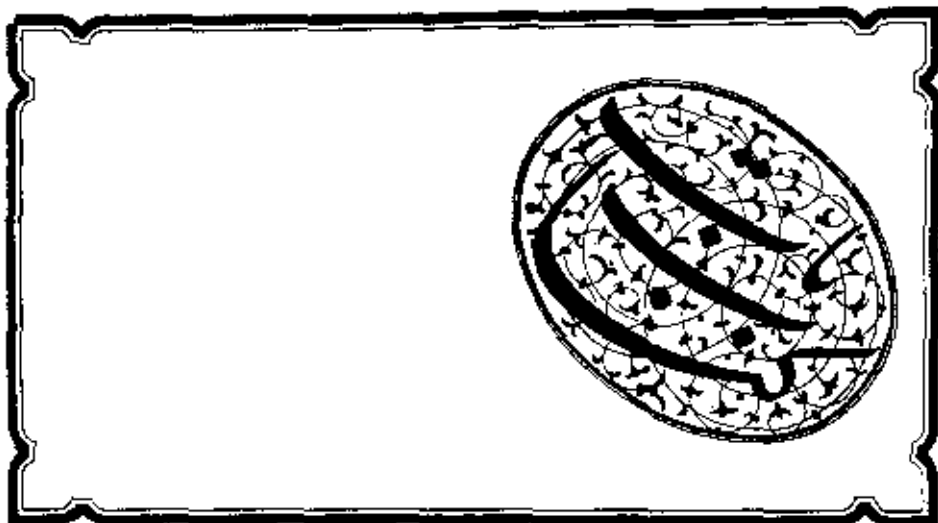
۱۲- عبدالصاحب صفائی، از نمایندگان دوره شانزدهم، که در دوره هیجدهم نیز وکیل شد و در نیمه دوره به سکه طلایی درگذشت.

۱۳- منظورش روز چهاردهم آذر است که اجماع دانش آموزان چپ در میدان بهارستان توسط پلیس سرکوب شد.

۱۴- جمال در ابتدا طرفدار جدی رژیم آرا بود ولی بعدها که دید وی قادر به مقابله با مخالفت‌های تند و نیز نیست، و بخصوص بعد از فرار سران حزب توده از زندان از متناقضان جدی او شد.

## اشتراک سال ۱۳۷۱

از مشترکین ارجمند خواهشمندیم هرچه زودتر مرحمت کنند



پرویز خانفی

## شورگل

مجموعه شعر از همایون صنعتی زاده، کرمان، ۱۳۷۰

مجموعه شورگل، کتابی است با چاپ و صحافی و تجلیدی بسیار ساده و بی‌پیرایه که خود آئینه‌ایست از صداقت و صمیمیت و بی‌ادعائی سراینده. کتاب دربرگیرندهٔ صد و سیزده قطعه شعر است که در ۱۳۹ صفحه جای گرفته است. من نقد نویسی نیستم اما شعر خوب را خیلی زود می‌شناسم مثل باغبانی هستم که می‌توانم سریع علف‌های هرز و ساقه‌های مزاحم روئیده در باغچه را از لابلای گل‌های عطرآگین و اصل و نسب‌دار جدا کنم و مجال رشد به ساقه‌های ترد و شکنندهٔ گل‌ها بدهم. آقای همایون صنعتی زاده را قبلاً گنجه‌گاه در مجلهٔ آینده دیده بودم، اما جمع شدن همه آنها در یک مجموعه این فرصت و امکان را به خواننده می‌دهد که کار سراینده را در فضایی گسترده و با ویژگی‌هایی مستمر و یکدست و پیوسته بخواند و بشناسد و با ذهنی آماده از دامنه‌های سرسبز و رنگارنگ آفریده‌های شاعر بالا رود و سرانجام پس از طی فراز و نشیب‌های متفاوت و متنوع در کنارهای درنگ کند و به تنگ و تاقل برود.

بی‌تردید شعر معاصر بعد از نیم‌راهی ناز و جهتی خاص یافته است، اما باید قبول کنیم در این فاصلهٔ زمانی، بیراهه و پرت راه و پرتگاه نیز داشته است. بهمین علت گاه شاهد آمیختگی‌های شعر خوب و بد و آثار اصیل و غیراصیل بوده‌ایم و می‌دانیم که در جریان هر حرکت و تحولی نمی‌توان با فاطمیت و به سهولت به نقد متصفانه پرداخت و محکی دقیق برای جداسازی سرء از ناسره داشت. عوامل متعددی وجود داشته که گاهی موجب تزاید شهرت‌های کاذب و ناعادلانه بوده و موانع فراوانی نیز علل حق‌کشی‌ها و پایمال شدن حقوق گروهی دیگر شده است. این بحثی است قابل تأمل که می‌توان در فرصتی مناسب با ارائهٔ آذنهٔ کافی و موارد مستند به آن پرداخت و احتمالاً حق را به حقدار داد. البته زمان مثل همیشه صراف منصفی است و نظر نهائی را بی‌هراس ابراز می‌دارد. حافظ چه خوش گفته است:

خمش حافظ و این نکته‌های چون زرسرخ نگساهدار که قلاب شهر صراف است

حسبِ مَدعیان و خیال همکاران همان حکایت زردوز و بوریا باف است اما مجال کم است و اندک و سخن بسیار است و دقیق؛ کتاب مقدمه کوتاهی دارد که من ادعا می‌کنم تاکنون هیچ شاعری در مقدمه کتابش اینگونه ساده و صمیمی و با کلامی عریان با خواننده شعرش سخن نگفته باشد. گاهی عبارات‌ها و فرازهای نوشته آنچنان لطیف و صریح و صادتانه است که کم و بیش با شعرهای کتاب پهلو می‌زند. جا دارد بصورت موجز و پراکنده جمله‌هایی را با هم بخوانیم: «در صنعت ظریف و دشوار شعر ساختن تخصص ندارم و بی‌تجربه هستم، ساختن هریک از قطعات یا تابلوهایی که در این مجموعه آمد مدت‌ها طول کشیده و پالوده‌ها بوجود نیامدند و حاصل - حال - و یا - حیوة ذوق - و یا نتیجه طبع نیستند.

بیان شاعرانه دیده‌ایم - چون تجربه و تخصص ندارم - سهل و آسان نبود.

زبان و قلم من نتوانسته‌اند حق خیال و چشمم را ادا کنند.

به قول اروپایی‌ها نوعی پرسپکتیو را رعایت کرده‌ام.

قافیه و وزن کم‌کم کارم بوده‌اند. کوشیدم مناظر چشمگیر را با لحنی دلپذیر ابراز کنم، اما مواظب بودم تا امانت در نقل، قربانی خوش آمد لفظ نشود».

پس تکلیف من و خواننده روشن شد، با شاعری که مدعی است زاده و رسمی نو و شیوه‌ای تازه را با پستوانه‌ای از دانش ادب کهن و تجربه‌های بسیار از شعر معاصر آمیخته و پایه میدان گذاشته و حریف می‌طلبد مواجحه نیستیم. با کسی روبرو هستیم که گهگاه زندگی را شاعرانه می‌نگرد و در دل خویش آئینه‌ای دارد که از همه آفریده‌ها و پدیده‌ها و عناصر و اشیاء اطراف خود تصویر برمی‌دارد و صدای تجلیات حیات را می‌شنود و زبان روابط و گفتگوهای هستی را می‌داند و شادی و غم آدمی را درک می‌کند و از این تصاویر ذهنی با واژه‌هایی آشنا بیوندهای کلامی می‌سازد و آنگاه آنها را آهسته - آهسته بلند و فریاد آسا - به لب می‌آورد و برای اینکه دیگران هم بشنوند زمزمه می‌کند. این زمزمه‌ها - شعرهائی است که گاه بزلالی آب چشمه‌سار جریان یافته و با نام «شورگل» شعر همایون صنعتی‌زاده را تشکیل می‌دهد.

در اینجا خیلی صریح می‌توان این نکته را یاد آور شد که شاعر نه متعهد است نه رسالت! دارد نه کاری به فلسفه اجتماعی دارد، نه حوصله گوش دادن به مسأله هنر برای هنر یا هنر برای جامعه را دارد، نه مریی تربیتی است، نه فساد را دامن می‌زند و نه بند و اندرز می‌گوید و از همه مهمتر نه بر آن است که جای کسی را بگیرد و حتی جای کسی را تنگ کند. این بود قصه ما و قصه کتاب شورگل، همین و بس. حالا قسمت‌هایی از کتاب را می‌خوانیم و اگر جای حرف باشد حرفی می‌زنیم.

شعرها در کتاب شورگل با قالب‌های متفاوت و زبانی کم و بیش یکسان پشت سر هم قرار گرفته و هیچ نوع رده‌بندی زمانی و بیانی خاص ندارد تا بتوان سیر تکاملی و یا نوعی تحول زبانی را در آنها شناسائی کرد و به این نتیجه رسید که شاعر از قالب غزل و یا اوزان شکسته شروع کرده، ولی وقتی کلی شعرها را بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که کلام آنچنان یکدست و یکنواخت است که تغییرهای محدود و جزئی قالب بیانی موجب هیچ نوع دگرگونی و جهش و پرش فکری نیست. از عناوین شعرها که یا حالت اضافی - مضاف و مضاف‌الیه و یا حالت وصفی - صفت و موصوف - دارند مشخص است که شاعر از محدوده متعارف دستور زبان پا را فراتر نگذاشته و یا نخواسته است برای تصویرسازی از حد استعاره و کنایه‌های معمول و گاه تکراری به چشم اندازی گسترده‌تر و حریمی متنوع یا لاف‌اقل ادعای نزدیک شود. تمام ترکیبات و تصاویر اگرچه متناسب و ظریف بکار گرفته شده، ولی کاربرد بی‌تازگی ندارند. نمونه‌هایی این چنین در کتاب بسیار است. نقش بر آب چشمان میاه،

خال لب، چشمه خواب، تصویر خراب، سمت فلک، ساحل خواب، دریای وصل، دریایی ژرف، امواج عشق، مدح درخت، پرواز نور. نگاه همین ترکیبات و حالات توصیفی به شکل تابع اضافات و یا به صورت چند ترکیب مرکب درآمده است که عامل کلامی آهنگین و دلپذیر شده است: صدای چکمه باران، صغیر گردش ماه، طشت آب زلال. پشت پرده مهتاب، پس مانده جام میگساران، دروازه سبز باغ هوس، خدنگ سایه انداز، سرو صبور سرکشیده، میخانه تاریک زمین، کوهسار ارزن دنیا، غبار مستی دوش و الفخ...

نا آنجا که من کتاب را برافروزم و خواندم، وزن در همه قطعات مانند حرکتی مستمر وجود دارد ولی گاهی در نوشتن ابداعانی بکار گرفته شده که یک غزل بصورت ایاتی جدا شده یا بریده از هم آمده که شاید این مقاطع جدائی چونان مفصلی است که شعر بشکلی «ریتمیک» درآید و جاذبه بیشتری برای خواننده امروزی داشته باشد. از جمله قطعه «دروگر» است که در کل غزل کوتاهی است که شاعر آن را اینگونه نوشته است:

دروگر: کجائی

درو، دیر شد

چمن زرد گشت و علف بیر شد

در همین شعر بیت پایانی چنین آمده است:

سرانجام طوفان فروکش نمود،

خروشنده دریا زمین گیر شد

که اگر من بجای شاعر بودم این قطعه زیبا را با بکار گرفتن «نمود» ماضی مطلق از مصدر «نمودن» که هرگز معنی «کردن» را القا نمی‌کند، تمام نمی‌کردم، چون در زبان فصیح فارسی بخصوص قبل از قرن دوازده و سیزده هیچگاه «نمودن» جز در معنای نمایش دادن و عرضه داشتن بکار گرفته نشده است. در کنار قطعاتی اینگونه که عطر و رنگ تازه و بیانی لطیف و شاعرانه‌ای دارند کلمات و حتی قطعاتی که بوی کهنگی می‌دهند مشاهده می‌شود. واژه‌هایی مثل صنم، بت، شمع و پروانه، وعده وصل، دختر می‌فروشد و نظایر اینها هر اندازه هم مفهوم تازه باشد ابزار شعر کهن هستند و خیلی کم می‌توانند تصویر ذهنی تازه‌ای را به ذهن متبادر کنند و چه بهتر که وقتی اسم‌های بی‌سمائی هم شده‌اند از بکار گرفتن آنها پرهیز کنیم.

همانطوریکه قبلاً اشاره شد تغییر قالب در شعر فارسی موجب دگرگونی‌هایی در وزن و بیان و مفهوم شد که بررسی این مرحله حساس ادب معاصر بحثی گسترده و آگاهانه را می‌طلبد، اما در اینجا ما را چنان مجانی نیست و ضرورتی هم ندارد. مجموعه «شور گل» در جریان کلی شعر امروز ضمن اینکه جای خاصی از نظرگاه انواع تحولات شعری ندارد، اما از طرفی برای خودش خصوصیتی دارد که قابل تعقیق و توجه است. شاعر کارهایش را دسته بندی نکرده تا جداگانه هر کدام را در مرتبه‌ای خاص مورد ارزیابی قرار دهیم. آنچه گفتنی است اینست که شاعر زبانی نرم و راحت دارد، هرچه را دیده در حوزه مغناطیسی شعر آورده، لافاقت برداشتی شاعرانه بر آن کشیده است. تصویرها استعاره‌های لطیفی هستند که درک آنها احتیاج به تفکر و تأمل ندارد. خواننده خیلی زود با گوینده شعر پیوند برقرار می‌کند و خواست سراینده را درمی‌یابد. ارتباط شاعر با طبیعت خیلی صریح و صادقانه است، برای عرضه گوشه‌ای از زندگی و حیات بجهتجوی تصویرهای پیچیده و دورتر نمی‌رود و نکته قابل توجه در تمام شعرهای کتاب کوتاهی آنها - در حد مفهوم یک رباعی - می‌باشد و مهتر از آن مصاربع آخر شعر است که درست بجا و مناسب تمام می‌شود و مدتها در ذهن و خاطر خواننده می‌ماند و زود رنگ

نمی‌بازد. برای نمونه به قسمت‌هایی از چند شعر اشاره می‌کنیم:

از شعر ماهی آزاد: پیرس از ماهی آزاد دریا که،

صیاد دل ما را ندیدی؟

از شعر حاکم: حاکم شرع شنید

مختصر برد و چشید

صبح فردا خیر آمد

که طرف خرقه و سجاده بسوخت!

از شعر آبتنی: طشت آب زلال بر سر ریخت

بی‌حیا، پشت پرده مهتاب

اگر شاعر در مقدمه کتاب آنهمه از خصوصیت تفننی و حاشیه‌ای کار خود صادقانه سخن نگفته بود، جاداشت انتقادهایی که لازمه هر کار هنری هست از بعضی شعرها بشود، اما این کار می‌ماند برای وقتی که شاعر کارهای جدی‌تری عرضه داشت. در اینجا گذرا می‌گوییم در کتاب شورنگل به قطعاتی برمی‌خوریم که شفاف و درخشان است مثل قطعه آسیا:

کشته عمری درو شد / خوشه‌ای درهم شکست / خرمنی بر باد رفت و حاصلی آمد بدست /  
بارهای آرزو در زیر سنگ روزگار / آسیا گشت و غباری بر سر و موئی نشست /

با قطعاتی نظیر مرغ غم پرست، بار خاطر، خواب سیر، شراب کهن و اما در قطعاتی که هم طولانی‌تر است و هم مفهومی علمی به قالب شعر آمده، بنظر من شاعر توفیق چندانی نداشته است چون خواه و ناخواه کلام توصیفی و شاعرانه با سخن توجیهی و توضیحی تفاوت بسیار دارد. آثاری مثل «کد پستی» «بانگ بزرگ»، «محاق زمین» و نظائر اینها گرچه بارها عاطفی و احساسی هم گرفته‌اند، ولی در حیطه شعر چندان دلپذیر نمی‌افتند و قطعاتی نیز در کتاب آمده که به نظر می‌رسد از بیانی آراسته و کامل و مضمونی گیرا و عمیق عاری است به اشارت می‌گذریم مانند: قطعه «کنار چشمه» خفتم به کنار چشمه باغ نگار... الخ... که ترکیب کلماتی اینگونه: گفتم صتما، مدد که هشیار شدم، زیان شعر امروز نیست یا قطعه تبسم ماه در چندین قطعه کتاب به، حرف اضافه بر سر انعالی مثل، بشده، بزده، بخورد که بیشتر برای ضرورت وزن آمده است از فصاحت کلام کاسته است، همانطوریکه استفاده مکرر از اشکالی مختلف فعل و نمودن به جای کردن، نیز مخل فصاحت در ابیات شعر شده است.

روبهم کتاب شورنگل با همه فراز و نشیب‌هایی که گاهی به دلالتی منطقی می‌نماید مجموعه جالب و دلپذیری از شعرهایی است که همه در فضائی لیریک و غنائی شکل گرفته‌اند و برای خواننده آرامش بخش و شیرین است. آرزو می‌کنم آثار بعدی شاعر را بخوانم و بهر صورت سیر ذهنی و شکل‌پذیری کلام او را در آینده بگونه‌ای که شخصیت مستقل‌تری گرفته باشد شاهد باشم. بی‌تردید دستیابی به چشم‌اندازهای تازه‌تر و تسلط به بیانی فارغ از تأثیر پذیری از دیگران برای شاعر امکان‌پذیر است.

## اشتراک سال ۱۳۷۱

لطفاً پیش از پایان سال وجه اشتراک را پرداخت فرمائید

## حافظیات

مجموعه مقالات درباره حافظه از علیرضا ذکاتوی قراقرز نو،  
همدان، شرکت انتشارات مسلم، ۱۳۷۰، ص ۳۰۸.

حافظیات مجموعه پانزده مقاله است درباره حافظه، که چند مقاله از آن قبلاً در مجلات نشر دانش، معارف، تحقیقات اسلامی، و کیهان فرهنگی چاپ شده بود، و اینک با چند مقاله چاپ نشده دیگر در چهاربخش و با نظمی نوین عرضه می‌شود، که در واقع نوعی طیف نگاری حافظ است. درگفتار اول، نظر کلی نویسنده در باب حافظه مطرح شده، و در همان جا به اثرپذیری حافظ از بزرگان ادب و عرفان ایرانی و اسلامی تصریح گردیده، اصول بعد توضیح همین مطلب است. سه مقاله: «از گفته کمال دلیلی بیابورم»، «خواجه و خواجوه و سلمان و حافظ، مقارنه‌ای است بین کمال و خواجو و سلمان با حافظ. خواننده متقاعد می‌شود که حافظ از تعبیرات آماده، ساخته و پرداخته، و در واقع از کلیشه‌های موجود به فراوانی استفاده کرده است، و کار و ابتکار حافظ در این بوده که از گلهای چیده و برچیده، دسته گلهای دلغریبی ترتیب داده است، هر چند نویسنده کتاب با معیار حافظ بر بیان هنری حافظ نکته‌ها نیز گرفته است.

طی پنج مقاله: «ابن عربی شاعر و حافظ عارف»، «حافظ و ابن فارض»، «از روزبهان تا حافظ»، «شمس الدین محمد تبریزی و شمس الدین محمد شیرازی»، و «قلندرانهای سعدی و حافظ»، عرفان حافظ در مقایسه با پنج عارف نامدار پیش از او تجزیه و تحلیل می‌گردد. این مباحث خصوصاً در مورد معانی حافظ، ابن عربی و ابن فارض، و بیان ارتباط صور خیالی و متالی با شعر عرفانی در فارسی بکلی تازه است، و خواننده به اعماق بعضی معانی که در دیوان حافظ بیان شده و سوابق آن آشنا می‌گردد، و در واقع آن فضای فرهنگی که حافظ در آن تنفس می‌کرد، تصویر می‌شود.

در مقاله «حافظ میان هفتاد و دو ملت» عقاید شاعر یا به عبارت بهتر آن عقایدی که در دیوان حافظ بطور مستقیم یا غیرمستقیم مورد اشاره قرار گرفته، تبیین می‌گردد و نام گروه‌هایی که حافظ را به خود می‌بندند مذکور شده است. خواننده مایل است بداند که حافظ صوفی بوده است یا آزاداندیش، شیعی بوده است یا اشعری، فلسفی مشرب است یا فقط قایم بندی هنرمند که به حکم قایم چیزی گفته است؟

اما در مقاله «بنگه لولیان در کنار سرای مغان، براساس مردم شناسی تاریخی، یک گروه مطرود... که همان کولی‌ها باشند - تحلیلی از یک غزل حافظ صورت گرفته است:  
... دلم ریوده لولی و شی است شورانگیز...

این تحقیقی اصیل و دست اول است که انتقاد و بحث و جدلی را نیز برانگیخت. نویسنده با پاسخ به آن انتقاد، نوع تازه‌ای از تحلیل ادبی را پیش روی خواننده می‌گذارد، و نشان می‌دهد که چگونه حافظ در زندگی و اندیشه و هنرش از مجاز به سوی حقیقت حرکت کرده است.

انعکاس مراحل سلوک، مقالات عرفانی در دیوان حافظ به ترتیبی که در هد مسیدان خواجوه عبدالله انصاری آمده، موضوع مقاله دیگری است. حافظ، نظراً و عملاً با عرفان و سلوک آشنا بوده، و بیهوده نیست که جامی گفته است: هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد.  
بیوست کتاب، شرح شیعیانه یک غزل حافظ است به قلم عالم عارف مسلکی در اوایل قرن



چهاردهم هجری، بدین گونه خواننده با دیدگاه و طرز تعبیر کسانی که حافظ را شیعی می‌پندارند نیز آشنا می‌گردد. فهرست راهنمای دقیقی نیز در آخر کتاب هست که کلمات کلیدی متن در آن ذکر شده است.

بر رویهم، این کتاب (طبق تعبیری که راجع به حافظ دارد) آدم باسواد و فرهنگ دیده را ارضاء می‌کند و خواننده معمولی را نیز نوید نمی‌سازد.

احمد اقتداری

## گلگشت در شعر و اندیشه حافظ

تألیف دکتر محمدامین ریاحی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۹.

کتاب ۵۳۲ صفحه و مباحث دلکش مطول و بدیع و نوپرداخته‌ای دارد که مؤلف چرب‌دست شیرین کار کتاب خود عناوین زیر را بر آن مباحث دقیق و دل‌انگیز گذاشته است:

چهره ممتاز حافظ - فهم زبان حافظ - جان و جهان حافظ - طنبی و شاه نشینی - سرچشمه‌های مضامین حافظ - حافظ با یکی از پیران خانقاهها - ماجرا کردن و خرقة سوختن - دو یار زیرک و از باده کهن دومنی - باد جوی مولیان - این رباعی‌ها از حافظ نیست - آینده حافظ شناسی.

درباره حافظ، زندگی نو، مذهب و مشرب او، اینکه قرآن را به چند روایت از حفظ داشته است، اینکه صوفی بوده است یا نبوده است، اینکه سنی بوده است و یا شیعه بوده است، اینکه در دربار پادشاهان آل مظفر جیره خوار بوده است یا نبوده است، اینکه شرب‌خواه بوده است یا نبوده است، اینکه در سیر و سلوک عرفان مذهبی راهسیر بوده است و بمقاماتی رسیده است یا رندی لابلای بوده و چهار تکبیر زده بر همه آنچه که هست، بخصوص در شصت سال اخیر کتابها و مقالات بی‌شماری پرداخته‌اند. گروهی آن گروهی این پست‌پسندیده‌اند. تضاد آراء و عقائد و اختلاف نظرهای محققان و شراحین و ناشران و مفسران و ادیبان و اهل ادب و شعر و قافیه و عرفان و تصوف و مذهب و فلسفه تا بدانجا کشیده شده است که در زمان ما هم اکنون مکتبی بنام حافظ شناسی، جان گرفت و هر عالم و عارف و ادیب لیبی از جهات و نقطه نظرهای مختلف پای در این دایره وسیع نهاده است و نقشی و رنگی و خیالی بر لوح دانش و پیش زده است، و فارسی زبان و ترک و تازی گوی و فرنگی لسان همه و همه در این راه رهسیر گشته‌اند. اما این بحث بی‌انتهای جز در بازار ادیبان و شاعران و فیلسوفان و عارفان و مدعیان اینگونه علوم رواج ندارد و شیفنگان حافظ و دبستانگان باو و عاشقان کرامت موسیقی دل انگیز شعر او و معتقدین به حافظ لسان الغیب یعنی مردمان عوام بی‌سواد یا کم‌سواد روستائی و شهری نه آن مباحث پرهیاهو را می‌خوانند و نه درک می‌کنند و نه بدانها دلخوش دارند و حتی نه از آنها اطلاعی بدست دارند.

اما کار دکتر ریاحی چیز دیگری است. او تحقیقش را بر اوضاع اجتماعی و تاریخی و تحولات روحی و فشارهای حکومتی روزگار حافظ و پیش از او گذاشته. او حافظ را همدردی از مردمان قرون اعصار دیده و در احوال آن حافظ و مردمان همدرد او بتحقیق برخاسته و بنابراین به نتایجی رسیده است که دلنشین‌تر از تمام آن مشروحات و کتب و نقلها و تحقیق‌ها و تخصص‌های عالمانه و مدعیانه دیگران است. استاد ریاحی حافظ را نه صوفی می‌داند و نه متشرع و نه متحجر و قشری و نه لابلای و

نه باده خواری مست لایعقل و بی‌بند و بار و بی‌غم، نه بازاری و زرپرست می‌داند و نه گدا و حکومت نشینی محتاج یک لقمه نان، نه درباری می‌داند و نه ضد ارباب مستند ریاست و حکومت. نه دستی می‌بوسد و نه دستش را می‌بوسند. نه به آسمانی فکر می‌کند و نه از غیب و خدای آسمان یکسره بریده است.

ریاحی دیوان حافظ را جز فرهنگ مردم ایران و جز اندیشه ایرانی نمی‌داند. اندیشه زندگی کردن و به سامان زندگی کردن آنرا از هیچ مکتب و قشری غیر از مکتب و مشرب واقعی و طبیعی و حقیقی فرهنگ و فلسفه آرامش بخش و نشاط‌انگیز و چاره‌ساز ایرانی نمی‌بیند و همه جا سعی کافی دارد که حافظ را یک ایرانی اندیشمند پر درد و خسته‌دلی بیابد که از درد مردم روزگارش دردمند و از رنج و بلائی آنها در رنج و بلاست. و هیچ امیدی جز به تدبیر ایرانیان آزاده مردم دوست ندارد که خدای ایران را هم یاور آن آزادگان می‌داند، یا دست‌کم آرزوی یاری خدای ایران به آن رادمردان آزاده فارسی‌گوی دارد.

در این کتاب فرخنده رای استاد ریاحی مؤلف هوشمند و محقق مشهور ادب فارسی هم مانند سایر محققان در پی ریشه‌شناسی تعبیرات و امثال و حکم‌ها - معانی لغات، کنایات و استعارات، صحت یا عدم صحت ضبط نسخه بدلها و استنادها و استنتاجات سایر محققان و شارحان و ناشران هست و بی‌گمان کمتر از دیگران توفیق دستیابی به نتایج صحیح ندارد. اما آنچه در کار دکتر ریاحی در این مقوله تازگی دارد و مورد توجه دیگر حافظ‌شناسان قرار نگرفته است، استناد و استنتاج از متون نشر فارسی کهن است که با روشنی و دقت و بصیرت از کتب منشور کهن استنتاج عالمانه نموده است. توجه حافظ به شاهنامه فردوسی و الهام او ویا توارد ذهن او از شاهکار جاویدان ادب پارسی ایران زمین یعنی شاهنامه فردوسی خود از نکته‌های بدیع و تازه‌یاب کتاب دکتر ریاحی است که شاید تا امروز کسی بدان توجه نکرده باشد. برای سلامت و توفیق دکتر ریاحی جز آرزومندی ماهی‌ای و چیزی ندارم تا بتقدیم رسانم و از زبان فردوسی بزرگ بدیشان عرض می‌کنم.

دی و فرودینست خجسته بواد در هر بدی بر تو بسته بواد

### اینک گوشه‌هایی از نوشته دکتر ریاحی را می‌خوانیم:

«عظمت حافظ، و امتیاز او بر شاعران پیش از او در این است که شعر حافظ مظهر عصبان بر ضد یکخواختی و یکدستی تحمیل کرده عباسیان است. حافظ حکیمی است که بر ضد فرهنگ قالبی و سنن تحمیلی و ظلم و جور روزگار خود عصبان کرده، و هنرش در این است که اندیشه‌های خود را با چنان لطف و افسون‌نویسی بیان کرده که قبول خاطر عمومی یافته و در عین حال دستگاه جور هم نتوانسته است گزندى به او برساند.»

سخن حافظ محصول روزگاری است که بعد از تحولات، حالا دیگر شاعر اندکی آزادتر می‌اندیشید، و جرأت می‌کرد گاهی به طنز و افسوس نارواثیها را، اگرچه در پرده ایهام و ایهام، به باد انتقاد گیرد.

حافظ در برابر ستم و ریا و سالوس و ظاهرپرستی تنها نیست، رنده را هم در کنار دارد. رند حافظ آفریده خیال او نیست. تصویری است از ایرانی زیرک و روشن بین نکته دان و ژرف اندیش عصر او، راوی خوش بیان طنز و افسوس و انکار شاعر در برابر ریا و دروغ و فریب، و قهرمان بی‌کار با بیداد و ستم و غارتگری و رندسوزی حاکم بر زمانه او. زیرکی و حکمت آموزی او گاهی بهلول

دیوانه فرزانه یا لقمان حکیم را به یاد می‌آورد. اصلاً چرا نگوئیم عبید زاکانی شاعر همان عصر است با لطائف زندانه حکمت آمیزش. (از صفحات ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ کتاب)

جام گیتی نمای شعر حافظ

ه گفتیم که با برافادن خلافت بغداد، سیاست فراگیر خفقان هم برافاد. رشته‌های اسارت گسست و سیاست واحد اختناق فرهنگی که به دست حکومت‌های دست نشانده همه جا یک نسق اجرا می‌شد، دیگر مرکزیت واحدی نداشت. اما رسوبات آن که در اذهان ساده عوام نشسته بود به صورت سستی دیرپای برج مانند بندهای نهان و آشکاری که مثل تارهای عنکبوت در طول پنج قرن در ژرفای مغزها تنیده بودند به این سادگی و آسانی گسستی نبود. تلقیناتی که با قدرت دولتی و از راه تألیف کتابها و مجالس مذکران به روزگاران در اذهان عوام ریشه دوانیده بود، این بار به صورت افکار عمومی جامعه همچنان باقی بود.

اگر آن روز که حکومت، حسنک وزیر را به دار می‌کشید، مردم می‌گریستند، این بار مردم کوچه و بازار با اهل راز طرف بودند، و حافظ از این مدعیان می‌اندیشید و ناچار راز معرفت را در پرده ابهام و ابهام نهان می‌داشت:

غیرت عشق زبان همه خاصان بریدد / کرکجا سرّ غمش دردهن عام اقتاد

گفت آن یار کز و گشت سردار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد  
آنچه در دل‌های ساده عوام جاخوش می‌کند، نه تنها به سادگی جای نمی‌پردازد، بلکه با گذشت زمان استوارتر و ریشه‌دارتر هم می‌شود. مرد عامی کتاب نمی‌خواند، اهل بحث هم نیست که باورداشتهای خود را به محک نقد بزند. تا زنده است معتقد به چیزی است که از پدر و مادر گرفته، و هرچه هم فکر می‌کند دلائل و قرائن تازه‌ای بر صحت آن می‌یابد. چنین بود که بعد از سقوط خلافت بغداد، عامه مردم در ظلمت تعصبات خود ماندند، و غوغای عوام جانشین تعصب حاکم فرموده شد. اکثر امیرانی هم که یکی بعد از دیگری قدرت را به دست می‌گرفتند خود از میان عوام برخاسته بودند، و به ندرت مرد فرهیخته روشن بینی به قدرت می‌رسید. برخی نهادها هم که هنوز به روال شیوه‌های پیشین البته با پشتیبانی کمتر به کار خود مشغول بودند، ادامه دهنده سیاست عباسی بودند. مثلاً خود حافظ در چنان مدرسه‌هایی درس خوانده بود، و ظاهراً در آنها تدریس هم می‌کرد. این است که در سخن او تعبیرات مدرسه‌ای فراوان می‌بینیم و غزل‌های ملمعی ساخته که نشانه تأثیر آن مدرسه‌هاست. با اینهمه سیاست حاکم استمرار نداشت و با تغییر و تبدیل ایران و وزیران در تبدل و تحول بود. سخن حافظ آئینه این تحولات و ورق گردانی لیل و نهار و به هم خوردن دفتر ایام در عصر اوست. و همین نکته تنوع دلپذیری بدان داده است. مثلاً وقتی شاه شیخ ابواسحاق فرمانروایی شیراز را به دست می‌گرفت، آزادگان و اهل ذوق و اندیشه نفس راحتی می‌کشیدند. اما خاتم فیروزه ابواسحاقی اگرچه خوش می‌درخشید، ولی دولت مستعجل بود. بعد از او امیر مبارز مظفری (معروف به محاسب) بر تخت نشست، او رسم و راه غزنوی و سلجوقی را تازه کرد و از المعتضد بالله عباسی که در مصر ادعای خلافت داشت عهد و لوا گرفت. نفسها در سینه‌ها حبس شده بود و حافظ می‌سرود:

گویند رمز عشق مگوئید و مشنوید / مشکل حکایتی است که تقویر می‌کنند

ای دل طریق زندگی از محاسب بیاموز      مست است و در حق او کس این گمان ندارد

خدا را محاسب ما را به فریاد دفونی بخش      که سازش را از این افسانه بی قانون نخواهد شد  
نوبت به پسرش شاه شجاع که می رسید، باز هم هاتف غیبی مژده ها به گوش شاعر می رسانید:

به صوت چنگ بگوئیم آن حکایت ها      که از نهفتن آن دیگک سینه می زد جوش

بعدها عدالت و دانش پروری شاه منصور هم امیدها در دلها بر می انگیخت و هنگام آمدن او می گفت:

جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت      کمال عدل به فریاد دادخواه رسید  
ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن      قوا قبل دل و دانش که مرد راه رسید

به طور کلی سالها و روزهای امن و آسایش کوتاه ماندند. همیشه تاریخ چنین تکرار می شد که گردنکش پیدادگری از گوشه ای بر می آمد، و به زور شمشیر و با کشتار بیگناهان بر سندان قدرت تکیه می زد. می تاخت و می کشت و می سوخت و غارت می کرد. از دست آزادگان و خونین دلان کاری بر نمی آمد. خون می خوردند و خاموش بودند. هنر حافظ در این است که دردهای مردم را در آن روزها بیان کرده است. شاعران پیش از او از این غمها فارغ بودند. برای گذران زندگی مدح و هجوی می گفتند. آزاده تران از مدح و هجو پر هیز داشتند و فقط غمهای شخصی خود را می آوردند. از لطف و قهر معشوق، لذت و مرارت وصل و هجر و... امتیاز حافظ بر دیگران این است که او خودبین و خودپرست نیست. غم همه مردم را می خورد. مردم اندیش است و مردم دوست. راز جاودانگی او هم همین است. وقتی می گوید «من» در بسیار جاها مراد خود شمس الدین محمد حافظ نیست. مردم زمانه او هستند. آنجا که می گوید: «بر دلم گرد ستمهاست خدایا مینهد» که مکرر شود آئینه مهر آئینم» منظور ستم معشوق بر خود او نیست. ستمی است که بر اهل زمانه او و حتی ادوار مردم پیش از او رفته است. آنجا که می گوید سینه مالا مال درد است ای درینا مرهمی! - حال سینه دردمند اجتماع را بیان می کند. می گویند نه، بقیه بیتهای غزل را بخوانید. یا در این بیتها تصریح دارد که غم او غم تنها خودش نیست:

هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت      کندم قصد دل ریش به آزار دگر  
باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست      غرق گشتند در این بادیه بسیار دگر

عقاب جور گشاده ست بال در همه شهر      کمان گوشه نشینی و تیر آهی نیست

راز جاودانگی حافظ در همین است که دل بلاکش و دردشناش او در تندباد حوادث و برکران تابه کران لشکر ظلم، دردهای مردم را حس کرده و به زبان آورده است، و شعر او با غنا و تنوعی که از این بابت یافته، سرود دردهای مردم ایران در تمام روزهای بدبختی بعد از او هم قرار گرفته است. این است که در هر مصیبتی مثلاً آن روز که تیمور به شیراز تاخت، یا آن روز که محمود افغان در اصفهان کشتار می کرد، و در هر بدبختی و تیردروزی دیگر صاحب دلان و آزادگان شعر او را می خوانند و تسکین می یابند:

ز تندباد حوادث نمی توان دیدن      در این چمن که گلی بوده است یاسمنی  
از این سموم که به طرف بوستان بگذشت      عجب که بوی گل هست و رنگ یاسمنی

به صبر کوش تو ای دل که حق رهانکند  
چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی  
سزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ  
کجاست فکر حکیمی ورای برهمنی

یاری اندر کس نمی بینم یاران راجه شد؟  
دوستی کی آخر آمد دوستداران راجه شد؟  
آب حیوان تیره گون شد، خضر فرخ پی کجاست؟  
گل بگشت از رنگ خود باد بهاران راجه شد؟  
شهر یاران بود خاک مهربانان این دیار  
مهربانی کی سر آمد شهر یاران راجه شد؟

در چنان روز هائی مردم به حسرت ایام خوش گذشته رایاد می کردند و حافظ این حسرت مردم را در قالب غزلهایی به ظاهر عاشقانه سروده است:

روز وصل دوستداران یاد باد.....  
یاد باد آنکه سرکوی توام منزلی بود.....  
پیش از اینت پیش از این اندیشه عشاق بود.....

شاعر جرأت نمی کند که درد مردم را فاش بگوید. نیازی هم به آشکار گفتن نبود. چونکه مردم آنچه را که او می خواست بگوید درک می کردند. او هر بار حسرت مردم روزگار خود را از یاد ایام خوشی و شادی و آسایش عمومی، در قالب غزلی در کتایه و به صورت حسرت خویش از گذشت روز وصل دوستداران، و بانگ نوشانوش یاران، و هخنده های مستانه صهباء، و صحبت شبها با نوشین لبان، به یادها می آورد:

دوش بر یاد حریفان به خرابیات شدم  
خم می دیدم خون در دل و پا در گلی بود

در روزگاری سراسر توس و وحشت و خفقان، از خشونت خواص بیدادگر فریبکار و غوغای عوام جاهل فریفته، آنجا که از کران تا به کران لشکر ظلم است، شاعر چه کند که در پرده سخن نگوید؟ در دوره ای که نامحرمان در هر بزمی هستند، حتی نسیم سخن چنین است، شمع، شوخ سر بریده ای است که بند زبان ندارد، و هر کسی عربده ای. این که: «مبین» آن که: «میرس» شاعر جز راز پوشیدن چه چاره ای دارد؟

گفتگو هاست در این راه که جان بگذارد  
هر کسی عربده ای، این که: «مبین» آن که: «میرس»

به پیو می کنده گفتم که چیست راه نجات  
بسخواست جام می و گفت: «راز پوشیدن»

چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس  
سر پیاله یوشنان که خرقه پوش آمد

بیار باده و اول بدست حافظ ده  
به شرط آنکه ز مجلس سخن بدر نرود.

گر خود رقیب شمع است، احوال از او یوشان  
کمان شوخ سر بریده، بند زبان ندارد

من از نسیم سخن چین چه طرف بر بندم  
چو سرور است در این باغ نیست محرم راز  
در آن روزگار سراسر جور دستم و تلخی و نامرادی، همه امید مردم بلاکش بی پناه، به این بود که دفتر ایام ورقی بخورد، و روزگار ظلم و ظالم سرآید. حافظ به نغزترین تعبیرات این امید مردم زمانه خود را باز می گفت و نیرو می بخشید:

هان مشو نومید چون واقف نه‌ای زاسرار غیب  
گسر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن  
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور  
چتر گل بر سر گشی ای مرغ خوش خوان غم مخور

به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکنند  
بالاخره روزی می‌شد که خبر خوشی می‌رسید، یا شایعهٔ دلپذیری در شهر می‌پیچید. حافظ بدین  
مژده، چراغ امید در دلها برمی‌افروخت:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند  
سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود  
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند  
که: جام باده بیاور که جم نخواهد ماند  
(از صفحات ۵۹ تا ۶۸ کتاب)

عبدالرحمن عمادی

## دو واژه‌نامه از گویش‌های ایرانی: یزدی و همدانی

هر زمینی سعادت‌ی دارد  
هر محل عرف و عادت‌ی دارد  
(اوحدی موافقه‌ای)

در سرزمین باستانی ایران عرف و عادت، نمونه‌ایست از فرهنگ بومی و مردمی، که برجسته‌ترین شاخهٔ آن، واژه‌ها و مثل‌ها و شعرها و داستانهاست که با گویش مردم هر دیار زنده و پایدار مانده، برای شناسنامهٔ کشور ما و زبان فارسی، با فروتنی شهرستانی، یاور و یار، و برای فرهنگدوستان، از جمله سعادت‌ها هستند که به یادگار مانده‌اند.

می‌خواهم در این جا، اشاره‌وار، از دو کتاب در این زمینه یاد کنم. یکی واژه‌نامهٔ یزدی اثر آقای ایرج افشار. دیگری واژه‌نامهٔ همدانی اثر آقای هادی گرو سین زاده. یادآورهای این بندهٔ خواننده، که نه یزدی و نه همدانی و نه ویراستار و کارشناس، تنها یادداشتی است و بس.

اول: واژه‌نامهٔ یزدی: از سوی فرهنگ ایران زمین چاپ و نشر گردیده. با ۲۱۵۰ واژهٔ یزدی، با چند پیوست، در بردارندهٔ ۲۲۶ واژهٔ پیشه‌های (آسیابانی، بافندگی، بناپی، خرمای، رنگرزی، روغن‌گیری، کشاورزی، گوسفند داری، نجاری) و ۲۲۳ بیت شعر یزدی از شاعر معاصر، آقای عبدالمحسین جلالیان با ۲۴۷ واژهٔ آن شعرها.

سودهای این کتاب فراوان است. نزدیک به همه واژه‌ها ایرانی و مایه دارند. واژه‌ها با آوانوشت حروف لاتینی با کمترین غلط چاپی، با نظم و ترتیب چاپ شده‌اند. در آوانوشت، واژه‌های مرکب تجزیه شده‌اند که چیرگی افشار را در شناخت واژه‌ها می‌رساند. نمونه‌های زیر توجه مرا جلب کردند:  
آرز = arz: آرزو. در ادب فارسی و فرهنگها مصدری از آن بطور ساده نداریم. شاید بتوان از آن آرزیدن، آرزوئیدن بدست آورد. آجوندن = azjundan معنای مصدر آجیدن است که در فرهنگها بنظر نرسید. آفتاب تورک = a.kurok: غروب آفتاب. کور شدن روشنائی در گویش‌های

دیگر هم هست. در دیلمی چراغ را که نیمسوکنند و نیمه خاموش و نیمه روشن سازند نیمگوره - nim-kura گویند. از این جا برای واژه مجروب که عربی می‌پندارند، کوروک، راهنمای خوبی است. آبرو کردن: اوریت کردن مرغ. با آب جوش پرهای مرغان را برای کندن آماده ساخته و بیکره را لخت کردن. این واژه برای پی بردن به ریشه (اوریت) که با (او = آب) و ریت (= ریخت، ریختن، روغن) پیوند دارد، گواه خوبی است.

دانه دادن: تکلف و بستند کردن. مصدر زیبایی است که در ادب فارسی می‌تواند باین معنی بکار رود.

دیدنایی: ملاقات. برای دیدار بمعنی: مقدمات یار و گواه دیگر است.  
دیل = Deyl = چوب بلند - آدم قبلند. شاید دیلاق در گویش تهرانی. این ریشه با پسوند (آک) بروی دیلاق که برخی‌ها ندانسته ترکی می‌پندارند، نشانه سودمند است. چنانکه دیرک نیز در همین زمینه گواه دیگر است.

رد Rad: مرتب و منظم و ردیف. مانند ردهم نوشتن - روهم کاشتن. این واژه یزدی از ریشه رادین = رابین پهلوی برای ردیف فارسی نمونه خوبیست.

سامانی = Gāsni. شاید که. گاس (ص ۱۴۶). گاس همان گاه فارسی است. این واژه می‌تواند برای گاهن Gaban که در تلفظ عوام بکار می‌رود (یعنی: هراز چندگاهی) و برخی‌ها آنرا نادرست و مرکب از گاه فارسی و تون عربی می‌پندارند، راهنما و گواه خوبی باشد. گاسنی یعنی گاهنی.

جملی = جمولو (u) Jomoli دو قلو. Jumelle فرانسوی. (ص ۷۴). در شیرازی و لارستانی و کرمانی نیز نزدیک بهمین تلفظ و معنی بکار می‌رود. Jomal در شعرهای شرفشاه گیلانی در چهاردانه‌های کهن گیلکی برای برج دویبکر (= جوزا) بکار رفته. دو قلو، که نشانه جمع و افزایش و افزونی و برج دویبکر یا جوزا در نجوم قدیم نماد آن بوده، در لاتینی Gemellus در فرانسوی Gemceaux و در انگلیسی Gemini و در زبان پهلوی Gume، نامیده شده که اینها بنیاد دو قلوئی جم = جم را در اسطوره‌های کهن ایرانی بیاد می‌آورد و می‌تواند برای ریشه قدیم واژه جمع که در تلفظ عوام، جم بکار می‌رود، راهنمایی باشد.

شیر: Šir: سهام کارخانه و شرکت‌ها (ص ۱۲۰). نخست گمان کردم که Share انگلیسی است. اما چون تیر که از قدیم‌ترین واژه‌های اسطوره‌ای ایران است، و معنای فراوان دارد، و در تیریش نماد بهره و حصه و سودرسانی هم هست، این واژه را هم کهن و پرمایه یافتیم.

هادر بودن... Hader: مواظب بودن - آماده بودن. مثلاً می‌گویند: هادرباش (ص ۱۷۷). در کتاب

جنگنامه سیدجلال‌الدین اشرف که در روستاهای گیلان درباره داستانهای جنگ امامزاده آستانه اشرفیه است آمده... و طلا به بدر کردند و چوبک زنان گورد لشکر می‌گردیدند و هادرباش می‌گفتند (ص ۱۲۶ چاپ روشن). واژه و اصطلاح درباش نیز در سپاهگیری قدیم گیل و دیلم بمعنی بکار می‌رفته. از این رو بنظر می‌رسد واژه (حاضر) با به ریشه‌ای کهن و شاید مشترک داشته باشد.

هدش = Hadeš: بیلاق در لهجه زردشتیان یزد. (ص ۱۷۸). همچنانکه استاد شادروان پورداود در پیشگفتار واژه‌نامه زردشتیان یزد و کرمان آورده هدش باین معنی برای نام هدش در کاخ هخامنشیان گواه خوبی است.

اصش = Assch: اصلاً (ص ۲۲۸). در شعر شاعر یزدی (آقای جلالیان) بکار رفته. این واژه از ریشه اس = Ass است که برای است و هست فارسی و اصل و اساس در عربی ریشه مشترک است.

موسوم نر = Gorsome-nar: کبایه از زن سلیطه. ظاهراً محرف کلثوم است (ص ۱۴۸).

گرچه باین مفهوم در شعر شاعر یزدی (ص ۲۳۶) بکار رفته، اما کلثوم از هیچ رو با زن سلیطه پیوندی ندارد. نگارنده این واژه را ایرانی و کهن می‌دانم: گر =  $Gor$  صفت آتش و شعله و رعد و برق و سُم =  $Som$  تلفظی از توم، تخم است. سوم باین معنی در کتاب دکتر لمبتون (مالک و زارع - ترجمه م. امیری ص ۷۷۳) بکار رفته. رویهمرفته یعنی: آتشیارهٔ نر و زمخت و خشن و زشت. زیرا از معنای نر خشونت و زشتی را هم نوشته‌اند - گرزم در داستانهای شاهنامه نام برادر اعیانی اسفندیار بوده که با بدگویی و سخن چینی گشتاسب را دریارهٔ او بدبین می‌کرده - در شعری از مولوی گرسی یا گرمی یعنی: سیاه سنت آمده که در لغت‌نامهٔ دهخدا چاپ شده - زم =  $Zom$  یا رم، بگواه مسالک و ممالک اصطخری: نام همگانی گروههای دامدار و کوهستانی از عشایر و کردان فارس بوده که خود خشونت‌های آنها نیازی به یادآوری ندارد.

از همه اینها برمیآید که گرسوم و گرسوم نر ربطی به کلثوم ندارد.

انگار کردن: ترک کردن و رها کردن و منصرف شدن (ص ۳۷). در ادب فارسی و در همه جا پنداشتن و فرض کردن و گمان و تصور نمودن است که ریشه‌اش در زبانهای کهن ایرانی و گویش‌ها دیده می‌شود. صورتهای: انگارش، انگاردن، انگاریدن، انگاره، انگاشتن، انگارین و... در فارسی گواه آن است.

اولا =  $ow-e-la$ : آب دره - آب کوهستان (ص ۴۰)  $V = LA$  در بسیاری از جاها بمعنی: سیل است. و این واژه شاید بمعنی: سیل یا آب سیل باشد که از کوه به دره سرازیر می‌شود.

چرخ ریسک: چرخجیرک (ص ۷۷) اما این واژه در فرهنگها بمعنی: گنجشکی است کوچک که چرخریسک گویند.

چوپونی کف: صحبت یزدیها به لهجهٔ هیریزدی. (ص ۷۷). گویش شبانی. لهجهٔ دامداران نیست؟ رواداری: توجه و ملاحظه. (ص ۱۰۶) اما در جاهائی سزاواری است که با متن سازگارتر بنظر می‌رسد.

پاروچیزی گذاشتن. منصرف شدن (ص ۴۹). آیا نادیده گرفتن واقعیت و لگد مال کردن چیزی نیست؟

چپش: قوج (ص ۷۷) در بسیاری جاها بزغاله را گویند.

### واژه‌هایی که از قلم افتاده‌اند:

(- کشخوان: که در تاریخ یزد (صفحات ۱۴ و تعلیقات ایرج افشار ص ۱۷۹ - ۱۸۰) آمده و بمعنی: کشتگاههای کوچک است.

۲- کجینه فروش: در تاریخ یزد ویراسته ایرج افشار آمده: «... سی دکان دیگر بدان منضم کرده و خیاطان و کجینه فروشان در آن بازاری می‌نشینند. و بازاری بروتی است» (تاریخ یزد ص ۶۲). در لغت‌نامهٔ دهخدا بتقریب از همین صفحه از تاریخ یزد کجینه فروشان را بمعنی: کهنه فروشان و کاسبانی که لباس کهنه می‌فروشند، نوشته‌اند.

این معنی درست نیست. درست آن فروش جامه‌های بافته شده از کج و تمز (ابریشم پست و نامرغوب) است که از آن جامه‌ها و برگستوان‌ها و... درست می‌شده و آنجا بازارش بوده.

۳ و ۴- هَیج و سَیج و (خوش کوک) که در شعر ملائوقی یزدی بکار رفته:

شنیدم از در عشرت سرا، که خوش کوک است نوای هَیج و میج بوسه، باغزل خوانی (دهخدا)

هیج و میج آواز بوسه است. هاز و هاج در دیلمی در (هاز و ناز) و میج صورتی از ماچ است.



خوش کوک: خوشی و عیش کوک و میزان بودن - یا قهقهه کبک - یا بوسه کوک. زیرا خوش در دیلمی و برخی جاها از جمله بمعنی: بوسه هم است.

۵- واژه‌های سقیاسبای آبیاری که در جلد ۲ یادگارهای یزد (حصص ۹۲۵ تا ۹۲۸) چاپ شده‌اند جاییش در این واژه نامه خالیست.

مؤلف گرامی از گویش چیونی در یزد یاد کرده. چه خوب بود در آن باره نمونه‌هایی بدست می‌داد. درباره واژه‌نامه یزدی بیشتر می‌توان گفت. اما پیش از این جا ندارد. مقاله دراز می‌شود.

دوم: واژه نامه همدانی: گردآوری آقای هادی گروسین زاده در ۱۸۶ صفحه با نزدیک به ۲۱۷۰ واژه، و شماری از گزیده‌های مثل‌های همدانی، و چند داستان کوتاه فارسی که در ۵۰۰۰ نسخه برای نخستین بار از سوی شرکت انتشارات مسلم همدان نشر گردیده.

تا آنجا که نگارنده آگاهی دارم نخستین واژه‌نامه‌ایست که از گویش کنونی همدان فراهم آمده است. در سال ۱۳۵۲ در ماهنامه هنر و مردم (در شماره ۱۲۶) آقای پرویز اذکائی مقاله‌ای درباره فرهنگ عامیانه همدان و گویش آن نوشت، و ۷۷ واژه همدانی را یاد کرد، که از آن نوشته، بخش‌هایی در پیشگفتار کتاب آقای گروسین زاده، بوسیله خود آقای اذکائی آمده، و آن واژه‌ها نیز در واژه‌نامه همدانی آقای گروسین زاده بازگوشده‌اند. نشر این واژه نامه که نام یکی از باستانی‌ترین شهرهای ایران را روی خود دارد، مایه شادمانی است. واژه‌های گویش همدانی مانند جاهای زیادی از ایران، با تغییرهایی در زیر و زیر و پیش (فتح و کسره و ضمه) و گاهی حذف ر در برخی از واژه‌ها، و ویژگیهای دستوری که مؤلف در آغاز کتاب آورده، کم و بیش همان است که ما شاخه‌های از شاخه‌ها و ریشه‌های از ریشه‌های این درخت تنوعی که فارسی نامیده می‌شود می‌بینیم و می‌شناسیم و از شهری با آن تاریخ باستانی چند هزار ساله می‌تواند، داستان خویشاوندیهای دور و دراز و دیرینه‌ای را بازگو کند که از ویژگیهای تاریخ و فرهنگ و زبانهای ایرانیان است و زبان فارسی همواره باین خویشاوندان کهنسال و پستیانان فروتن خود نیاز داشته و خواهد داشت.

چند نمونه از سوژه‌های این واژه نامه را بگواه می‌آورم:

۱- آذ = ad (ص ۵) اصل - اصلاً در راس. قریب به معنای at در انگلیسی.

خوب است این واژه را بهتر بشناسیم: ابوریحان بیرونی در کتاب (فی تحقیق مالهند - عربی - چاپ حیدرآباد ص ۱۴۰) آورده: آذ یعنی: سرآغاز که در عربی مبدا است. در کتاب التفهیم یادداشت استاد در گذشته، جلال الدین همائی درباره لغت سانسکریتی آدمانه برای آن: (آذ)، معنی افزونی نیز یاد شده است. <sup>۱</sup> در فهلوی باباطاهر همدانی، در یک دوبیتی، همین پیشوند آذ، در فعل‌های: آذ آفریدن - آذساقن دیده می‌شود: یعنی: در سرآغاز آفریدن - در سرآغاز ساختن. می‌گوید:

الف کز کاف و نون سر سبر کرد  
آنکس آذ فوری گردون گردان  
همش همان کیهان اولاً جور کرد  
آنس ادسات و من انداجه اد کرد

یعنی: آن یگانه و سرآغازی که همچون الف الفبا، و عدد یک از کمان یا از بود و بودش خویش، همه کوهها و هامون یا همه همان و کیهان را اولاً جور دین کرد، آنکسی که در سرآغاز گردون گردان را آفرید، همانست که سرآغاز مرا ساخت و اگر اندازه کرد او کرد. اد باین معنای، در جزء نخست یا جزء دوم یک دسته از واژه‌ها همچون کلیدیست که راه بسوی گذشته‌های ناشناخته بسته می‌برد. آیا واژه آدم از این راه معنی رسای خود را باز نمی‌یابد؟

۲- بَفر = bafır مقلوب برف (ص ۱۴). اما بفر مقلوب نیست. در اوستائی و پهلوی نیز yafr = و فراست.

۳- چخو: caxr : چرخ. مقلوب آن. دوچرخه: دوچرخه. چرخک = چرخک. (ص ۳۹). اما این واژه نیز مقلوب نبوده و نیست. در اوستائی caxra = چرخه در پهلوی cark در ارمنی نیز caxr است. (استاد معین - حاشیه برهان ص ۶۲۹).

۴- جَلا دادن: ریختن مالیات بر زمین، یکبار در سطحی وسیع. این معنی غیر از جلد دادن: آبکاری و صیقل است (ص ۳۴). جلا در این جا بمعنی: آب و مایع است. در سانسکریت. jalā یعنی: آب.

۵- بوه = beve بچه کوچک و شیرخواره = به به (ص ۱۶) در زبان فرانسوی bébé و در انگلیسی baby بهمین معنی گواه خویشاوندی کهن این زبانها است.

۶- سی: نگاه - تماشا - سیر و سیاحت. سی کردن: نگاه کردن. بررسی کردن - سیر کردن (ص ۲۷) در انگلیسی see = سی، درست بهمین معنی است.

۷- مؤلف نوشته: قاین: برادر زن (مأخوذ از ترکی). قاین بابا = پدر زن، پدر شوهر قاین ننه = مادر زن، مادر شوهر. قاین قده (= قدا): خویشاوندان نزدیک عروس یا داماد ص ۸۱. ترکی شمردن این واژه‌ها نادرست است. اگر چه ترکان آنرا بکار برده بیاورند. زیرا: در تورات یهود، در سفر پیدایش (باب چهارم) قاین نخستین فرزند آدم بوده که در روایات اسلامی قایل یادشده و بر سر زناشویی با خواهرشان بنام اقلیما میانشان دشمنی پدید آمد که قاین یا قایل برادر خود هابیل را کشت و خواهر خود بنام اقلیما را همسر خود کرد که داستانش دراز است و بیش از این یاد نمی‌کنم. در این زناشویی شگفت آور، قاین بابا یا آدم، پدر زن قاین و پدر شوهر اقلیما و هابیل که اقلیما از سوی آدم برای او در آغاز نامزد شده بود، برادر زن قاین، و همچنین قاین برادر زن هابیل می‌شده و بهخین گونه قاین ننه و قاین قده معنی کهن خود را بازگو می‌کنند. گمان می‌کنم این اصطلاح یادگار جوش خوردن یهودیان یا همدانیان است که شهر باستانی همدان (بگواه آرامگاه استر و درمردخا) شهر باستانی و مقدس آنها نیز بوده است. و اما واژه قدا در دنبال واژه مرکب (قاینه قدا) شاید تلفظی از خدا باشد. مانند خانه خدا - کدخدا و... که با این معنی سازگاری هم دارد.

واژه‌های دیگری هم در واژه‌نامه همدانی هست که در خور بررسی است. می‌خواستم نامهای کهن همدان را از روزگار کاسیان و مادها و هخامنشیان و سپس در کتابهای قدیم و برخی از شعرها یاد کنم که چون رشته سخن دراز است و این مقاله گنجایش ندارد، چشم پوشیدم. در واژه‌نامه نارساقیاتی هست که اشاره می‌کنم و امیدوارم مؤلف گرامی در چاپ دیگر، اگر این یادآورها را سودمند دید، بکار ببندد:

- ۱- واژه‌ها بدون آواتوشت با حروف لاتین خوب خوانده و نمایانده نمی‌شوند.
- ۲- از واژه‌های روستاهای همدان که ترکی سخن نمی‌گویند با آوردن نام هر روستا، بهره‌برداری بیشتری شود.
- ۳- واژه‌های پشه‌ها، و اگر از گویش ویژه کلیمیان چیزی برجا مانده از آنها نیز دست‌کم نمونه‌هایی آورده شوند.
- ۴- بسیاری از صیغه‌های صرف افعال در این واژه‌نامه بجای واژه آمده‌اند درحالی‌که مصادر آنها یاد نشده‌اند.
- ۵- مثل‌ها و مثال‌های زیادی بدون برگردان بفارسی در متن این واژه‌نامه آمده‌اند که برای

تجربومی دانسته نیستند.

۶- چند داستان کوتاه بفارسی، بدون متن همدانی آن، باین صورت با کتاب ناساز بنظر می‌رسند.  
 ۷- استان کنونی همدان و پیرامونهای آن که سرزمین ماد باستان و خاستگاه فهلویات و پهلوی سرایان بوده، بجز باباطاهر، جسته و گریخته فهلوی گویان انگشت شماری داشته که واژه‌نامه همدانی بدون آن نمونه‌ها و بدون نمونه‌های کهنه دویته‌های باباطاهر کمبود ندارد. آقای گروسین زاده، برای چاپ آینده کتاب خود، اگر به شیوه کار دکتر منوچهر ستوده که در این راه پیشگام بوده و کتابهای ارزشمندی فراهم آورده، و یا به واژه‌نامه لارستانی آقای احمد اقتداری توجه داشته باشد، فرآورده بهتری خواهد داشت.

محمدعلی جمال‌زاده

## اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ انگلستان و ایران

ترجمه و تألیف دکتر جواد شیخ‌الاسلامی. تهران.  
 موقوفات دکتر محمود افشار. جلد دوم. ۱۳۶۹.

شکی نیست که دقت و مطالعه در قرارداد ۱۹۱۹ بین دو دولت ایران و انگلیس حائز اهمیت بسیار می‌باشد و شاید بتوان گفت که سند تدارک قطعی از میان رفتن تدریجی استقلال تام و تمام کشور تاریخی ایران است که نه در یکجا ولی اندک اندک و قدم به قدم با علم و فن و بصیرت کامل و تقریباً بدون آنکه زیاد سروصدائی برخیزاند در دست تهیه شدن بود و جا دارد که بگوئیم به حکم تقدیر و خواست پروردگار و سعی و کوشش چند تن بسیار معدود<sup>۱</sup> در پیشگفتار بسیار مهم و پرجهای کتاب بقلم مترجم می‌خوانیم:

«تا اواخر قرن نوزدهم روسها که سودای تصرف کامل ایران و رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس را در سرداشتند به هیچ قیمتی حاضر نبودند انگلستان یا هر دولت دیگر اروپائی را در تملک نهائی این کشور (که در نظرشان عملی تقریباً انجام یافته بود) سهیم سازند. وزیرمختار آنروزی بریتانیا در ایران (سر سسیل اسپرینگک رایس) در نامه‌ای که از تهران به یکی از دوستان منتقد و محرم راز خود نوشته است این موضوع را با صراحتی هرچه تمامتر بیان می‌کند و می‌نویسد:

«... روسیه همه ایران را می‌خواهد و نه فقط قسمتی از آن را. هدف وی رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس و اقیانوس هند است و از این جهت در دست داشتن یک سرگذرگاه، موقعی

۱- آقای دکتر محمد جواد شیخ‌الاسلامی در نامه‌ای خصوصی بنویسنده این سطور که پرسیده بودم دلم می‌خواهد صورت جلسه مجلس شورای ملی را در موقع الغاء قطعی این مقاله بخوانم برایم مرقوم داشته‌اند که این مقاله در یک جلسه از جلسه‌های مجلس شورای ملی بلخی نگرده بلکه در اثر سعی و اراده و فداکاری و نطق دو نفر ایرانی یعنی مرحوم شیرالدوله (حسن پیرنیا) و مرحوم سیدحسن مدرس صورت نطق یافت.

که سر دیگرش در دست ماست، نفعی به حالش ندارد... اما موقعی که جادهٔ نوین تبریز - تهران ساخته شد، قوای روسیه شش روزه می‌توانند به تهران برسند و مشهد و تبریز را هم هروقت بخواهند می‌توانند اشغال کنند... لذا فکر می‌کنم بهترین سیاست روسیه در حال حاضر همین باشد که زمینه را به تدریج برای اجرای نقشه‌های آتی خود آماده سازد... و سپس موقعی که فرصت مطلوب به چنگ آمد و انگلستان سرش در جانی دیگر گرم شد با یک جهش ناگهانی سرتاسر ایران را تصاحب کند...

اما این فرصت مطلوب خوشبختانه هرگز به چنگ روسها نیامد... و این دو نیروی رقیب (بریتانیای کبیر و روسیهٔ تزاری) سرانجام با هم کنار آمدند و اختلافات دیرین خود را در آسیا با عقد قرارداد مشهور ۱۹۰۷ برطرف سازند...

بخش اول این قرارداد مربوط به تقسیم ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس و دو بخش دیگرش مربوط به حل اختلاف دیرین این دو دولت در افغانستان و تبت بود... این دو دولت به صراحت هرچه تمامتر اعلام می‌داشتند که استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم خواهند شمرد...

آنگاه می‌رسیم به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و سرنگون شدن رژیم تزاری، اولیای رژیم جدید روسیه تصمیم گرفتند تمام عهدنامه‌ها و قول و قرارهای سرّی حکومت سابق را علنی سازند و در جزء قراردادهائی که به موجب این تصمیم از آرشیوهای محرمانهٔ وزارت خارجهٔ تزاری بیرون کشیده شد... که مدرک سرّی از همه مهمتر و جالبتر بود، یکی قرارداد محرمانه... مربوط به تقسیم کشورهای عربی... میان انگلستان و فرانسه و دیگری یک سلسله یادداشتها... مربوط به واگذاری قسطنطنیه... به روسیه و الحاق منطقهٔ بیطرف ایران به منطقهٔ نفوذ انگلیس.

دنبالهٔ این پیشگفتارها عبرت‌انگیز بغایت خواندنی است و از مرز و حدود یک مقاله بیرون است ولی همینقدر باید دانست که در این پیشگفتار پس از صحبت از جنگ جهانی اول و مغلوب شدن روسیه و دولت‌های دیگر، زمینه از هرحیت برای پیشبرد اغراض و عطاامع سیاسی بریتانیا در ایران هموار شده بود و می‌رسیم به قرارداد ۱۹۱۹ که موضوع کتاب و همین‌گنار مختصر حاضر است.

در این تاریخ (۱۹۱۹) و صلح ورسای که نمایندگان دولت ایران متأسفانه در آنجا راه نیافتند سیاست خارجهٔ انگلستان در دست رجل سیاسی بسیار معروف بریتانیای کبیر یعنی لرد کرزن بود که ایران را خوب می‌شناخت و دربارهٔ آن کشور آن کتاب بسیار جامع و مهم خود در دو جلد را نوشته و انتشار داده بود که در میان ما ایرانیان مجهول نامتده است.<sup>۱</sup>

دربارهٔ لرد کرزن که او را، بطراح قرارداد ۱۹۱۹ خوانده است بدین قرار اظهار عقیده فرموده است:

لرد کرزن با استفاده از انقلاب روسیه و سقوط امپریالیزم می‌خواست همان رؤیای قدیمی روسها (تسلط کامل بر ایران) را به نحوی دیگر زنده کند و این بار کشور خود (انگلستان) را حاکم و فعال مایشاء ایران سازد، ابزاری که وی برای این کار برگزید عقد پیمان ۱۹۱۹ با حکومت

۱- شنیدم که لرد کرزن در مقدمهٔ این کتاب تذکر داده است که مؤلف واقعی این کتاب را باید هرتس شیندر انگلیسی دانست که سالها در ایران آن همه کارها انجام داد و حتی راقم این سطور بخاطر دارد که وقتی در سن ۱۹۰۸ از تهران برای تحصیل به بیروت می‌رفت گذرنامه‌ای در آن زمان دنگرنامه‌ای داشت که عبارت از ورق بسیار وسیعی بود و در زیر آن امضای همین شخص که گویا واجد گذرنامه در ایران بود دیده می‌شد. و بعدها شنیده شد که پس از وفاتش در انگلستان در آزمایش یک سلون اوزاق (نقی) پادشاهی او را دربارهٔ ایران به کتابخانهٔ موزیم دادند (با فروختند).

و ثوق الدوله بود. منظور او از بستن این قرارداد استقرار نوعی و نظام مستشاری، در ایران و تحت‌الحمایه کردن غیر مستقیم کشور ما بود، زیرا پس از تأسیس جامعه ملل و انضای منشور آن تجاوز مستقیم به استقلال کشورها و منضم کردن خاک آنها به خاک کشورهای فاتح رسماً ممنوع شده بود.

قرارداد ۱۹۱۹ شامل دو قسمت علیحده است که هر کدام جداگانه امضا شده است. قرارداد نخست که عنوان رسمی آن را قرارداد نظامی و سیاسی میان ایران و بریتانیا است از یک دیپاچه و شش ماده تشکیل می‌شود، در حالی که قرارداد دوم (مشهور به قرارداد وام) دارای چهار ماده است. ماده اول قرارداد اصلی رسماً اعلام می‌دارد:

«دولت بریتانیای کبیر به صریح‌ترین بیانی که ممکن است قولی را که در گذشته به کرات به دولت ایران داده است، یک بار دیگر به موجب این قرارداد تأیید می‌کند و بر عهده می‌گیرد که استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارد.»

باز در پیشگفتار کتاب می‌خوانیم: «دولت بریتانی کبیر عهده‌دار می‌شد مبلغ شش میلیون تومان (به پول آن زمان) در اختیار دولت ایران و عملاً تحت اختیار مستشاران انگلیس قرار دهد تا آنها اصلاحات مورد لزوم را در شئون مالی و نظامی کشور شروع کنند و سپس موقعی که وضع اقتصادی کشور رونقی گرفت «عطیّه» خود را از عواید نفت جنوب یا از محل سایر درآمدهای ملی مستهلک سازند...»

در باره رعایت استقلال ایران در همین پیشگفتار بسیار زیاندار و بانگه سنجی می‌خوانیم: چنانکه باز در پیشگفتار می‌خوانیم:

«وقتی تصویب این قرارداد در مجلس آتی شورای ملی با اشکالاتی مواجه گردیده، طراحان سیاست انگلیس در ایران که از قدرت و نفوذ مرحوم سیدحسن مدرس اصفهانی در صحنه سیاستهای داخلی به خوبی آگاه بودند در صدد جلب موافقت آن روحانی بزرگوار برآمدند... و نماینده سفارت انگلیس شخصاً به دیدار مدرس رفت و ضمن صحبتهایی که با وی کرد علت مخالفتش را با یک چنین قراردادی چوینا شد. مدرس جوابی را که به وی داده بود بعدها در ضمن یکی از نطقهای مشهورش در مجلس به اطلاع نمایندگان ملت رسانید و چنین فرمود:

«... می‌آمدند به من می‌گفتند این قرارداد کجایش بد است... من جواب می‌دادم که ای آقایان، من رجل سیاسی نیستم، من یک نفر آخوندم و از رمز سیاست سردنمی‌آورم، اما آن چیزی که استنباط می‌کنم در این قراری همان ماده اولش می‌باشد که می‌گوید: ما انگلیسها استقلال ایران را به رسمیت می‌شناسیم (خنده نمایندگان) و این مثل این است که یکی بیاید و به من بگوید: سید، من سیادت ترا به رسمیت می‌شناسم.»

راقم این سطور امیدوار است در پایان همین گفتار نطق این سید عالی جناب را که می‌توان گفت با همین چند جمله ساده و تا اندازه‌ای خوشمزده استقلال ایرانی را نجات داد با توضیح بیشتری از نظر خوانندگان محترم بگذرانند و در اینجا به همین مختصر اکتفا می‌رود.

اکنون می‌رسیم به کیفیات دیگر همین مقاوله. در ضمن پیشگفتاری که ذکرش گذشت می‌خوانیم «یکی از نخستین مواردی که در آن سر و نیت مجربان قرارداد فاش و دم خروس آشکارا دیده می‌شود، در طرح و تصویر آئین‌نامه مربوط به ارتقاء افسران ارتش جدید ایران بود. این آئین‌نامه صریحاً مقرر می‌دانست که ارتقاء افسران ایرانی در آتیه از درجه ستوان یکمی به بالا ممنوع است و صاحبان درجات بالاتر همه باید انگلیس، استرالیایی یا نوزلندی و به هر تقدیر باید دارای تابعیت

بریتانیا باشد».

آنگاه در همین پیشگفتار بسیار جامع می‌خوانیم: «موقعی که سواد این آئین‌نامه در کمیسیون مشترک نظامی - مرکب از هفت افسر ارشد انگلیسی و هفت افسر ارشد ایرانی<sup>۲</sup> خوانده شد دو تن از اعضای ایرانی این کمیسیون که خوشبختانه رنگ میهن پرستی و تعصب ملی شان هنوز خشک نشده بود آنها احساس کردند که رأی موافق دادن به چنین ماده‌ای خیانت محض به ایران و مغایر با شئون ملیت ایرانی است و به این دلیل حاضر نشدند پای گزارش کمیسیون را امضا کنند، ولی بقیه همکاران آنها که پنج نفر بودند امضا کردند و یکی از این دو نفر افسر رشید ایرانی - مرحوم سرتیب فضل‌الله خان آق‌لولی موقعی که برایش مسلم شد که وزرای آتی ایران هر تصمیمی را که انگلیسها بگیرند هر قدر هم مضر و مغایر با شئون ملی باشد نوکر منشانه اجرا خواهند کرد، از شدت تأثر، مرگ را بر زندگی ترجیح داد و در روز اول فروردین ۱۲۹۹ شمسی در خانه‌اش خودکشی کرد. نامه‌ای که خطاب به وزیر جنگ در این مورد نوشته بود هرگز انتشار نیافت...»

و نیز باید دانست که استقلال فرهنگی و آموزشی ایران نیز برطبق همین قرارداد مثلاً از بین می‌رفت و ایرانیان مجبور می‌شدند سیاست علمی و فرهنگی خود را بدان سان که انگلستان می‌خواست، طرح و تنظیم کنند... نکته مهم دیگر آنکه هرچند امضای قرارداد (۹ اوت ۱۹۱۹) به مراحل نهایی آن نزدیک می‌شد، با این همه کرد کرزن عیناً مانند کسی که خود را فعال مایشاه ایران بدانند اقداماتی کرد که شرح بعضی از آنها من باب مثال در کتاب آمده است (صفحه ۱۶). از تمام آنچه گذشت و بازر قرار و مدارهای دیگری که علامت صریح تقصیر استقلال ایران بود انگلیسها برای تسهیل امضای قرارداد مبلغ چهارصد هزار تومان که به پول آن زمان مبلغ بسیار هنگفتی می‌شد میان سه وزیر عاقد قرارداد به شرح زیر تقسیم کرده بودند:

به نخست وزیر (و ثوق‌الدوله)	۲۰۰,۰۰۰ تومان
به وزیر امور خارجه (نصرت‌الدوله)	۱۰۰,۰۰۰ تومان
به وزیر دارائی (اکبر میرزا صارم‌الدوله)	۱۰۰,۰۰۰ تومان

نکته دانستی آنکه انگلیسها کوشیدند تا شاید حق‌العامل وزرای نامبرده را تقلیل بدهند و حداکثری که سرانجام مورد قبول واقع گردید معادل می‌شد با یکصد و سی و یک هزار و صد و چهل هفت لیره و یازده شلینگ و نه پنس.

راقم این سطور بعدها در همین شهر ژنو از مرحوم سید حسن تقی‌زاده شنیدم که در موقعی که در تهران وزیر مالیه بود رضاشاه پهلوی باو می‌گوید این پول را بهر نحوی شده از این سه نفر بگیری و تقی‌زاده بمن گفت که با زحمت و مشکلات بسیار از هر سه نفر پس گرفتم و خیال می‌کردم که رضاشاه بمن خواهد گفت که به بانک پهلوی تحویل بده، ولی وقتی باو گفتم که پول را پس گرفته‌ام گفت به صندوق وزارت مالیه تحویل بده و تحویل دادم. ایشان مبلغ این معامله را معین نفرمودند. گرچه ارتباط زیادی با موضوع این گفتار ندارم، ولی خالی از فایده نیست (با شاید نباشد) که ضمناً

۲- راقم این سطور خوب بخاطر دارد که در ۷۲ سال قبل از این (در سومین سال نخستین جنگ جهانی) از مأموریت کمیته ملیون ایرانی در برلن به ایران رفته بودم و به علت نزدیک شدن قشون روس و انگلیس به شهر کرمانشاه که مسکن وطن پرستان و ملیون ایرانی گردیده بود فراراً به برلن برگشتم. در اولین مقاله‌ای که برای روزنامه «کاوه» نوشتم، مرحوم علامه میرزا محمدخان قزوینی آنرا اصلاح می‌فرمود به من فرمود آیا هیچ میدانی که این کلمه «افسره» در فارسی بمعنی تاج است و همان کلمه «افسره» (با حرف اول مضموم و سین مکسور) کلمه انگلیسی است که به معنی صاحب منصب یا مستعمل می‌کنیم و خیال می‌کنیم فارسی است و حق با او بود و کلمه را تغییر دادیم.

به رسم تذکر یاد آور شدیم که آخرین دوره نخستین جنگ جهانی که آلمان امپراطوری کم کم متوجه گردید که صلح برایش بر ارائه جنگ به صلاح نزدیک تر است، به اقداماتی پرداخت که کمیته ملیون ایرانی در برلین هم در آن اندک شراکتی پیدا کرد. اولاً تشکیل کنفرانس بین‌المللی سوسیالیتهای ممالک متعدد استوکهلم پایتخت سوئد بود که طرفدار صلح بودند و کمیته ملیون ایران هم دو نماینده (آقایان تقی‌زاده و وحیدالملک) را با اظهارنامه‌ای بدانجا اعزام داشت. پس از چندی این دو نفر ایرانی به برلین برگشتند و این حقیر عساری از اهمیت را بدانجا فرستادند که شرحش در روزنامه «کاوه» منطبعه برلین آمده است و رویهمرفته خالی از نتیجه‌ای نبود و حتی مقاله این حقیر که درباره مطالب روس و انگلیس در ایران بزبان فرانسه تحریر یافته بود بزبان سوئدی در روزنامه استوکهلم منتشر گردید و بعداً نیز موقعی که آلمان نفع و صلاح خود را در صلح جداگانه با روسیه انقلابی دانست و عهدنامه صلح بین آلمان و روسیه بالتویکی (ولنی) که دولت آلمان آورد از زتو بر طبق قرارداد مخصوصی از سویس (ژنو) به روسیه رسیدند، در شهر برست لیتوسک (سرحد روسیه) بین دو کشور با مضار رسید. بنا به تقاضای کمیته ملیون ایران در برلین هر دو طرفین عهدنامه جداگانه صلح در ماده مخصوص رسماً تصریح کردند که ایران را کشوری کاملاً مستقل می‌دانند و طرفدار استقلال آن مملکت هستند. شرح مبسوط این عهدنامه در روزنامه «کاوه» منطبعه برلین بچاپ رسیده است و نباید فراموش کرد که روسیه کمونیست بعداً تمام امتیازات و حقوقی را که در ایران کم کم بدست آورده بود و بعضی از آنها واقعا حائز اهمیت هم بودند همه را رسماً و در یکجا به ایران واگذاشت و مسترد داشت.

در «پیشگفتاره» (صفحه ۲۰) چنین می‌خوانیم: «اولین شرط قدردانی و وطن پرستی امروز که نزدیک به ۶۴ سال از تاریخ بهم خوردن نقشه شوم انگلیس‌ها می‌گذرد این است که از رادردانی که شجاعانه در بقای این توطئه خطرناک قیام کردند به نیکی یاد کنیم و در مقابل شخصیت تاریخی آنها سر تعظیم فرود آوریم، پس می‌گوئیم که بسیاری از رجال، روحانیان، روزنگاران و خطبای آن دوره در این قیام بزرگ تاریخی شرکت داشتند و وظیفه ملی و میهنی خود را به بهترین وجهی ادا کردند: مدرّس اصفهانی، حاج امام جمعه خوئی، مشیرالدوله پیرنیا، مستوفی‌الممالک، ممتاز الدوله، محشم السلطنه، ذکاءالملک فروغی، حسین علاء، مستشارالدوله، ممتازالملک، معین‌التجار، (ارباب کیخسرو شاهرخ) دکتر محمود افشار یزدی، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، عبداللّه مستوفی، علی دشتی و بسیاری دیگری که نام همه‌شان در این مقدمه مقدور نیست.»

راقم این سطور یقین دارد که نام نامی دکتر جواد شیخ الاسلامی هم با کوشش که در تألیف و جمع‌آوری همین کتاب که موضوع این مقاله است بجا آورده است باقی خواهد ماند. خدا امتالش را زیاد فرماید.

باز در پایان همین «پیشگفتاره» می‌خوانیم (صفحه ۲۱):

«در خلال اسنادی که در این مجموعه می‌خوانید... به دروغهایی که بنام ملت ایران جعل و به لندن گزارش می‌شد... مخالفتهای امریکاییان و فرانسویان با قرارداد... تهیه بود بی‌شک خواهد بود و به همت والای کسانی که قرارداد ۱۹۱۹ را در گهواره‌اش خفه کردند درود خواهید فرستاد.»

### اشتراک سال ۱۳۷۱

ایران ۶۰۰۰ ریال، خارجه هوانی ۱۰۰۰۰ ریال، زمینی ۸۵۰۰ ریال

دکتر منوچهر ستوده

## واژه‌نامهٔ رومانو

گردآور شیرعلی تهرانی زاده با پیشگفتار فریدون جنیدی.  
از انتشارات بنیاد نیشابور، ۱۳۷۰

فریدون جنیدی در آغاز پیشگفتار خود می‌نویسد:

«در این گفتار با یکی از شگفت‌ترین پدیده‌های زبان‌شناسی جهان روبرو می‌شویم و سخنی بی‌جاست و حق هم با اوست.

زبانی که به نام زبان زرگری می‌شناختیم و نسل جدید یکسره آن را فراموش کرده است زبانی قراردادی بود و با افزودن حرف «ز» میان اجزای کلمه کلمات تازه‌ای به وجود می‌آمد که گوش ناآشنای شنونده چیزی از آن دستگیرش نمی‌شد. مصراع زیر را به زبان زرگری قراردادی می‌نویسیم. جانا سخن از زبان ما می‌گویی

جازا نازا سزوخزن از زربازتره ما زامی‌زی گوزو ایتری. زبانی دیگر به نام زبان مرغی داشتیم که به جای حرف «ز» حرف «غین» در میان کلمات می‌افزودیم و این مصراع را بدین شکل ادا می‌کردیم. جاغا ناغا سفو سخن اغز زغبانعمد ماغا معنی گوغو ایغی.

واژه‌نامهٔ سلیری سالها پیش در فرهنگ ایران زمین چاپ شد و بدست مرحوم «هنینگ» افتاد. پس از یکی دو ماه که از تاریخ انتشار گذشت نامه‌ای به این ناچیز نوشت که این زبان زرگری و قراردادی است. منظور آن مرحوم از «زبان زرگری» چه بود فعلاً نمی‌دانم، ولی زبان قراردادی هم برای بنده معنی ندارد که خلقی جمع شوند و با داشتن زبان و وسیلهٔ تفهیم و تفاهم زبانی از خودشان بسازند و از آن پس با آن زبان سخن گویند. این هم عملی نامعقول و غیر منطقی است. هیچک از زبانهای زندهٔ دنیا ناگهانی و بدون سابقه به وجود نیامده‌اند، باید کوشید و از سوابق و گذشتهٔ آنها اطلاع پیدا کرد. خوشبختانه فریدون جنیدی این کار را شروع کرده و آن را به جایی خواهد رساند و بسیار خوشحال شدم که در این رساله یادی از واژه‌نامهٔ سلیری کرده‌اند و دنبالهٔ کار را نیز گرفته‌اند. توفیق اتمام کارهای او را از خداوند خواستاریم.

ظاهراً آقای شیرعلی تهرانی زاده در گردآوری واژه‌نامهٔ رومانو طرحی نداشته‌اند و هر واژه که از گوشه و کنار به گوششان خورده به روی کاغذ آورده‌اند.

برای تهیهٔ چنین واژه‌نامه‌ای ابتدا از خودمان شروع می‌کنیم و واژه‌های مربوط به اعضاء و اجزای بدن اعم از اندرونی و بیرونی را می‌نویسیم. ایشان کلمهٔ «مقعد» را نوشته‌اند، ولی از ران و کشالهٔ ران و گرده و زانو و ساق پا و قوزک پا و پاشنهٔ پا و پی پا و انگشتان پا خصوصاً شست پا که معمولاً لغت جداگانه‌ای دارد ذکری به میان نیاورده‌اند.

واژه‌های مربوط به اعضاء اجزای بدن که تمام شد به پوشش و خورش می‌پردازیم. اگر پوشش از پارچه‌های دستی است نام آنها و نام قسمت‌های مختلف دستگاه بافندگی آنها باید ضبط شود.

انواع خورشها، لوازم آشپزخانه، سایر لوازم زندگی دهقانی از گاوآهن و اجزای آن و چرخ خرمن‌کوبی و شانه و نظایر آنها باید گردآوری شود. نام انواع محصولات کشاورزی از صیفی و شتوی و انواع سردرختی جزء این گروه است. لوازم ساختمانی را می‌توان در اینجا گنجانید. خلاصه



باید کاری کرد که چیزی از قلم نیفتد تا بتوان بررسی دقیق درباره این زبان کرد. توفیق بیشتری را برای دوست عزیز فریدون جنیدی و آقای شیرعلی تهرانی زاده خواستاریم.

محمود فروغی

## ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰

از این که خلاصه‌ای از نوشته ناچیز مرا درباره کتاب «ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰» در مجله آینده چاپ فرموده‌اید بسیار سپاسگزارم. دو شرح یکی به قلم استاد ارجمند آقای جواد شیخ‌الاسلامی و دیگری به قلم نویسنده گرامی آقای باقر عاقلی در مجله آینده شماره‌های ۹-۱۲ (سال ۱۳۶۹) درباره عرایض من به چاپ رسیده است که شاید بی‌مورد نباشد مجدداً مطالبی را بیان کنم:

### الف - مقاله استاد جواد شیخ‌الاسلامی

۱- انتخاب نخست‌وزیر در شهریور ۱۳۲۰  
باز عرض می‌کنم اگر صحبت نخست‌وزیری و ثوق‌الدوله صححت داشته باشد رضاشاه می‌خواسته بفهماند دیگر از امثال این اشخاص سال خورده کاری ساخته نیست. در سال ۱۳۲۰ پدرم ۶۴ سال داشتند و مرجوم و ثوق‌الدوله ۶۶ سال.

۲- نقش فروغی در عقد قرارداد ۱۹۳۳  
در کتاب نوشته شده: ... پس از عزل و توقیف تیمورتاش دامنه فعالیت او (فروغی) بیشتر شد. الغای قرارداد داری و انعقاد قرارداد جدید نفت برای مدت شصت سال به کارگردانی او انجام گرفت و تقی‌زاده... بنابه گفته خودش «آلت فعل» بود.  
من که خواننده‌ام این طور فهمیدم که تقی‌زاده بنا به گفته خودش «آلت فعل» فروغی بوده است و چون آن نوشته را جای توضیح درین باب نمی‌دانستم نوشتم که دامستان الغای قرارداد مفصل است و در این مختصر فرصت نیست درباره آن بحث شود... همه می‌دانیم مقصود تقی‌زاده از آلت فعل چه بوده است.  
البته منظورم این بود که در نطق معروف تقی‌زاده در مجلس شورای ملی واضح بود که مقصود چیست.

اکنون استاد ارجمند شرح بیشتر داده و در واقع نتیجه گرفته‌اند که: ... هیچ یک از رجال چهارگانه (فروغی - تقی‌زاده - داور - علام) ... کارگردان نبودند. کارگردان حقیقی خود رضاشاه بود و بس. در پایان می‌نویسند: ... همه این چهار نفر «آلت فعل» بودند.  
استاد در واقع عرایض مرا تشریح و تصریح و تأیید فرموده‌اند نه تکذیب.

راجع به مجلس ضیافت و پایان کار مطالبی هست که ان شاه‌الله در جای دیگر و وقت دیگر عرض خواهم کرد.

### ۳- وساطت مرحوم فروغی از اسدی

باز تکرار می‌کنم که پدرم از مرحوم اسدی شفاعت نکردند. فرزندان هر دو که حیات دارند این گفته را تأیید می‌کنند. اضافه می‌کنم که پدرم در موقعی که مصدکار بودند هرگز دربارهٔ بستگان نسبی یا سببی شفاعت و یا توصیه نکردند. نوشته مرحوم صدرا لاشراف هم دلیل صحت شفاعت نمی‌شود.

### ۴- بازگشت مهندس فروغی به ایران

ابتدا عرض کنم که به عقیدهٔ من هیچ مهم نیست که محسن فروغی همراه علامه قزوینی به تهران آمده است یا مسعود فروغی ولیکن روشن شدن درستی این مطلب یقین است در صحت و مقم سایر گفته‌ها تأثیر دارد. اول ببینیم تاریخ ورود میرزا محمد خان قزوینی به تهران چه بوده است. معظم‌له در ۸ مهرماه ۱۳۱۸ (برابر با اول اکتبر ۱۹۳۹) به تهران وارد شدند. ماخذ ذیل دلالت بر این امر دارند: در کتاب (نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده) به کوشش دانشمند گرامی ایرج افشار در صفحه ۳۱۴ نامه شماره ۵۴ به تاریخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۳۹ آمده که برابر است با ۲۰ تیر ماه ۱۳۱۸ و از پاریس نوشته شده است.

در کتاب (دورهٔ کامل بیست مقاله قزوینی) جلد ۱ و ۲ چاپ دی ماه ۱۳۳۲ در پیشگفتار استاد پورداد می‌نویسد:

... این دانشمند پاک سرشت پس از گذراندن سی و شش سال در لندن و پاریس و برلین در مهرماه ۱۳۱۸ خورشیدی با زن و یگانه فرزند خود ناهید به تهران بازگشت.

در لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ معین و دایرةالمعارف فارسی تاریخ ورود علامه را به تهران ۱۳۱۸ شمسی ذکر کرده‌اند. اکنون ببینیم تاریخ ورود محسن فروغی به تهران چه بوده است. در کتاب در صفحه ۴۲ از قول محسن فروغی آمده است:

و من در ۱۳۱۷ در نعت استاد بزرگوار علامه قزوینی وارد ایران شدیم. در صفحه ۴۲ نوشته شده که پس از شروع جنگ بین‌الملل دؤم به سوی ایران حرکت کرده‌اند. یاد آور می‌شوم که جنگ در ۹ شهریور ۱۳۱۸ (برابر با اول سپتامبر ۱۹۳۹) آغاز شد.

همسر برادرم که در اصل فرانسوی و فعلاً در پاریس مقیم است تأیید می‌کند که محسن در تابستان ۱۹۳۸ برابر با ۱۳۱۷ به ایران برگشته است. آن بانو که در آن موقع نامزد برادرم بوده است در ۲۰ مه ۱۹۳۹ برابر با ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۸ از پاریس حرکت می‌کند و از راه روسیه به ایران می‌آید و در ۲۱ خرداد ۱۳۱۸ (برابر با ۱۲ ژوئن ۱۹۳۹) در تهران ازدواج می‌کنند. تا آن جا که به یاد دارم عاقد مرحوم آقا شیخ مهدی نجم‌آبادی بودند و کمی هم زبان فرانسوی می‌دانستند. در صفحه ۴۶ کتاب از قول محسن فروغی آمده است:

یک هفته پس از انصباب امیر خسروی به وزارت دارائی با تلفن خواهش شد در وزارت دارائی ایشان را ملاقات کنم. وقتی وارد اطاق شدم با حسن خلق و خندهٔ همیشگی اظهار داشت:

از شاه اجازه گرفته‌ام که عده‌ای را از بانک ملی به وزارت دارائی منتقل کنم. شما هم یکی از آن‌ها هستید. در تاریخ ۳ آبان ۱۳۱۸ (برابر با ۲۶ اکتبر ۱۹۳۹) گشایش دوازدهمین دورهٔ قانون

گذاری مجلس شورای ملی و سپس آغاز وزارت دارایی سرتیب امیر خسروی بوده است. پس محسن فروغی ماهها پیش در بانک ملی شروع به خدمت کرده بوده است.

با توجه به این تاریخها ملاحظه می شود که محسن نمی توانسته همراه محمد قزوینی به تهران آمده بوده باشد. علاوه برین همسر مسعود که او هم در اصل فرانسوی و مقیم پاریس است می گویند که همراه شوهرش با میرزا محمد خان قزوینی و بانو و ناهید (سوزان) به تهران آمده است. اما درباره مقاله چهار صفحه ای محسن فروغی عرض می کنم که من این مقاله را ندیده بودم. هنگام انتشار آن در برزیل مأموریت داشتم. حالا به لطف دوستی دانشمند سواد آن را دریافت داشتم. در مقدمه می نویسد:

در موقع کنفرانس بین المللی کار در ژوئن ۱۹۴۹ در ژنو در مواقعی که حضور جناب آقای جمال زاده شرفیاب می شدم...

رونوشت (فوکویی) صورت اعضای نمایندگی ایران در کنفرانس بین المللی کار را در سال ۱۹۴۹ ضمیمه می کنم. ملاحظه می فرمائید که مسعود فروغی از جمله مشاوران بوده و نام محسن فروغی در آن نیست. با پوزش ازین جناب عرض می کنم مقاله به سبک نشر استاد معظم آقای جمال زاده می ماند و شاید استاد محسن و مسعود را اشتباهی گرفته و شاید گفته های مسعود را به این نشر شیرین در آورده بوده باشند.

اگر بایگانی مجله یضا حفظ شده باشد و نسخه اصلی مقاله ها را نگهداشته باشند و روزی به آن ها دست رسی میسر باشد احتمال می رود این موضوع روشن تر بشود.

#### ۵- مقدمات استعفای رضاشاه

نوشته من بنابر مشاهداتم بوده و در مجله آینده به چاپ رسیده است و قسمت مربوط به مراکتب حذف شده است. در این جا آن را تکرار نمی کنم منتها یاد آور می شوم که به نظر بسیار بعید می رسد که پدرم اگر چه نقل گفته رضاشاه باشد به محمد رضاشاه بگویند پدرتان گفته است، مگر این بچه می تواند مملکت را اداره کند. در اوضاع و احوال آن روز ایران از این سخن سخت چه سودی به کشور می رسیده است تا فرض کنیم احیانا مصلحت دیده اند اگر چه نامطلوب باشد بهتر است گفته شود.

#### ۶- اسناد و مدارک انگلیس ها

آن چه استاد محترم آقای جواد شیخ الاسلامی نوشته اند نتیجه زحمات و مطالعات سوهمندشان است آن چه من نوشته ام بنابر مشاهداتم بوده است. از بقیه مطالب نه خبر دارم نه صلاحیت اظهار نظر. منتها یک نکته کوچک را بی جا نیست بگویم. پدرم با دست لوزان استعفا نامه را پاک نویس نکرده اند، اصل آن باید در بایگانی اسناد مجلس شورای ملی موجود باشد. من که آن روز آن را دیدم با دست لوزان نوشته نشده بود.

در پایان این قسمت اضافه می کنم که با استاد و محقق ارجمند هم عقیده هستم و ایشان هر روز پیش از پیش متوجه می شوند که در راه نوشتن تاریخ ایران چه مشکلات و گرفتاری ها وجود دارد. مثلا کتابها و مجله هایی که آقای باقر عاقلی نام برده اند اکثر متضمن اخبار و وصف های نادرست از وقایع هستند. حتی نوشته ها و خاطرات مصادر امور درباره موضوع واحد متفاوت اند، چه بسا مقصود ستایش

خویشین و دوستان و نکوهش دیگران و دشمنان است و یا تبرئه خود در دوره اشتغال به کار. به استاد خاریجیان هم نمی‌توان اطمینان داشت. گاهی منافع خود را ملحوظ می‌دارند و دیگران را در آن راه می‌کوبند و زمانی منافع آنان را نادیده می‌گیرند و یا در گفته‌ها تعریف می‌کنند.

## ب - مشروحه نویسنده محترم آقای باقر عاقلی

۱- درباره بازگشت مهندس فروغی به ایران در قسمت ۴ مربوط به آقای شیخ الاسلامی بیان شده است.

۲- ساعت احضار فروغی به دربار: شرفیابی پدرم در پنجم شهریور مسلماً و یقیناً در روز نبوده است، اگرچه بعضی از بزرگان در خاطرات و کتاب‌های خود نحو دیگر نوشته باشند. سایر بازماندگان مرحوم فروغی که حیات دارند تأیید می‌کنند که احضار پس از صرف شام بوده است. شرح بیشتر راجع به رفتن هیئت دولت در آن شب از سعدآباد به باغ بیلاقی وزارت امور خارجه و دیگر مسایل آن ان‌شاءالله در موقع دیگر چاپ خواهد شد. مرحوم نصرالله انتظام در کتابچه‌هایی خاطرات خود را نوشته به من داده بودند و خوانده بودم نمی‌دانم آن نوشته‌های مهم از لحاظ تاریخ سال‌های آخر پادشاهی رضاشاه و آغاز پادشاهی محمد رضاشاه در کجاست. اگر از میان نرفته باشد با مطالعه آن‌ها بسیاری از این مطالب روشن خواهند شد.<sup>۴</sup>

۳- درباره این واقعه بین نوشته‌های اشخاص اختلاف زیاد است.

۴- من یادگار غمزه را نخوانده‌ام. مورخین مختارند که نوشته مرحوم دکتر صدیق و آقای باقر عاقلی را که یکسان و از یک مأخذ است مورد استاد قرار دهند یا نوشته مرا. من با کسی مسابقه نگذاشته‌ام. آن چه مجله آینده از مجله یغما (سال اول ۱۳۲۷) نقل کرده‌اند (من ندیده بودم زیرا در آن موقع در لندن مأموریت داشتم) با نوشته من مغایرت ندارد، حتی صحبت قدیمی بودن میل‌ها. آن باغبان پیر مشهدی ولی بود و آن پیشخدمت علی (کبیر) در آن سال‌ها هنوز رسم نشده بود که گذشته از باغبان و کمک‌های او صاحب خانه‌ها هم در باغ تفننی کار کنند، به خصوص در ساعت سه بعد از ظهر و هوای گرم شهریور ماه تهران.

درباره مطالب مرتبط با قسمتهای ۵ و ۶ و ۷ قبلاً در قسمتهای ۳ و ۱ و ۲ مربوط به آقای دکتر شیخ الاسلامی نوشته‌ام. اضافه می‌کنم که نحوه عبارت یادداشت‌های آقای گلشایبان مؤید گفته من است که رضاشاه عقیده داشت از این اشخاص مسیّر دیگر کاری ساخته نیست. در پایان عرض می‌کنم نویسنده محترم خلاصه نوشته مرا در مجله آینده ملاحظه فرموده‌اند. ای کاش متن کامل را مطالعه کرده بودند.

تأسف دیگر این است که توضیحی درباره نامه شادروان دکتر غلامحسین مصدّق مرقوم نداشته‌اند. من متفقد بوده و هستم که آقای باقر عاقلی در نوشتن کتاب مورد بحث متحمل زحمت بسیار شده‌اند و سوءتبیّت هم نداشته‌اند. به همین جهت دریغ آمد آن‌چه به نظر اشتباه می‌رسید و می‌رسد تذکر ندهم.

با نویسنده محترم کاملاً هم عقیده هستم که بمطالبت تاریخی را با کمک حافظه نمی‌توان تفسیر و تأویل نموده اما یاد آور می‌شوم که من تاریخ نویس نیستم، بارها در این نوشته گفته‌ام که آن چه را شاهد عینی بوده‌ام به روی کاغذ آورده‌ام و در بقیّه مطالب صلاحیت اظهار نظر ندارم.

## پایان بیستمین سال «ایرانیین استدیوز»

### Iranian Studies

نخستین شماره از بیست و یکمین سال این مجله که خاصه مطالعات ایرانی است و در امریکا منتشر می‌شود به دست رسید و شاد شدم که چنین نشریه مفیدی پایداری یافته و توانسته است بیاید و با چاپ کردن مقالاتی کم و بیش خوب پژوهندگان تحقیقات ایرانی را در زمینه خاص خود کمک کننده باشد.

اینکه نوشتن زمینه خاصه ازین روست که اصولاً تمایلات عمومی در تحقیقات شرق شناسی درین بیست سال اخیر گرایش عمیق به سوی پژوهشهای اجتماعی و اقتصادی یافته و جزین غالباً گردانندگان پرشور مجله‌ها و نشریه‌ها هم کسانی‌اند که سرشان برای چنان مطالبی درد می‌کند. مجله و ایرانیین استادیوز هم تقریباً در سراسر دوره بیست ساله خود این راه را گذرانیده و اکثر کسانی که به نشر آن برگمارده شده‌اند از افرادی بوده‌اند که زمینه علمی و تعلق خاطرشان به مباحث اجتماعی قرن اخیر بوده است. بدین جهات و ایرانیین استادیوز شمول بز همه مباحث ایرانشناسی ندارد و اصولاً از مطالب اخص و واقعی ایران شناسی برکنار مانده است و خوانندگان نباید انتظار آن داشته باشند که مطالب جدی زبانشناسی و باستانشناسی و ادبیات کلاسیک و فرهنگ ایران باستان درین مجله به چاپ برسد.

شماره ۳ و ۴ سال ۲۰ از امتیاز خاصی برخوردار یافت و آن اختصاص یافتن آن شماره به معرفی فعالتهای ایرانشناسی در ممالک اروپایی و ژاپون بود. همچنین شماره دوم سال ۲۱ به نشر تحقیقات مربوط مطالعات آسیای مرکزی در شوروی و امریکا است. اینگونه مقاله‌ها نوید آن می‌دهد که و ایرانیین استادیوز توجه کرده است به اینکه ایرانشناسی تنها قاجارشناسی و کلی باقی درباره مسائل اجتماعی و اقتصادی نیست.

این مجله وابسته به انجمن مطالعات ایرانی و نشریه آن است. اکنون درین انجمن عباس امانت، علی بنوعزیزی، اسفانه نجم آبادی، که ایرانی‌اند عضو هیأت مشاوره‌اند.

در دوره تازه مجله فصلاتی چون احمد اشرف، حمید دباشی، همایون کاتوزیان، وحید نوشیروانی، پروانه پورشریعتی، شاهرخ اخوی از ایرانیان سهیم‌اند و به همین مناسبات جا دارد خطاب به آنان سه نکته دوستانه درباره ارتباطی که این گونه مجله باید با افکار و کارهای ایرانیان داشته باشد و تاکنون توجهی بدان نداشته است گفته شود.

۱) باید نام مجله به خط و زبان فارسی در جایی از مجله آورده شود تا هویت و شخصیت آن دلپسندتر عرضه شود. مگر آبسترکتا ایرانی‌کام که نام فارسی برای خود برگزیده است دور از مأل اندیشی است.

۲) باید چکیده‌ای از مقالات به زبان فارسی در پایان هر شماره چاپ شود، مانند کاری که در ایران نامه می‌شود و چکیده مقالات فارسی به انگلیسی به چاپ می‌رسد تا مستشرقانی که وقت خواندن مقاله فارسی ندارند یا فارسی دانستشان به اندازه‌ای نیست که کاملاً از مطلب مقاله وقوف حاصل کنند می‌توانند از آن خلاصه‌ها پی به مطلب ببرند.

۳) ضرورت دارد که فصلی به معرفی و حتی نقد کتابهای چاپ ایران اختصاص یابد تا

ایرانشناسان خارجی مخصوصاً طبقه جوان آنها بدانند که در ایران چه کارها انجام می‌شود. این نوع مجله‌ها باید رابط میان پژوهندگان باشند.

ایرج المشار

## زمین لرزه‌های تبریز

مأسافانه قسمتی از مقاله آقای منصوری که در صفحات ۷۷۰، ۷۸۱ شماره پایانی سال ۱۳۷۰ چاپ شده افتاده است. اینک با پرورش به چاپ می‌رسد.

### ۱۸- زمین لرزه ۱۲۷۴ هـ.ق

کنت گوبینو در بازگشت به فرانسه، در ماه فوریه ۱۸۵۸ (نیمه دوم جمادی‌الثانی ۱۲۷۴) از تبریز گذشته و در سفرنامه‌اش نوشته است:  
در تبریز زمین لرزه زیاد روی می‌دهد و ضمن سفر قبلی‌ام یکی از شدیدترین‌شان را احساس کردم. ضرب‌الصلی است که می‌گویند: تبریز در اثر زلزله ویران و زیر و زیر خواهد شد... شبستر در فاصله هشت ساعتی تبریز، و طسوج در فاصله هشت ساعتی شبستر هیچ چیز جالبی بیش از آنچه در عرض راه دیده بودیم نداشتند. فقط در طسوج که اخیراً در اثر زلزله بکلی ویران شده، دو نفر را که در اثر سرما خشک شده بودند، آوردند.<sup>۲۹</sup>

### ۱۹- زمین لرزه سوم ذی‌قعدة ۱۲۷۵ هـ.ق.

در ساعت ۸ بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۹ شوال ۱۲۷۵ هـ.ق (۱ ژوئن ۱۸۵۹) در شهر ارضروم زلزله شدیدی رخ می‌دهد که جریان آن را رابرت دول پل کنسول مقیم انگلیس به مجله انجمن سلطنتی جغرافیائی لندن گزارش داده و ضمن گفتار خود بیان می‌دارد: «در روز چهارم ژوئن ۱۸۵۹ (سوم ذی‌قعدة ۱۲۷۵) در تبریز هم زمین لرزه شدیدی روی داد، ولی به شهر آسیب نرسانیده است.»<sup>۳۰</sup>

### ۲۰- زمین لرزه ۱۳۱۳ هـ.ق.

زمین لرزه سال ۱۳۱۳ هجری قمری (چهارم و ششم ژانویه ۱۸۹۶) که شرح آن را آقای ذکاء از روزنامه ناصری تبریز نقل فرموده‌اند، علاوه بر تبریز و اردبیل و خلخال، در خوی و میانه نیز احساس شده است. بنا به نوشته ن. امیراسی، کانون زلزله در نزدیکی ۳۷/۱۷ شمالی و ۴۶/۶ شرقی بوده است.<sup>۳۱</sup> در این تاریخ ادوین رایت محقق نامی، در خسروآباد سلماس بودند. ایشان می‌نویسند:  
«در سال ۱۸۹۶ در شرقی دهات خسروآباد و هفتوان در اثر زلزله آبهای زیرزمینی فوران کرد و از چاهها بیرون ریخت و پایه دیوارها هم نم پس داد. بدین سبب اهالی دهات موقتاً آنجا را ترک کردند تا با ایجاد آبراه‌های مناسب، آبهای فوران کرده را به کانال‌ها هدایت نمایند.»<sup>۳۲</sup>

## ۲۱- زمین لرزه ۲۳ شوال ۱۳۱۷ ه.ق.

این زمین لرزه در خوی و شمال سلماس قراء چندی را به خاکروبه و آوار تبدیل کرد. سی سال بعد از این واقعه، در شب هفدهم اردیبهشت ماه ۱۳۰۹ ه.ش (۶ مه ۱۹۳۰) خشم طبیعت با قربانی گرفتن دو هزار و پانصد نفر از اهالی سلماس فرو ریخت و آثار حیات این شهر سه هزار سال سابقه تاریخی را با خاک درآمیخت، مردمان تبریز و خوی و ارومیه را مدت‌ها در بیم و هیجان فرو برد.

آقای ذکاء آنجهان که شایسته روش تحقیق و تتبع و دقت علمی ایشان است با عکس و تصویلات به شرح این حادثه اسفناک پرداخته‌اند. بررسیهای علمی و زمین‌شناسی زمین لرزه ۱۳۰۹ سلماس توسط آقایان دکتر م. بربریان و ج.س. چالینکو با پنجاه هفت قتره عکس و طرح‌های علمی و نقشه‌های تکونیک در ۷۳ صفحه وسیله سازمان زمین‌شناسی کشور به انگلیس چاپ و انتشار یافته است.<sup>۴۳</sup> مطالعه کتاب زمین لرزه‌های تبریز و آگاهی یافتن از کثرت حوادث خانه‌برانداز این خطه که در جنب زمین لرزه‌ها، فتنی و غارت‌های عثمانيين و بروز بیماری‌های مرگ‌زای وبا و طاعون نیز سربرار بوده و ایرانی می‌آفرید این حقیقت را به خواننده القای کند که: مردم بردبار و پرتلاش این مرز و بوم با وجود این همه مصائب و بلاها، چه قدر به سرزمین آباء و اجدادی خود دلبستگی داشته و دارند که با مختصر فراغت و اندک فرصتی که بدست می‌آورند در آبادی و عمران و تجدید مجدد و عظمت آن کوشش و جانفشانی کرده‌اند. اگر در زمان تاورنیه هجوم عثمانيين و بروز زلزله‌های پی در پی آن شهر را از رونق انداخته بود، سی سال بعد به قول شاردن: تبریز بعد از اصفهان، آبادترین و پرنفوس‌ترین و بالاخره ثروتمندترین شهرهای ایران به شمار می‌رفت.

آقای ذکاء از کتابهای ریاض‌الجنه و اولاد اظهار مطالبی نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه: دو سال بعد از زلزله وحشتناک و ویرانگر ۱۱۹۴ ه.ق، ساختمان باروی شهر تبریز و بازسازی خانه‌ها انجام یافته و مردم به کسب و کار مشغول بودند. گرچه در اوایل قرن نوزدهم در تبریز آثار باستانی و ابنیه باشکوه وجود نداشت، ولی اکثر جهانگردان از رونق بازار داد و ستد و رغبت سوداگران و آرامش نسبی مردم سخن‌ها رانده‌اند.<sup>۴۴</sup>

به همین منوال بوده که جبرالد ریت بین‌جر جهانگرد باذوق انگلیسی شش ماه بعد از زلزله ۱۳۰۹ ه.ش به سلماس آمد، در کنار ویرانه‌ها کار و کوشش مردم در بازسازی شهر و فعالیت‌های کشاورزی و عمرانی را دیده و نوشته است:

این یک تفسیر ماوراءالطبیعه و تفریط شگفت است که: طبیعت در برابر انسان‌های پرشکیب و کوشا و به پاداش پایداری و سرسختی آنها، باغهای پربرکت و دشتهای حاصلخیز را به آنان ارزانی می‌دارد. نمونه‌اش دشت‌های سرسبز و زرخیز سلماس وارومی است که از بهترین مناطق کشاورزی ایران به شمار می‌آید.<sup>۴۵</sup>

همین علاقه به بازسازی و عمران، عشق به آب و خاک و مهن، در یک بیت کلیم کاشانی تبلور یافته و زبان حال و آئینه احساس و اندیشه مردم بردبار و آبادگر آذربایجان شده است.

هوارستگنی نگر که زگل چشم بسته‌ام، لیکن نمی‌توان زخس آشیان گذشت،

## مقالات ایرانشناسی ژاپونیا

(۱۹۸۶-۱۹۸۹)

مؤسسه علمی فرهنگی شرقی The Toho Gakkai که در توکیو است هر سال فهرست مقاله‌هایی را که در زمینه موضوعهای مربوط به شرق در نشریات ژاپون چاپ می‌شود (به انضمام فهرست کتابهای در همان زمینه) به شکل کتابی مستقل به چاپ می‌رساند که نامش چنین است:

Books and Articles on Oriental Subjects.

برای آنکه بدانیم ایرانشناسان ژاپونی به چه مسائلی در زمینه ایرانشناسی علاقه‌مندی دارند مجلدات ۳۳-۳۶ مربوط به سالهای ۱۹۸۶-۱۹۸۹ آن فهرست استقصا و مقاله‌ها به ترتیب موضوعی مندرجات آنها منظم شد.

این نکته ضرورت دارد که مقاله‌ها (جز یکی دو تا) به زبان ژاپونی است و فهرست‌نگاران ترجمه انگلیسی نام آنها را در کنار نام اصلی ژاپونی آورده‌اند.

ما در آوردن نام مقاله‌ها به سال ذکر آن در فهرست مذکور اکتفا کردیم تا کسانی که بخواهند آن مقاله‌ها را بیابند مشخصات آنها را از روی فهرست مورد ذکر به دست آورند.

### پیش از اسلام

Domyo, Mihoko	۱۹۸۷	ترکیب و معنی زریه‌های ساسانی با نقشهای دانه‌دانه‌ای
Kawase, Toyoko	۱۹۸۷	اسب‌داری در دوره هخامنشی بر اساس نقوش
Haruta, Seiro	۱۹۸۹	ایاتنگار زریه‌ها
Ito, Gikyo	۱۹۸۶	درباره نام زرتشت
Noda, Keigo	۱۹۸۶	یوست فریان، قانون زرتشتی
Okada, Akinori	۱۹۸۶	تئوسوفی و پارسیان هند
Sato, Susumu	۱۹۸۶	قوانین پادشاهان در دوره امپراطوری ایران
Sato, Susumu	۱۹۸۸	روشهای مالکیت‌گیری در دوره امپراطوری ایران
Tanabie, Katsumi	۱۹۸۸	تأثیرات هنر ساسانی در هنر گندها را
Tanabie, Katsumi	۱۹۸۹	هنر ساسانیان و گندها را

### باستانشناسی

Fujimoto Tsuyashi	۱۹۸۹	آثار نئولیتیک قدیم در زاگرس
Hori, Akira	۱۹۸۹	سنگهای دست‌ساخته از تپه جاری
Ii, Hinoyuki	۱۹۸۶	گزارش حفريات تپه جیگان توسط ژاپونیا
Kawada, Hiroko	۱۹۸۸	گزارش حفريات سنقر (ساسانی-اسلامی)
Mori, Shigeo	۱۹۸۷	همانندی قطعه‌ای سنگ نبشته بیستون



Sato, Susumu	۱۹۸۷	مسائل مرتبط با فرهنگ ایرانی در نخستین هزاره پیش از میلاد
--------------	------	--

### تاریخ مدنی

Goto, Akina	۱۹۸۸	تجارت خارجی ایران و صادرات کشاورزی در قرن نوزدهم
Hori, Akira	۱۹۸۷	وزنه‌های پیدا شده در حفاریهای ایران و افغانستان
Haneda, Koichi	۱۹۸۶	مطالعه درباره ماهیگیران شرکت تعاونی گیلان
Iwatake, Akio	۱۹۸۹	موقوفات خانواده نظام یزد در قرن هفتم
Kawamoto, Masatowo	۱۹۸۹	وقفیه خواجه احرار
Kobayashi, Masato	۱۹۸۹	هاری و در میان عشایر شمالی ایران
Miyata, Osamu	۱۹۸۸	اصلاحات ارضی و جریانات سیاسی
Miyata, Osamu	۱۹۸۸	تحول ملی‌گرائی ایران در ۱۹۵۲
Okayaki, shoko	۱۹۸۸	تقسیم آب زاینده رود
Sato, Keishiro	۱۹۸۶	chiao سلسله، یوان، و چاو، ایلخانان
Sakamoto, Tsutomu	۱۹۸۹	تاریخ تطبیقی روابط تجاری میان ایران و ترکیه
Shimamoto, Takamitsu	۱۹۸۹	اقتصادیات و اخلاق میان شیعه اثناعشری
Shimizu, Kosuke	۱۹۸۹	زندگی روزانه در بغداد در دوره سلجوقیان
Shimizu, Kosuke	۱۹۸۹	عیاران در تاریخ ایران
Shiraiwa, Kazuhiko	۱۹۸۹	وقفیه رشیدالدین فضل‌الله همدانی

### تا عصر مغول

Anabe, Fukuzo	۱۹۸۸	بابک و عباسیان
Inaba, Minoru	۱۹۸۶	محمودیان و مسعودیان در دوره سلطان مسعود
Inaba, Minoru	۱۹۸۸	حاجب در دوره غزنویان
Itani, Kozo	۱۹۸۸	سلطنت روم و خوارزمشاهیان
Itani, Kozo	۱۹۸۹	جلال‌الدین خوارزمشاه در غرب آسیا
Kitagawa, Seiji	۱۹۸۷	آیین بودا میان ایرانیان و ارمنیان قرون وسطی
Kubo, Kazugaki	۱۹۸۹	فعالتهای فرهنگی هرات در دوره تیموری
Markus, Kinga	۱۹۸۷	شروین در روم - قطعه فارسی عامیانه حماسی
Shimizu, Kosuke	۱۹۸۶	روابط میان طغرل بیگ و خلیفه قائم
Shimizu, Kosuke	۱۹۸۶	سلاطین سلجوقی و تمرکز حکومت
Shimizu, Mutsumo	۱۹۸۶	خزرها و خانان

### مغول و تیمور

Haneda, Masashi	۱۹۸۷	خوزانیهای اصفهان در قرون هشتم تا دهم هجری
Honda, Minobu	۱۹۸۷	سلطنتیه - پایتخت جدید ایلخانان
Kato, Kazuhide	۱۹۸۸	امیر تیمور و شهرکش
Kitagawa, Seiichi	۱۹۸۷	ابن بیسی (مورخ)
Kitagawa, Seiichi	۱۹۸۷	از میان رفتن اتابکان هزارسپ لرستان
Kitagawa, Seiichi	۱۹۸۶	کاکویه و مغول
Kitasawa, Seiichi	۱۹۸۹	طغیان اتابک افراسیاب
Sakamoto, Tautomu	۱۹۸۶	توسعه اقطاع در دوره حکام مغول ایران
Shimo, Hirotochi	۱۹۸۸	جلایریان در دوره ایلخانان
Uno, Nobuhiro	۱۹۸۹	اوکئی قآن و تجار مسلمان

### تاریخ گورکانیان

Mano, Eiji	۱۹۸۷	بابر پادشاه و حیدر میرزا - روابط دو جانبه
Sawada, Minoru	۱۹۸۷	فعالیت‌های مذهبی خواجه اسحاق با توجه خاص به روابط خاناکاشغر

### صفویان

Haneda, Koichi	۱۹۸۹	تعیین دوره‌ای شاه اسمعیل اول به... معروف بود
Haneda, Masashi	۱۹۸۸	سیاست‌های شاه طهماسب در رویارویی با قزلباش

### قاجار و مشروطه

Fujii, Morio	۱۹۸۷	بعضی از افکار ملی ایرانی در عقاید آخوندزاده
Hachioshi, Makoto	۱۹۸۷	کارگران ایرانی در زاکاواکازی و انقلاب مشروطیت
Yoshimura, Shinataro	۱۹۸۷	تجدید ارزشیابی درباره کودتای ۱۹۲۱
Kagaya, Hiroshi	۱۹۸۶	نشو و نماى جریانهای ملی در ایران
Komaki, Shobei	۱۹۸۸	قیام حسینقلی خان قاجار
Kuroda, Taku	۱۹۸۸	نهضت جنگل در دوره جنگ جهانی اول
Mizuta, Masashi	۱۹۸۷	مطالعه مقدماتی درباره بانک شاهنشاهی ایران
Okazaki, Shoko	۱۹۸۹	تریاک و قحطی ایران در ۱/ ۱۸۷۰
Shimamoto, Tokamitsu	۱۹۸۶	بست نشینی
Suzuki, Hitoshi	۱۹۸۶	ایرانیان در استانبول در دوره رژی (تحلیل مطالب اخیر)
Yoshii, Takeshi	۱۹۸۶	فعالیت‌های کمیته دفاع ایرانیان در جنگ جهانی اول

### جغرافیا

Itani, Kozo	۱۹۸۸	ترجمه بخش اربنیه و جزیره نزهة القلوب
Itani, Kozo	۱۹۸۹	ترجمه بخش آذربایجان از نزهة القلوب
Kitagawa, Seichi	۱۹۸۶	کرتان در قرن پنجم و ششم هجری
Nakamura, Kiminori	۱۹۸۹	نمای شهرهای ایران
Shimamoto, Takamitsu	۱۹۸۷	قم در قرن نوزدهم هجری
Yajima, Hikoichi	۱۹۸۷	تجارت سیراف و اقیانوس هند

### فلسفه، دین، عرفان، علوم

Iwami, Takashi	۱۹۸۶	مطالعه تاریخی درباره منطق در ایران
Iwami, Takashi	۱۹۸۸	منابع سرگذشت ابن سینا
Izutsu, Toshihiko	۱۹۸۹	فکر تغییرات طبایع نزد بایزید بسطامی
Kamada, Shigeru	۱۹۸۶	ترجمه قطعه‌ای از ملاصدرا
Kawada, Shigeru	۱۹۸۸	عقل نزد ابویعقوب سجستانی
Kawada, Shigeru	۱۹۸۹	نظریات فیض کاشانی درباره امامت
Kawamoto, Masatomo	۱۹۸۶	خواجگه احرار و ابوسعید (شیخ و حاکم دوره تیموری)
Kawamoto, Masatomo	۱۹۸۸	آداب تصوف در قرن پنجم
Kobayashi, Haruo	۱۹۸۹	نظریات ابن سینا درباره حسن خودآگاهی
Yamamoto, Keiji	۱۹۸۸	نوشته ابومعشر درباره طبایع محلی زن و مرد

### هنر و موسیقی

		منشأ شعله آتش در نقاشی ایران
Kobayashi, Kazue	۱۹۸۸	
Senaha, Eiko	۱۹۸۷	آوای محزون در موسیقی قدیم ایران
Sugita, Hiideaki	۱۹۸۷	تصاویر حمام در نسخه‌های خطی فارسی و عربی
Tsuge, Genichi	۱۹۸۹	نظریه و عمل در موسیقی قدیم ایران

### زبان‌شناسی

Kawioaka, Koji	۱۹۸۹	درباره کلمه بازار و فقه‌اللغة آن
Noda, Keigo	۱۹۸۸	منشأ فعل ماضی فارسی
Noda, Keigo	۱۹۸۹	فعل معین در فارسی میانه

### ادبیات

Nakamura, Kiminori		دهخدا و ادبیات جدید ایران
--------------------	--	---------------------------

Yamaji, Katsuyuki ترجمه رباعیات خیام از روی ترجمه فیتز جرالد

فرهنگ و سنت

Hamahata, Yuko ۱۹۸۸ نوز

نسخه خطی

Sugiyama, Masaaki ۱۹۸۹ نسخه خطی فارسی ۳۷۲۱ نور عثمانیه

چند کتاب ایرانی‌شناسی

**Beekes, Robert S.**

A grammar of Gatha-Avestan / by Robert S.P. Beekes

Leiden [U.a.] Brill, 1988. -xxii, 242 s.

**Bonnerot, Olivier H.**

La perse dans la littérature et la pensée françaises au XVIIIe siècle : de l'image au mythe

Paris : Champion [u.a.], 1988. - 379 s. : ill.

Vollst. zugl.: Paris, Sorbonne, Diss., 1984

**Cloake, Margaret M. - Abu'l-Hasan Sirazi**

A Persian at the court of king George : 1809 - 10 ; the journal of Mirza Abul Hassan Khan / translated and edited by Margaret Morris Cloake. - 1. publ.

London : Barrie & Jenkins, 1988. - 318 s. : ill.

**Kasi, Gamsid Ibn Masoud**

[Geographical table] Al-kashi's Geographical table / E. S. Kennedy and M.-H. Kennedy

Philadelphia, 1987. - 45 s.

(Transactions of the American Philosophical Society ; 77,7)

**Ladjevardi, Habib**

Reference guide to the Iranian Oral History Collection / Harvard Univ., Center for Middle Eastern Studies, Habib Ladjevardi Project Director Cambridge, Mass., 1987. - 152 s.

**Sackville-West, Victoria M.**

Twelve days : an account of a Journey across the Bakhtiari Mountains of South-Western Persa / Vita Sackville-West. - (Haudr.d.Ausg.) 1928

**Siddiqi, M.H.**

The growth of Indo-Persian literature in Gujarat / Dept. of Persian, Arabic & Urdu, the M. S. Univ. of Baroda. Ed.: M. H. Siddiqi. - 1.ed.

Baroda, 1985. -XX, 110, 18 S.

**Sancisi-Weerdenburg, Helen**

Achaemenid history / Nederlands Inst. voor het Nabije Oosten, Leiden.

1. Sources, structures and synthesis : proceedings of the Groningen 1983 Achaemenid History Workshop. - 1987. XIV, 196 S. : Ill.

2. The Greek sources : Proceedings of the Groningen 1984 Achaemenid History Workshop. - 1987. - XIII, 175 S. : Ill. Literaturverz. S. 167 - 175

3. Method and theory : Proceedings of the London 1985 Achaemenid History Workshop. - 1988. - XV, 228 S. : Ill., Kt. Literaturverz. S. 213 - 228

**اتوهاراسوویتز**

F. Weigel- Otto Harrassowitz

در تابستان ۱۳۳۶ که کنگره بین‌المللی مستشرقان در مونیخ برگزار شد با فلیکس وایگل F. Weigel آشنا شدم. آشنایی به دوستی کشید. سالهای درازی که او بخش آسیایی کتابفروشی اتوهاراسوویتز را اداره می‌کرد هرگاه بایم به سفر کشیده می‌شد و از نزدیک و بیسپادن می‌گذشتم به دیدارش می‌رفتم. او هم چندباری که برای فروش کتاب و تشکیل نمایشگاه کتاب مخصوصاً به هنگام برگزاری کنگره تحقیقات ایرانی به ایران می‌آمد مرا از دیدار خود شاد می‌کرد.

بی‌گمان فعالیت و حسن خلق وایگل موجب گسترش بخش آسیایی آن مؤسسه شد و توانست کارش از تمام رقبای کتابفروش خود در زمینه خاورشناسی برتر باشد. وایگل چند سال است که بازنشته شده است. او از ۱۹۵۸ تا ۱۹۸۸ درین سمت بود. اکنون دوستش Horst Rackov و فرزند خودش آن کار را ادامه می‌دهند.

بسیاری از کتابخانه‌های ایران که دارای مجموعه‌های ایرانشناسی هستند کتابهای خود را از هاراسوویتز تهیه کرده‌اند. لذا مناسب است که یادی از وایگل و هاراسوویتز برای حق‌شناسی در یک نشریه ایرانی بشود.



عبدالله عقیلی

## سندی از آیام تحصن مشروطه خواهان در حضرت عبدالعظیم

سندی که عکس آن در خاتمه این مقال بنظر خواننده می‌رسد مربوط است بآیام تحصن مشروطه طلبان در حضرت عبدالعظیم که از وقایع مهم و مشهور آغاز آن نهضت است و اشاراتی دارد بنگاتی نو و تازه یافته.

پس از اتفاقاتی که در مسجد شاه و مسجد جامع افتاد آقایان عثمانی مشروطه خواه تصمیم بترک پایتخت و تحصن در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم گرفتند.

ابتدا شادروان آقای سید عبدالله بهبهانی با افراد خانواده و نزدیکانش بحضرت عبدالعظیم رفت و در منزل مرحوم میر عبدالحسین اعتمادالتولیه که باجنابش بود منزل کرد. آن خانه که مشتمل بر یک باغچه و یک بیرونی و چند اندرونی بود در محوطه بست قرار داشت و در بیرونی آن مستقیماً به صحن امامزاده حمزه باز می‌شد.<sup>۱</sup>

مرحوم بهبهانی با همه پسران و دامادها و بستگان نزدیکش در آن خانه سکنی گرفتند و بیرونی منزل بمركز حمل و نقل امور مبدل گشت. در تمام مدت تحصن مهمان اعتمادالتولیه بودند، ولی پخت و پز به مباشرت حاج امان آشپز سیاه آقای بهبهانی با کمک خدمتگاران خانه صورت می‌گرفت.

پس از بهبهانی دیگر آقایان علما از جمله شادروان طباطبائی، اقدسی، حاج شیخ مرتضی آشتیانی و دیگران بتدریج و گروه گروه با بستگان و بیروان و طرفداران خود باو پیوستند و در منازل آشتیانی که در حوالی بست داشتند یا در حجره‌های مدارس و مقابر و مسجد جامع و دیگر بیوتات آستانه منزل گرفتند.

مکانی که آروز قصه آستانه حضرت عبدالعظیم نامیده می‌شد شهرکی بود بسیار کوچک که جمعیت آن حتی به هشت هزار نفر هم نمی‌رسید و هجوم یک عده چند هزار نفری و ازدحام آنها در صحن و مسجد جامع بسیار چشمگیر بود. آیندگان و روندگان بظهران و جاسوسانی که حکومت بیان

۱- این خانه‌ها اکنون فرستاد شده و بصحن امامزاده حمزه متصل گردیده است.

آنها فرستاده بود اخبار آن از دحام و هیجاناتی را که با شنیدن خطابه‌های تند و بی‌پروای و عاظ پدید می‌آمد با غلو بسیار به شهر منتقل می‌کردند و بگوش شاه و اطرافیان می‌رساندند. در نتیجه شاه که ابتدا باین مهاجرت و تحصن اعتنائی نداشت نگران شد و وسائلی برانگیخت تا آقایان علما را بطهران بازگرداند. از جمله روزی امیربهدار با چند صد سوار و چند کالسکه و چندین گاری که گفته می‌شد حامل مهمات و غل و زنجیر هستند بحضرت عبدالعظیم رفت و در یکی از مقابر مجاور حرم با آقایان علما و سران مشروطه طلب بگفتگو نشست، اما چون از تحسین و تطمیع نتیجه نگرفت به تهدید پرداخت و سخن درشت گفت.

آقا سید جمال‌الدین افجه‌ای که از علمای محترم طهران و از دیگران مس‌تر بود برآشفت و گفت: برای دادن دختر یک خری بیک خر دیگر می‌خواهید مردم مسلمان را بکشید؟

این سخن که اشاره باز دواج سید ابوالقاسم امام جمعه با دختر مظفرالدین شاه داشت بر امیربهدار گران آمد و شروع به عربده و فریاد کرد که: شما به شاه فحش می‌دهید، او آقا و ولینعمت من است من دیگر نمی‌توانم تحمل کنم و خودم را می‌کشم؛ و آنقدر بسر و سینۀ خود زد که غش کرد.

آنچه نوشته شد مطالبی است که کم و بیش و با اختلافاتی در جزئیات، همه وقایع نگاران و نویسندگان تاریخ مشروطیت نقل کرده‌اند، ولی در این سند بنکاتی اشاره شده که در دیگر نوشته‌ها نیست، یکی آنکه شاه از رفتن سوار بحضرت عبدالعظیم بیخبر بود و پس از اطلاع بامیربهدار پرخاش کرده است؛ دیگر آنکه مجدالدوله که خود در صف امثال امیربهدار دور از سران سلطنت طلبان بود بطور پنهانی با متحصنین سر و سری داشته آنها را بمقاومت تشویق می‌کرده است.

مطلب دیگر که مربوط باین سند نیست و من با استفاده از فرصت، بدون تضمین صحت و سقم آن، از روایاتی خانوادگی که آنروزها گرم پذیرائی از مرحوم آقا سید عبدالله و بستگانش بودند و بالطبع همه روزه در جریان اخبار و شایعات راست و دروغ قرار داشتند نقل می‌کنم، اینست که چون دوران تحصن از دوم شوال تا شانزدهم ذی‌عده ۱۳۲۲ هجری قمری تقریباً بمدت یکماه و نیم طول کشید و آن ایام مصادف بود با ماههای آذر و دی و شروع سرمای سخت زمستان؛ متحصنین که عده آنها از چند هزار نفر گذشته بود، شبها از حیث جا و مکان گرم در مضیقه بودند و بهمین جهت بیشتر به شبستان مسجد جامع واقع در شمال صحن بزرگ، که مکانی نسبتاً گرم‌تر بود پناه می‌بردند و در آن مدت آزارها و صدمات زیادی را از ناحیه مخالفین مشروطه تحمل می‌کردند. یکی از آن آزارها این بود که عده‌ای از اوپاش شهر به تحریک مستبدین و سلطنت طلبان شبی چند عفرت را در شبشه کرده از سوراخ پنجره‌هایی که بصحن باز می‌شد بدرون شبستان افکندند، ولی بیش از خروج عفرت‌ها از شبشه مردم متوجه شدند و از خود دفع بلا کردند.

سندی که مناسفانه یکی دو سطر اول آن از بین رفته گزارشی است که یکی از نوکران مظفرالدین شاه در همان ایام برای یکی از آقایان مفیم حضرت عبدالعظیم نوشته و قطعاً وسیله او باستحضار آقایان علما مخصوصاً مرحوم بهبهانی که نسبتی هم با او داشت رسیده است. اینک متن سند:

«... اصلاح اینکار از آنجمله دیروز رفته بود همراه شاه بدوشان تپۀ آنجا صحبت زیاد کرده بود با شاه و اتابک. از قرار مذکور اتابک خیلی پشیمان شده از این حرکات و زیاده از حد ترسیده، بعد بهادر جنگ می‌آید خدمت شاه، ظاهراً تفصیل رفتن بحضرت عبدالعظیم را بشاه عرض کرده بودند. شاه به بهادر جنگ تغییر می‌کند که ترا فرستادم که بطور خوش استماله (کذا) بکنی از آقایان و راضی

یکی آقایان را به آمدن شهر، سوارها را از چه جهه همراه بردی که اسباب خیال آقایان بشود. غرض آنکه تغیر زیاد می‌کند، بعد می‌گوید حکماً باید بروی و اظهار مرحمت من را بگویی و استعماله بکنی و راضی بکنی آقایان را به آمدن شهر. بهادر جنگ قهر می‌کند و می‌گوید من دیگر نمی‌روم، شاه حکم می‌کند که یا عضدالملک یا مشیرالدوله بروند و آقایان را راضی بکنند به آمدن. بعد مجدالدوله پیغام داده بود که آقایان مست نگیرند کار راه بلکه سخت بگیرند که افلا این مساجد و آنچه را... برگردد به ری. محققاً شب دوشنبه (عروسی) امام جمعه بود و دختر شاه را بدون های و هوی برد بخانه خودش، زیاده مطلبی نیست.

اصلاح این راز را جمله دیر از زمره شد همراه نه  
 بدوشان تیرانما صحت زما که بود باشه و دانایک  
 از هزاره شورانما که صبح بشیمان نزد ما زاین  
 حرکات و زما که از حد ترسیده بعد بهادر جنگ  
 بیاید قدرت شاه ظاهر حاصل روشن کفوت  
 صبح که غایتیم در پیشه عینی که بودن نه به  
 بهادر جنگ نقش شکسته که زو فرزندم که  
 خط و خورشید به سینه هم یکی ز تابان و در غرض  
 تابان با من شهرانی لودار به از زمره  
 همراه برادر که اسباب خیرک آقایان بود غرض  
 آنکه تغیر زیاد نمیکند بعد سیکو به ملک باید  
 بدرد و اظهار رحمت زو که بگویم و استهانه که کنی  
 و عرض بکنر آقایان در با من که در جنگ

اینکه تغیر زیاد می‌کند  
 بعد می‌گوید حکماً باید بروی  
 اظهار مرحمت من را بگویی  
 استعماله بکنی و راضی بکنی  
 آقایان را به آمدن شهر  
 بهادر جنگ قهر می‌کند  
 و می‌گوید من دیگر نمی‌روم  
 شاه حکم می‌کند که یا عضدالملک  
 یا مشیرالدوله بروند  
 و آقایان را راضی بکنند  
 به آمدن  
 بعد مجدالدوله پیغام  
 داده بود که آقایان مست  
 نگیرند کار راه بلکه  
 سخت بگیرند که افلا این  
 مساجد و آنچه را... برگردد  
 به ری  
 محققاً شب دوشنبه (عروسی)  
 امام جمعه بود  
 و دختر شاه را بدون های و هوی  
 برد بخانه خودش  
 زیاده مطلبی نیست



## نامه‌ای از شیخ خزعل و فرمان ریاست وزرای سعدالدوله

### - ۱ -

مرحوم میرزا جواد خان سعدالدوله از رجال معروف دوره قاجار است که به ابوالعلمه ملقب شده بود. مدتی وزیر مختار ایران در بلژیک بود (اولین اتومبیل سواری را وی برای مظفرالدین شاه خریداری و بایران فرستاد) چندی وزیر تجارت شد و چند نوبت نیز وزیر امور خارجه بود. در مجلس اول وکیل صنف اعیان از تهران بود و بعد با مشروطه خواهان اختلاف پیدا کرد و از وکالت مجلس استعفا داد. بزبان فرانسه آشنائی کامل داشت و در تهیه و تدوین قانون اساسی سهمی بسزا داشت. پس از استعفا از وکالت مجلس دوره اول با محمدعلی شاه همکاری کرد و آخرین رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه محمد علی شاه قاجار بود (در دوره استبداد صغیر). پس از خلع محمدعلی شاه قاجار روانه اروپا شد و در یاریس اقامت گزید. در سال ۱۳۲۳ هجری قمری در زمان سلطنت سلطان احمد شاه کاندیدای ریاست وزرا بود، ولی شاهزاده عین‌الدوله بجای وی انتخاب شد. در کودتای ۱۲۹۹ به زندان سید ضیاءالدین طباطبائی افتاد و در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی در تهران وفات یافت. فتوکپی فرمان ریاست وزرائی و وزارت امور خارجه سعدالدوله که در اوراق مرحوم، حسن مشارالملک موجود بود به پیوست ارسال می‌شود.

### - ۲ -

شیخ خزعل چهارماه قبل از حرکت سردار سپه به خوزستان نامه‌ای به مرحوم حسن مشارالملک نوشت که عکس آن ضمیمه است. شیخ خزعل سواد فارسی به اندازه کافی نداشته و نامه‌های محرمانه و خصوصی خود را با زحمت و با اغلاط املائی و انشائی فراوان می‌نوشته. اگر این نامه را در مجله آینده چاپ بفرمائید بعنوان یک سند تاریخی خالی از فایده نخواهد بود.

آینده

چون خط نامه ربه آسانی نمی‌توان خواند متن آن به حد مقدور دوباره نویسی می‌شود بدون اصلاح املائی.

۶ دیحجه ۴۴

هو، تصدقت خزعل

انشالله وجود مبارک حضرت اشرف سلامت است. بنده هم بفضل الاهی مزاجن سالم و روحی علیلم و معلومت در مملکتی که... بین خادم و خائن داده نشود نفس کشیدن هم زیاد است (؟). شاهد این مقال جراید و غیر و (غیره) است که عز (از) لحاض (لحاظ) مبارک میگذرست (؟) و حمد خدا را

کا (که) رئیس دولت هر چیز را با نظر بصیرت می نگریست (۳) و الا عزیزین هما (ازین همه) اعتراض چگونه ممکنست زندگی کرد و اجالت (عجالت) بمراحم قلبی و قولهای کتبی که عز (از) هر حیث مطمأن (مطمئن) فرمودند خود را حاضر (حاضر) فدویت (۴) کردم. چنچی (۴) (چنانچه) از پارسال باین طرف همه صدقات و خسارات که بر من وارد شدست فدایه (فدای) صداقت و قول خدمت که باین وصیله (وسیله)... دادم نموده اومید جبران دارم و معلومست بمقام یگانگی (یگانگی) و خیرخواهی (خیرخواهی) که نسبت بحضرت اشرف آقای ریس (رئیس) الوزرا دارید این مسالرا (مسأله) را در موقع خودش (خودش) تذکر خواهیبت (خواهید) دار. اجالت (عجالت) جز بشرت سلامتی وجود مبارک عرض ندارم.

قربانت خزعل

عزیز

تجدید خدمت

ان شاء الله وجود مبارک حضرت اشرف سلامت  
 اند هر بنظر الاهی مزاجین سالم در روضه علم  
 در معلومست در ملک که ترقی بین تمام  
 داده نشود نفس کشیدن هم زیاد بود  
 شاهد این مقال برآید و غیر دست که عملها مبارک  
 بیکر است و همه فدای آقای ریس دولت هر چه بید  
 با نظر بصیرت منکرت والا خدایا همه آنچه چقدر  
 ممکنست زندگی کرد در اجالت بمراحم قلبی و قولهای  
 کتبی که عرض میباید سلطان فرمودند فدای حاضر فدویت  
 کردم چنچی از پارسال باین طرف همه صدقات و خسارات  
 که بر من وارد شدست حق این صدقات و خسارات  
 که باین و بعد مبارک دارم نموده امید مبارک  
 دارم و معلومست بمقام یگانگی و خیرخواهی که نسبت  
 حضرت اشرف آقای ریس الوزرا دارید این مسالرا  
 در موقع خودش تذکر خواهیبت دار. اجالت جز بشرت  
 سلامتی وجود مبارک عرض ندارم



در این مجمع هر دو دغدغه مشترک ما گام برداری در قیاس محنت و زحمت در این راه است

در زرد صاف شده و برداری ریاست مجلس در این راه است و در این راه است

دین جویب و خدا نگهدارانی صدیق هستند بدین جهت که بود و با این جهت

همه در است بصیرت و نگاه هم شده است و در راه که بر روی عقرو است

و بنام خدا در این راه که هم عزیز است و در راه که هم عزیز است

این خدمت بزرگی که نمایان نیست از جهت این جهت که هم عزیز است

ما را چه به هم بر حرکت و در این راه که هم عزیز است

در این راه که هم عزیز است و در این راه که هم عزیز است

فرمان ریاست مجلس وزراء به نام سعدالدوله

## اسناد مربوط به دهخدا و لغتنامه

دوست فاضل آقای مجید تفرشی، در بررسی خود از اسناد و اوراق وزارت کشور و نخست‌وزیری محفوظ در سازمان اسناد ملی ایران به تعدادی نوشته از مرحوم علی‌اکبر دهخدا و چند سند اداری مربوط به لغتنامه دست یافته و آنها را برای آنکه در دسترس باشد در اختیار مجله آینده گذارده‌اند. با اظهار امتنان از لطف ایشان فهرستی را که خود از آن اوراق تهیه کرده‌اند چاپ می‌کنیم و به تدریج نوشته‌هایی را که دارای اهمیتی است به چاپ می‌رسانیم.

درین شماره گزارش وزارت معارف به نخست‌وزیر (در سال ۱۳۱۷) که حاوی دستور نخست‌وزیر است (محمود جم) بطور عکسی چاپ می‌شود.

آینده

اسناد شماره ۱ تا ۴: نامه گلابه آمیز دهخدا به وزیر داخله\* درباره مطالباتش از روزنامه آفتاب بابت اشتغال در روزنامه نیم رسمی آفتاب به تاریخ ۳۰ سرطان؟ ۱۳۳۰

سند شماره ۵: نامه وزارت داخله به اداره خزانه‌داری کل درباره تأدیبه حقوق دهخدا به تاریخ ۲۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۰ / ۱۱ / ۱۲۹۱ [

اسناد شماره ۶ و ۷: نامه دهخدا درباره اختلال فکری پسر میرزا قاسم خان صوراسرافیل و درخواست احضار وی توسط مشارالدوله حاکم اصفهان به تهران و دستور ذیل نامه در جهت تعویق احضار فرزند قاسم خان صور به تاریخ ۱۳ / ۱۲ / ۱۳۰۸ ش.

سند شماره ۸: نامه ریاست وزرا مبنی بر دستور مراقبت و پرستاری از فرزند قاسم خان صور و عدم احضار وی به تهران به تاریخ اسناد فوق.

اسناد شماره ۹ و ۱۰: گزارش اسمعیل مرآت کفیل وزارت فرهنگ به نخست‌وزیر (محمود جم) درباره لغت نامه دهخدا، لزوم کمک به وی و تسریع در چاپ آن، تقبل هزینه و اجرای چاپ آن با نظارت خود دهخدا مورخ ۲۵ / ۷ / ۱۳۱۷.

در حاشیه گزارش، نخست‌وزیر دستوری به تاریخ ۱۷ / ۱۰ / ۱۳۱۷ نوشته و طی آن توضیحاتی را جمع به گزارش مرآت از وزارت فرهنگ خواسته است.

سند شماره ۱۱: پیش‌نویس نامه نخست‌وزیر به وزارت فرهنگ درباره خواستن توضیح درباره مبهمات گزارش وزیر فرهنگ و دستور اجرای تقاضاهای وزیر فرهنگ.

اسناد شماره ۱۲ و ۱۳: نامه دهخدا به نخست‌وزیر (احمد قوام) درباره زحمات و مخارج چاپ لغت‌نامه و در معرض حراج قرار گرفتن منزل مسکونی او و اعلام موافقت با قانون مصوب مجلس درباره مساعدت در امر لغت‌نامه و فهرست قروض وی و جواب قوام در ذیل نامه.

سند شماره ۱۴: یک نامه دیگر به امضای دهخدا. ورود در دفتر نخست‌وزیری مورخ



- در باره مزایده منزل او و لزوم اتخاذ تدبیری از طرف دولت، در حاشیه نامه دستور به رئیس کل ثبت و تعویق مزایده آمده است.
- سند شماره ۱۵: نامه احمد قوام (نخست وزیر) به وزارت دارایی درباره وظیفه دولت دایر بر خرید منزل دهخدا بنا به مصوبه مجلس به قیمت عادلانه به تاریخ ۱۳۲۵/۱/۲۴.
- سند شماره ۱۶: نامه مرتضی قلی بیات (سهام السلطان) وزیر دارایی مبنی بر تأدیه ۸۵۰/۰۰۰ ریال علی الحساب به دهخدا به منظور جلوگیری از حراج منزل او و سپس ارزیابی و خریداری منزل به تاریخ ۱۳۲۵/۲/۹ ش.
- سند شماره ۱۷: نامه احمد قوام (نخست وزیر) به دهخدا در باب قروض دهخدا و خریداری منزل وی با عنوان: خدمت حضرت استاد معظم آقای علی اکبر دهخدا زیب وصول پذیرد.
- سند شماره ۱۸: نامه وزارت دارایی درباره ارزیابی منزل دهخدا و تصویب قیمت آن و تبدیل منزل به دبستان دهخدا مورخ ۱۳۲۵/۹/۱۹.
- سند شماره ۱۹: تصویب نامه هیئت دولت درباره خرید منزل دهخدا به مبلغ سه میلیون و سیصد و نود هزار ریال (۳/۳۹۰/۰۰۰) به تاریخ ۱۳۲۵/۹/۱۹.



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

اداره دفتر وزارت

دائرة

۸۴۴۸۵  
۱۷۰۹۷۱۹

جناب آقای نخست وزیر

علم و ادب  
۱۳۱۳

تاریخ (هجری) ..... ماه سنه ۱۳۱۳  
شماره ۴۴

برحسب امر مبارک گزارش تالیف و چاپ کتاب فرهنگ فارسی را که قرار است بوسیله جناب آقای دهخدا تهیه گردد. بحضور میسرانند :

مدت بیست سال است که آقای دهخدا در رصد تهیه فرهنگ برآمده اند که تمام لغت‌های فارسی متداول در محاوره و کتب نظم و نثر فارسی را از هزار سال باینطرف جمع آوری کرده و لغت‌های هری معمول را نیز بان ضمیمه کنند .

زحمات ایشان که می‌توان گفت فوق العاده نفیس و دقیق است نتیجه اش در این مدت قریب هفتصد هزار برگه (پوش) شده است که شاید چهار جلد هزار صفحه ای یقین بزرگ از چاپ بیرون می‌آید البته برای کتابت و تنظیم الفبائی این برگها در مدت بیست سال ایشان دو سه نفر دانشا موظف در زیر دست خود داشته اند که شخصا حقوق آنها را میداده اند در ۱۳۱۳ بدون درخواست ایشان دولت در صد در برآمد که کمکی به جناب آقای دهخدا بشود و برای اینکار تا بحال از بابت حق الترجمة تالیف دو صد هزار برگه اولی که قبلا تهیه شده بود و قسمتی از هزینه چاپ بدفعات مبلغ دو صد هزار ریال (۲۱۰۰۰۰) بایشان پرداخته شده و چون فعلا جناب آقای دهخدا پیر و از طرفی مرض هستند و پسران ایشان ممکن نیست که از این برگها عملی چنانکه باید استفاده لازم بعمل بیاید این است که ایشان پیشنهاد میکنند که یکی از پسران خانسه ایشان را که در حدود یک طبع و سیمصد هزار ریال (۱۳۰۰۰۰) ارزش دارد برهن بردارد و نصف آن مبلغ را بآنم معمولی بایشان بپردازد تا بچاپ آنجا در آن واحد بچاپ بدهند که اقلا تا دو سال دیگر از چاپ آن نراغت حاصل شود ولی وزارت فرهنگ چون نظر موافق دولت را در نوع این امور میداند با مذاکره بایشان دو طریق دیگر در نظر گرفته است :

۱- چون برای دستبرد دو صد هزار لغت وزارت فرهنگ ۱۵۰۰۰۰ ریال پرداخته اکنون که چهار صد هزار لغت اضافه بر آن جمع آوری شده مبلغ ۳۰۰۰۰۰ ریال دستبرد این زحمت اضافی بایشان تادیه شود تا بجناب آقای دهخدا بتوانند با این اعتبار شروع بچاپ کتاب نمایند و هر قسمت چاپ شده را که تعویض بخواهند وزارت فرهنگ کردند بیها چاپ آنها بپردازند .

۲- قرارداد جدیدی برای دستبرد چاپ کتاب لغت که ششصد هزار لغت باشد بایشان بسته شود و در این قرارداد مبلغ ۳۰۰۰۰۰ ریال در نظر گرفته شود و بایشان تادیه شود تا بچاپ آنجا در آن واحد بچاپ بدهند که اقلا تا دو سال دیگر از چاپ آن نراغت حاصل شود ولی وزارت فرهنگ چون نظر موافق دولت را در نوع این امور میداند با مذاکره بایشان دو طریق دیگر در نظر گرفته است :

و چون برای چاپ دست هزار لغت ۲۵۰۰۰۰ ریال بایشان قرارداد بسته شده بود اکنون که همه لغت‌ها به ۶۰۰۰۰۰ رسیده مبلغ مزبور سه برابر و بالغ بر ۱۰۵۰۰۰۰ ریال خواهد شد .

نظر وزارت فرهنگ این است چون بجز آقای دهخدا از دانشمندان کشور و مزاج‌هم طویل شده است تحصیل چاپ کتاب که کار بسیار پر زحمتی است برایشان سزاوار نیست، زیرا اولاً مقداری وقت ایشان را که صرف کارهای علمی و ادبی باید بشود میگیرد، ثانیاً بواسطه علت مزاج ایشان بهم آن می‌رود کار چاپ چنان‌که باید بسروقت پیشرفت نکند، دست‌نزد چهارصد هزار لغت اضافی که جمع‌آوری کرده‌اند پرداخت شود، بی‌مصلح مناسب بایشان نادیه‌گرد و چاپ کتاب را وزارت فرهنگ مستقیماً و با نظارت جناب آقای دهخدا شروع نماید و از بابت نظارتی که ایشان بر چاپ کتاب می‌کنند دست‌نزدی بطور ماهانه آقای دهخدا پرداخت شود .

منش است مراتب را از شرف‌معرض‌ریشگاه مبارک ملوگانه رسانده او امر مطاع را ابلاغ فرمایند .

کلیل وزارت فرهنگ

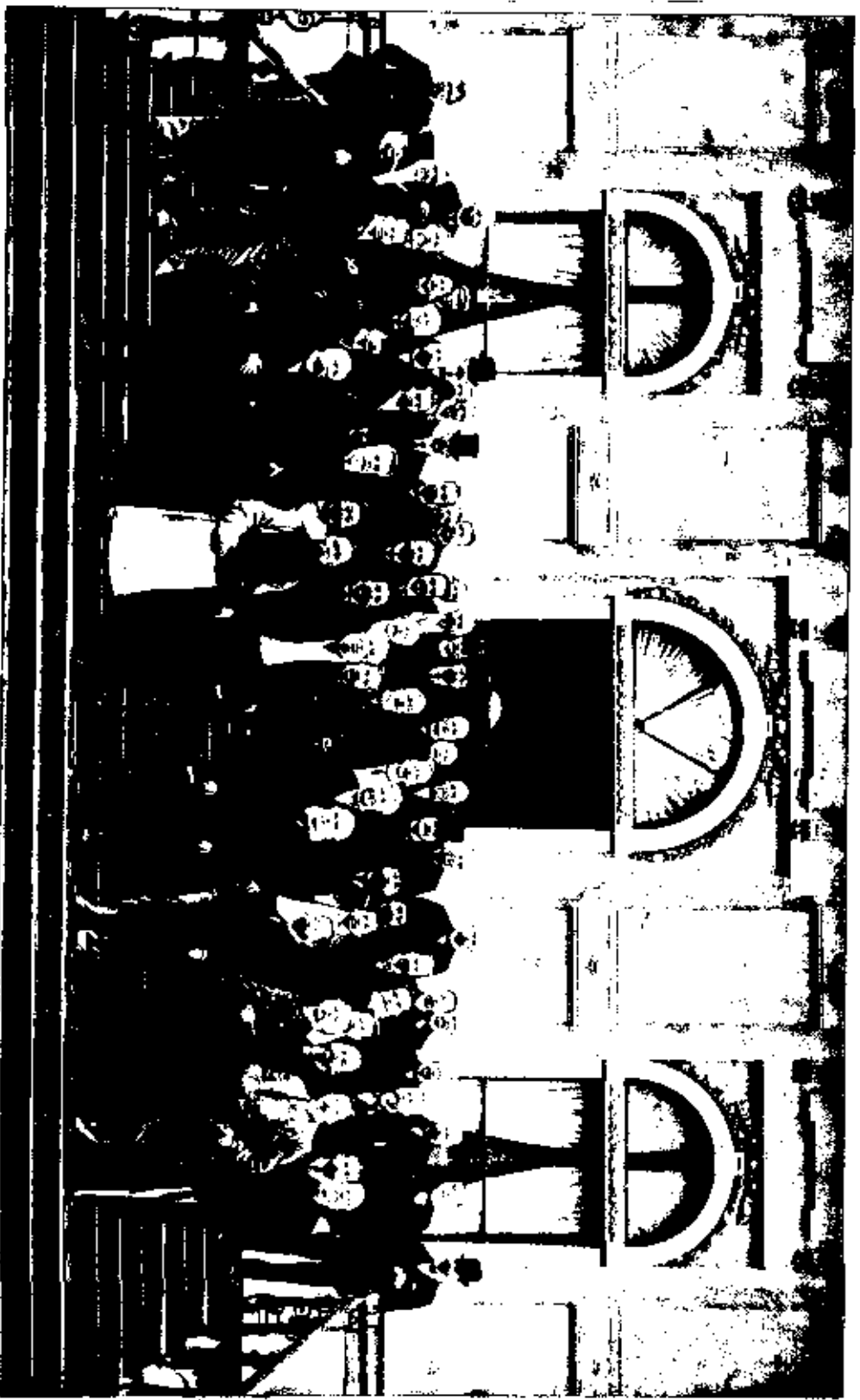


## ارفع الدوله در کنفرانس صلح

در سال ۱۸۹۹ نیکولای دویم تزار جوان روسیه که در آن زمان تنها سلطان مستبد اروپا بود پیشنهاد کنفرانس صلح بسایر سلاطین و جمهوریه‌های اروپا و آسیا داد و نظر به قدرت کاذبه‌ای که امپراطور روس یافته بود پذیرفته شد. نیکولا نوزده سال بعد با خانواده و اکثر خانه‌اش به قتل رسید و جای خود را به پلشویکها داد. عجیب این بود که همزمان با این کنفرانس جنگ بوترها و دولت انگلیس شروع شد و کسی بعد ازین واقعه جنگ روس و ژاپن درگرفت و به شکست روسیه منجر شد. رضاخان ارفع‌الدوله در آن کنفرانس نماینده ایران بود و چون پیشنهاد مقررات برای آن کنفرانس ارائه کرده بود از طرف مظفرالدین شاه ملقب به پرنس صلح شد.

عکسی را که از آن کنگره برداشته شده است، چون تاکنون در کتابهای ایران به چاپ نرسیده می‌فرستم که در مجله آینده به چاپ برسد.

علی وثوق



Die Mitglieder der Friedenskonferenz in Haag (1899).

Stich einer Privat-Druckerei, Zeitschriften.



## یادداشتی از سید حسن مدرس

رضاقلی خان نظام السلطنه، در هنگام اقامت در استانبول که ناشی از مهاجرت پیش آمد، نامه‌ای به حاج حسین آقای امین‌الضرب می‌نویسد (۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۶) و آن را به مناسبت آن می‌نویسد که سید حسن مدرس از مهاجرت به تهران باز می‌گشت. نامه مذکور به شماره ۲۹۶۶ در تاریخ ۶ رجب ۱۳۳۶ وارد دفتر امین‌الضرب می‌شود و قبضی که مرحوم مدرس در قبال حواله نظام السلطنه داده مورخ ۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ است.

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه آثار حواله‌ای الضرب

مجله نشر دوران از بنیاد بنیاد دوران مؤلف

انوار نظام السلطنه رساله امیر کبیر

۱۳۳۲

موسسه







## تبریکنامه نوری زرتشتیان به آیه الله آقا سید محمد کاظم یزدی

انجمن زرتشتیان یزد ورقه‌ای چاپی داشته‌اند که به مناسبت رسیدن نوروز نسخه‌ای از آن برای رجال می‌فرستاده‌اند. از جمله در ۲۵ اسفند سال ۸۲۲ نسخه‌ای به عنوان آیه الله آقا سید محمد کاظم طباطبائی یزدی صاحب کتاب مشهور العروة الوثقی می‌فرستد. اصل این ورقه به دانشمند کبابشناس حجة الاسلام والمسلمین آقای سید محمد علی روضائی تعلق دارد. نظیر همین ورقه که در سال ۸۲۲ به تقی زاده فرستاده شده بود در «قبالة تاریخ» (ص ۳۴۸) چاپ شده است. عکس نوشته در صفحه بعد چاپ شده است.

### گواهی پزشکی میرزا زین العابدین مؤتمن الاطباء

میرزا زین العابدین کاشانی ملقب به مؤتمن الاطباء از پزشکان نامی دوره ناصرالدین شاه از نخستین شاگردان دارالفنون بود. او جد دوست دانشمندان زین العابدین مؤتمن است. به کاشانی پس از فراغ از تحصیل پزشکی گواهی تحصیلات به تصدیق دکتر طولوزان و حکیم شلیم و دکتر بیمزینشاین آلمانی داده می‌شود و در آن گفته شده است که او پزشکی را ابتدا پیش دکتر کلوک و دکتر بولاک می‌خوانده است.

آقای زین العابدین مؤتمن لطف کرده و اجازه داده‌اند که عکس آن تصدیق نامه را در مجله چاپ کنیم. اصل این سند به اندازه ۶۰ × ۴۸ سانتی متر است و برای اینکه صورت ظاهر کلی آن مشخص باشد که به چه ترتیب است نخست در یک صفحه و سپس در شش صفحه (قطعه قطعه) به چاپ رسید که بتوان آن را بخوبی خواند.

مناسب دیده شد که عکس یک نامه از فرهاد میرزای معتمدالدوله به مؤتمن الاطباء هم که موجود هست به چاپ برسد. همچنین تصویری را که در ابتدای کتاب جواهرالتشریح تألیف علی بن زین العابدین همدانی از مجلس درس مؤلف آن کتاب در دارالفنون طبع شده است (چاپ سنگی ۱۳۰۶ قمری) چاپ می‌کنیم. این نقاشی کار ابوتراب غفاری است.

### صورت امین السلطنه نقاشی ناصرالدین شاه

ناصرالدین علاقه‌ای مخصوص به نقاشی صورت اعضاء و رجال دولت و عملة خلوت خود داشت. چندین نقاشی او را که از مجموعه‌های مختلف به دست افتاده بود در جلد سوم «چهل سال تاریخ ایران» چاپ کرده‌ام.

اخیراً نزد دوست محترم آقای محمد خانمی (که همسر گرامیشان نوه امین السلطنه و خواهرزاده مرحوم علی اکبر داور است) قطعه نقاشی‌ای را که ناصرالدین شاه از صورت امین السلطنه کرده است دیدم و از ایشان خواستم اجازه دهند که در مجله به چاپ برسد. این طرح را ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۲ کشیده است.



کاملاً در دسترس است  
چهارمین شماره  
مجله  
چهارمین شماره  
مجله  
چهارمین شماره  
مجله

سیدشیراز و آیت الله سید کاظم یزدی

از اینک خواست در زمانی که ایران هم بر سر می کشد و از اینک بر سر آمد که تحت پادشاهی  
سکه آن است و هر دو در ایران شاه شاهان آن که که بر آن باجه کینان کنگره و با این که در آن کینان  
پادشاه و گاه در آن فرزندانی در آن در آن پادشاه در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن  
گیتی از اینک این پادشاه جهان جهان آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن  
چون فرزند شمشیر که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن  
دانش فرزند پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
فرزند پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
سایه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
فرزند پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
یکه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
پذیرفت پیش از این که سستی بود و فرزند آن که نیست در آن زمان هم بر آن در آن در آن در آن  
برخیزان سید گوی خسرو پرت ایمن شاهی در آن در آن در آن در آن

کاملاً در دسترس است



مجلس در کوفت در مدرسه دارالفنون



مجلس درس علی بن زین العابدین همدانی مؤلف جواهرالتشریح در دارالفنون  
(تقاضی ابوتراب)

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وعلى آل محمد  
اللهم صل على  
سيدنا محمد  
وعلى آل محمد  
اللهم صل على  
سيدنا محمد  
وعلى آل محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وعلى آل محمد  
اللهم صل على  
سيدنا محمد  
وعلى آل محمد  
اللهم صل على  
سيدنا محمد  
وعلى آل محمد  
اللهم صل على  
سيدنا محمد  
وعلى آل محمد

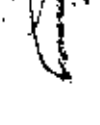
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people

no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people  
no man is content, no people

ثلث اول مواهبنامه پزشکی مؤتمن الاطباء  
(قطع اصلی ۲۷×۵۷ سانتی متر)



Handwritten text in Persian script, likely a signature or title.



Handwritten text in Persian script, likely a signature or title.

Handwritten text in Persian script, likely a signature or title.

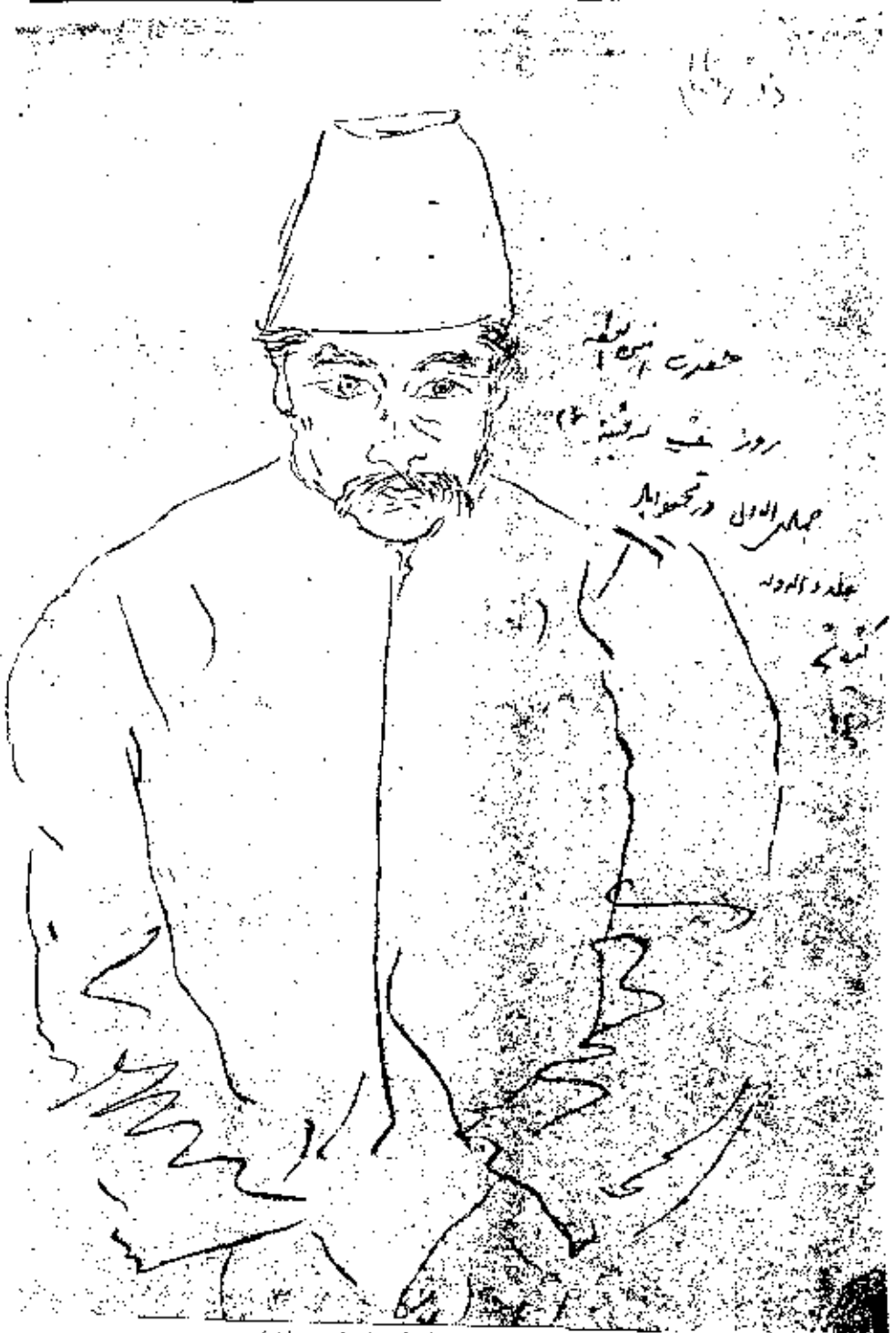




Dear Sir,  
 I have the pleasure to acknowledge the receipt of your letter of the 14th inst. in relation to the above mentioned matter.  
 In reply to inform you that the same has been forwarded to the proper authorities for their consideration.  
 I am, Sir, very respectfully,  
 Yours faithfully,  
 J. H. [Signature]

Dear Sir,  
 I have the pleasure to acknowledge the receipt of your letter of the 14th inst. in relation to the above mentioned matter.  
 In reply to inform you that the same has been forwarded to the proper authorities for their consideration.  
 I am, Sir, very respectfully,  
 Yours faithfully,  
 J. H. [Signature]

J. H. [Signature]  
 1887



صورت امین السلطنه (نقاشی ناصرالدین شاه)

## نمونه‌ای از گزارشهای سیاسی دوره جنگ جهانی

### وزارت امور خارجه

بسیار افسوس دارم که بواسطه ناامین بودن پست راجع بامور سیاسی و جریان کارها کمتر می‌توانم کتباً مصدع گردم و غالب مطالب بوسیله تلگرافات مبادله می‌گردد، ولی معذرتک از گاهی بگاهی لازم می‌دانم که بعضی مطالب را باز تا حدی که ممکنست کتباً شرح بدهم و امیدوارم در آتیه بتوانم بیشتر بنویسم.

۱- از اوضاع بین‌المللی و جریان جنگ یقین است کاملاً مستحضر هستید و لازم بشرح مطالب جاری نیست، جز آنکه توجه باین نکته مطلوب است که درین اواخر نهضت جنبش زیادی در محافل دول محارِب برای طرح نقشه مربوط باوضاع دنیا بعد از جنگ مشاهده می‌شود و همه دول از صغیر و کبیر فعالیت زیادی درین امر دارند و برای فراهم آوردن وسایل اطمینان از آتیه خود مجاهدت می‌کنند بطوری که انسان تصور می‌کند که جنگ بآخر رسیده و کشمکش برد و باخت و چانه زدن برای پیش بردن نظر و مقاصد هر یک از شرکاء شروع شده است. دول انگلیس و آمریکا و روسیه می‌خواهند برای خود نقشه تسلطی در امور بین‌المللی ترتیب بدهند و در امور مسائلک دیگر حاکم گردند، چون هر دولتی در فکر آتیه است، البته ما هم باید بیشتر از جریان فعلی و وضع کنونی امور که چندان تغییر پذیر نیست تا حدی که ممکنست فکر صحیحی برای آتیه بکنیم. دولت آلمان و متحدین او هروقت امید پیشرفشان زیاد می‌شود نسبت به نقشه آتیه که می‌خواهند در دنیا بموقع اجرا بگذارند کم و بیش اظهارانی می‌کنند و هروقت کار انگلیس و روس و متحدین آنها اندکی پیشرفت حاصل می‌کند صحبت‌های ترتیب کارها بعد از جنگ چه در داخل و چه در همه دنیا و گرفتن امور عالم بدست و طرح نقشه دائمی برای هفتاد سال دیگر درمی‌گیرد و کمیسیونها برای تحقیق و ترتیب جزئیات این امور برپا کرده و می‌کنند.

آنچه فهمیده شده ممالک و ملل عالم در نظر این دول بزرگ که خود را قیم و صاحب‌الامر دنیا می‌شمارند بچندین طبقه یا درجه تقسیم می‌شوند و البته برحسب رشد و قوت ذاتی و عده و مخصوصاً قوت اخلاقی و رنگ حیات و میزان مقاومت آنها مورد اعتنا و ملاحظه می‌شوند و در واقع بنظر می‌رسد که بجز ملل خیلی کوچک که در عده نفوس غیر تمهد به (مثلاً کمتر از چهار پنج میلیون) باشند و از جنس و نژاد آنها هم عنده زیاد دیگر در خارج از خاک آنها وجود نداشته باشد (چنانکه عراق اگرچه نفوس کم است ولی قریب پنجاه میلیون عرب زبان از شط‌العرب تا ساحل آتلانتیک یعنی مراکش و صحرا وجود دارد) نصیب سایر ملل از حق حیات یا مورد اعتنا بودن و رعایت حقوق استقلال سیاسی و اقتصادی متناسب با درجه رشد و استحکام اخلاقی و متناسب و سرسختی و عدم تمکین به زبونی و اسیری در دست دیگران و مبارزه متعصبانه و فداکارانه برای عزت و حیثیت و شرافت خود و یا سستی و ضعف اخلاق و مخصوصاً عدم اتحاد و نفاق داخلی و درهم افتادن با یکدیگر و تمکین به خارجه و تنافس دایمی و نداشتن عقل سیاسی و رشد ملی است. در صورت اخیر اگر ملتی صد میلیون هم نفوس داشته باشد از هم متلاشی و زبون دیگران و مورد تحقیر و نفرت خارجیان و بی‌اعتنایی می‌شود و بالاخره اخلاق کثیف یعنی معکوس آن قسمتی از اخلاق که برای منانت ملی و اتحاد سیاسی و قومی و یگانگی در مقابل خارجه و سازش با همدیگر و حفظ اسرار داخلی و شجاعت روحی لازم است

شیرازه ملت را گسیخته می‌سازد و با اختلافات داخلی و غلبه جنبه انتقاد و طعن بر یکدیگر و مخصوصاً بر کسانی که سرکار هستند بر جنبه سازش عاقلانه و مدارا و متانت تشکیل حکومتی را از هر طبقه چه خوب و چه بد مستبعد و معذور می‌سازد. مثال بارز این دو صفت از حیث حکومت ملی فنلاند و ایرلند از یکطرف و هندوستان پنجاه سال قبل از طرف دیگر است که قوم اولی با کمی عده در شدت و رخا و سراف و ضراء اتحاد داخلی و ملی خود را حفظ نموده و رشته را از دست ندادند و چون دراعلا درجه رشد و تربیت هستند مخدول و مجذوب ملل عظیمه مجاور نشدند و حتی پس از شکست عظیم بنیان برانداز و خانماستوز و دادن قسمتی بزرگ از مملکت از دست، در سه سال قبل باز نه تغییر حکومتی واقع شد و نه زبان انتقاد، باز بلکه دور هم گرد آمدند و به جریان صدمات پرداختند و مورد همدردی همه دنیا واقع شدند هم چنین قوم ایرلندی پس از آنکه قرن‌ها مورد سلطه خارجی بودند بطور خارق‌العاده وحدت ملی و اتحاد داخلی و اتصال و اتفاق افراد ملت را مانند یک قامیل نگاهداشته و مبارزه نمودند و در محبس‌ها و تبعیدگاه‌ها جان دادند و محکم ایستادند و عاقبت زنده شدند و متانت خود را مانند بنیان مرصوص حفظ نمودند، ولی هندیها مخصوصاً در گذشته با وجود کثرت ععد از اختلافات داخلی و کشمکش مذهب و پستی فطرت بعضی افراد که نتیجه جهل و بی‌رشدی و بی‌علمی بود غلام و حیوان برابر قومی کوچک دور دست شدند و هزاران جاسوس و «مفتش تأمینات» بر ضد خودی برای آنها مهیا نمودند و حتی حالا که قسمت عمده ازین ملت که شاید قریب سیصد میلیون باشند بیدار شد و اتحاد نموده راه راست را پیدا کرده و تابع قائدین وطن دوست خود شده که اوضاع کامل از آنها می‌کنند و مردمان بی‌شرف و بی‌حیثیت را از میان خود دور کرده انتقاد مفرط و تنافس را تا حدی کنار گذاشته‌اند و آثار رشد سیاسی بروز داده‌اند. باز بواسطه اینکه گروهی دیگر از هندیها بر اثر خیالات دیگری با آنها مخالفت می‌کنند ملت هند نمی‌تواند بحق خود برسد، ولی همین اتحاد و ایمان راسخ و رشد اخلاقی با آنکه در علم و معرفت هنوز بدرجه مطلوب نرسیده‌اند زود یا دیر آنها را بجائی می‌رساند.

منظور بنده ازین شرح طویل که می‌ترسم مثل مقالات ادبی بنظر آید، عمده آن بود که البته ملت خاصه ارباب حق و عقد امور مملکت ما هم در همین موقع یعنی در زمان جنگ باید افکار خود را تهیه و بقدریکه مقدور است در خیال نقشه آتیه باشند ورنه زنگ صلح ممکنست روزی بفته بزند و مردم دنیا دست بکار اجرای نقشه‌های مهیا شده و خیالات پخته شده و طرحهای ریخته و بحث شده و قرار یافته خود بزنند و ما حیران و معطل تابع جریان حوادث باشیم.

جنگ فعلی نه تنها در اوضاع بین‌المللی و حقوق و روابط ممالک تغییرات عظیمی ممکنست بعمل بیاورد، بلکه در اوضاع داخلی مدنی و اجتماعی ممالک هم تأثیر خواهد داشت. از مطالعه راپورت معروف به بورچ که باسم رئیس کمیسیون مربوطه معروف شده ملاحظه خواهید فرمود که چه مدنی از طرف چه عده اشخاص صرف اوقات برای مطالعه جامع و تحقیق دقیق با احاطه و کامل کل و جزء امور اجتماعی بعمل آمده و چگونه نقشه اصلاحات وسیع که بعضی از آنها نزدیک باصلاح اساسی است طرح ریخته‌اند. در ممالک دیگر مثل آمریکا و چین فعالیت مهمی برای نقشه‌بعد از جنگ در کار است و حتی دولت‌های بغرب افتاده و جلای وطن کرده مانند لهستان و چکوسلواکی و هولاند و بلژیک نیز در دارالغرب و پناهگاه خارجی خود کمیسیونها برای این امور یعنی نقشه اصلاحات داخلی و انجام مقاصد ملی و بین‌المللی خود ترتیب داده و کار می‌کنند.

بنظر اینجانب اگرچه مملکت ما بدبخخانه در مایه علمی زیاد توانگر نیست، باز باید فکر آتیه و بعد از جنگ را از آموز لازم شمرده و در فکر آن باشد. در خود ایران البته مردمان عاقلی که قدری از

جار و جنجال سیاست جاری کنار باشند کم و بیش پیدا می‌شود که بتوان آنها را مأمور مطالعه درین امور نمود.

اگر اینجانب بشرح بعضی نکات می‌پردازم در واقع محض ادای وظیفه فردی است که برای هرکسی اظهار آنچه بخاطرش می‌رسد و تصور فایده‌ای برای بهبودی حال مملکت در آن می‌کند بدون ادعای قطع به صواب بودن اجتهادات خود یا اصراری در آن باب مجاز باید باشد، اگرچه نمی‌دانم اصلاً فایده‌ای در عرض این مطالب هست یا نه، چه واضحست که خود اولیای دولت و مخصوصاً شخص آقای وزیر امور خارجه کاملاً باین نکات متوجه و واقف هستند و شاید در نظر ایشان بدیهی است و برای بعضی دیگر از مردم داخل در سیاست هم اگر احتمال فایده از رسیدن این شرح بنظر آنان برود دسترسی باین مراسلات رسمی نخواهد بود و لذا شاید عرض این مطالب که حکم حسبحال را خواهد داشت اصلاً و ابداً مصدر فایده‌ای نباشد، لکن معذکک چنانکه عرض شد محض ادای تکلیف ملی و نه از باب واجب کفائی (که البته من به الکفایه در محافل عالیه دولت قطعاً وجود دارد) بلکه از باب واجب عینی که فریضه هر فردی است و باید هرکسی آنچه بهتعل خود احتمال فایده در آن تصور می‌کند از اظهار خودداری ننماید.

آنچه ازین نقطه دور بنظر می‌رسد اینست که بدون اتحاد و اتفاق کلمه صلاح و فلاحی برای مملکت میسر نخواهد بود و درین موقع تا جنگ دنیا مداومت دارد برای نگاهداری کشتی مملکت روی آب و حفظ آن از گرداب و تحصیل فرصتی برای پخته نمودن خیالات اصلاحات آینده و نقشه آن اصلاحات چاره جز اتحاد و ثنات و مماشات و مدارا و احتراز از اختلافات و نفاق و مبارزات و مشاجرات کوتاه نظرانه نیست و هر نوع تندی چه از طرف سردمته‌های ملت و چه از طرف اولیای امور و مصادر قوه اجرائیه موجب لطمه سلامت مملکت و یأس از رسیدن بساحل نجات می‌شود. هر نوع تمایل شدید شافول به راست و چپ و افراط و تفریط موجب هلاکت تواند شد. سوءاستعمال آزادی و افراط در حملات و مبارزات سیاسی و انتقادات و بلکه هتاک و تجاوزات زبانی و قلمی موجب انحلال قوای حکومت و پاشیدگی شیرازه مملکت می‌شود و سلب آزادی و افراط تسلط دولت و زیاده روی در قدرت نمائی و ملاحظه غیر لازم در امور مردم و جلوگیری کلی از نمو افکار و بروز عقاید نیز قطعاً منجر به استبداد و ظلم و کشتن روح ملت و عنان دادن بمأمورین متعددی و ستمکار و در واقع گشادن سنگ و بستن سنگ می‌گردد، ولی دولت قوی و عادلانه که بخواهد اعتدال را نگاهدارد و اندکی کج دارد، ولی نریزد این معما را چگونه می‌تواند حل نماید. این کار ظاهراً جز با همراه نمودن عده کافی متحده از طبقات ملت یعنی از مردم کشوری صورت پذیر نتواند شد.

حکومت منظم و عادل مقتدر و آزادی پرور در هر مملکتی در خطر دائمی استبداد نظامی و قوای انحلالی استفاده کنندگان از افراطهای در آزادی و بی‌اعتدالی بوده و خواهد بود و مثل جسم سالم محتدل جوامع صحیح‌النزاجی که هر آن در معرض افراط صغرا و سودا و طغیان فشار خون یا کم خونی و قلت فشار از حد طبیعی واقع است و فقط با احتیاط و مراقبت عاقلانه دائمی و حفظ اعتدال و احتراز از افراط و تفریط سلامت خود را حفظ تواند کرد. حکومت عادل عاقل نیز محتسب بحکمال بیداری و احتراز از افراطها است و دائماً باید سیاست بزان بی‌قید و بی‌ثبات و خالی از حس مسئولیت از طرفی در نظم و اعتدال نگاه دارد و از طرف دیگر فثون را از مداخله در امور مملکت و طمع و سوادی تسلط بر مردم و مملکت جلوگیری نماید و این البته کار آسانی نیست و جز با حفظ اعتدال و زهد اخلاقی و وسعت صدر و مدارای سیاسی و ثنات و عقل و حکمت مدیران امور مملکت میسر نمی‌شود.

۲- راجع بحکامهای بین ایران و انگلیس خاطر شریف مستحضر است و درین اواخر امید موافقت و معاونت بیشتر شده و کارها ازین حیث بمجرای بهتری افتاده است و امید است بهتر بشود. گمان می‌رود تفاهم و مماشات با این مردم نسبتاً سهل‌تر از معامله و رفتار با بعضی از دول دوست و دشمن دیگر باشد و اگر دوره جنگ بشکلی بی‌حادثه و غائله به پایان برسد ضمناً برای آتیه هم فکری مناسب متضمن بعضی اصلاحات اساسی داخلی و دوستی با آمریکا و چین و ترکیه بشود و استعمار نظامی در مملکت پیدا نشود، ممکنست ما هم سروسامانی پیدا کرده و از تجارب حاصله استفاده کنیم. معذک طالع کار بیشتر بسته بطرز خاتمه جنگ است و در صورت فیروزی دست انگلوساکسون و روس باز قوی‌تری در غلبه کلی و زن روس یا آمریکا با انگلیس خواهد بود. همین حالا بعضی از دوستان این دسته بعضی نگرانیها نسبت با احتمال استیلای عظیم و کلی روس و چریدین وزن و نفوذ او بر دیگران اظهار می‌کنند.

روابط سفارت با مقامات دولتی بد نیست و بر خلاف دوره‌های قدیم حالا بسیار نزاکت و ادب را رعایت می‌کنند و مذاکرات در مطالب فیمابین هم تا حدی بی‌اثر نبود و بلطف و خوشی گوش بحرف می‌دهند و تا حدی سعی در رفع اشکالات می‌نمایند، ولی البته میزان مساعدت نسبت مستقیم دارد با استحکام و انتظام وضع داخلی خودمان و کشمکش‌ها و اختلافات و تزلزل اثر اقدامات را کمتر می‌سازد.

۳- نسبت به پیشرفت کار این مملکت در جنگ امیدواری در بین خود مردم مملکت زیاده‌تر شده و بسیاری از مردم سختی و دشواری کار آینده را خوب درک نمی‌کنند، از طرفی هم دربین خود متعین از صغیر و کبیر اختلافاتی و اشکالاتی موجود است که غالباً پس پرد نگاه داشته می‌شود. روسیه از میزان کمک انگلیس و امریکا راضی نیست و گذشته ازین مدعیات او نسبت به نقشه صلح و اوضاع بعد از جنگ اروپا بالا گرفته و حتی گاهی سخن از قیادت و سیادت وی در کارها اروپا و آسیا بمیان می‌آید. از طرف دیگر اکثریت افکار آمریکا طرفدار آزادی ملل و موقوفی تسلط یک ملت بر دیگری و نسخ مستعمره‌داری است، یعنی تساوی افراد انسان در حقوق بموجب اعلامیه استقلال امریکا و این افکار با مسلک و طبع و رویه طبقه حاکمه این مملکت که توطئه ساکت و خاموشی برای نگاهداری تسلط‌های قدیمی خود امتیازات گوناگون دادند سازش ندارد و اگر دسته‌های عزلت جوی آمریکا که از آلوده کردن آمریکا بمنازعات سالک دیگر و ملاحظه در امور سایر قطعات عالم احتراز شدید راسخ و استوار دارند و از قدیم درین رویه ثابت و ملی خود پافشاری دارند، بعد از جنگ مثل خاتمه جنگ گذشته غلبه و یکباره دست از کارهای بین‌المللی دنیا شسته و آمریکا را کنار نکشند و آن مملکت در مسلک ویلکی و روزولت مداومت نماید، ناچار اشکالات و اختلافاتی بین آن مملکت و انگلستان که حاضر نیست دست از تسلط بر ملل دیگر بردارد پیدا خواهد شد، ولی امید بدوام این رویه اصرار در رعایت حقوق ملل دیگر عالم و حتی مشاجره با دول اروپا درین باب خیلی قوی نیست و بهر حال اقلاً در صد چهل احتمال رجعت به عزلت جویی آمریکا موجود است و اگر هم آمریکا در مسلک عدالت بین‌المللی اصرار ورزد، فرانسه و ایتالی و بلژیک و هولاند و اسپانی و پرتگال و شاید فیهستان هم با مخالفین او یار خواهند شد و شاید تنها چین با آمریکا هم آواز گردد. فرانسویان حتی در این دوره که مملکتشان از دست رفته و دستجاتی از آنها در نقاط مختلف دنیا پراکنده‌اند با بی‌خانمانی در خط تسلط ناحق صرف و بیجهت خود بر ملل متمدن مسلمان و عرب و بربر در سوریه و تونس و الجزایر و مراکش اصرار دارند و آنجاها را خاک فرانسه می‌شمارند.

پس از استیلای آفریقای شمالی غربی از طرف آمریکا و انگلیس استیلای بقیه خاک فرانسه از

طرف آلمان دایره اراضی خارج از جنگ تنگتر شده و حالا صحبت اسپانی و پرتگال در مغرب اروپا و ترکیه در مشرق در میان است و اگر جست و خیز دیگری پیش بیاید شاید اسپانی با آلمان و ایتالی و ترکیه به انگلیس و روس ملحق شود، اگر چه فعلاً هر دو دولت بیطرف در حفظ بیطرفی تأکید دارند.

۴- اوضاع داخلی انگلستان بر حسب ظاهر ثبات دارد و اگر چه جریانات زیاد کوچکی علمی و در پس پرده وجود دارد، ولی بعد از پیشرفت فنون در ولایات بنغازی و طرابلس غرب و استیلای مراکش و الجزایر و آفریقای غربی فرانسه نفوذ دولت و مخصوصاً رئیس الوزراء فوت یافته و معارضین او ضعیف تر شده اند، بطوریکه حتی سیراستفورد کربیس را که نفوذ کلی داشت تا حدی از مقام خود پائین آورد. اوضاع زندگی کمال سختی و محدودیت دارد و به نهایت قناعت و صرف نظر از هر تمتعی و حتی از ضروریات بسر می برند، لکن تا حدی رعایت تقسیم عادلانه و از طرفی صبر بی مثال و غیر قابل تصور مردم بر ضرورت و مصیبه و نیز مجاهدت فوق العاده در تهیه حداقل آذوقه و تقسیم درست آن و هم چنین رعایت همان اصول در تمام ضروریات دیگر از لباس و کلبه میحتاج دیگر وضع زندگی را بشسای و جریان طبیعی نگاهداشته ولی این حداقل که ذکر شد خارج از تصور مردم ایران است و در واقع مثل آنست که در ایران بهر کسی فقط یک جبه قند و دو سیر نان در روز و یک تخم مرغ در ماه و دو سیر گوشت در هفته و نیم زرع پارچه (چه برای لباس و چه برای پرده و لحاف و پوشاک) در ماه و پنج سیر میوه در ماه و یک سیر پنیر و دو مثقال روغن در هفته بدهند و سرکشگرها و وزراء و اعیان و ملاکین و خوانین و تجار و رؤسای ادارات و بانکها و علمای روحانی و وزیر دربار هم همین میزان را داشته باشند، ظاهراً در ایران هر چیزی از میحتاج چندین برابر این مملکت فراوان است، حتی کاغذ و پاکت و تیغه و تراشی و صابون و میوه و همه ماکولات و ملزومات و زغال و سزی و غیره، انگلیسی ها که در زندگی ایام صلح خیلی کره استعمال می کردند و همیشه صبح و عصر نان و کره می خوردند، حالا فقط سه سیر و نیم کره در هفته دارند و دو برابر آن روغن نباتی که با این مقدار هم نان و کره باید بخورند و هم خوراک بپزند. یقین است که مردم ما با این ضیق معیشت که در واقع پنج درصد زمان صلح هم باقی نمانده و از بعضی چیزها بکلی فاقد چیزهای مطلوب شده اند، مثل پرتگال و لیمو و انواع میوهجات پرورده که دیگر ابداً وجود ندارد، یک هفته تاب نمی آوردند و تصور می کردند بدبخت ترین مردم دنیا هستند و از قحطی زمان حضرت یوسف هم گذشته است، اتوموبیل هم نیست و کلیه مردمان محترم با اتوبوس رفت و آمد می کنند که باید برای جا پیدا کردن در آنها مدتی بایستند. یک زن عالی رتبه و محترمه که دو چس است (مانند شاهزاده خانم) و ثروت خیلی عظیم دارد و بک قسمت بزرگ لندن ملکه او است و می گویند پیش از بیست میلیون لیر دارد و مقام بسیار عالی و شامخ که با پادشاه معاشر است بمن می گفت که خانه خود را که پانصد ششصد اطاق دارد رها کرده و در آپارتمانی زندگی می کند (زیرا نوکر و کلفت ابداً پیدا نمی شود) و هر روز بکار می رود و ساعت نه صبح (که در لندن زود است) از منزل بیرون می رود و با اتوبوس به محل کار خود می رسد، اسم این زن Constance Duchess of Westminster است که شاید در ایران نیز بین مطلعین معروف باشند. در مجلس ملی انگلیس از معاون وزیر امور خارجه سؤال شد که چرا بسفرای خارجه بنزین نمی دهند و حال آنکه در دکورت (که فرمانده کل اردوی انگلیس در فرانسه بود و حالا حاکم جبل طارق است) با دو چرخه بیرون می رود. معاون وزارت امور خارجه جواب داد که من خودم نیز با دو چرخه حرکت می کنم. چنانکه سابقاً عرض کردم بازار الاغ سواری رواج یافته و قیمت الاغ خیلی ترقی کرده است و خلاصه آنکه درجه قناعت و محدود نمودن دایره زندگی و تمتع اهل این مملکت



بجائی رسیده که اصلاً قابل بیان نیست و فوق تصور اهل مملکت است و می‌توان درین باب پنجاه صفحه دیگر نوشت.

۵- جرائد انگلیس از چندی باین طرف کمتر بدگویی و طعن بایران دارند. در اغتشاش طهران هم افراط نمودند، ولی بدبختانه بردمان ایران دوست مثل سابق زیاد وجود ندارد و نسبتاً کمتر است.

۶- در انگلستان از قوای لشکری و کشوری دول محارب متحد عدّه کثیری وجود دارد و از همه بیشتر امریکائی است که برحسب آنچه شنیده می‌شود بیش از سیصد هزار نفر درین جزیره و شمال ایرلند هستند. لهستانیها و فرانسه‌ایها هم زیادند و بعد چکها و نروژیها و هولانندیها و بلژیکیها و عده‌ای هم اتریشی و آلمانی مخالف حکومت آلمان هستند. قوای لشکری یونان و یوگوسلاوی غالباً در مصر و سوریه هستند و هم چنین عدّه معنی‌بیهی از لهستانی و فرانسوی و چک.

۷- بعضی جراید گاهی صحبت از بعضی مذاکرات سری بین آمریکا و انگلیس و دربار پاپ می‌کنند که درجه صحت آن معلوم نیست و بموجب این اخبار گویا برای بعد از جنگ در مقابل نژاد آلمان (و شاید روس) یک... عظیم کاتولیکی از فرانسه و ایتالیا و بلژیک و اسپانی و پرتغال می‌خواهند تشکیل بدهند و از طرف دیگر لهستان و چکوسلواکی (و شاید ممالک بالٹیک؟) یک دسته و یوگوسلاوی و یونان و آلبانی (و شاید رومانی و مجارستان و بلغارستان نیز؟) دسته دیگری مثل ممالک متحده تشکیل می‌توانند بدهند که سدی در جلو طغیان نژاد ژرمنی و روسی بشوند.

گمان دارم سطور فوق که در آن بطور اجمال بعضی نکات قطعی و احتمالی اشاره شد برای این معروضه کافی باشد و امید است از گاهی بگاهی هر وقت وسیله‌ای بدست آمد باز از اوضاع وجهات مختلف امور شته‌ای شرح بدهم.

سیدحسن تقی‌زاده

حسین تقی اعزاز

### یادگاری از روز صدور فرمان مشروطیت

در این عکس دبیر حضور (قوام‌السلطنه بعدی) فرمان مشروطیت را که به خط خود اوست، و اعلم‌الدوله ثقفی طبیب مخصوص مظفرالدین شاه و رابط بین علمای اعلام و شاه به دست او داده است، در حضور شاه قرائت می‌کند. عکس قوام از جانب پشت دیده می‌شود.

دست راست شاه به ترتیب: اعلم‌الدوله و حاج محترم‌السلطنه کنار شاه نشسته‌اند. و دست چپ شاه به ترتیب: عیسی‌خان سردار قره جیانلو (سرش دیده می‌شود) و آصف‌السلطنه نویسنده و ثبات دربار و حاج ناصرالسلطنه و صدیق‌السلطنه لیقوانی و ظهیرالدوله.

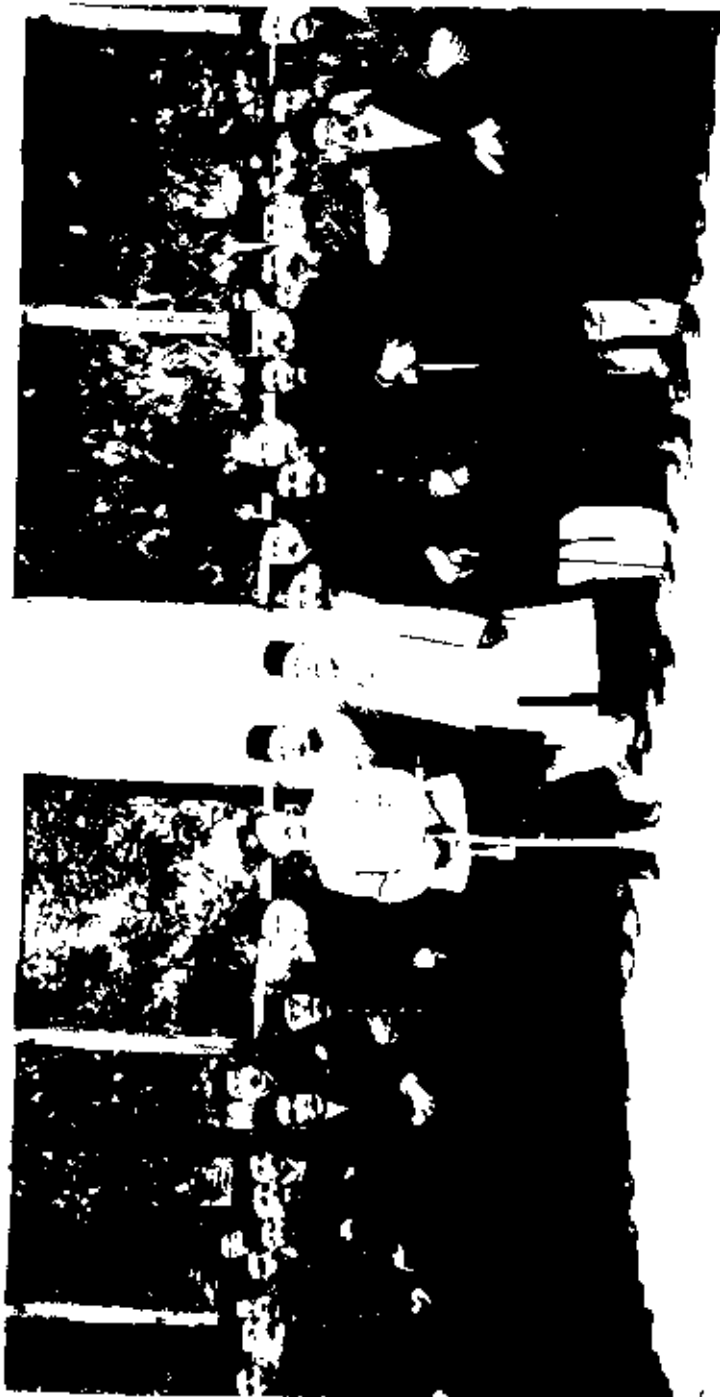
ایستاده: سه پیشخدمت درباری که نفر سمت چپ امور موسیقی دربار را بر عهده داشته است.

این عکس در سال ۱۳۲۴ هـ ق در قصر صاحبقرانیه نیاوران بوسیله آنتوان سوروگن ارمنی عثمانی عکاس پاشی دربار برداشته شده است.

(عکس از حسین تقی اعزاز فرزند اعلم‌الدوله)



عکس مجلس توشیح فرمان مشروطیت



عکس محمدحسن میرزا ولیعهد در تبریز

این عکس را آقای حمید احمدزاده ارسال فرموده‌اند تا کسانی که افراد عکس را نمی‌شناسند معرفی کنند.



# Université de Lausanne

Il a rapporté au Conseil de l'École des Sciences Sociales (section de la Faculté de Philosophie) ainsi que  
Messieurs *Aucher, Marnaud, et à Geyd, Mon, le* 1905  
à suite des travaux exposés par le *Docteur en Philosophie, l'Université de Lausanne* Le rapport par les professeurs  
le grade de

## DOCTEUR ÈS SCIENCES SOCIALES

Mention: *Sciences sociales*

*Docteur en Philosophie de l'Université de Lausanne*

Au nom de l'Université

Le docteur

Paul Offner

Le docteur

24

Le docteur de la Faculté de Philosophie

Le docteur de la Faculté de Philosophie

*Reçu à l'Université de Lausanne*

*Reçu à l'Université de Lausanne*

1905 à l'Université de Lausanne

1905 à l'Université de Lausanne

تاریخ: ۲۱/۹/۱۳۴۱

شماره: ۲۱۹۱ / ۱۳۴۱



از طرف وزارت

وزارت فرهنگ و معارف

تعلیمات عالی

دائرة

مذاکره کتبی آقای دکتر محمود افشار در زمینه موروثیه و اموال در تهران مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۰۳

موضوع: شرح ذیل

۱- دانشنامه دکتوری از دانشگاه لوزان مورخ ۱۲ مارس ۱۹۴۱

۲- رساله دکتوری راجع به سیاست اروپا در ایران

- ۳- \_\_\_\_\_
- ۴- \_\_\_\_\_
- ۵- \_\_\_\_\_
- ۶- \_\_\_\_\_
- ۷- \_\_\_\_\_
- ۸- \_\_\_\_\_



که بری تغییر دوش وزارت معارف داده بود در سبب و نتیجه و در بین

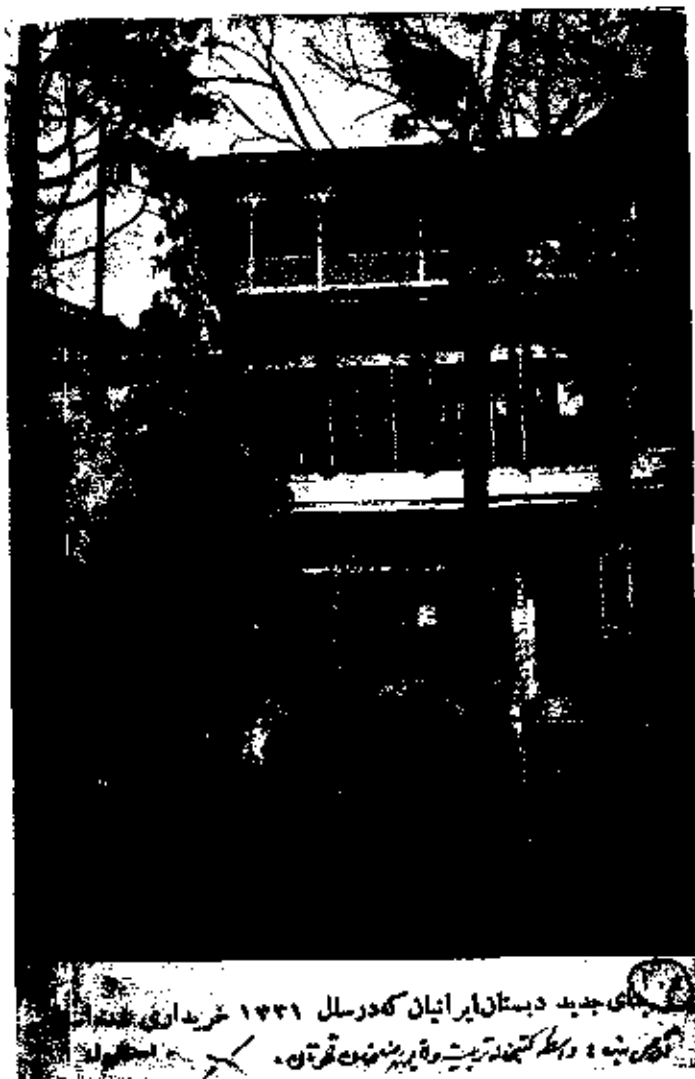
جایه شورای عالی معارف مورخ سه شنبه ۱۵ تیر ۱۳۴۱ تصدیق

و قلم گردید صحت صدور و کتب مذاکره فوقی به او تصدیق

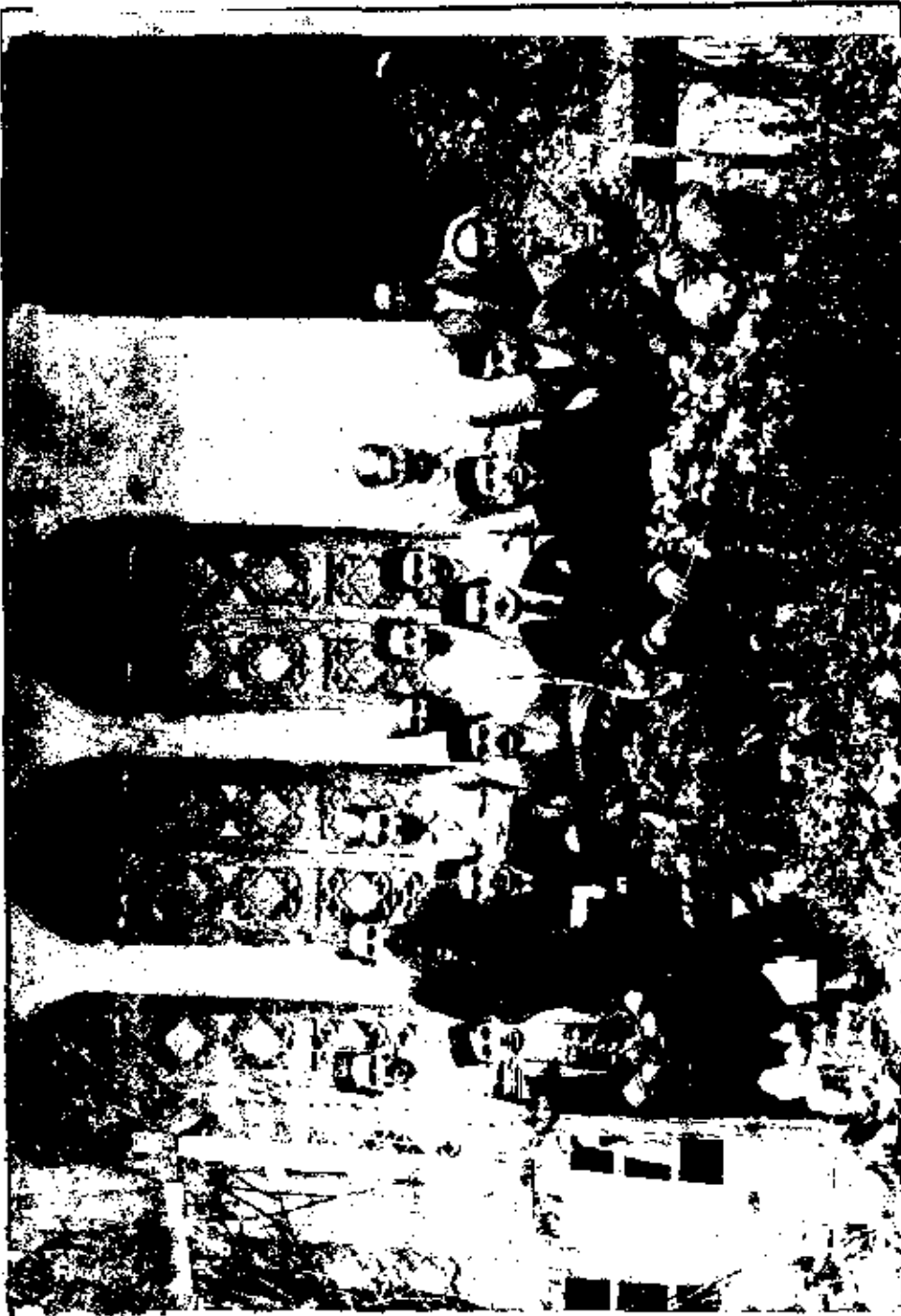
مشارالیه دکتر علوم اجتماعی (رشته علوم سیاسی) شناخته شد

از طرف وزیر معارف

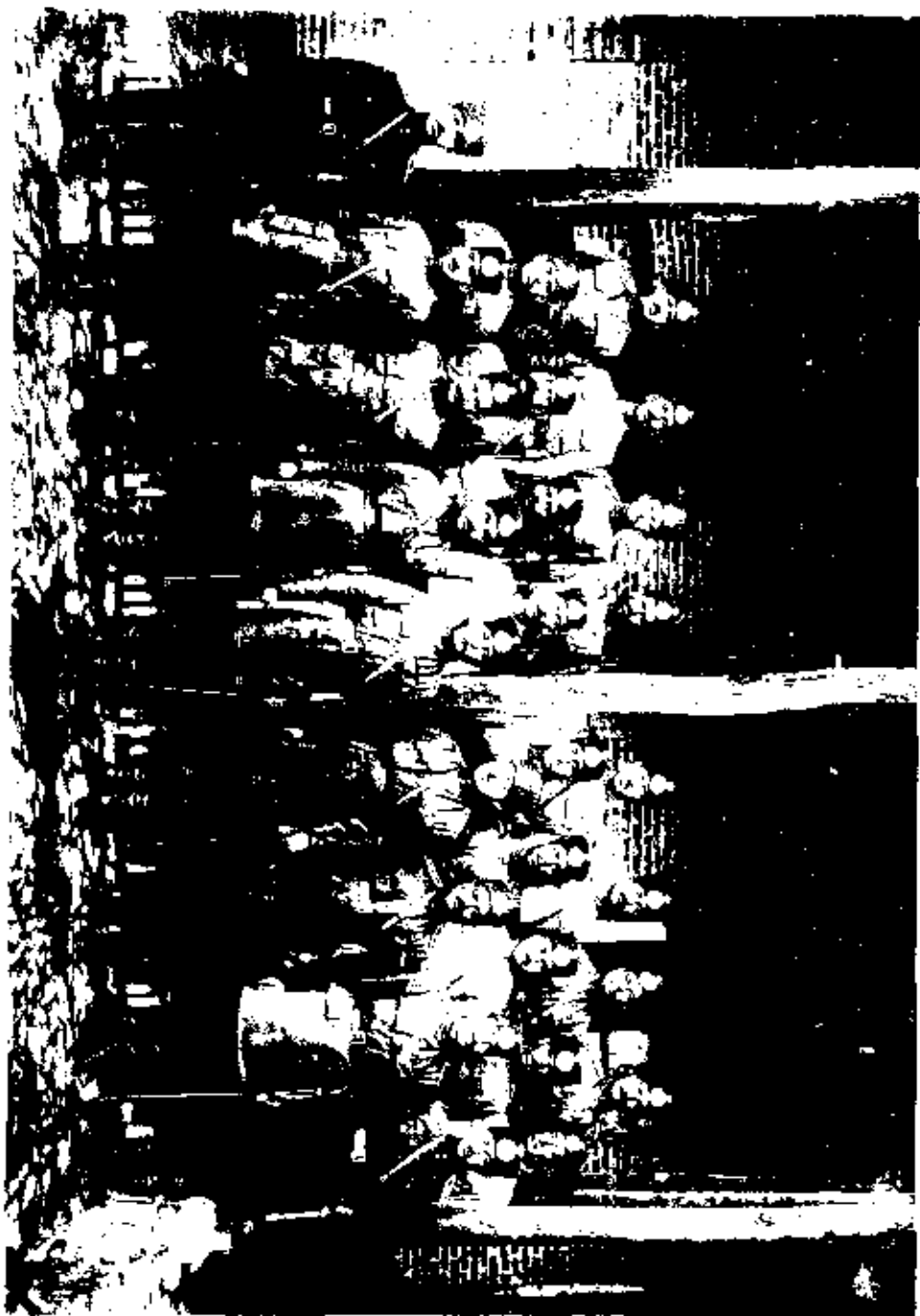




دبستان ایرانیان



اجزاء دخانیات یزد (عکس از دکتر هوشنگ ساعدلو)



سلطان غفیر سلطان (عکس) ڈاکٹر ہوشنگ ساعدلو





## دل نمودگی

ظاهراً در هیچ یک از لغت‌نامه‌های یک زبانی و دو زبانی معتبر و شناخته شده کهن سال، شرح و توضیحی در باب کلمه دل نمودگی نیامده است و نیز مصدر مرکب آن - دل نمودن - در متون قدیم، نیابستی به کار رفته باشد. چه تاکنون دیده نشده است که کسی شامدی از برای آن، درجائی نقل کرده باشد. بنده نیز با وجود فحص بسیار - نه استقصای تام - و پرس و جو از مطلعان، مثالی به جهت آن نیافته است. بعضی معاصران ما که درباره مفهوم این کلمه، شرحی نوشته و توضیحی داده‌اند؛ بناچار استنباط خویش را از همان مورد استعمال بیان کرده‌اند؛ بی آنکه وجوه معانی آن در متنها و مواضع مختلف بررسی شده باشد.

در کلیله و دمنه بهرامشاهی (چاپ اول مینوی / ۲۵۶ و ح) آمده است که: «گفت از اشارت تو گذر نیست، چه می‌دانم که برای دوستی و شفقت این دل نمودگی و مکرمت می‌کنی». مرحوم مینوی در توضیح این کلمه نوشته‌اند: «در فرهنگ فولرس از شعوری و بهار عجم نقل شده است، بدون هیچ شاهدی و نیز در فرهنگ آندراج آمده است، بمعنی مردمی کردن و مهربانی و دلسوزی و رحم نمودن (برابر با Sympathy)».

اینکه مینوی در حواشی خود بر کلیله و دمنه و دیگر کتب، درباره برخی از کلمات و اصطلاحات و از جمله ما نحن فیه، سخنی نگفته است یا به اجمال، توضیحی داده است و یا گنجه‌های دیگران را نقل کرده، فقط از جهت در دست نداشتن سند و دلیل قانع کننده بوده است و بس. و الا واضح است که او از حیث تعمق و تحقیق در زبان و ادبیات فارسی و اطلاع از دقائق آن، با هیچ یک از استادان زمانه ما - الاحیاء منهم والاموات - طرف نسبت نیست.

آقای دکتر شعار، به مناسبت استعمال دل نمودگی در ترجمه تاریخ یمینی، در تعلیقات و توضیحات آن کتاب نوشته است:

این لغت در چند مورد از این کتاب به کار رفته است و نظیر دشمنایکی و دلسوزگی و شادمانگی، و نوعی مصدر است که با گاف و یا ساخته می‌شده و بسیار نادر در سخنان قدما دیده

می‌شود. عمادی شهریاری گوید:

از سر دسوزگی فاخته آمد بمن داد مرا از سخن شربت انده گوار  
(رکب: سبک شناسی ص ۲۶۴ و ۲۶۵)

این لغت به همین صورت در فرهنگهای معروف نیامده، جز اینکه در آندراج به نقل از بهار عجم دل نمودن به معنی مردمی نمودن و رحم کردن و جز آن ضبط شده است، از این رو دل نمودگی معنی اظهار مردانگی و جوانمردی و ملاحظت می‌دهد و در کتاب حاضر به همین معنی است... (ترجمه تاریخ یمنی، طبع دوم / ۵۱۰).

استطرداً باید به نکته‌ای اشاره کرد و آن اینست که «دل نمودگی» نه از حیث ساختمان، نظیر دشمنیگی و دسوزگی و شادمانگی است نه نوعی مصدر است که با کاف و یا ساخته شده باشد، بلکه اسم مصدر یایی است که بر طبق قاعده، از افزودن «ی» اسم مصدر به «دل نمودن» درست شده است. (اسم مصدر - حاصل مصدر، معین، طهران، ۱۳۳۲ ص ۸۲ و ح) و نیز ص ۹۲ و مابعد؛ برای دشمنیگی یغما، سال هشتم ص ۱۷۸ و مابعد دیده شود).

آقای دکتر رواقی در حواشی خود بر تفسیر بصائر یمنی (۱/ ۳۵ ح) آورده است: «در شاهد بالا [دل نمودگی] ضامراً به معنی خوش رویی و لطف و مهربانی تواند باشد و چون با چاپلوسی همراه شده است شاید بتوان گفت که معنی زرنگی و داعی‌گری و رفق و مدارا هم از آن می‌شود فهمید...» آقای حسن قاضی طباطبائی، «دل نمودگی» را به مفهوم «صحبت و اظهار علاقه دانسته است. (تحریر الاحرار / ۱ - ۱۴۴ ح).

در لغت نامه عظیم انقدر دهخدا (دش - دل، شماره مسلسل ۱۸۱ ص ۱۷۸)، جز از آنچه که از آندراج و برهان قاضی و فرودساز نقل آمده است با دو مثالی از ترجمه تاریخ یمنی، مطلب تازه‌ای دیده نمی‌شود که گردنگش باشد.  
اما بعضی شواهد و امثله:

در حلیفه ستائی (چاپ اول مدرّس رضوی، مقدمه حکیم / ۵۴) آمده است:

«در جمله آن صدر باقی باد... در جان‌بازی و دل نمودگی هیچ در باقی نکرد.»

در تفسیر بصائر یمنی می‌خوانیم که (از چاپ دکتر رواقی ۱/ ۳۵، ۳۷۰):

«روزی عبدالله نبی سلوک (؟) که مقدم منافقان بود با گروهی از یاران خود می‌رفت. جصاعتی از صحابه... با او برابر افتادند. او یاران خود را گفت بنگرید تا من این بی‌خردان را چگونه فرییم... پیش رفت و هرکسی را نثانی گفت و بعضی از مناقب هر یک یاد کرد و بهر وجه چاپلوسی و دل نمودگی ظاهر گردانید.» و

«سعد معاذ از جهت انصار زیادت دل نمودگی کرد و صدق مطاوعت به جای آورد.» محمد بن

عبدالمخالیق میهنی، در دستور دبیری نوشته است (طبع صادق عدنان ارزی / ۴۹):

«بسته اوکی تاج سر و سرور دل و نور چشم و راحت روح است بدین کهنتر رسید با جندان تودد و مهتری و دل نمودگی و مردم ستائی...» جز این ص ۷۵ و خصوصاً ص ۵۱ و مابعد از دستور دبیری دیده شود.

کمال‌الدین اسماعیل گفته است (تفسیر بصائر یمنی ۱/ ۳۵ ح به نقل آقای رواقی):

چو یسته با همه کس دشمودگیت ترا از آن بود همه سالت زخنده لها یاز

در ترجمه تاریخ یمنی آمده است (طبع دوم دکتر شعاع، به ترتیب صفحات ۷۶، ۱۱۰، ۱۳۰):

«فخرالدوله از طبرستان بر تواتر انداد جموں و انواع کرامات تازه می‌داشت و از رغبتی صادق هر لحظه بتحقیق ای نودل نمودگی می‌نمود و بهیچ چیز از مقدر و میسور مناقست نمی‌کرد. و «ملک نوح مقدم او را محکوم داشت و دل نمودگیها نمود و عارضه آن وحشت بزوال رسید. و ابوعلی مدتها بود که از معاشرت و مباشرت معارف و ملاهی اعراض کرده بود و بسبب حوادث محن و طواریق یقین از شراب تجافی نموده، چون بجانب مأمون رسید بدو دل نمودگی کرد و بدوستگانی در خدمت او بزانو درآمد، بستد و باز خورد.»

و سرانجام در تجربه الاحرار چنین آمده است (چاپ حسن قاضی طباطبائی ۱/ ۱۴۴):  
«چون بخام انبیا الکرام رسیدند جمال و کمال او را از آنچه شنیده بودند افزونتر دیدند. باری مراسم دلنمودگی و میزبانی ظاهر نمود.»

بهر حال، مراد از نوشتن این یادداشت مختصر، آن است که با ژرف اندیشی و باریک بینی در شواهدی که از متون مختلف نقل آمده، شاید بتوان، به تقریب، وجوه معانی این کلمه را چنین بیان کرد: «محبت و مردمی و دوستداری و هواخواهی و دل واپسی خود را نسبت به کسی - به راست یا دروغ - اظهار کردن.»  
علی محمد هنر (سیانک میلک)

## وهبی سنبلزاده

در میان علماء و ادبای معاصر سلاطین اخیر عثمانی مانند سلطان مصطفی خان و سلطان سلیم خان و سلطان عبدالحمید خان به شخصیت ممتازی بر میخوریم بنام «وهبی». یکی دیگر از فضلاء همدوره ایشان بنام سید احمد حیاتی در شرح مفصلی که بر یکی از آثار منظوم او که «تحفة وهبی» نام دارد بزبان ترکی نگاشته ایشان را اینطور معرفی می‌کند... «وهبی تخلص شعری اوست، اسم شریفش محمد فرزند راشد و وی هم فرزند محمد افندی که جد همین شخص است. این عالم متبحر بر فن اول کتاب «اشباه و نظائر» شرحی نوشت و اسمش را «توفیق الاله فی شرح الاشباه» گذارد. در زمان حیاتش مقام قضاوت و انتای شهر «مرغش» را داشت و با مرحوم «ساجقلی زاده» مجاور و معاصر بود. بنده فقط در همین اثر نام کتاب «اشباه و نظائر» یا «توفیق الاله فی شرح الاشباه» را می‌بینم و درباره آنها کمترین اطلاعی ندارم و نمی‌دانم در چه مضمون و فونوی است. وهبی مورد بحث ما سه اثر جالب از او در دست داریم که قابل توجه و مطالعه هستند دیوان وهبی، منقسم بر هشت قسمت متفاوت می‌باشد.

قسمت اول در ۳۹۷ بیت بزبان ترکی اسلامیولی در حمد و ثنا و مناجات و مدح حضرت رسول (ص) و در معراج و تعریف و توصیف سلطان سلیم و غیره که در بحر زمل سدس محذوف سروده است (مفاعیلن مفاعیلن قولن) و اشعار مضمون استواری دارد و از جاذبه خاصی برخوردار است. و در پایان این قطعه‌ای پنج بیتی دارد راجع باینکه در زمان سلطان سلیم خان دیوان وهبی مرتب شد و ماده تاریخش این مصرع است «شاهسنة اولدی وهبی دیوان نوعرتب» که از مجموع حرفهای آن بحساب جمل سال ۱۲۰۵ بدست می‌آید.

قسمت دوم - قصائد عربی است در سیصد بیت و از حیث فصاحت و بلاغت در سطحی بسیار عالی و قصیده اولش در ۸۲ بیت نظیره به قصیده بؤده محمد بوسیری.

سپس چند قصیده در نعت حضرت رسول (ص) با جذابیت خاصی است که خواننده را مجذوب و منقلب می‌سازد. قصیده ششم سی و هشت بیت در مدح شیخ الاسلام محمد اسعد افندی این وصف عبدالله افندی است بالحنی شکوه آمیز و غم انگیز و من صلاح ندانستم که بی توجه و بی تفاوت از آن بگذرم و چند بیتی از شکوائیه او را تقدیم اهل فضل و عرفان نکند. مطلع قصیده اش این است

بِأَنَّكَ مَنَّا زُنُّ خَلَاتِنِي وَجِيرَانِي بِمَا صَاحِبِي بِدِرَاكِرَاهُمْ أَجْرَانِي  
و بعد از چند بیت که نوبه گفتن درد دل میرسد اینطور شروع می کند

أَشْكُوُ إِلَى اللَّهِ مِنْ طُولِ الْفِرَاقِ وَمِنْ فَسَدِهِ صَرَفَ أَمَالِي إِلَى الْمِي وَمَا سَجَايَاهُ إِلَّا الْفُ مَظْلَمَةٌ أَيْ الْبِدَايِعِ أَتَلَوْ مِنْ صَخَائِفِهِ؟ حُبُّ الزُّخَارِفِ أَمْ بَعْضُ الْمَعَارِفِ أَمْ قُسرِبَ الْأَسَاعِدِ أَمْ بَعْدَ الْأَقَارِبِ أَمْ نَقَصَ الْكَمَالِ أَمْ اسْتَكْمَلَ مَقْصِدَةَ حَتَّى السُّهَى بَعْدَ مَا اسْتَحْفِي سَأَقْمِرُ وَاللَّيْلُ يَحْفَرُ فِي شَوْهَاءِ ظُلْمَتِهِ وَالزُّرْعُ يَشْدُو بِأَعْلَى الصَّوْتِ مُقْتَرَأُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ مَا شَكَوْتُ مِنْ أَحَدٍ فَإِنِّي مِنَ كَمَالِ الْجَهْلِ قَدْ كَسَبْتُ

دَهْرٌ حَرِيصٌ عَلَيَّ تَفْرِيقِ إِخْوَانِ يَطُّتِي مِنْ ذَوِي فَضْلِ وَ عِرْقَانِ وَمَا عَطَايَاهُ إِلَّا الْفُ حِرْمَانِ وَ أَيْ عَادِيَةً أَشْكُوُ وَعُدْوَانِ؟ عَوْدَ الْفُتُوَّةِ أَمْ فُقْدَانَ قِيَانِ؟ رَفَعَ الْمُنْتَرَةَ أَمْ تَوَفِيرَ احْسِرَانِ؟ ذَلَّ الْعَسْرِيَّةَ أَمْ اسْتَعْرَافَ دَلَّانِ؟ بِقَوْلٍ: ضَوَى وَ ضَوْءُ النَّحْسِ بِيَانِ بِأَنَّ نُورِي وَ نُورَ الصُّبْحِ بِثَلَانِ عَسَلَى الْعَنَادِلِ فِي تَرْجِيحِ الْخُفَانِ إِلَّا بَيْنَ النَّقْصِ فِي عِيِي وَ نَقْصَانِي بَقِيَّةَ الْعَيْلِمِ وَتَبْحَأُ فِيهِ خُسْرَانِي

قسمت سوم - دیوان شامل غزلیات فارسی است و دارای پنجاه و دو غزل و تخمیس و رباعیات است که بنده پنج غزل او را در دیوان هاتف اصفهانی یافتم. فقط با این تفاوت که تخلص هاتف از جایش بلند شده و وهبی نوشته است!! همچنین چند تاریخی مشترک دارند! در همین حال از قصائد عربی وهبی هم تعدادی در دیوان هاتف ثبت شده است! علاوه از اینها در دیوان وهبی مشوی مفصلی در ۱۵۲ بیت تحت عنوان «مشوی خوب» (!!) در بیان حال زمان بضمن داستان مریخی (!!) آمده است که بعد از حمد و ثنا و سلام و صلوات می گوید:

پس از حمد و تحیت وهبی زار  
چه خوش تمثیل خوب و دلان است  
سپس شروع به اصل مطلب با این بیت می فرماید

كُهْنٌ دُرْدِي كَشَى صَافِي ضَمِيرِي شَبِي بِمَا نَوْجَوَانِي كَلَفْتُ پِيرِي

متأسفانه اکثرش و شاید همه دو مشوی ۳۰۲ بیتی به اسم «پیر و جوان» مرحوم میرزا نصیرالدین محمد جهرمی معرف باصفهانی است که از دانشمندان بزرگ بوده و در فن طبابت تبحری بکمال داشت و کریم خان زند او را از اصفهان به شیراز برد و طبیب مخصوص خود گردانید... و مشوی او بسیار مشهورست و چند چاپ دارد.

گویا وهبی ۱۵۲ بیت از مشوی ۳۰۲ بیت ایشان را برچیده و بنام خود به ثبت رسانده است. بنده راجع باین موضوع یادداشت مفصلی در بیست و چند سال پیش بنام وهبی و هاتف، نوشته ام که لابد ارزش یکبار خواندن را دارد و سال پیش به آقای ایرج افشار دادم.\*

وهبی بر غزل صائب و سعدی و حافظ تخمیس دارد و غزلهائی نظیر «شوکت» و صائب در دیوانش بچشم می خورد... و بنده چون احاطه ادبی نداشتم که دنبال این ۵۴ غزل بیفتم و جستجو کنم

تا پرده از روی رازها باز شود. آخرین رباعی دیوانش این است... البته بنام «قطعه»!!

آمد سبّه بهار و شد لشکری  
زان پیش رسدخیل دی بر سروی!!...  
بعد برای «تاریخ ختام دیوانچه فارسی»!! قطعه شعری دارد که تقدیم می‌گردد. شعر این است.

میکنم شکر سپاس یزدان  
که دلم را بشکر گفتاری  
نظم تازی و ذری و ترکی  
عربی هر سخن رنگینم  
فارسی شعر پسندیده من  
سخن ترکی اعجاز اثرم  
لیک از جور سپهر ناساز  
همه آثار پریشان اوراق  
حمدلله که بجمع و ترتیب  
شده ام دست رس آسایش  
کرم حضرت سلطان سلیم  
منتظم باشد آمد دیوانش  
که مرتب شده با رغبت او  
سپستان سخن را وهی  
بهر تاریخ یکی آمد و گفت

طبق معمول با حساب «بجده از مصراع آخر این قطعه تاریخ ۱۲۰۴ بدست می‌آید که البته هجری قمری است.

قسمت چهارم - دیوان، مخصوص به قصائد ترکی است که بنظر نگارنده در استحکامی فوق‌العاده قرار دارد و مجموعاً دو هزار و سیصد اندی بیت است در منقبت حضرت رسول (ص) و معراج و مدح سلاطین و «پاشا» های معاصر رو بهرفته جالب هستند و در میان آنها قصیده‌ای است مفصل در ۱۱۳ بیت بنام «طنامه» شامل گزارش جریان مأموریت و مسافرت خودش به ایران\*\* به عنوان سفیر کبیر امپراطوری در دربار کریم‌خان زند به حضور «شهنشاه معظم حضرت عبدالحمید خان» که تمام جریان امر را به معرض ملوکانه می‌رساند و در عین حال مقام امپراطوری را تا عرش اعلی بالا می‌برد و ایران و ایرانیان را تحقیر می‌کند. ملاحظه این قصیده خواننده را بدنیای دویست سال پیش و افکار و اندیشه آن زمان آشنا می‌کند...

از قصائد جالب او که ۱۲۶ بیت و در ردیف «سخن» است که بنظر حقیر زیباترین و شیواترین و پر محتوی‌ترین چکامه دیوان وهی است، ولی چون بزبان ترکی است از آوردن نمونه‌اش معذورم، مع‌هذا با اجازه‌استفاد فقط یک بیت آنرا نقل و ترجمه می‌کنم، آنهم برای منظوری خاص که خود تا گفته پیدا است!! و شعر این است:

سِرَقَتِ شِعْرِ ایدِنَه قَطْعِ زَبَانِ لَازِمِ دُرِّ  
بویله در شرح بلاغته فتاوی سخن  
در اسلام دستا درد را می‌بُرنند، ولی در شرح بلاغت کسی که شعری را بدزدد زبانش را باید  
برید!! راستی، در این مسئله اگر خدا نخواست شکایتی از طرف هاتف و نصیرالدین محمد از ایشان یا

از طرف وهبی دربارهٔ قصائد عربی که در دیوان هاتف است بدادگاه شرح بلاغت داده شود، کارشان یکجا می‌رسد؟

قسمت پنجم- دیوان مربوط بتاریخ وقایع از قبیل جلوس بر مسند شاهی یا خانی! سلطان مصطفی خان و سلطان عبدالحمید خان و دربارهٔ تولد وفوت افرادی می‌باشد. مثلاً برای ماده تاریخ جلوس عبدالحمید قطعه‌ای دارد و از مصرع «مجد و اجلال ابنه سلطان اولدی خان عبدالحمید» که از مجموعهٔ حروف آن سال ۱۱۸۵ بدست می‌آید و پایان قسمت پنجم است.

قسمت ششم- به غزلیات ترکی مخصوص است که عبارت است از ۲۵۵ غزل، رویهم‌رفته با امتیازی خاصی که تفصیل در آن باعث ملال است و تاریخ پایان آنرا هم با همان روش معهود پاماده تاریخ اشاره می‌کند و مصرع «بولدی وهبی غزننده پایان» که سال ۱۲۲۰ هـ.ق از آن بدست می‌آید. قسمت هفتم- رباعیات، مفردات، معما و چستانها.

قسمت هشتم- عبارت است از منظومهٔ ۱۱۷۰ بیتی بنام «لُطْفِیْ وَهْبِی» که برای فرزندش لطف‌الله در موضوع پند و اندرز سروده و بنا بقول خود شاعر «آنی بر هفته ده ایتدم تحریر» در یکم هفته آنرا بیابان رسانده و انصافاً مضمونش خیلی جالب و قابل توجه است. دیگر دیوان وهبی بیابان می‌رسد و در رمضان المبارک سال ۱۲۵۳ هجری قمری در مطبعهٔ «بولاق» مصر بطبع می‌رسد.

اثر دوم وهبی منبذزاده، ارمغان مسافرت به ایران (و بشیراز) به دربار وکیل الرعایا کریم خان زند است بنام «تحفة وهبی» تقریباً بسبک «نصاب الصبیان» مشهور منسوب بابونصر فراهانی، خود مضمون کتاب منظوم است و در پنجاه و نه قطعه اشعار ترکی ولی موضوع کتاب واژه‌های فارسی در بحور عروضی متفاوت و عنوان هر قطعه شعر هم با شعر فارسی است.

مثلاً: نتوان نخستین قطعه کتاب این است «قطعة شریعیة در حرف آلف از ابتداء و بعد از آن قطعه دوم «قطعة دلکش و پر جنبش و خوب و رعناء قسمت سومش «قطعه زببندة رنگین اداء و همچنین تا آخر کتاب محتوای قطعات جالب است و اغلب مرادف لغت فارسی عربی را هم می‌آورد، مثلاً در قطعه ۳۴ می‌گوید: «قطعه در وظاه که ز خوبیست بحد الفواظ»!! «بختاره را یعنی راهه می‌آورد مرادفش را که «صراط» است اضافه می‌کند، وقتی که «دوری» را در فارسی می‌گویند در عربی هم «سَطَاط» می‌آورد. برای «شیره» «ارسلان» و لغت عربی‌اش «عَطَاط» می‌آورد. با همین روش عجیب یک کلمه را هم بزبان ترکی و هم بزبان فارسی و هم بزبان عربی معنی می‌کند. و ازین جالبتر شرحی است که «حیاتی افندی» روی تحفة وهبی نوشته و برای هر لغتی از فارسی شاهدهی از شعر فارسی یکی از شعرای ایران می‌آورد.

مثلاً در قطعه ۲۸ می‌گوید: «قطعه در ولام، هُماش جهان است سُحال»!! در این قطعه «غازه» و گلگونه را بصورت لغت فارسی می‌آورد. شارح فاضل برای «غازه» از میرخسر و شاهد می‌آورد و هم برای گلگونه و می‌گوید: گلگونه مرایست سیه روئی کوتین- غازه بجز از لعبت فرخار نیابد. و باز یک شاهد دیگر از خواجه سلیمان:

بر عارض نسرین جو زند صبح سیده  
گلگونه کند باغ رخ لاله شان را  
با همین قیاس تا می‌آئیم در همین قطعه می‌رسیم بدو لغت فارسی نامانوس که عین آن مصرع ترکی را نقل می‌کنم. «هم حرام اوبدی (شفور) و دخی (شمراد) حلال»- شارح (شفور) را بدو معنی می‌آورد. «۱» بمعنای خاریشت یا حیوانی شبیه آن مانند جوجه تینی. «۲» بمعنای (حرام) و شاهدش هم شعری است از «ابوالمعانی»... که متأسفانه مصرع اولش لنگ است، بیت: هرکه از تیر شفور گردد روی- نام مردی شفور باد او را!!

لغت نامانوس دومش «شمراد» بفتح میم و سکون سین بمعنای حلال و شاهدش هم از «میر نظامی»

است (و بنده ندانستم این آقا کجایی است؟) بیت:

هر آنکس را به نیکی بود معتاد - همه کارش بود تحصیل مُشَراد!!

آخرین مصرع این قطعه‌اش هم که ترجمه ترکی از متن است باین صورت می‌باشد که: «شکر ایزد کن از اندوه میندیش و مغال». بنده هم این توضیح از هم گسیخته خود را راجع به «تحفة وهبی» اینجا پایان می‌دهم.

بنا بگزارش شارح حیاتی افندی تاریخ پایان این مجموعه با کلمه «خاتمه بستگه» است که سال ۱۱۹۷ هـ.ق را می‌رساند و تاریخ پایان شرح آن ۱۲۰۶ است. و تاریخ طبع این شرح هم آخر ذی‌الحجه ۱۲۷۱ هـ.ق است در مطبعه عامرة مصریه، ولی از جمله «خاتمه بستگه» آن تاریخ بدست نیامد، بلکه ۱۱۶۶ حاصل شد با فارق ۳۱ سال.

سومین اثر جالب وهبی به نام «تحفة وهبی» می‌باشد.

مؤلف مقدمه کتابش را با سبک مثنوی در ۱۴۴ بیت باحمد خدا و نعت حضرت رسول (ص) آغاز می‌کند و بعد در مزایای زبان عربی داد سخن می‌دهد تا می‌رسد بآنجا که جریان مأموریت خود را برای سفارت در ایران شرح می‌دهد که در این سفر از چه نکته‌های پرارزشی در زبان فارسی آگاه شدم و در نتیجه کتابی به رشته تحریر کشیدم به نام «تحفة وهبی» و یکی از دانشمندان هم روی آن شرحی جامع نگاشت که شهرتش را تا آسمان بالا برد و چون در آفاق آن اثر شهرت بسزائی یافت من در سر پیری بشکریم رسید که نظیر آن کتابی دیگر در بیان لغت عرب بنگارم، ولی مدت مدیدی این عقیده‌ام یا لبت و لعل گذشت تا اینکه ناگهان قبض آسمانی به قلبم انهام کرد که: ای وهبی پیر برای تو عیب است که با اینهمه فضل و دانش در عربی هم همچین اثری از تو نماند.

بالآخره دست به کار شدم و این مجموعه که خلاصه چکیده از مطالعه بکصد و بیست جلد کتب لغت عربی است فراهم آوردم... تا آخر گزارشی که در این موضوع می‌دهد... اما مشخصات کتاب؟ همان اثر بنام «تحفة وهبی» در هشتاد قطعه شعر در لغات برگزیده زبان تازی با روش و اسلوبی خاص که بعقیده بنده می‌تواند بک دائرةالمعارف کوچک در این زبان بشمار آید... در مطلع هر قطعه یک عنوان منظومی می‌آورد.

مثلاً در آغاز قطعه دوم می‌گوید: فَهَذَا دُرُّ نَظْمٍ فِي لُغَاتِ حَلِيَّةِ الْعُلْيَا وَ بَعْدَ قِيَافَةِ حَضْرَتِ رَسُولِ (ص) رَا اَز سر تا قدم شرح می‌دهد و آخر مصرع این قطعه هم «تَحْتَرُّ نَا عَرَا اَلْحِصَا ذَا بَا تَطْلُقُ لَا يُحْصِي» است.

قطعه سوم در شناساندن سلطان سلیم و بطور کلی معرفی سلاطین، آغاز قطعه «بِالْمَلِكِ الْعَدْلُ رُوحَ الْعَالَمِ يُحْيِي الْوَرَى» است و انجامش هم این مصرع است «اَيَّدَالله نَصْرًا دَائِمًا سُلْطَانًا». قطعه چهارم در معرفت ستارگان و کهکشانها و با این مصرع شروع می‌شود «لَا مِيعَ كَالنُّورِ اِنِّي فَلَکُمْ مَا فِي السَّمَاءِ».

و همچنین پیش می‌رود تا در قطعه بیستم که در حرف دال است چنین اظهار می‌کند: «دَلَّتِ الدَّالُّ عَيْنًا لِحُصُولِ الْمَقْصُودِ. سپس به بیان لغت مانند «اَخْلَدُوْهُ» و «نَارُ ذَاتِ الْوَقُودِ» و معنی کلمه «کَنُودَه» می‌پردازد و در ضمن بحث می‌گوید: لشکری که «اِبْرَهه» برای تخریب کعبه براه انداخته بود و پیشاپیش لشکر قبلی بود که سوره «اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَّ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفَيْلِ» از آن حکایت می‌کند اسم آن فیل «محموده» بود!

تا پایان هشتاد قطعه شعر که هر یک از دیگری جالب‌تر است و بعد باز می‌پردازد به نظم مثنوی

در بیان امثال و کنایات و ضرب‌المثلهای عرب و در ۵۶۸ بیت آن را پایان می‌بخشد.  
 سپس بقول خودش کلکته حریری تحزیر و عبیری تعمیر را کنار می‌گذارد و از ادای دین خود  
 بفرهنگ زمان خویش فارغ می‌گردد.

هارون شفیقی عنبرانی (تالش)

## توضیح درباره چند نام دوره قاجار

با تشکر از چاپ نوشته اینجانب درباره بغرو - کرگان، دو نام از تالش که در صفحه ۱۴۲ (سال  
 ۱۷) آن مجله درج شده، عرض می‌شود: در آخر سطر ششم آن، جمله (... یاردیگر برادران...) به  
 شکل نامفهوم (... یا دیگر برادران...) آمده که توجه خواننده را به متن اصلی احسن التواریخ روملو  
 چاپ استاد عبدالحمین نوبی معطوف می‌دارد و اما نظر به موارد اشتباهاتی که در شرح و توضیح نام و  
 القاب کسان و شناسایی آنها صورت گرفته، نگارنده ضمن اشاره به موارد یاد شده، به شرح صحیح  
 آنها می‌پردازد:

۱- در صفحه ۳۸۲، کتاب تاریخ ایران، تألیف مورخین ایران شناس روسی، ترجمه کیخسرو  
 کشاورزی آمده که: «در تالش (منطقه کرگان رود) دهقانان به پا خاسته، به جایگاه اربابی موزونی  
 حاکم تالش امین السلطنه حمله کردند»<sup>۱</sup>

پر واضحست که یکی از منابع پژوهش و تحقیق تاریخ نگاران روسی، کتاب نارنجی بوده که در  
 گزارش وقایع آن ایام آن جا که می‌نویسد: «در تالش، بی‌نظمی و اغتشاش ادامه دارد، مردم اموالی را  
 که از امین السلطنه به غارت رفته است می‌فروشد»<sup>۲</sup>

می‌بینیم بدون آن که درباره اشخاص و نام کسان تدقیقی به عمل آورند، همچنان که در گزارش  
 کتاب نارنجی آمده، به همان شکل نیز در تاریخ ایران درج شده است، باید گفته شود که اولاً نام این  
 منطقه در تالش (گرگان رود) نبوده، بلکه کرگان رود است و ثانیاً نام حاکم تالش در آن زمان  
 عمید السلطنه (سردار امجد) بوده نه امین السلطنه!

بنابراین، نام حاکم مورد بحث، مذکور در صفحات یاد شده در کتابهای نارنجی و تاریخ ایران،  
 عمید السلطنه تالش صحیح است.

۲- آقای احمد بشیری زیر نام ارفع السلطنه، در پاراگراف شماره ۱۰ مندرج در پاورقی صفحه  
 ۲۸۰ کتاب نارنجی آورده که: «شناخته نشده و درون پرانتز توضیح می‌دهند... (شاید منظور میرزا  
 حسن خان پسر میرزا رضاخان ارفع السلطنه، نایب دویم سفارت ایران در سن پترزبورگ بوده باشد، که  
 در سال ۱۲۷۶ خ لقب ارفع السلطان گرفت)»<sup>۳</sup>

این ارفع السلطنه، فتح‌الله خان سرهنگ پسر بزرگ همان عمید السلطنه، سردار امجد حاکم مقتدر  
 تالش است که در استبداد صغیر پدرش عمید السلطنه از محمدعلیشاه، حکم حکومت تالش و خلخال را  
 برای او گرفت و قبل از این که خود به اتفاق سردار انخم باقوایی مجهز به تالش بشازد، پسرش  
 ارفع السلطنه را مأمور سرکوبی قیام و قلع و قمع آقاخان خان تاشی و سایر آزادیخواهان تالش ساخت.

۱- صفحه ۳۸۲، کتاب تاریخ ایران، تألیف مورخین روسی، ترجمه کیخسرو کشاورزی، چاپ اول، انتشارات پویش.

۲- صفحه ۱۱۳، جلد اول کتاب نارنجی، ترجمه حسین قاسمیان، به کوشش احمد بشیری، چاپ دوم، نشر نور.

۳- صفحه ۲۸۰، همان کتاب.



۲- در صفحه ۲۶۱ همان کتاب، آقای احمد بشیری، در بخش وقایع تالش، در پاورقی و پاراگراف ۲۴ زیر نام ضرغام السلطنه می‌نویسند: «شناخته نشده. سپس توضیح می‌دهند: «شاید منظور حاج ابراهیم ضرغام السلطنه، فرزند رضایی خان ایل بیگی ایل بختیاری از طایفه هفت لنگ باشد.»<sup>۴</sup> همچنان که گزارشگر سیاسی روسی نوشته است منظور از این ضرغام السلطنه، حاکم تالش و دولاپ و گیل دولاپ تالش بوده است. او همان سردار مقتدر تالشی است که قبل از لقب سردار مقتدر به ضرغام السلطنه تالش شهرت داشت، بعد از این که سالارالدوله را در خلخال منهوب ساخته، اغلب کسانش را دستگیر کرد، لقب امیر مقتدر را در پاداش این عمل دریافت کرد، یک قبضه شمشیر هم برایش فرستادند، بعدها نیز به لقب سردار مقتدر ملقب شد.<sup>۵</sup>

برای آگاهی از نحوه شکست سالارالدوله به وسیله او به صفحات ۲۲۷ و ۲۲۸ کتاب خاطرات و اسناد ناصر دفترروایی مراجعه فرمایید.

۳- در صفحه ۱۵۲، جلد اول کتاب نارنجی، در توضیح نام صارم‌الدوله که در پاورقی همان صفحه و پاراگراف ۱۶، آقای بشیری این چنین توضیح داده‌اند:

«اکبر مسعود (اکبر میرزا) صارم‌الدوله، پسر سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان، وی وزیر خارجه دولت سپهدار رشتی (خلعتیری) وزیر دارایی کابینه وثوق‌الدوله و عضو کابینه قرارداد ۱۹۱۹ بوده. این صارم‌الدوله، برادر صارم‌السلطنه، حکمران آستارا و نواحی مرزی و پيله‌سوار معان می‌باشد که به صارم‌السلطنه یعنی معروفست، اگر به سطور ده و یازده صفحه ۱۵۳ کتاب نارنجی مراجعه شود، آن جا که می‌نویسد: «صارم‌الدوله که به سمت حاکم آستارا منصوب شده بود با آگاهی از برخورد خصومت آمیز اهالی نسبت به خودش به تعیین نزد برادرش رفت؛ در حال حاضر صارم‌السلطنه به ریاست آستارا، طالبش تا (کرگانرود) و نوار مرزی تا پيله‌سوار منصوب شده است.»<sup>۶</sup> نسبت آنها به روشنی معلوم خواهد شد.

عبدالکریم آقاچانی  
(طالبش)

۴- صفحه ۲۶۱، همان کتاب.

۵- صفحات ۲۲۷ و ۲۲۸، کتاب خاطرات و اسناد ناصر دفتر روایی، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول.

۶- صفحه ۱۵۳، جلد اول کتاب نارنجی، به کوشش احمد بشیری، چاپ دوم، نشر نور.

## اغلاط نامهای جغرافیائی تالش و خلخال

در کتابی که اخیراً با عنوان «رازهایی در دل تاریخ» شاه اسمعیل شاعر نبوده و دیوانی نداشته است، که آقای فیروز منصوری به رشته تحریر در آورده‌اند، در صفحه ۵۶ و در یادداشتی همان صفحه، در توضیح نام «آق قبه قومشلار» می‌نویسند: «آق قبه قومشلار» سپس توضیح می‌دهند: «یعنی همسایگان سفید کلاه». بعد می‌نویسند: «احتمال دارد از یکان باشند، زیرا در قرن دهم هجری از یک‌ها را آق قلیاق می‌نامیدند». سپس با اشاره به ابیات مندرج در تاریخ محمدخان شیسانی (مهمان‌نامه بخارا) که در آن از یکان را این گونه وصف کرده است:

از یکان نور چشم امیدند      آق قلیاق همچو خورشیدند  
از یک ارچه سفید پیشانیست      همه از محبت خان شیسانیست

به توضیح خود پایان می‌دهد.

اگر دقت شود، در متن همان صفحه در کتاب مزبور، نوشته شده: «آق قبه قومشلار» که سپس مؤلف محترم، اسم «قومشلار» را به شکل «قومشلار» می‌آورد. اما هر یک از دو نام معنی خاص خود را دارد. قومشلار یعنی همسایگان و قومشلار به معنی نفره‌جات است. منظور از «آق قبه قومشلار» در متن کتاب، همان قبه‌های نفره‌ای نصب شده در سرچوب‌دست سنتی یساولان و نگهبانان درگاه بزرگان است و ارتباطی به از یکان آق قلیاق ندارد. لازم به یادآوری است که اشاره کنیم:

هنگامی که شاه اسمعیل توجوان به همراه اهل اختصاص و خاصان نزدیک خود، گیلان را به قصد زیارت بقعه جده‌ش شیخ صفی، ترک می‌کند و از راه خلخال اعزام اردبیل می‌شود، در سوراخ خود از خلخال رو به سوی شمال در دهات و آبادیهای مختلفی توقف می‌کند. در احسن‌التواریخ استاد عبدالحمین نوایی، در شرح وقایع سال ۹۰۴ زیر عنوان «آمدن خاقان اسمکندرشان از لاهیجان و...» آن جا که در صفحه ۴۲ می‌نویسد: «از آنجا کوچ کرده، در قریه کوری خلخال<sup>۱</sup> در خانه ملک مظفر، توقاچی سلطان علی پادشاه که معروف به خلفایک بود، نزول اجلال واقع شد و موازی یک ماه، در آن جا توقف فرمود و بعد از آن در قریه صصاباد<sup>۲</sup> اردبیل نزول کرد و از آن جا به قریه الاروق<sup>۳</sup> شتافت و از آنجا به اردبیل به طواف آستان مقدسه مشایخ عظام مشرف شد. سلطنتلی بیگ جاگیرلو که از قبل الوندبیک حاکم اردبیل و مغانات بود، کس نزد آن حضرت فرستاد که در اردبیل توقف ننماید والا آماده جندال و قتال باشد. پس از چند روز دیگر از اردبیل کوچ کرده و در قریه مرنی<sup>۴</sup> نزول فرمود.»

استاد عبدالحمین نوایی در یادداشتی همین صفحه، در پاراگراف شماره یک می‌نویسند:

۱- ن: کوی - م: کوهی - به هیچ یک از این دو صورت نامی نیافتیم، ظاهراً همان کمرین است. (اسامی دهات ص ۳۸۸ ش، ۲۱۱ فرهنگ آبادیها ص ۳۷۴ ش ۱۲۴۹) یا کهورنی (اسامی دهات

۷- صفحه ۵۶، رازهایی در دل تاریخ، شاه اسمعیل شاعر نبوده و دیوانی نداشته است، نوشته فیروز منصوری، چاپ اول، انتشارات آگه.

۸- صفحه ۲۰۰، کتاب خطرات و اسناد ناصر دفترنوایی، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول.

۹- صفحه ۱۲۹، جلد اول کتاب مروج الذهب، مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، از مجموعه ایرانشناسی انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۰- صفحه ۱۲۳، کتاب اخبار الطوال، بطوری، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول، نشر نی.

۱۱- صفحه ۸۶، کتاب فتوح البلدان، بلاذری، ترجمه دکتر آذرنوش، چاپ دوم، انتشارات سروش.

ص ۳۸۹ ش ۲۹۷) و بیشتر تصور می‌کنم همان کورن باشد از دهات ارسباران (اسامی دهات، ص ۳۶۰ ش ۳۲۲ و فرهنگ آبادیها ص ۳۹۳ ش ۲۹۱۱).

در پاراگراف شماره ۲، باورقی همین صفحه، در مورد نام مصاباده توضیح داده‌اند:  
 ۲- در هر سه نسخه چنین است: ولی چنین نامی نیافتم، شاید بتوان این کلمه را صقیاباد (= صفی آباد) خواند. م: مصاباده.

همچنین در توضیح نام آلاروق، در پاراگراف سوم نوشته‌اند:  
 ۳- س: آلاروق - نامی بدین صورت یافت نشد، ظاهراً باید ادرامق باشد، از بخش حومه اردبیل (اسامی دهات، ص ۳۴۶ ش ۴۸، فرهنگ آبادیها ص ۲۲ ش ۷۰۲).

سپس استاد در شرح نام «مرنی» این گونه می‌نویسد که:  
 ۴- اسامی دهات، ص ۳۷۴ ش ۱۳۲، فرهنگ آبادیها ص ۴۴۴ ش ۱۱۶۰- م: منزلی.  
 با در نظر گرفتن مسیر شاه اسمعیل و با توجه به موقعیت جغرافیایی ارسباران و خلخال و فاصله بین این دو منطقه، توضیح زیرنویس درست نیست، زیرا «کوری» روستای «کرین» است که سابقاً از دهات خلخال محسوب می‌شد<sup>۱۱</sup> ولی اینک از روستاهای بخش شاهرود است و همجوار روستای گرج بشمار می‌رود.

روستایی که به شکل مصاباده در متن کتاب روملو آمده، قریه «حفظ آباد» است که در جنوب قصبه «هیر فولادلو» و شمالشرقی روستای «بدالالوی فولادلو» قرار گرفته و همجوار محمود آباد است. اینک به صورت «حصاواره» یا «حصاباره» تلفظ می‌شود.<sup>۱۲</sup>

روستای «الاروق» همان قریه «آلاروی فولادلو» واقع در پنج شش کیلومتری جنوب اردبیل در مسیر راه اردبیل و خلخال است که «آرالی» تلفظ می‌شود.

نام «مرنی» نیز نام روستایی است از قرای تابع اردبیل که هم اکنون به همین نام وجود دارد و از روستاهای جنوب شرق اردبیل و همجوار با روستاهای «بیرس»، «سقرچی»، «یونجالو» و «آبگلو اردبیل» می‌باشد و با تشدید تون «مرنی» تلفظ می‌شود.

۱۲- صفحه ۱۵۳، جلد اول کتاب تاریخی، به کرش احمد بشیری، چاپ دوم، نشر نور.

۱۳- ازین قبیل تصحیحات در متون مهم قرون پیش هم از آن هم دیده می‌شود. بطور نمونه:

الف - در صفحه ۱۲۹ جلد اول، کتاب «مروج الذهب و معادن الجواهر» مسعودی ضمن ذکر ملوک چین و غیره که می‌گوید: «کسان را درباره نسب و منشاء مردم چین خلافت است، خلیفه...» و آن جا که می‌نویسد: «در زمین پراکنده شدند و چند سلطنت شدند که مردم دیلم و گیل و طبرستان و نر و فرغان و جبل فیخ از طوایف لکروان...» اگر توجه شود، سرزمینی به نام «نر و فرغان» وجود خارجی ندارد. زیرا «نر» همان سرزمین «بیر» است که در گذشته نام منطقه‌ای بوده، همجوار با گیل و دیلم و طبرستان (نانش) که حال محل آن ناشناخته است. دیگری نیز همان «موغان» (مغان) است که در این نسخه «فرغان» ضبط و ثبت شده، همچنین نام پاکلمه و لکروان که نامی ناآشناست، دو واقع قوم «لکزی» و «آلان» منظور نظر بوده است.  
 ب - در صفحه ۱۲۶، کتاب «شهریاران گننام»، در بحث (ملحق دوم) می‌نویسد:

«... با این دزد و با این پیوند بود که کنکریان بر هسی «استانبه» حکمرانی یافتند و پادشاهی یک بخش دیلمان از ایشان گردیده، پادشاه خاندان «حسودان» ناگزیر شدند که به حکمرانی «لانجه» که بخشی دیگر دیلمان است بسند کنند.  
 کسروی دانشمند در توضیح زیرنویس شماره ۱، زیر نام «استانبه» می‌نویسد: «چنانکه نوشته‌ایم، گویا این کلمه درست نیست به هر حال مقصود نام طایفه‌ای از دیلمان است.» سپس در زیر نام «لانجه» نوشته‌اند: «این کلمه نیز گویا درست نیست و مقصود نام طایفه دیگری از دیلمان می‌باشد.»

لازم است گفته شود، منظور از «استانبه» همان «آستانه اشرفیه» و غرض از نام «لانجه» نیز «لاجه» یعنی «لاهیجان» بوده که به مرور ایام در اثر پاک شدن نقاط و شکل حروف و ناخوانا شدن اسامی و کلمات، همان گونه که کاتبان دیده‌اند، در نسخ آورده‌اند و نتیجه همان شده که دیده می‌شود.

در صفحه ۴۳۶، کتاب ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی،<sup>۱۴</sup> در بند شماره ۱۱، قسمت توضیحات و تعلیقات آن زیر عنوان کلخوران آمده: «کلخوران: قریه‌ایست در سه کیلومتری شمال غرب اردبیل، این قریه که محل تولد شیخ صفی‌الدین است، از شمال به بخش نمین، از جنوب به کورائیم، از شرق به هیروی بخش نمین و از غرب به دهستان مشکین خاوری محدود است. (فرهنگ جغرافیایی، ۳)»

همچنین در بند شماره ۱۲ می‌نویسند: «سیاورد: مراد، سیاه و روده جزو دهستان ماسوله، بخش مرکزی شهرستان فومن است که در یازده کیلومتری باختر فومن قرار دارد.»

باید گفته شود:

اولاً، در حال حاضر دو روستا از روستاهای اردبیل، با نام «کلخوران» وجود دارد که اولی به مناسبت همجواری با روستایی به نام «وینده» به «کلخوران وینده» شهرت دارد که در جنوب قصبه آب معدنی سرعین و دهکده ورنیاب واقع شده، سابقاً راه قدیم سرعین، از میان همین کلخوران عبور می‌کرد.

دومین قریه مورد نظر با نام «شیخ کلخوران» در دو سه کیلومتری شمال شهر اردبیل قرار گرفته که اگر مرکز شهر اردبیل را با موقعیت قدیم آن، بازار و مسجد میرزا علی اکبر در نظر بگیریم، با توجه به گسترش و تغییر شهر، هم اکنون نیز در شمال شرق اردبیل قرار می‌گیرد، نه در شمال غرب آن. ثانیاً، از جانب شمال به بخش نمین محدود نمی‌شود، بلکه بخش نمین در بیست و پنج کیلومتری شمال شرق اردبیل واقع شده، مرکز روستاهای ویلکیج بشمار می‌رود و به حد شمالی روستای شیخ کلخوران پیوستگی ندارد.

ثالثاً، از این که حد جنوبی این روستا را به «کورائیم» متصل ساخته‌اند، فوق‌العاده عجیب می‌نماید، زیرا کورائیم از قصبات معروف منطقه یورتچی واقع در جنوبی‌ترین قسمت غرب اردبیل است که به هیچ وجه موقعیت آن ارتباطی با موقع و حدود اربعه این دو کلخوران ندارد، خواه کلخوران وینده باشد و خواه روستای شیخ کلخوران...!

نگارنده هرچه سعی کرد نتوانست آنچه را که به عنوان حد و مرز قریه شیخ کلخوران در توضیحات کتاب یاد شده آمده، بپذیرد. چه، اگر به طور کلی و تخمین، موقعیت جغرافیایی آن مدنظر بود، و حدود آن را از شمال شرق به بخش نمین و از شمال به مشکین سفلی و از شمال غرب به کوهستان سبلان و از جنوب به اردبیل محدود می‌کرد، تا حدی موقع تقریباً درستی را در ذهن خواننده متبادر می‌ساخت. ولیکن مؤلف محترم، علاوه بر درج نادرست مرز شمالی، مرز شرقی آن را به «هیروی نمین» و حد غربی آن را نیز به «دهستان مشکین خاوری» پیوسته است که متأسفانه هیچ کدام صحیح و درست نمی‌باشند، اولاً تا آنجا که ممکن بود جستجو و تحقیق شد و دهکده‌ای را با نام «هیروی بخش نمین» یا «هیروی نمین» نیافت، همین قدر می‌داند که «هر و آباد» با تلفظ «هیرو» از توابع خلخال است، دوم، قصبه‌ای نیز در زیر دامنه شمال غربی کوهستان باغرو در جنوب قریه آلازلو و در جنوب اردبیل وجود دارد که به «هیر» فولادلو مشهور است.

یکی دیگر هم با نام «هوره» یا «حوره» از قرای ویلکیج تابع بخش نمین وجود دارد که در جنوب شرقی نمین قرار گرفته، از موضوع گفتار ما کاملاً بدور است. حال، نام «هیروی بخش نمین» و «دهستان

۱۴- صفحه ۴۳۶، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، محمود خواندیر، به کوشش غلامرضا طباطبائی،

چاپ اول، از انتشارات موقوفات مرحوم دکتر محمود افشار.

مشکین خاوری» چگونگی وارد (فرهنگ جغرافیایی، ۳)، شده تا مورد استفاده مؤلف قرار گیرد، معلوم نیست.

از دهکده یا دهستانی هم به نام دهستان مشکین خاوری، چیزی استنباط نشد. تا آن جا که روشن است دو مشکین وجود دارد، اولی مشکین علیا، شامل قصبیات بزرگی همچون نوقده، فخرآباد، ارجق، اوتار، لاهرود، لاهی و چناقان است؛ دومی مشکین سفلی، مشتمل بر آبادیهای خبو، قصبه، دیه، خلفلو، بالی لو، آلی نی، قره قیه و جلایر می باشد که از جانب غرب و شمال غرب به رودخانه بزرگ قره سو که از ارتفاعات و دره های سبلان و نمین سرزیر شده، از قره قیه گذشته، در کنار اصلاندوز به ارس می پیوندد؛ مشکین دیگری شناخته نیست. ناگفته نماند که قریه ای هم به نام «مشکین جیکک» همجوار با روستای قره شیران، در منطقه یورتچی نیز وجود دارد که آن هم همچون کوراشیم از موضع گفتار و مقصود ما خارج است.

بنابراین، بجز حد جنوبی (که اشاره ای به این حد نشده) حدود سه گانه مندرج در قسمت توضیحات کتاب یاد شده، بکلی نادرست و مغایر با حد و مرز واقعی آن است. ناگزیر به شرح زیر حدود چهارگانه روستای کلخوران شیخ اردبیل را تصحیح می کنند:

از شمال به دهکده های آقجه کند و تازه کند (دولت آباد) و از شمال غرب به روستاهای سامیان، شهربور، میرنی، باروق و صومعه.

از غرب به روستاهای ایردی، دیچوبچین و آتمیان و از شمال شرق به روستای اتزاب علیا و از شرق به روستاهای یه که لو، یه بی چه، گیلانده و آقلاق و از جنوب نیز به شهر اردبیل محدود است.

و اما سیاورده: سیاورده که در منطقه مربوطه و در لنگران تالش، سیاوره نوشته و تلفظ می شود، نام ناحیه ای است در ۲ کیلومتری جنوب شرق لنگران واقع در کنار دریا ی مغزر که در قدیم روستایی به همین نام در آن جا وجود داشته است که شیخ زاهد در گورستان آن مدفون بوده. قرن ها پیش که ناگهان آب دریا بالا می آید و روستای سیاور و قبرستان آن را فرا می گیرد و ساکنین آن را مجبور به ترک و تخلیه روستا می کند، مردم و مریدان شیخ زاهد به علت احترام و اعتقادی که به مرشد و شیخ خود داشته اند، قبل از فراگیری آب دریا، بقایای خاک او را در محلی که هم اینک به مزار پیر عرب معروف است، منتقل می سازند. پس از گذشت سالیان متمادی با پیشروی مجدد آب دریا، مردم برای بار دوم خاک و تربت شیخ را از پیر بابا به دهکده گیله کران یا هیله کران، انتقال داده، دفن می کنند که پس از دفن شیخ در این مکان، این روستا به نام شیخه کران نامیده، مشهور شد و گویا آن زمان محل سکونت شیخ در این روستا بوده، بیشتر اراضی و برنجزارها و گندمزارهای اطراف این روستا نیز متعلق به شیخ زاهد بوده، شیخ ضمن زراعت به مکاشفات خود می پرداخته است.

پس از این که سیاور قدیم به زیر آب می رود، روستاییان آن مدت ها به دهکده های مجاور نقل مکان کرده، روزگار می گذرانند تا این که با کوچ تدریجی خود بنای روستای سیاور جدید را در چند کیلومتری جنوب سیاور قدیم پی می ریزند. بنابراین روستایی که با نام سیاورده در صفوة الصفا، این بزاز یا در کتاب امیر محمود ابن خواندمیر مشاهده می شود، جایی جز همین سیاور مشروح، واقع در جنوب شرقی لنگران تالش نمی باشد و هیچ ارتباطی نیز با سیاه ورده ای که جزء دهستان ماسوله که بخش مرکزی شهرستان فومن است ندارد.

## لغات یونانی در کتب طبّی قدیم

دانشمند محترم آقای علامرضا طاهر سالهاست که در منتهای پزشکی و کتابهای مفردات ادویه پیشین (اعم از عربی و فارسی) تجسس می‌کنند و بر اثر این توپل و تفحص توانسته‌اند کتابی پیردازند از اشتباهات و تصحیفات و اغلاطی که در کتابهای مذکور از یکی به دیگری نقل شده است و هیچگاه به نقد و سنجش درنیامده. نمونه‌ای از آن کتاب، کلماتی است که برای درج به مجلهٔ آینده فرستاده‌اند. متأسفانه نتوانستیم کلمات یونانی را به آن خط بیاوریم.

(آینده)

ابطریطاوس

به لغت یونانی «شطرنج» را گویند. شطرنج: به اصطلاح طبّی قسمی از تب نوبه که یک روز شدید باشد و یک روز خفیف (لغت نامه) *tritaios/ tptaios/a tertian fever or ague* و پس «اب» در اول کلمه زائد است.

اٹامپیتون:

به یونانی «مو» است = *meum = /athamitikon/ bear's wort* (مرغ نوروز اروپائی). پس «مو» به معنی درخت انگور نیست که اول برای خواننده متبادر به ذهن می‌شود.

ارمود قیطیلوس:

سورنجان = *meadow-saffron = /ermodaktulon/*

اوپطس:

به یونانی نوره است. *yellow- orpiment = /arsenikos/* - زرنج زرد. پس «ارسنیقوس» یا «ارسنیقس» درست است.

الاسفان:

لسان الابل (زبان شتر). ناعمه (لغت نامه) *plant eaten by deer = /elafoboskon/* گیاهی که ابل آن را می‌خورد. بنابراین «لسان الابل» غلط و لسان الابل با تشدید پاء درست است.

الوفاسس:

دهن الفار. *elato- dafnis/* پس با املائی فارسی یا عربی باید «الودنیس» باشد. یافتن صورت اصلی این کلمات محرف و مصحف بسیار خسته کننده و مشکل است.

امفیاریتوس:

خجّی بلغمیّه دائره است. *quotidian fever/ amfimerinos/* (تب یومیه. تب روزانه). پس «امفیاریتوس» درست است. «ف» و «غ» شده و «م» از قلم افتاده.

امولیتون:

به یونانی ابار (سرب) است. *Jead /molubdokhos/* پس صورت اصلی کلمه نه تصحیف که مسخ شده است.

اولیوسقردین:

ثوم الحیّه (سیرمار) = *wild garlic = /ophinskordon/* (سیر وحشی). پس «ی» بعد از «ده»

زائد است.

اوناسالیوس:

قِرَّة العین، کرفس الماء (لغت نامه) /udroselinon/ آب = uspo و کرفس. پس  
و اودرسالینون، درست است.

دراغمنطی:

کثیرا. /tragakantha/ پس «ترغنتش» درست است.

دینافوس و دینافوس:

دائم العطس و آن قسمی از غار است. dipgacus fullonum = teasel  
/dipgakos/ نام نوعی از مرض دیابت نیز هست. پس «دیفساقوس» درست است.  
سخنیس:

اسم یونانی درخت مصطکی است. سخنیوس را هم به همین معنی آورده اند. /mastikhy/  
پس خود کلمه مصطکی مأخوذ از یونانی است.  
سنطوس:

کرش (اشکبه) /stomakhos/ = stomach پس «اشطمخس» درست باید باشد.  
طسوما و طسومان و طسومالی و طسومالیومائس:

به یونانی و سریانی اسم بتوع است. wood spurge = tithumallos. «بتوع»  
گیاهانی را گویند که هنگام بریدن شاخه آنها شیره از آنها خارج می شود. پس «طیسومائس» درست است.  
قاطس اروماتیقی:

قصب الذریره است. /kalamos- arwmatikos/ aromatic reed (قصب خوشبو)  
پس «قلمس اروماتیکس» درست است. البته با تعریب.  
قالامغوسطس:

به یونانی قصبی است که آن را «تیل» گویند. dactyloctenium aegyptia cum =  
/kalamagrwtis/. پس قالامغوسطس، درست است. کلمه مرکب از kala قصب و agpwtis است.  
لاونطویطان:

عرطینثا، عسلج، کف الاسد. /leonto- petalum/  
لوقوعوالس:

حجر مصری است که گازران استعمال کنند. در لغت نامه «شجره آمده به جای «حجره که غلط  
چاپی است. engraver = /lithographos/  
(کنده کار، قلم زن، حکاک) ظاهراً یعنی سنگی که روی آن کنده کاری توان کرد.  
مالاشیرون:

به یونانی دماهتان سادج است. در مخزن الادویه بدون «دماهتان» آمده.

leaf of cinnamomun/ malabathron/

پس «مالابثرون» با ثاء سه نقطه به اضافه حرف «ب» بعد از الف دوم درست است.

\*\*\*

این جانب از سال ۱۳۵۸ به بعد مشغول جمع آوری لغات یونانی مذکور در کتب طب سنتی  
ایران بودم تا در سال ۱۳۶۳ رساله‌های شامل لغات یونانی تحفة حکیم مؤمن فراهم آمد. آن رساله را  
برای سازمان لغت نامه علامه دهخدا ارسال نمودم. دانشمندان گرانقدر و کهتر نواز آن سازمان مرا به

ادامه کار تحریض و تشویق بلیغ فرمودند. سپس لغات یونانی دیگر کتب طب خصوصاً فهرست مخزن الادویه را نیز بر آن افزودم و آن را که شامل حدود هزار واژه بود برای چاپ به مرکز نشر دانشگاهی تسلیم کردم. چند سال طول کشید تا بعد آن مرکز ویرایش رساله را به مرحوم دکتر محمد طباطبائی رحمه الله علیه پیشنهاد کرد و آن مرحوم این زحمت را به عهده گرفت و بین ایشان و بنده چند نامه رد و بدل شد و فرار بود که از اول تعطیلات سال ۱۳۶۸ جداً به این کار پردازند که با نهایت تأسف از این دارفانی رخت بریست و ما از وجود یک دانشمند زبان شناس و یک استاد پرکار و یک پژوهنده توانا محروم شدیم. امیدوارم با موافقت جناب دادستان محترم بهبهان و مساعدت جناب سعید طباطبائی برادر آن مرحوم رساله به مرکز نشر عودت داده شود و آن مرکز هم درباره ویرایش و چاپ آن اهتمام بفرماید تا اثر زحمات چندین ساله این حقیر از بین نرود. مرحوم دکتر طباطبائی خود رساله‌ای درباره قواعد تعریب لغات یونانی تألیف کرده بود و یک فتوکپی از آن را برای بنده ارسال نمود. رساله‌ای است بسیار مفید و محققانه. امیدوارم این رساله هم بزودی به زیور طبع آراسته گردد.

غلامرضا طاهر

## هنرمندان کرمانی

(دنباله شماره ۹-۱۲ سال شانزدهم)

- ۳۴- عبدالرزاق (کاشی یز)- رواق جانبی مسجد امام (شاه سابق) اصفهان بر ستون کناری محراب به خط نستعلیق ریز: «عمل عبدالرزاق کاشی یز کرمانی».
- ۳۵- سلطان حسن (تجار)- جلوی پله اولی منبر مسجد گوهرشاد مشهد: «... سلطان حسن ابن تجار کرمانی».
- ۳۶- شهاب‌الدین کرمانی (خطاط) - کتیبه زیر سقف مسجد گنجعلی خان تریبلی بر روی گچ سورة جمعه بخط ثلث عالی: «کتابه الفقیر شهاب الدین الکرمانی فی سنه ۱۰۱۷هـ».
- ۳۷- دانش؛ شیخ احمد ادیب (شاعر)- کتیبه دور نا دور زیر شرقی خلوت مدرسه ابراهیم خان بر کاشی هفت رنگ بخط نستعلیق جلی:  
«هی تباریخ در خلوت رقم زد خاطر دانش شود ز آسب ویرانی کفیل لطف یزدانش».
- ۱۲۹۸
- ۳۸- مشاق (خطاط)- همان کتیبه:  
«نگارش ساخت این ابیات را مشاق و پس گفتا سلام از حق با ابراهیم و بر آل جهانبانش».
- ۳۹- نعمت (شاعر)- پیش درگاه ورودی حرم شاهزاده حسین جوپار:  
«چو شد تمام بتاریخ زد رقم نعمت سپهر کی سزادین قهر اشود درگاه» ۱۲۷۷
- ۴۰- استاد مؤمن (قالیاف)- قالی مزار شاه نعمت الله ونی در موزه «سراجوو»: «عمل استاد مؤمن این قطب‌الدین ماهانی» و در حاشیه شعر ماده تاریخ: «چو تاریخ چشم... قایلی ندا آمد از غیب تاریخ مرغوب جناح ملک کن بان فرش جاروب».
- سنه ۱۰۶۷



- بررسی هنر ایران، آرتوز، ا. پوپ، جلد یازده، عکس ۱۲۳۸.
- ۴۱- حسن خان (نقاش و منجم) - دو صفحه عتکوت بسیار نفیس و ظریف از اسطرلابی: یکی با رقم «حسن ابن محسن ۱۲۳۰» و دیگری با ماده تاریخ.
- «از بزر عقل جستم تاریخ این بگفت در اولین دقیقه نوراست بطن حوت»
- و رقم «صنعة العبد حسن ابن محسن» و از این ماده تاریخ بقرینه صفحه قبلی بایستی سالهای حدود نیمه اول قرن چهاردهم استخراج گردد که تا بحال سعی ام بجائی نرسیده است، اگر کسی متحمل زحمت و کشف آن شد بر بنده منت گذارده آگاهم گرداند.
- ۴۲- محمود (خطاط) - سنگ قبر نواده شاه نعمت‌الله ولی در ماهان بخط ثلث جلی ممتاز: ماده تاریخ «تقی در ملت و شمس سیادت / که در عرفان کسی با او نمانده / چو تاریخ وفاتش باز پرسند / بگو سید خلیل‌الله بمانده - ۹۱۲». و شعری که باعتقاد حقیر رقم خطاط می‌باشد: «شیده‌ام که درین طارم زر اندود است خطی که عاقبت کار جمله محمود است».
- ۴۳- فرصت شیرازی (نقاش) - حاشیه قالی از حجاریهای قبل از اسلام در استان فارس: «بر حسب فرمایش جناب جلالت مآب آقای اسدالله خان بهجة الملک نایب‌الایاله فارس زمانی که بسیر تخت جشید رفته تماشا نمود، دستورالعمل فرموده در شیراز جنت طراز آقای فرصت شیرازی بنیاد طرح و نقشه و اشکال این قالی زانهاد و بتحریر و ترجمه خطوط قدیمه و بتفصیل این ابنیه خامه گشاد و سپس در دارالامان کرمان در کارخانه حاجی غلامرضا یافته آمد - سنه ۱۳۱۷».
- ۴۴- استاد محمد (قالیباف) - قالی پرده‌ای، دور و اندازه تقریبی ۳×۴ متر: «عمل استاد محمد ولد علی اکبر کرمانی ۱۳۲۲». موزه آستان قدس رضوی مشهد.
- ۴۵- محمود (قالیباف) - قالیچه در موزه فرش تهران: «عمل محمود بن ابوالقاسم». کتاب فرش ایران از سیاوش آزادی صفحه ۸۰.
- ۴۶- آقا کوچک (نقاش) - برکاشی هفت رنگ دیوار ورودی مزار شاه نعمت‌الله ولی در ماهان: «عمل آقا کوچک نقاش گنجعلی خانی - ۱۲۸۸».
- ۴۷- استاد حیدرعلی (کاشی گر) - همانجا: «عمل استاد حیدرعلی کاشی گر کرمانشاهی - سنه ۱۲۸۸».
- ۴۸- عبدالله بنا - لوحه مرقع بر بالای آب انبار گنجعلی خان بخط معقلی: «عمل عبدالله بنا».
- ۴۹- ملا احمد (نقاش) - کاشی هفت رنگ ۲۰×۲۰ سانتی متر غیر منصوب در میراث فرهنگی کرمان: «عمل ملا احمد نقاش کرمانی مشهور به حکیم موسیقی - سنه ۱۲۹۳». رجوع شود به فقره ۳۰.
- ۵۰- استاد حسن (آهنگر) - کوبه‌های در واقع در محلات مسجد ملک و قبه سبز: «عمل استاد حسن - ۱۳۱۰» و «عمل استاد حسن - ۱۳۲۳».
- ۵۱- استاد قاسم (آهنگر) - کوبه‌های در واقع در محله پامنار: «عمل استاد قاسم - ۱۳۱۵».
- ۵۲- فتح‌الله (نقاش) - سقف نیم طاق ورودی حمام گنجعلی خان نقاشیهای عامیانه روی گچ: «عمل میرزا شکرالله پسر فتح‌الله آش [بز] - ۱۳۳۶».

محمد حسین اسلام پناه  
(کرمان)

لطفاً پرداخت وجه اشتراک ۱۳۷۱ فراموش نشود

## امامزاده یحیی - همدان

فرمانروایان گمنام<sup>۱</sup> تألیف آقای پرویز اذکائی کتابی است مغتنم، مشحون به گفتاوردهای سودمند، توأم با نظرات علمی و انتقادی و خلاصه بس ارزنده.

در بین سه بخش کتاب بخش علویان بیشتر از دیگر بخشها نظرم را جلب کرد، و از این قسمت یادداشتی برداشتم، و آن فحوصی است پیرامن مزار امامزاده یحیی، (ص ۲۶۹-۲۷۷). بدلیل اهمیت موضوع و چگونگی آن که بر مؤلف کتاب ناشناخته مانده و شاید بر روشنی قسمت هرچند کوچک از کتاب سایه افکنده است؛ لازم دیدم باختصار و در حد منابع دسترس به چگونگی موضوع اشارت آورم.

مزاری که هم اکنون (سال ۱۳۶۱ هـ ش) در پر خیابان کمربندی آرامگاه ابوعلی به دستخیز واقع شده، و گویا در حال بازسازی است. این بقعه را که به سبک آستانه شاه نعمت‌الله ولی در ماهان کرمان ساخته‌اند، از آثار و نمونه‌های باشکوه دوره صفویان است... آینه کاری ایوان آستانه آن تاریخ ۱۳۰۶ هـ ق داشته، که برگزیده‌هایی (به ظن راقم این سطور از اشعار ملا پروین همدانی) در بالای آن پیدا شده است. در آن، نام صاحب مزار - یحیی و (با تعبیر و قصر جلال نصرت یحیی... الخ) در ه زیارتنامه، تبار وی - اولاد بافضل امیر مؤمنان علی (ع) نوشته آمده است... اینک رویم بر سر برخی نگره‌ها، درباره این مزار: برگزیده‌هایی در میان بقعه نصب کرده بودند (که شاید حالا هم باشد)، معرف نام صاحب مزار، به عبارت: عزالدین میرسید یحیی العلوی الحسینی، ابن السید الشهید الرضی المرتضی، الملقب بفخرالدین الکبیر العلوی. آنگاه نویسنده آن برگزیده نوشته - حسین بن محمد تقی واعظ و عندلیب، در پی معرفی از صاحب مزار مورد بحث، مطالبی نوشته‌اند، که خلاصه کارآمد آن از این قرار است:

عزالدین امیرسید یحیی علوی حسینی، که ذکر نسب وی خواهد آمد، بیشتر لازم می‌داند که به پاسخ گفتار دو دسته مبادرت نماید: نخست، آن کسانی که می‌گویند مدفون در این بقعه یکی از سران اسرائیلی است، و دوم کسانی که می‌گویند این بقعه منسوب به یحیی بن علی بن ابی طالب است. ناگفته نماند که برخی از عوام یهود، گاهی زمره آغاز نموده که بقعه متعلق است به و نحمیا. بایستی آنان بدانند این حدس و گفتار مردود است؛ زیرا و نحمیا فرزند و حکیم، برادر و حنانی (ساقی شاهان هخامنشی) چنانکه در قاموس کتب مقدسه و کتاب و نحمیا تصریح شده، اواخر عمر به اورشلیم رفته و در آنجا می‌زیسته... در پاسخ گفتار کسانی که این جا را مدفن یحیی بن علی بن ابیطالب می‌پندارند، گویند: مدفن نامبرده در ایران و همدان نیست... اینجا مدفن یکی از افراد خاندان علوی به نام یحیی ابن علی بن حسین علوی است که در همدان می‌زیسته، و در نیمه قرن ششم ریاست داشته. سنگ عقیق مرمر که از زیر خاکهای این بقعه چندسال پیش آشکار شد و اکنون بر دیوار بقعه منصوب است.

۱- ابی اسماعیل ابن طباطبای از اعلام دانشمند قرن پنجم هجری در اثر مغتنم خود و منتقلة الطالبیه و از یحیی مذکور، بعنوان شخصی تاجر پیشه، یاد کرده که در همدان می‌زیسته است. می‌نویسد: والتاجر، بهمدان، ابوالقاسم یحیی بن علی بن الحسین بن هرون الاقطع بن الحسین بن محمد بن هرون بن

محمدالبطحانی، هكذا قال شیخی الکیا عن ابی الغنائم الدمشقی النسابة، (چاپ نجف، ۱۳۸۸ هـ، ص ۳۴۷).

۲- سید محمد بن عمیدالدین نجفی از تبارنگاران مرز قرون وسطای اسلامی ذیل نام یحییٰ می‌نگارد: «کان امام المؤمنین له اعقاب كثيرة منهم افاضل و علماء» (الشجر الکشاف، چاپ مصر، ص ۲۰۴). از این عبارت عمیدی شهرت امامزاده یحییٰ به امام، آشکار می‌گردد که این خود مؤید سنگ نبشته‌ایست، که آقای عندلیب بدان اشارت آورده و گفته که در زیر خاکهای بقعه پیدا شده و در آن از یحییٰ به امام، تعبیر شده است.

۳- از اینکه چگونه بلاواسطه امامزاده یحییٰ را به علی بن ایطالب (ع) منسوب داشته‌اند، دور نیست بگوئیم چون نام پدر او بنابر آنچه گفته آمد، علی بوده است، عوام پنداشته‌اند مقصود از علی، علی بن ایطالب (ع) است.

۴- چنانکه پیشتر اشارت آمد، آقای عندلیب گفته است، که نام و لقب امامزاده یحییٰ را از نسخه خطی «سرالانساب» موجود در کتابخانه مرحوم ملک برداشته است! باید بگوئیم در کتاب «سرالانساب» که در واقع همان کتاب «سرالسلسله‌العلویه» می‌باشد و مؤلف آن در سال ۳۴۱ هجری می‌زیسته است، تحت هیچ عنوان چنی مطلبی ذکر نشده است. این کتاب سال ۱۳۸۱ هجری به تصحیح علامه بحرالعلوم در نجف به زور طبع آراسته گردیده و هم اکنون راقم این مقال نسخه‌ای از آن در اختیار دارد. به احتمال قریب به یقین نامبرده چنین مطلبی را از نسخه خطی و منتقلة الطالیبه که به همراه مجموعه‌ای تحت عنوان «سرالانساب» منتقلة الطالیبه، کتاب الادعاء، و یک ورق از عمدة الانساب، در کتابخانه سه‌سالار و شاید نظیر آن در کتابخانه مرحوم ملک نگهداری می‌شود برداشته و بدلیل شتابزدگی به اشتباه افتاده، چنانکه عبارت مربوط به یحییٰ را هم کامل نوشته است.

حمین صفری

## دو یادداشت درباره شیخ احمد جام

### I- کتیبه میرمعصوم بکری نامی

درباره کتیبه میرمعصوم که به درگاه شیخ احمد جام در تربت جام نصب است، قبلاً سخن به میان آمده است (- آینده، س ۱۶، ش ۵-۸، ص ۴۷۷). راقم سطور نیز به تشیع محمدحسین آزاد لاهوری اشتیاق زیارت آن کتیبه را داشته که الحمدلله در فروردین ماه ۱۳۷۰ به دیدن آن موفق شده است. این کتیبه به سمت غربی چهاردیواری مرقد شیخ جام مقابل سر او نصب شده است، به خط نستعلیق زیبا، چهار مصراع او پشت سرهم است و امضای شاعر و کاتب به صورت عمودی زیر مصراع چهارم ثبت شده است. بدین صورت

مرشدنامی شیخ گرامی احمدجامی عمیره سال وفاتش گرتویجویی احمدجامی قدس سره

۵۳۶

حرره محمدمعصوم

بکری نامی

۱۰۱۲

اخيراً آقای دکتر علی فاضل در چاپ «انس الثائین» (توس، ۱۳۶۸) میرمعصوم را از شاعران هم زمان شیخ جام دانسته‌اند و در حاشیه از تذکره میخانه شرح حال او را آورده‌اند (مقدمه مصحح، بیست و یک). اگر مصحح فاضل تعمق بیشتری در تذکره میخانه می‌کردند همانجا روشن شده است که میرمعصوم هم زمان جلال‌الدین اکبر پادشاه (حدود ۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) بوده است. و در ۱۰۱۳ هـ از سفارت ایران که نزد شاه عباس رفته بود، به هند بازگشت. و راقم سطور احتمال قوی می‌دهد که کتیبه مذکور در همین سفر او به ایران، نوشته شده است. درباره میرمعصوم می‌گویند که همیشه یک عده سنگتراشان و خوشنویسان ماهر با خود می‌داشت (تاریخ معصومی، بمبئی، ۱۹۳۸، مقدمه مصحح، بیط) و ذوق عبادت بسیار داشت و خود کتیبه نویس و خوش خط بود. از ابتدای ایروان و نخجوان و تبریز و اصفهان تا قندهار و کابل و کشمیر و هندوستان و دکن هر جا رسید از شاعر خود نوشته و بر سنگ کنده یادگاری گذاشت. (ذخیره الخوانین از شیخ فرید بگری، کراچی، ۱۹۶۱ م، ۱/۲۰۳).

## II - آثار درویش علی بوزجانی

درباره نگاهشده‌های درویش علی بوزجانی جامی، مؤلف «روضه‌الریاحین» (به سال ۹۲۹ هـ) اطلاعات موثق ما بسیار اندک است. پژوهشهایی که دکتر حشمت مؤید راجع به بوزجانی انجام داده‌اند (۱ - چاپ روضة الریاحین، تهران، ۱۳۴۵، و مقاله‌ای در دایرة المعارف ایرانیکا به ذیل Buzjani, Darvish Ali) به ما بجز روضة الریاحین از سایر آثار بوزجانی آشنا نمی‌کنند. راقم سطور چند سال پیش در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد پیش یک کتابفروش که معمولاً نسخه‌های خطی از افغانستان به پاکستان می‌آورد، نسخه‌ای از آثار بوزجانی (که متأسفانه اسم آن را یادداشت نکردم) دیدم که در پایان آن در طی یادداشتی که به خط کهن بوده، عنوان بیست و یک (۲۱) اثر بوزجانی ضبط شده بود و بنده فوراً آن یادداشت را برای خود برداشتم. من با چند قرینه یادداشت مذکور را معبر می‌دانم.

اولاً: این یادداشت در آخر یکی از تألیفات بوزجانی آمده است و بی‌ربط نیست.  
ثانیاً: در آن نام «روضه‌الریاحین» و «رشحات القدس فی شرح نفعات الانس» آمده که مسلماً این دو کتاب از بوزجانی است.

ثالثاً: در آن فهرست نام «رساله در شرح ایبات احمد جام» آمده که به ذوق بوزجانی مناسبت تأم دارد. چون که روضة الریاحین او نیز در مناقب احمد جام و اولاد او می‌باشد.  
اینکه برای افاده عام فهرست آثار بوزجانی را به همان ترتیبی که در یادداشت خطی آمده بود، می‌آورم، باشد که روزی آثار گمشده بوزجانی پیدا شود و این فهرست از آن راه تأیید شود:

- ۱- تحفة المحبین فی سیر سید المرسلین.
- ۲- روضة الریاحین [چاپ تهران].
- ۳- رشححات القدس فی شرح نفعات الانس. [دو نسخه خطی در دست است، یکی در کتابخانه مجلس، تهران و دیگری در کتابخانه خصوصی آقای حسین پاشای نوایی، ایران. \* فهرست نسخه‌های خطی فارسی از احمد متزوی ۱۱۷۶/۲].
- ۴- حلیة النبی فی صورة سید المرسلین.
- ۵- منبع الانوار در تفسیر «الله نور السموات والارض».
- ۶- خزاین الاسرار.

- ۷- ترجمه رساله حلیه النبی.
- ۸- مؤلف قدسی تفسیر آیه الکرسی.
- ۹- شرح حدیث من عرف نفسه...
- ۱۰- شرح اربعین عبدالله بن یحیی.
- ۱۱- ترجمه اربعین جر بریه.
- ۱۲- معرفة الحق بالحق.
- ۱۳- رساله در شرح آیات احمد جام.
- ۱۴- شرح آیات مثوی مولوی.
- ۱۵- ادعیه صحیحه.
- ۱۶- تحقیق الایمان و الاحکام.
- ۱۷- چهل مسئله، به شرح.
- ۱۸- چهل مسئله، به نظم.
- ۱۹- حقایق نماز.
- ۲۰- حاشیه مختصر تلخیص.
- ۲۱- قواعد صرف هوایی.

عارف نوشاهی  
(تهران)

## فیل سنگی لاویج

در یکی از آبادیهای دهستان لاویج شهرستان نور مازندران مجسمه سنگی فیلی به رنگ سیاه و مجسمه‌های دیگر شبیه به پیکر انسان قرار دارد. در سال ۱۳۵۹ ش که مجسمه مذکور مورد بازدید نگارنده قرار گرفت قسمتهای از خرطوم فیل را گویا غارتگران آثار تاریخی به بهانه یافتن گنج از بین برده بودند. در پیرامون این مجسمه ابهامات زیادی وجود دارد اینکه چرا، چگونه و بدست چه کسی این مجسمه ساخته شده است؟ آیا به نشانه تقدیر و بطور مظهري از فیلهای که نقش اساسی در جنگها داشتند ساخته شده است و دهها سؤال دیگر که امیدوارم پاسخی مناسب از طرف اساتید محترم بدان داده شود. با توجه به آنکه مازندران بالاخص منطقه لاویج در دوران تاریخی شناخته شده سامن و محل زندگی فیل نبوده است، لذا وجود چنین مجسمه‌ای ابهامات زیادی را برانگیخته است؟ اما در فولکلور مردم نور آمده است که لاویجی‌ها به علت کشتن امامزاده که به آنان پناه برده بود نفرین شده‌اند و مشهور است که از آن تاریخ تاکنون تنورهای نان پزی ناشان را نمی‌پزد<sup>۱</sup> قدمت تاریخی آن تا عصر صفویه محرز می‌باشد، زیرا یکی شعرای محلی مازندران امیر پازواری (که دیوان شعر او بعنوان کتزالاسرار توسط برنهارددارن و به اهتمام میزرا شفیع مازندرانی صدراعظم فتحعلیشاه قاجار چاپ شده است) در یکی از دوبیتی‌های خود از این فیل نام برده و آن را معجزه امام حسن مجتبی (ع) دانسته

است.

Amir Getch jan chi kharch jaeh Lavij  
Bi tash va kaleh Ab va Garmah Lavij  
Filch Hendeston sang ciah Lavij  
Amam Hassaneh moagez namaeh Lavij

امیر گتچ جان چی خارچاچه لایویج  
بی تاش و کله آب و گرمائه لایویج  
فیل هندستون سنگ سیاهه لایویج  
امام حسن موعجزنامه لایویج

برگردان

امیر می گوید، جانا چه جای خوبی است لایویج بدون آتش و منقل آب و گرماست لایویج (اشاره به چشمه‌های آب گرم در لایویج که گویا حاصل فعالیت‌های درونی قلّه نیمه خاموش دماوند می‌باشد)  
فیل هندوستان سنگ سیاه است لایویج  
معجزه امام حسن مجتبی (ع) است لایویج  
مستولین محترم میراث فرهنگی با حفاظت و یا انتقال آن به موزدها می‌توانند از تخریب طبیعی و انسانی آن جلوگیری نمایند.

قوام‌الدین بیانی  
(نور)

## یای معرفه - یای نکره

در مجله آینده سال پیش (سال هفدهم شماره ۱-۴) صفحه ۲۸ مقاله‌ای تحت عنوان «یای معرفه - یای نکره» به قلم آقای مهدی افشار نگاشته شده است، که ایشان با تحسین فراوان با موشکافی این نکته را بررسی کرده بودند. قابل تقدیر است که افرادی چون آقای مهدی افشار نکات ادبی زبان فارسی را مورد مذاقه قرار می‌دهند. اینکه چند کلمه‌ای راجع به این موضوع. در این مقاله پس از بررسی انواع «ی» نوشته شده است؛ بنابراین می‌ماند که آنرا «ی» معرفه بخوانیم. برای درک بهتر این موضوع ابتدا به شرح نوعی از جمله می‌پردازیم، که آنرا «جمله توضیحی» می‌نامند. جمله توضیحی جمله‌ایست، که درباره یکی از کلمات جمله توضیحی بدهد و بدین وسیله آن کلمه را بیشتر تشریح کند و بهتر بشناساند.

مثال: خودکاری، که با هم خریده‌ایم، خراب شده است.

اینجا جمله «که با هم خریده‌ایم» جمله‌ای توضیحی برای کلمه «خودکار» است، و نشان می‌دهد که مقصود کدام خودکار است. کلمه‌ای که در پی آن جمله توضیحی می‌آید و بدین وسیله وصف می‌شود، هسته جمله توضیحی، نامیده می‌شود. مثلاً در جمله بالا کلمه «خودکار» هسته جمله توضیحی مثال ما است. هسته جمله توضیحی غالباً مختوم به «ی» است، که آنرا «یای توضیحی» می‌نامند. به سبب این «ی» است که هسته جمله توضیحی می‌پیوندد، یعنی پس از هسته جمله توضیحی همیشه حرف ربط «که» به کار می‌رود. پس این «ی» یای توضیحی است، که می‌توان آنرا «ی» معرفه هم نامید (چنان که در آن مقاله پیشنهاد شده است). ولی چون یای نکره و یای وحده داریم، اگر بنا باشد یای معرفه بدان

افزافه کنیم، برای دانش آموزان اشکال ایجاد می‌کند و باعث خلط مطلب می‌شود، و چون جمله‌ای به نام جمله توضیحی داریم و این «ی» علامت آن است، پس بهتر است، که آنرا بای توضیحی بنامیم. البته این «ی» در بعضی از موارد حذف می‌شود، که چون مفصل است، برای صرفه‌جویی در صفحات مجله آینده از ذکر آن خودداری می‌شود، و اما توضیحی در مورد جمله‌ای که در این مقاله به عنوان شاهد به کار رفته است. صفحه ۳۹ سطر ۱۷، این جمله آمده است: «کتابی را خریدم روی میز است.» این جمله در صفحه ۴۰ سطر ۱۱ هم تکرار شده است. و چون حرف «راه» پس از کلمه کتابی غلط است و غلطی است که حتی بسیاری از نویسندگان آنرا به کار می‌برند، پس بهتر است، که این موضوع کمی شگافته شود. برای روشن شدن این موضوع لازم است، که ابتدا به طور مختصر چند سطر در مورد ساختمان جمله شرح داده شود:

در کلام (جمله مرکب) جمله‌ای که حاوی مقصود اصلی گوینده است، جمله پایه نام دارد، و جمله دیگر این کلام، که فقط توضیحی اضافی بدین جمله می‌افزاید، جمله پیرو نامیده می‌شود. مثال: هرچه به او اصرار کردم، با من به مسافرت نیامد.

اینجا جمله «با من به مسافرت نیامد.» جمله پایه است، زیرا مقصود اصلی گوینده در این جمله بیان شده است و محور اصلی کلام اوست، ولی جمله «هرچه به او اصرار کردم.» جمله پیرو است زیرا توضیحی اضافی بدان می‌افزاید و معنی آنرا توسعه می‌دهد. در جمله مورد بحث مقاله مجله آینده «کتابی را خریدم، روی میز است.» جمله پایه این کلام بدین صورت است: «کتابی روی میز است.» اینجا فعل «است» احتیاج به مفعول مستقیم (صریح) ندارد، چون فعلی لازم (غیرمتعدی) است. پس نباید به آخر «کتابی» حرف «راه» افزود و این «راه» در این جمله به خطا به کار رفته است. اینک چرا این «راه» در این جمله یا جملات دیگر و در نوشته‌های دیگر به کار می‌رود. چون کلمه کتاب مفعول مستقیم (صریح) کلمه خریدم در جمله توضیحی بالاست، در بدو امر به نظر می‌رسد، که کلمه کتاب باید «راه» داشته باشد، در صورتی که عکس این عمل درست است و جمله چنین باید باشد: «کتابی روی میز است، که من [آنرا] خریدم.» و در این صورت به خوبی مشاهده می‌شود، که کلمه کتاب احتیاج به «راه» ندارد. به قاعده دستوری زیر دقت شود:

اگر هسته جمله توضیحی مفعول جمله پیرو باشد، ولی فاعل (مستدلیه) جمله پایه واقع شود و فعل جمله پایه لازم (غیرمتعدی) باشد، نباید برای هسته جمله توضیحی «راه» به کار برد. همچنان که حرف «راه» به غلط به هسته جمله توضیحی اضافه می‌شود، در بسیاری از موارد نیز به خطا این «راه» از آن حذف می‌گردد.

مثال: مردی را که اینجا نشسته بود، به مهمانی امشب دعوت کرد.

در این گونه جملات حرف «راه» غالباً به خطا حذف می‌شود، که البته غلط است. علت این حذف نابجا بدین سبب است، که چون فعل جمله توضیحی، که فوراً پس از هسته جمله توضیحی واقع شده است، فعلی لازم (غیرمتعدی) است، به نظر می‌آید، که حرف «راه» زائد است، در صورتی که این طور نیست. در این گونه موارد باید فعل جمله پایه را ملاک عمل قرار داد، که در این جمله متعدی است. و اگر جای جملات را عوض کنیم، این نکته بهتر ظاهر می‌شود.

مثال: [او] مردی را به مهمانی امشب دعوت کرد، که اینجا نشسته بود.

در این جمله به خوبی دیده می‌شود، که فعل «دعوت کرد» احتیاج به مفعول مستقیم (صریح) دارد و باید برای کلمه «مردی» حتماً حرف «راه» به کار برد. پس در این گونه موارد باید همیشه جمله پایه را ملاک قرار داد، و نه جمله توضیحی را که خود جمله‌ای پیرو است. به دومین قاعده دستوری زیر دقت

شود. اگر هسته جمله توضیحی فاعل (مستدلیه) جمله توضیحی باشد، ولی در جمله پایه به صورت مفعول به کار رود، باید برای هسته جمله توضیحی حتماً راه به کار برد. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به دستور زبان فارسی تألیف صادق امین مدنی ص ۲۵۹ و ۲۶۱.

اینک که سخن بدینجا کشید، بد نیست که در مورد کاربرد عمومی راه جمله‌ای چند گفته شود. زیرا در بیشتر رسانه‌های عمومی و بسیاری از نوشته‌های دیگر حرف راه به غلط به کار می‌رود و با وجود تذکر مکرر باز هم این کاربرد غلط ادامه دارد. غالباً جملاتی بدین صورت غلط دیده می‌شود.

مثال: بیژن کتاب برادرم، که مدت شش ماه به عاریه نزد او بود راه به من پس داد. در صورتی که صورت صحیح آن چنین است: بیژن کتاب برادرم راه که مدت شش ماه به عاریه نزد او بود، به من پس داد.

اینک جمله‌ای چند در مورد این کاربرد غلط حرف راه، حرف علامت مفعول مستقیم (صریح) جمله است، که به آخر این مفعول افزوده می‌شود. مثلاً مثال کوتاه شده بالا چنین خواهد شد: بیژن کتاب را به من پس داد. اینجا کلمه بیژن، فاعل جمله است و کلمه کتاب مفعول مستقیم (صریح) آن و علامت این مفعول راه است، که بدان افزوده می‌شود. پس مفعول جمله بالا کتاب راه است و حرف راه علامت این مفعول. باید دانست که تنها اسم (یا ضمیر) می‌تواند دارای حالت مفعولی باشد، نه جمله. زیرا حالت مفعولی یکی از چهار حالت مخصوص اسم است، که فقط در مورد اسم صدق می‌کند. پس جمله، که مدت شش ماه به عاریه نزد او بود، نمی‌تواند مفعول واقع شود، که آخر آن راه بگیرد. با این توضیح باید همیشه علامت مفعول مستقیم (صریح) را به آخر اسمی که در جمله مفعول مستقیم (صریح) واقع شده است افزوده و نه به آخر جمله، که نمی‌تواند هرگز مفعول واقع شود. حتی باید دقت کرد که حرف راه فوراً پس از مفعول جمله به کار رود و مابین آنها زیاد فاصله نبیند، و فقط متممهای جداپذیر را می‌توان بین آنها قرار داد، مانند مثال جمله ما کتاب برادرم راه که کلمه برادرم نمی‌تواند از کلمه کتاب جدا شود. به مثال زیر در این مورد توجه شود:

بهمن پس دادن کتاب را از سوی کتابخانه دانشگاه تهران، بهانه قرار داد.

که غالباً به غلط به صورت زیر نوشته می‌شود:

بهمن پس دادن کتاب از سوی کتابخانه دانشگاه تهران را بهانه قرار داد. باز تذکر داده می‌شود، که در این گونه موارد باید دقت کرد که حرف راه کنار مفعول مستقیم خود واقع شود، درست مانند بچه‌ای که نباید از مادر خود زیاد دور نگه داشته شود.

#### صادق امین مدنی \*

\* تذکر امین مدنی که سالها پیش رساله دکتری محققانه‌ای در زمینه مباحث دستور زبان فارسی در آلمان منتشر کرده است بسیار گرامریم که نسبت به مجله آینده عنایت همیشگی مبذول می‌درند. (آینده)

#### توضیح

نویسنده نامدار آقای نجفقلی پسیان مرحوم داشته‌اند که مرحوم جهانگیر تفضلی در خاطرات خود به جای نام قاسم مسعودی نام عباس مسعودی (صفحه ۷۵۱ سال ۱۷) آورده است. قاسم مسعودی برادرزاده عباس بود. سفرنامه او را مرحوم ابوالقاسم فرزانه و آقای پسیان مشترکاً تنظیم و تحریر کرده‌اند.



## یای تأکید و تقویت\*

به نظر حقیر نباید این گونه «ی» را «ی» معرفه نامید، زیرا اگر در جملات یاد شده دقت شود روشن است، که هر یک از اسمهای معرفه که ایشان مثال آورده‌اند، به وسیله یک جمله مؤول که پس از یک حرف ربط تأویلی (یا تبدیلی به قول استاد خانلری) ذکر شده است، توصیف شده‌اند و هر یک از آن جملات پیرو را می‌توان به مفرد تأویل کرد؛ مثلاً در جمله «مردی که می‌آید پندر من است» می‌توان گفت «آن مرد آینده پندر من است» پس علت معرفه بودن اسمهای مذکور جملات مؤول است نه وجود «ی» معرفه.

اما در مورد این «ی» مطلبی به نظر این کمترین رسیده است که در تمه نظر جناب آقای مهدی افشار عرض می‌شود و آن این که، در این که این «ی» را نمی‌توان «ی» نکره نامید تردیدی نیست، اما به نظر حقیر وظیفه اصلی این «ی» تأکید و تقویت تحدید و تخصیص اسمی است که جمله پیرو آن را از سایر اسمهای همگونش جدا می‌سازد، و در این صورت در واقع آن اسم محدود و تخصیص یافته جزئی از کل است که جمله پیرو چگونگی آن را مشخص می‌کند. مثلاً در همان مثال ایشان جمله پیرو [ = می‌آید | اسم موصوف (= مرد) را کاملاً محدود و مخصوص و از سایرین جدا کرده است و این است علت معرفه شدن آن اسم. اما اگر جمله پیرو یک صفت کلی را که در مورد همه اسمهای همگون صادق است درباره اسم یاد شده بیان کند و آن را محدود و مخصوص نگرداند، افزودن «ی» به آن اسم لازم نیست مانند «نان که مایه حیات آدمی است در شهر ما فراوان است» در این مثال «نان» یک اسم عام و کلی است و مراد نان مخصوصی نیست؛ در حالی که در جمله «نانی که در اسکو پخته می‌شود بسیار خوردنی است» منظور آن «نان» ویژه‌ای است که در شهر اسکو با طرز مخصوص پخته می‌شود.

پس با توجه به مطالبی که گفته شد در مورد «ی» مذکور می‌توان گفت:

۱- اگر جمله پیرو برای تحدید و تخصیص اسم موصوف که پیش از آن آمده است بیاید الحاق آن «ی» به اسم موصوف ضروری است. و در این صورت نمی‌توان جمله پیرو را حذف کرد، زیرا از نظر معنی جمله پایه به آن وابسته است. مانند مثالهایی که آقای افشار آورده‌اند. و همچنین این بیت از فردوسی:

پزشکی که باشد به تن دردمند ز بیمار چون باز دارد گزند؟<sup>۲</sup>

۲- اگر جمله پیرو برای تحدید و تخصیص اسم موصوف نیامده باشد، بلکه یک صفت کلی از آن اسم را که شامل سایر اسمهای همگون آن است بیان کند، آوردن آن «ی» لازم نیست؛ و در این صورت می‌توان جمله پیرو را حذف کرد، زیرا بدون آن نیز جمله پایه معنی خود را می‌رساند مانند «ماشین که وسیله حمل و نقل است برای زندگی امروزی ضروری است». که جمله پایه (= برای زندگی امروزی ضروری است) بدون جمله پیرو (= وسیله حمل و نقل است) کاملاً معنی خود را داراست.

\* به مناسبت مقاله آقای مهدی افشار: یای معرفه - یای نکره مندرج در آبنده شماره ۱ - ۴ - سال ۱۷.

۱- در مورد جملات مؤول رجوع شود به دستور استاد خلیفه‌پور ص ۱۴۲ به بعد.

۲- همان مدرک ص ۱۴۳.

۳- گاهی اسم موصوف پیش از جمله مؤول به وسیله «این» یا «آن» یا اسم خاص بودن معرفه (= محدود و مخصوص) شده است و نیازی به تحدید و تخصیص ندارد؛ در این صورت آوردن و نیابردن «ی» یکسان است؛ جز این که آوردن «ی» تحدید و تخصیص آن اسم را بیشتر می‌کند؛ و در واقع این «ی» نقش تأکیدکننده دارد. در مثالهای زیر هر دو صورت آمده است:

الف - بدون «ی»  
ای ساریبان آهسته‌ران کارام جانم می‌رود      آن دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود  
(سعیدی)

ب - با «ی»  
آن دختری که تنگِ وفا بوده، او نبود      او نسبی بدان بت آشوبگر نداشت  
پژمان بختیاری

با توجه به موارد یاد شده بهتر است این «ی» را «ی» تأکید و تقویت بنامیم؛ نه «ی» معرفه؛ که پیش از جمله تأویلی و با اسم موصوف استعمال می‌شود.  
گفتنی است که دکتر خطیب رهبر نیز قبل از آقای افشار این «ی» را «ی» تعریف نامیده است.<sup>۲</sup>

اسماعیل تاج‌بخش  
(ارومیه)

۳- گلستان سن ۱۷۱، ۳۴۸، ۴۰۲، ۴۴۲، ۴۸۸

برای توجه مدیران محترم مجلات فرهنگی، ادبی

## فهرست مقالات فارسی

تاکنون چهار جلد از فهرست مقالات فارسی منتشر شده است. درین چهار جلد مشخصات مقاله‌هایی که در زمینه تحقیقات ایرانی است و در مجله‌های اساسی و جدی و مجموعه‌ها درج شده بوده است استخراج و به تقسیم‌بندی موضوعی، با آوردن فهرستهای راهنما به چاپ رسیده است و ظاهراً مرجعی است که گاهی به آن مراجعه‌هایی می‌شود. برکه‌برداری برای پنجمین جلد، مربوط به سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۷۰ که در طول سالهای مذکور انجام شده به پایان رسیده و به چاپ سپرده شده است. اکنون استخراج مشخصات مقاله‌های مجله‌ها و مجموعه‌هایی که از سال ۱۳۷۱ به چاپ می‌رسد آغاز شده است.

چون منظمآ بر تعداد نشریات ادبی و فرهنگی روز به روز افزوده می‌شود و دستیابی به همه آنها برای مردم آورنده فهرست مقالات فارسی دشوار است ناچار از مدیران مجلات و نویسندگان یا نشران مجموعه‌ها درخواست می‌شود در صورتی که تمایل دارند مشخصات مقالات مندرج در مجلاتشان حتماً در فهرست مقالات فارسی بیاید تا مورد استفاده مراجعه‌کنندگان باشد؛ نسخه‌ای از مجله را مرتباً به نشانی ایرج افشار - صندوق پستی ۱۹۵۷۵/۵۸۳ (تهران) بفرستند. لطفی که درین باره می‌شود موجب آن خواهد بود که پژوهندگان و دانشجویان همه مطالب متناسب با فهرست را بشناسند و چیزی از قلم و فهرست نیفتد.



علیقلی جوانشیر

## شوخیهای جنگل

علیقلی جوانشیر به مناسبت سفرهای پیاده جنگلی دوستان که هر بار چند روز مدت می‌گرفت دو قصیده سروده است. به مناسبت یادگار بودن آنها از گذشته‌های دوستانه درج می‌شود تا نوعی از تفنن شعری را نموده باشیم.

در سفر اول دوستان همراه عبارت بودند از منوچهر ستوده، مصطفی مقری، عباس زریاب خونی، علیقلی جوانشیر، احمد اقتداری، همایون صنعتی، محسن مخمّم، ناصر مخمّم، نادر افشار، ایرج افشار.

قصیده سفر دوم خطاب به منوچهر ستوده است که در آن سال در لندن بود (۱۳۳۲) و دوستان سفر عبارت بودند از احمد اقتداری، علیقلی جوانشیر، محسن مخمّم، ناصر مخمّم و ایرج افشار.

آینده

### جنگلیه اول (خرداد ۱۳۳۴)

سرگشته اندر یسه‌ها چون دسته چندالها	ببارو بسته بر بشتهای بر شیوه حالها
استوده و ایرج بیایا جمعی از جهالها	انسانه برکوه و دره در جستجوی منظره
دارند گفتمنی سینه‌ها از غصه مالامالها	بباران یسوم الزینه‌ها از دوری بوزینه‌ها
حقا که در نسوع بشر دارد جنون اشکالها	درکوه و جنگل دره‌در پویا و جویبای خطر
چونانکه اصحاب خرد هنگام فستوالها	ازشوق روی دیو و دد رفتیم بیرون از بلد

\*\*\*

گاهی روان گامی دوان اندر بسی آمالها	از رودبار این کاروان سوی میاکل شد روان
چون اشک چشم عاشقان یا آب از غربالها	روز نخستین ز آسمان بارید بارانی چنان
جنگل روان را چسبید شد ادبار بر اقبالها	گفتی خرده‌ها خیره شد دل‌های روشن تیره شد

دردا که بگذشتن از آن می‌داشت پس اشکالها  
 آوای رعد آسای او چون همیشه طپالها  
 رفتیم با هم پایا چون کور از گودانها  
 کردیم در راه هدف از مرگ استیالها  
 از نرس میجست التجا بر دامن ابلخالها  
 امید بی سپرده را دل بت ز استیالها  
 تا خود ز عسرت اجل بنماید استیالها  
 شد موج ما وی در لعب چون نوب در فونالها  
 یارب نبیند کافری هرگز ازین احوالها  
 ای کاش بودی ز آهش بر پایا خنخالها  
 بشکسته چوبش از وسط از فرط استعمالها  
 کز نام او ترسد بجان در نیویزک استیالها  
 گشته زبون و بنوا مقرون باصحلالها  
 گشتی که شاهین است آن گنجشک بر چنگالها  
 اما به آب آورده شد اللبس و الاموالها  
 بسودند مثل مسادزان در ماتم اطفالها  
 بیجان و سرد و ناتوان چون کرم در یخچالها

\*\*\*

شامی سپس آسایشی از بعد استیالها  
 کو بود هر جا پیرو ما نیز از دنبالها  
 پس آتشی برپا شد بر این پریشانحالها  
 القمه شب تا نیمه هاسرشد بدین منوالها  
 خوردند یاران مختصر تا آخرین مثالها  
 بر هر یکی از کسجدان یاری گران حسالها  
 نه یک نشان از گور کن نه نامی از غسلها  
 خفتیم بر پهلوی هم خوابید قبل و قالها

\*\*\*

بهر تماشای جهان گسترده دریس یالها  
 با خود بفرمان قضا تغییر شد احوالها  
 گشتند ره پویان رهبا از رحمت آنگالها  
 انگار گشته کوله پوش از روی دم تا یالها  
 الا بر این چندین سفر مشروح در اذبالها

\*\*\*

شب در سیر کاروان شد خشمگین رودی عیان  
 از قد فزون ژرفای او وز حد بیرون پهنای او  
 دوتا دوتا سه تا سه تا دادیم برهم دستها  
 گشتی بی حفظ شرف گشتیم یکسر بجان یکف  
 بیچاره‌ای از جمع ما کس نام باشد مصطفی  
 آویخت مرا استرده را مرد جهان پیموده را  
 بشنو ازین بار دغل کاینجا براندش از بغل  
 همراه بی عرف و عصب دادش به آب پر غضب  
 دیدم به آب اندر سوی افتان و خیزان چون بری  
 از پس سبک غلطیدنش گفتمی که بلاست آن تش  
 غوطه زان مانند بط وز دست و پا گشته سقط  
 نادر همان مرد جوان و اندر دلبری فهردمان  
 چون دید یارش مصطفی در عالم خوف و رجا  
 برجست چون شیر زبان بگرفت او را از میان  
 رود سیه پیموده شد دلها از آن آسوده شد  
 جسمت دامن نران از درد و رنج بپکران  
 شد بعضی از اعضا یمان از صولت سرما نهان

اینک یساید آتشی شمع سرائی گاشی  
 گشتیم جویای الو افتاد ایرج بر جلال  
 نادر پی ماوا بلند تا کله‌ای پیدا شد  
 گرد الو ترجامه ما کردند شب هنگامه‌ها  
 وانگاه شامی ما حاضر آمد میان سفره بر  
 نهصد قطار از اشتران نهصد شتر هر یک ازان  
 ما را مکش دور از وطن کاینجا نه گور و نه کفن  
 چون سیر شد ما را شکم از خوردن نان و نعم

فردا که باز آسمان آمد برون از آشیان  
 گشتی که آن شکر و دعا مقبول شد نزد خدا  
 ز آنروز حمل کوله‌ها تفویض شد بر چاربا  
 یک قاطر چیت و چموش اما ز بالا پر خمش  
 اثنه تا ختم سفر بگذشت بی درد و خطر

خوشحال اما بسی غیر از حیلۀ محتالها  
نگیذاشت در جانها رمق از سرعت اعمالها  
شد حطال ایرج مستقلب واماند از قتلها  
از درد بوتین پاره‌ای و اخورده وصالها  
پوشیده ریشش چانه را مانند کاردینالها  
وز درد پا مجبور شد گردد سوار مالها

\*\*\*

چون روزه گزیران دله از غرۀ شوالها  
ما گوشه‌ای از ماجرا گفتمیم با اجمالها

در «حمزه‌پیل» آن خان می‌رفت مغرور از ظفر  
از بس که بود آن کله شق همواره در فکر سبقت  
خان آمد از وی بر غضب زد ضربتی بهر ادب  
صحن شده بیچاره‌ای در پیشه‌ها آواره‌ای  
بدرود گفتم خانه را آمایش شاهانه را  
ناصر ز پا رسجور شد از رهروی معذور شد

شد در سیاکل فافله غرق نشاط و هلهله  
تخمیل اسماء فرا خود می‌سزد استوده را

### جنگلیۀ دوم\*

(اردیبهشت ۱۳۳۷)

ای مرد جهانگشته و ای رهبر عاقل  
وی بکته با لشکر انبویه مقسایل  
سر بر خط فرمان تو بودیم ز منزل  
چون داشت مهین رهبر ما بر سر ما ظل  
وز بیم تو بجان به اطاعت متقبل  
گشایی ز رفیقان غوی فارغ و غافل  
دور از نظر و همت آن مرشد کامل  
شد خواری و رسوائی ما نقل معافل  
بر ذلت و بر خفت این امت بزدل  
شد جنگلی از غنۀ خورسان منززل  
گردید فضائل همه مفسور دژائل  
هر پنج نفر لطف خدا را متوکل  
کز غروب وورسکه است روان جانب بایل  
زانگونه که مرسوم سپاه است و سوافل  
کو را به سخن نیست حریفی متعائل  
مالیه که نسیاحت مخارج ز صد داخل  
تحریر کنیم شرح وقایع به مراحل  
افسوس که یاری نمودند عوامل  
دره که فراهم شد اسباب و وسائل  
در صحت آن راه نباید به مخایل  
کز گسیختن آن ننگ نشیند به رسائل  
چیتیم از آن نرفته منابع مسلسل  
بید سی و سه قریه مضارب به فواصل

ای کرده به شپهای سه طی منازل  
ای در همه جا پیشرو کوهنوردان  
هر بار که در گردش سالانۀ جنگل  
هرگز ننگندی خطر اندر دل ما بیم  
از هول تو بودند پلنگسان ستواری  
رفستی و نشستی به العالم اجانب  
«کذاب جبال» خبرت هست که این بار  
شد نغمۀ ناکامی ما نقل منابر  
«کذاب جبال» خبرت هست که این بار  
شد ملتی اندر طبرستان متعالم  
«کذاب جبال» خبرت هست که این بار  
امال من و ایرج و خان و دو مختم  
از نرفته طریقی بگزیدیم به جنگل  
افسار طلیعه شد و خیاب فافله سالار  
صحن به سخنگوئی ما گشت معین  
شد ناظر ما ناصر و دادیم کسی را  
فیسرود مرا فافله سالار که با نظم  
افسوس که اجرا نشد آن نقشه تمامه  
ز آبسادی عباس! نمرقتم قرانتر  
آن نقشه مبسوط بقسامی که نرود  
ما را به چنان خواری و شرمندگی افگند  
دیدیم در آن نرفته مراتع متعدد  
آنجان «ورسکه» از ره چل چشمه به آلاشت»

\* این بار منوچهر متوده در سفر انگلستان بود و قصیده خطاب به او شده.

برنامه از آن یکسره ضایع شد و باطل بودند منازل همه خیالی ز قبائل جز رنج و ندامت نشود عاید و واصل و در نطفه نمودی به یغین حل مسائل با مبین ما خلد برین بود معنادن نه دزد در او بود و نه بیمار و نه سائل زنها همه بسر دامن علما منوسل در چهجه بر شاخه طویش عنادل

\*\*\*

ما را بجز از درد از این بحث چه حاصل وان کاخ امل یکسره ویران شد و زایل گسردید نظرهای فراوان متبادل تغییر نسداده است پس از دیدن اینفل هرچند که تنها روم از راه دراصله فرسوده بد اعفایش اعالی و اسافل وحی است و مگر از طرف حق شده نازل نسا وارهیم از زحمت برنامه مشکل آری گسلد در کف جهال سلالل ما نا کسه نیاز است به تدبیر محفل خاصه ز شما مردم مباحیل فاضل متصد گم و فرصت کم و ره مبهم و هائل باری نه چنان کش بتوان شد متحمل در پنجه شاهین چه برآید ز حواصل آیسنا بتوان ربت ز گرما و آتوقله زانجا پشاییم بسه دریا و سواحل افشار که بی سر یهوا بود اوائل شد خرم و خندان چو درآمد خرش از گل کسو رنج همی برد ز اوجیاع مفاسل کسو اهل وفاتی است و رفیق متبادل از مرد سخنی طبع و گرمی متبول باوندی، خوش طبیعت و خوش صحبت و خوشگل شسرمنده شد از سفره ما روح و بشاقله تن غسته و بی حال چو طفلان محفل

\*\*\*

اکنون بشنو قصه آن غسار ز قبائل

اما به عمل آنچه بخواندم غلط بود بودند مسرائع همه خیالی ز بهانم دانی نو که از نشئه و برنامه در این ملک برنامه اگر بساز نمودی گره از کار بسر کشور ما خلق زمین بود مباحی نه خوف در او بود و نه بیداد و نه اندوه مردان همه از صحبت حوران متلذذ در زمزمه در زیر زمین جوی بهشتیش

بازی پرورم بر سر برنامه جنگل آن نقشه و برنامه چو یکباره به هم ریخت در فسریه «اوریم» نشستم به کنکاش افشار که در شیوه جمالی بزدیش گفتا که من از مفصد خود روی نشام محسن که ز آبادی عباس به «اوریم» می گفتم که این نقشه و برنامه مغلو ط من می روم آمان به لب جاده آهن دیدم که ز هم می گسلد رشتن مسحبت آنجا که کشد کنار به تفریق و جدائی گفتم که نشئت نبود رسم رفاقت بک روز نه گشته و نیمی به نباهی است نه راهنمایی و نه اسبی که کشد بار بی تیر و تفکک چون کنم آهنگ پندگان گسیرم که ز دیو و دد جنگل نهاسیم آن به که بگسیریم ره فسریه «همراه» آخر بشناد از خبر ابلهس به پائین محسن که ز سر سختی ایرج نگران بود ناصر هم از این واقعه شد راضی و شاکر خان نسبز به معنای رضا کرد نسیم رفتیم بر آن فسریه و دیدم بسی مهر ربانندی، با همت و با شوکت و با علم گسترده شد از دولت او سفره رنگین چون سر بخوردیم نشستم به خودرو

دیدیم بسه ره منظره کوهی و غباری

بوده است در او لشکر خورشید سپید  
 هر بار که می برد یورش خصم مهاجم  
 آن روز که کرده است سپید سفر از غار  
 دیده است مگر همسر او سیر عرب را  
 آموخته بر میر عرب رمزد در غار  
 چون باز شده مدخل آن غار شبانگاه  
 خورشید نگون بخت چو دریافته آن حال

\*\*\*

کوتاه کنیم قصه از آن راه برانندیم  
 کاری بنکردیم بجز خواب و خور این بار  
 هر جا که رسیدیم همه باد تو کردیم  
 بر شامی و بایندر و جالوس معجل  
 چون مردم بیکاره و تن پرور و کاهل  
 ای کرده به شهنای سیه طی مراحل

## کچلی و بدحسابی

... فکر می‌کنم حدود بیست و هفت هشت سال پیش آقای ایرج پزشک‌راد طنز نویس معروف و نویسنده کتاب «دانی جان ناپلئون» در مجله فردوسی به مناسبتی مطلبی نوشته بود که هنوز پس از گذشت سالها مضمون آن بخاطر من مانده.

نوشته بود، وقتی که من کلاس دوم و سوم ابتدائی بودم با اتفاق پدرم و خانواده‌ام در یکی از شهرهای دور از مرکز زندگی می‌کردیم. پدرم رئیس اداره‌ای بود (یادم نیست که نوشته بود رئیس گمرک بود یا اداره دارائی) و من در تنها مدرسه ابتدائی آن شهر درس می‌خواندم و چون پدرم از رؤسای شهر بشمار می‌رفت، بالطبع سر و وضع و لباس و پوشش و نظافت من و دو سه همشاگردی دیگر که لولهننگ پدران آنها هم آب بیشتری برمی‌داشت بهتر از سایر بچه و انبوه شاگردان مدرسه بود و بهمین نسبت درس و مشق‌مان هم بهتر از سایرین.

یک روز مدیر مدرسه من و آن چند شاگرد خوش سرولباس و مرتب و منظم دیگر را به دفترش احضار کرد و کیف و کتاب‌مان را زیر بغل مان داد و از مدرسه اخراج‌مان کرد بدون اینکه توضیحی در این زمینه بماند.

من گریه کنان وارد منزل شدم و وقتی پدرم فهمید که مرا از مدرسه اخراج کرده‌اند خیلی ناراحت و عصبانی شد و هر چه از من توضیح خواست چون جوابی نداشتم به پدرم بدم سکوت کردم.

فردا صبح پدرم دست مرا گرفت و به دبستان نزد مدیر مدرسه بُرد و علت اخراج مرا پرسید. مدیر مدرسه در جواب پدرم گفت: والله آقای فلانی، شما که غریبه نیستید، اخیراً (کچلی) بین شاگردان مدرسه ما بصورت آیدمی درآمده و بچه‌ها و شاگردهای این مدرسه از دم به بیماری سری کچلی مبتلا شده‌اند. ما جریان امر را به مرکز گزارش کردیم و کسب تکلیف کردیم از مرکز به ما نوشتند که بچه‌های کچل را از مدرسه اخراج کنیم که بیماری کچلی‌شان به دیگران سرایت نکند.

پدرم با تعجب به مدیر مدرسه گفت: آخر پسر من که کچل نیست! از نظر نظافت و بهداشت هم با همه کمبودی که در این شهر وجود دارد می‌بینید که چقدر تر و تمیز و آراسته و مرتب است! مدیر مدرسه گفت: درد همین جا است آقای فلانی! چون ما دیدیم اگر بخوایم دستور مرکز را

اجرا کنیم و بچه‌های کچل را از مدرسه اخراج کنیم مدرسه تعطیل می‌شود و این برای ما مسئولیت داشت، روی این اصل ناچار شدیم برای اینکه مدرسه تعطیل نشود و از طرفی دستور مرکز هم بلا اجرا نمانده باشد پسر شما و دو سه شاگرد دیگر را که کچل نبودند از مدرسه اخراج کردیم تا مدرسه تعطیل و متحل نشود.

حالا حکایت کار بنده و چند مشترک خوش حساب مجلهٔ آینده است با این نشریهٔ فرهنگی و تاریخی. برای اینکه مجله تعطیل نشود ارسال بموقع مجلهٔ آینده را برای ما چند مشترک خوش حساب که به موقع حق اشتراکمان را می‌پردازیم قطع کرده‌اند، چون اگر حسابداری نشریهٔ آینده می‌خواست مجلهٔ مشترکین بد حساب را قطع کند مجله تعطیل می‌شود، روی این اصل ارسال مجله را برای بنده و امثال بنده قطع کردند تا انتشار مجله ادامه داشته باشد و تعطیل نشود و گرنه دلیل دیگری بنده نمی‌بینم که پس از ده ماه انتظار و چشم به راه بودن تا این تاریخ که دی ماه، یعنی ماه دهم سال ۱۳۷۰ شمسی است مجله بدست من نرسد و مال بقیه رسیده باشد.

خسرو شاهانی

محمد خرمشاهی

تهران!

گویند، چو آمدم به تهران

این شهر، مراد دیدن آموخت

از بهر دولقمه نان، شب و روز

منت زهمه کشیدن آموخت

تعظیم به بنده داد تعلیم

مانند فتر خمیدن آموخت

چون جنس زیبای دین گران بود

اجناس گران خریدن آموخت

آدامس نسهاد در دهانسم

دندان مرا جویدن آموخت

با نیش زهن به یازواغسیار

چون مار، مرا گزیدن آموخت

چون مسوش ز ترس خالک و دوده

در لانهٔ خود خمزیدن آموخت

زین شهر دلم گرفته‌ای دوست

اسباب ملال خاطر من اوست!

نقل از «مجله آقاه»





## تیمورتاش در زندان

بزرگ مرد، مهدیقلی خان هدایت، مخیرالسلطنه، در آغاز خاطرات و خطرات می‌نویسد: یکی تاریخ می‌نوشت واقعه‌ای در نظرش اتفاق افتاد و دوستان در ملاقات، مختلف روایت کردند، کتاب خودش را در آتش انداخت گفت همه روایات ازین قبیل است.

در شماره‌های ۱-۴ سال هفدهم، فروردین - تیر ۱۳۷۰ در مورد تصحیح قسمتی از مطلب مندرج در شماره ۱۰-۱۲ مجله آینده دی - اسفند سال ۱۳۶۸ زیر عنوان تیمورتاش در زندان درباره دستگیری تیمورتاش از قول سرتیپ محمدعلی صفاری ارسال فرموده بودند که ضمن سپاس و تشکر از شیوه ارائه شایسته‌ای که بر صراط مستقیم کوی آشنایی بود، برای اطلاع خوانندگان گرمی مطالب زیر را تقدیم می‌دارد.

حقیر در پاسخ سئوالات مجله وزین آینده عریضه‌ای تقدیم داشتم که گرچه بمنظور ارائه نبود، اما در نهایت لطف در شماره ۵-۸ سال شانزدهم مرداد - آبان ۱۳۶۹، درج شد و چون در صدد نشر کامل اثر بودم درباره این نکته و سایر نکات به جستجو پرداختم تا شاید نسخه‌ای قابل به همبهنان ارجمنند تقدیم گردد و آنچه یافتیم بدون کم و کاست بر متن اصلی حاشیه نمودم و نقل قول جناب تیمسار سرتیپ صفاری را نیز بمحض دریافت اضافه نموده‌ام، گرچه یادداشتهای حقیر پس از گذشت قریب پنجاه سال از زمان دستگیری در ورق پاره‌هایی ناهماهنگ با نظارت فردی تدوین می‌شد که بیش از یکصد سال در نشیب و فراز زندگی گذاشته شده و جز سختی آسایشی ندیده و همین امر موجب خلقی بسیار تند و شجاعتی ذاتی در مسیر حیات او گردیده بود که با تمام کهولت فرزند علاقه‌مند و نوجوان را در مقام سائل فرصت به لب گشودن نمی‌دارد، ولی باید اذعان داشت که این ورق پاره‌ها حاوی نکاتی قابل توجه است که بدنبال عرض جوابیه نقل قول مندرج در شماره فروردین تیر، تذکرات قسمتی را که مربوط به مطلب آمده در شماره ۱۰-۱۲ آینده است تقدیم می‌دارم.

هرچند این قسمت از یادداشت یعنی نحوه دستگیری تیمورتاش در متن مورد نظر با توجه بآنچه گذشت برای حقیر هم جای بحث دارد، گاهی تصور می‌کنم که با نحوه دستگیری سردار اسعد بختیاری آمیخته شده که باز آنهم جای سخن دارد، اما این مطلب بوده است وهمانطوری که در نامه قبلی عرض شد نه فرد سوّمی بوده است نارد یا قبولی باشد و نه ناقل اهل بافندگیست، کما آنکه

بسیاری از حقایق داخل زندان ازین یادداشتها روشن می‌شود، گرچه با توجه با آنچه آمد-حقیر منکر اشتباهانی در تدوین مطالب نیستم که با دقت صاحبان نظر رفع خواهد شد ان شاءالله، اما فرموده جناب سرتیپ صفاری هم با آنچه در مآخذ دیگر از جمله سفرنامه بلوشر سفیر آلمان در ایران که به قول خود بلوشر از دوستان تیمورتاش بوده و حتی در زندان نیز با هم مکاتبه داشته‌اند متفاوت است. او در کتاب خود تحت عنوان سرانجام دردناک وزیر دربار می‌نویسد: «در اوایل بازگشت وزیر دربار از سفر اروپا، هنوز صداهای مخالف مجال جبارت و خودنمایی نداشتند، اما در تابستان ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ هجری، شمسی) وضع صورت دیگری بخود گرفت. اما تیمورتاش که بلافاصله در زندگی اجتماعی ظاهر می‌شد مثل همیشه شاداب و خندان بود چه در مهمانی چه در سواری و اسب دوانی و چه در مراسمی که از طرف کلوب ایران به ریاست او برپا می‌شد، همواره با نشاط و سرزنده بود، اما آنطور که من از کسان نزدیک او شنیدم، این همه ظاهر کار بود. اطباء اروپایی حق داشتند که به او گفته بودند اعصاب خود را زیاد زیر فشار گذارده است، در اواخر ژوئیه ۱۹۳۲ مرداد ۱۳۱۱ هـ ش وی دچار حمله‌های جدی قلب شد و آثاری از تنگی نفس در او ظاهر گردید، در نتیجه می‌بایست به ناحیه کسم ارتفاع دریای خزر بروی تاقلیش استراحت کند... پس از مرخصی کوتاهی که بمنظور استراحت صورت گرفت، تیمورتاش به شغل خود بازگشت و باز بانجام وظایف خود پرداخت. مذاکره چهار ساعته‌ای نیز با نواب [رئیس نظام بانک ملی] داشت که در پایان هر دو یکدیگر را در آغوش کشیدند...

... در همین ایام در تهران ماجرای قماری روی داد که رسوایی بیار آورد. این قمار به مضبوط شدن دیداست راست تیمورتاش انجامید تا اینکه در روز چهارشنبه قبل از عید میلاد مسیح ۱۹۳۲ میلادی خبر اینکه تیمورتاش ساقط شده است بسرعت باد و برف در سراسر تهران منتشر شد.

در حالی که هدف از رفتن بشمال در اینجا بخاطر ابتلاء تیمورتاش به مرض قلبی عنوان شد و از سوی تیمسار به بیماری او اشاره نشده است و دیگر مرخصی او در تابستان و ماه مرداد بوده است که فصل مناسب سفر شمال می‌باشد و سپس در زمستان قبل از عید میلاد مسیح عزل و توقیف می‌شود یعنی بین بازگشت و عزل او بیش از پنج ماه تفاوت زمانی وجود دارد که فرموده تیمسار چنین بُعد زمانی را نمی‌نماید و با توجه به آن که محل کار تیمورتاش و تیمسار در دربار بوده و طبق گفته بلوشر، و در بازگشت بانجام وظیفه خود پرداخته و تیمسار فرموده‌اند: او را ملاقات نکرده است، سپس بلوشر می‌نویسد:

«خبر عزل نامبرده در روز چهارشنبه در سراسر تهران پیچیده، در صورتی که شنبه به اطلاع ایشان رسیده است و در پایان عزیمت تیمورتاش بشمال هم بدون اطلاع شاه در آزمون اضطراری خود جای تأمل است اگرچه هیچ امری بعید نیست، ولی اینها همه امناهایی است که در اینگونه نقل قولها پیش می‌آید و وجود دارد، اما همین نوشته‌ها نیز در نهایت یاریگر روشنی امر است که بقول بی‌هقی و هیچ نبشته نیست که آن بی‌کبار خواندن نیرزده و حقیر هم به پیروی از فرد مورد نظر هدایت این دفتر را بآتش نخواهم انداخت، زیرا همانطوریکه غرض شد در همان مطلب تقدیمی دو نکته وجود دارد که بیشتر از روایت دیگران مترون به صحت مورد توجه است. اول زمان مرگ تیمورتاش و دیگر نحوه سلب آسایش از او در داخل زندان می‌باشد، در مورد زمان مرگ او مهد یقنی خان هدایت نهم مهر ماه ۱۳۱۲ نوشته است<sup>۱</sup> و مهدی بامداد نیز عیناً نقل کرده است.<sup>۲</sup>»

۱- سفرنامه بلوشر، ویرت فون بلوشر، ترجمه کیکاروس جهانداری، انتشارات خوارزمی، بهمن ۱۳۶۳ هـ ش، تهران، ۱

صص ۲۴۸، ۲۴۹.

۲- خاطرات و خطرات مهد یقنی خان هدایه مخبر سلطنت، انتشارات زوار، ۱۳۴۴، چاپ دوم، تهران، ص ۳۱۷.

۳- شرح جرم رجال ایران، مهدی بامداد، انتشارات زوار، ۱۳۵۷، چاپ دوم، تهران، ص ۲۴۳.

نهم مهر ماه ۱۳۱۲ مصادف با روز یکشنبه است، در صورتیکه کاراخان قایم مقام کمیسر امور خارجه، معاون وزارت خارجه در هشتم مهر ماه ۱۳۱۲ روز شنبه بمنظور مذاکره و استخلاص تیمورتاش وارد تهران می‌شود.<sup>۴</sup> بامداد می‌نویسد: ظاهراً قضیه... برای حسن تفاهم... بود، لکن باطن امر و علت آمدن کاراخان به ایران فقط برای آزادی و رهایی تیمورتاش از بند بود و حتی این موضوع یعنی بخشایش و عفو تیمورتاش را در هنگام ملاقات با شاه عنوان کرد، لکن چون شاه قبلاً موضوع مورد بحث را کاملاً درک کرده بود از این جهت موقعی که کاراخان موضوع تیمورتاش را پیش کشیده و از شاه عفو و بخشایش او را خواهش کرد، شاه جواب داد از قرار معلوم حال مزاجی تیمور چندان خوب نیست و شاید مرده باشد، در صورتیکه زنده باشد بسیار خوب، فکری درین باب می‌کنیم.<sup>۵</sup>

اتفاقاً موقعی که این بیانات مبادله می‌شد تیمورتاش قبلاً فوت کرده بود، نهم مهر، بعد خود کاراخان برای تماشای زندان قصر رفت و نظرش از رفتن به قصر این بود که تیمورتاش را ملاقات کند. وتیکه از او جو یا شد و جای او را پرسید، زندانبانها به وی گفتند: چند روز است که در گذشته است. با توجه به آگاهی از قصد مسافرت کاراخان به ایران و ورود بتهران در شنبه هشتم مهر و اظهارات شاه، مرگ او باید پس از محرز شدن آمدن کاراخان و قبل از ورودش به تهران انجام پذیرد که همان روز پنجشنبه ششم مهر ماه ۱۳۱۲ می‌باشد.<sup>۶</sup>

در مورد سلب وسایل آسایش تیمورتاش در زندان بلوشر و مهدیقلی خان هدایت و مهدی بامداد به نقل از هدایت مطالبی نوشته‌اند که با بررسی اندکی صحت و سندیت محتوی مطلب تیمورتاش در زندان روشن می‌گردد. در این زمینه بلوشر می‌نویسد:

«در اینجا [ قصر قجر ] بدو به او امتیازاتی دادند، وی می‌توانست سلول خود را با اموال شخصی مبله کند و به آشپز خودش دستور بدهد برایش غذا بپزد، اما این امتیازات یکی پس از دیگری در جریان چند ماه به نحو ظالمانه‌ای سلب شد<sup>۷</sup> و هدایت می‌نویسد: روزی شاه بحسب می‌روند، مختصر وسایل آسایش و نظافت که برای او مهیا بود امر می‌کنند بیرون بریزند.<sup>۸</sup> که ثبت شنیدنیهای خارج از محیط زندانست و شاه هم در طول این دهسال یعنی (۲۰-۱۳۱۰) تا آنجا که بررسی شده، شاه سری به زندان قصر نزده است و کلیه امور وسیله آبرم، راسخ و نیرومند حل و فصل می‌شده، شاید اگر چنین بازدید صورت می‌گرفت درجایی ثبت می‌شد و یا نیرومند و راسخ در دفاعیه‌های خود آنرا مستمسک قرار می‌دادند.<sup>۹</sup> دیگر آنکه تا آن زمان سلولی درین نبوده است و با توجه به گفته بلوشر در مورد بیماری محل حیاط قرنطینه صادق است.

در پایان درباره یادداشت آقای علیرضا میرعلینقی چنان تصور می‌کنم با توجه آنچه عرض شد نظر ایشان نیز تأمین شده باشد و مأخذ اولیه روایت ایشان کتاب خاطرات و خطرات است.<sup>۱۰</sup> البته جز

۴- همان کتاب، ص ۲۴۱.

۵- مجله آینده، شماره ۶۰-۶۱، دی- اسفند ۱۳۶۸، ص ۷۹۲.

۶- مطلب آمده در مورد فرق ۶۰ تیمورتاش در زندان مطالب مجهول یادداشت‌های عباس اسکندری را روشن می‌سازد، رکه، کتب آرزو، تاریخ مفضل، مطروحات ایران، عباس اسکندری انتشارات خزل، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۱، تهران، صص ۷۴-۸۴ بلوشر هم روز مرگ تیمورتاش را سوم اکتبر ۱۹۳۳ نوشته است که با روز شنبه یازدهم مهر ۱۳۱۲ مصادف می‌گردد و اشتباه است، ضمناً روز خزل تیمورتاش را هم سوم دیماه نوشته‌اند که با روز شنبه یعنی روز مورد نظر سرتیپ صفاری مطابقت دارد و چهارشنبه یادداشت بلوشر اشتباه است.

۷- بلوشر، همان کتاب، ص ۲۵۱.

۸- هدایت، همان کتاب، ص ۳۹۷، بامداد، همان کتاب، ص ۲۴۳.

۹- رکه به کتاب معاکمه معاکمه گران، محمد گلین، بوسق شریفی، نشر نقره، چاپ اول، ۱۳۶۳، تهران.

۱۰- هدایت، همان کتاب، ص ۵۲.

نکته مربوط به نادر و دیگر چون به اعتراف خودشان، این مسایل در نگاشتن‌های تاریخی اجتناب ناپذیر است، و انتساب این امر را تا عصر حاضر ساری و جاری می‌دانند عرضی نیست و امید که موارد را از متکلم اولیه دانسته باشند، اما قافیه ناسازی را که از بیعتی عقد فرموده‌اند در نهایت کم لطفی است و مطابقتی با حال و مقال ندارد که یکطرفه به قاضی رفته‌اند و گویا در حین تصمیم نیز چون مورد اول رجوع به اصل نداشته‌اند، زیرا سخن بیعتی نه آنست<sup>۱۳</sup> و مجلس آینده را حُرمتی است که آشنای خویش را چون مشتریان اوراق حوادث روز رخصت از ره کسی نمی‌دهد که...

حافظ از دوست خطاگفت نگیریم بر او و ربحت گفت جدل با سخن حق نکنیم  
محمد علی سلطانی

## گل غربت

در شماره (۵-۸) سال هجدهم آینده قطعه شعر گل غربت از آقای محمد علی بهمنی چاپ شده بود، بارها آنرا خواندم و هر بار متأثر از رقت احساس شاعر و مضمون لطیف و شورانگیز شعر در خلوت بیقارای اشک ریختم، و از زبان شادروان ملک الشعراء بهار که در صفحه ۵۰۱، همین شماره به یاد محمود غنی زاده آمده است می‌گویم به آفریننده شب و مهتاب سوگند که در عزم شعری به این شیوایی و گیرایی نشنیده‌ام و هیچ شعری در من این چنین اثر نکرده است.

گرچه سزاوارتر می‌بود اگر این دسته گل دماغ پرور در جایی جلی‌تر می‌نشست و در گوشه صفحه ۴۷۵ غریب نمی‌ماند و در مصرعهای نخست ابیات اول و آخر آن سکنه چایی نمی‌بود، اما از آنجا که همه جای گلدان با طراوت آینده سرشار از صفا و تازگی است و همه نوشته‌هایش بچشم اهل دل می‌نشیند یقین دارم هر صاحب‌دلی در هر اندازه و ظرفیت عاطفی آنرا خواننده باشد به حال و روز من نشسته است.

افسوس که ناسازگارهای زمانه و زندگی نمی‌گذارد تا باغ بیخ زده دلها که نه از گرمی آفتاب خیری دارد و نه از نوازش نسیم اثر بجای گل غربت گل آشنایی برویاند و شادی و خرمی بهار آورد. و اما... سالها پیش از این در یکی از مجلات هفتگی تهران شعری از شاعرهای که از ذکر نامش پرهیز می‌کنم و ظاهراً مقیم مونتانا، سوئیس بود با این مطلع چاپ شد و اشب حریر سرخ به تن کرده‌ام یا - زلف سیاه پُر ز شکن کرده‌ام بیا و بالفور در شماره بعد شعر جوینده‌ای از همین آقای محمد علی بهمنی بچاپ رسید با این مطلع، بیرون حریر سرخ زتن کن که آمد - تن خوابگاه بیکر من کن که آمده و طبعی است که این مناظره بی‌پروا به اصطلاح شوق‌انگیز! جز من بطبع بسیار کسان دیگر مطلوب نیفتاد.

در آثرونگار که من در روزنامه‌های محلی تو و خشکی بطرز جدّ می‌بافتم در مقاله‌ای (شماره ۸۰۰ سال ۱۳۴۴ روزنامه بازار) تقریباً به این مضمون بتعریض نوشتم:

در جامعه‌ای که هادیان و راهنمایان صاحب امتیاز آن! با چندین چراغ راه به ترکستان می‌برند و

۱۳- آقای میرحسینی نوشته‌اند: به گفته بیعتی، قول از مردی نغمه که عبارت بیعتی در تمام نسخ، با از سماع درست، از مردی نغمه می‌باشد برای اطلاع بیشتر به کتب تاریخ بیعتی به تصحیح و حواشی شادروان سعید تقیسی، انتشارات سنبل، آج دوم، ذکر خوارزم، ص ۸۱۱ من ۱۱ که نسخه پیشاری را قراروی داشته و با تاریخ بیعتی تصحیح شادروان ذکر فیاض، حواشی ذکر خطیب رحیم، جلد سوم ص ۱۱۰ مراجعه فرمایند.

راهنامه‌های پُرزرق و برقشان همه حکایت هرزگی و بی‌بند و باری است؛ با رکیک‌ترین کلام و رسواترین تصویر حجاب شرم و عفاف جامعه را می‌درند و نادیده‌ها و ناشنیده‌ها را عیان می‌کنند. و بالاخره در جامعه‌ای که معلمان اجتماعش به سیم آخر زده‌اند و نمایش بالت گل سرخ! ترتیب می‌دهند، متاع اخلاق کالای بی‌مشتري است و جز از راز و رمز لذت و شیوه کامجویی گفتن بی‌هوده گویی و آب در هاون کوفتن است.

البته این حرفها بدان معنا نبود که قلمرو شعر را نمی‌شناختم یا نسبت به هنریات و هجویاتی که در دواوین شعرای متقدم و معاصر فراوان است جاهل و بیگانه بودم، بلکه این اعتقاد صمیمی من است که اخلاق جامعه پرده‌داری و آنچه نهانی است عیان گفتن را مثل آویزان کردن اعلان‌های زنده سینماها در منظر و مرآی عمومی بر نمی‌تابد و شعر یا به تعبیر زیبای دوست عزیز فاضلم آقای عبدالعظیم یمنی «این سیالۀ روح آدمی، در عین دارا بودن جاذبه شور و شیدایی نباید از ظرافت ایهام نهی و بی‌بهره باشد و بصورت مذاب و کشنده در مذاق جان‌جویان نورس و تأثیر پذیر ریخته شود».

بهر تقدیر از آنروز و آن قصه بیش از بیست و شش سال می‌گذرد و امروز شعر گل غربت آنچنان مرا تحت تأثیر احساس لطیف شاعرانه آقای یمنی که بی‌شک به کمال جسم و جان رسیده است قرارداد که ناگزیر به بیان عذر تقصیر شده‌ام، اگر چه سخنی بیراه نگفته بودم تا ملاستی پذیرم، ولی در حال و هوای پیری که تبری جستن از کرده‌ها و گفته‌های دل آزار لازمه مسکبکاری است، واجب دیدم ضمن تشکر از مدیر و دانشمند آینده که این فرصت مغتنم را میسر گردانید از شاعر گل غربت برای آنحرفها که ای بسا هرگز بسمع و نظر ایشان نرسیده باشد حلال بودی بطلبم.

احمدعلی دوست  
(زشت)

## توضیح و اصلاح

- نام دوست محترم آقای باقر ترقی در صفحه ۸۰۱ به اشتباه «باقی» شده است. عذر خواهیم.
- نام دوست محترم استاد میسرالطرازی دوبار در صفحه ۸۵۶ با افتادگی نقطه روی «زه» آمده است و موجب شرمندگی است. نسبت ایشان به شهر طراز است.
- دو نقاشی دوره قاجاری که در صفحات ۸۰۳ و ۸۰۴ شماره پیش به چاپ رسید برگرفته از کتاب *A Persian Caravan* تألیف A. Cecil Edwards (لندن، ۱۹۲۸) است. متأسفانه نقاشی صفحه ۸۰۳ رقم ندارد تا نام نقاش شناخته باشد ولی این نوشته‌ها در آن دیده می‌شود: عالیجاه آقای امیرزا ابراهیم خان فی ۱۲۷۹ در سن سی و شش سالگی ۳۶. در سمت راست بالای سر شکل طفل نوشته است میرزا محمود و سمت چپ بالای سر خادم نوشته است شیخ میرزا جواد بجهت حاضر نبودن خوب نشد.

نقاشی صفحه ۸۰۴ دارای رقم «بندۀ درگاه سلطانی ابوالحسن غفاری کاشانی» است و در فهرست تصاویر کتاب نام صاحب تصویر «آقا یوسف همدانی» معرفی شده است.

□ در صفحه ۸۶۹ کلمه «عهد» غلط و «عمل» درست است.

□ در صفحه ۸۶۸ ضمن توضیح آینده کلمه «ایشان» پس از «ناشران» افتاده است.

□ دووبیتی اول مقاله خانم جانگک جین در صفحه ۶۴۵ شماره پیشین سروده همان خانم است.

## تاریخ نگاری ترجمه در ایران

من در کنار زیباشناسی آلمانی هستم و در یک پروژه دانشگاه «گیسن» تحت پوشش انجمن ملی تحقیقات آلمان قرار دارم. موضوع تحقیقم تئوری ترجمه، وزن و تصویرسازی در شعر از دیدگاه زیباشناسی است و طبعاً نسبت به تحقیقاتی که در ایران در این پیرامون انجام می‌گیرد کنجگار هستم. چندی پیش در سفر به مونترآل، که در کتابخانه مؤسسه مطالعات اسلامی مصاحبه‌ای با محمد قاضی مترجم دیده‌ام که در آن به یک کتاب به قلم آقای داوود نوایی، عضو هیئت علمی دانشگاه کرمان درباره تاریخ ترجمه در ایران اشاره شده بود. آیا شما این کتاب را دیده‌اید؟ آیا مراجع دیگری در مورد تاریخ‌نگاری ترجمه در ایران (از باستان تا به امروز) وجود دارد؟ علاوه بر تاریخ نگاری، آیا در طول تاریخ اظهار نظر عمده و قابل توجهی از سوی متفکرین و حکمای ایرانی انجام گرفته است؟ (مانند رساله مخارج الحروف ابن سینا که در مورد زیباشناسی و مستقیماً توسط وی به مثابه یک ایرانی نوشته شده است).

گذشته از این البته بنده به نحوه انتقال و دریافت آراء و افکار اروپاییان درباره پدیده ترجمه در ایران و در قرن حاضر هم توجه دارم. مثلاً چندی پیش از آقای به نام کاظم لطفعلی پورساعدی در یک مجله کانادایی علوم ترجمه یک مقاله دیدم و این آقای لطفعلی پور گویا عضو کادر علمی دانشگاه تبریز هستند.

به هر حال اگر در مورد یافتن مراجع به بنده کمک کنید متشکر خواهیم شد. اخیراً فدراسیون بین‌المللی مترجمین که ارگان آن به نام «بابل» را شاید دیده باشید با همکاری سازمان «یونسکو» یک کمیته بین‌المللی در مورد تاریخ نگاری ترجمه تأسیس کرده است، ولی متأسفانه از ایران هیچ سازمان یا فردی در این کمیته و در فدراسیون عضویت ندارد. خود بنده عضو انجمن مترجمین ادبی آلمان و همکار انجمن کانادایی علوم ترجمه هستم.

مورد دیگری که در آن به کمک شما نیازمندم کاری است که با آقای پروفیسور لندولت (دانشگاه مک‌گیل، مونترآل) برای آینده نزدیک در نظر گرفته‌ایم و آن ترجمه برخی از متون قدیمی فارسی به زبان آلمانی است. بنده به لحاظ کارم بیشتر به متونی علاقه‌مندم که بتوان از آنها در رشته ادبیات تطبیقی هم استفاده نمود. مثلاً المعجم فی معایر اشعار العجم شمس قیس، دقائق الشعر تاج الحلاوی و چهار مقاله عروضی. شما احتمالاً آقای لندولت را از دوران اقامت ایشان در تهران و کار در شعبه دانشگاه مک‌گیل در تهران (با آقای دکتر مهدی محقق) می‌شناسید و می‌دانید که ایشان بیشتر به حکمت و منطق ایرانی علاقه‌مندند، لذا ما دانشنامه علایی ابن سینا را هم در نظر گرفتیم.

حال سؤال من این است که آیا رساله شما و به ویژه فن شعر شما به فارسی ترجمه شده است یا نه؟ علاوه بر این آیا ابن سینا در مورد مسئله ترجمه و دوزبانه بودن خود وی اظهار نظر کرده است؟ آیا معیار اشعار خواجه نصیرالدین به فارسی نوشته شده و قابل خرید است؟ من تنها عنوان معیار اشعار و نیز رساله فی قوانین صناعة الشعرای ابونصر فارابی را در حاشیه نوشته‌های مختلف دیده‌ام، ولی نمی‌دانم که آیا این اثر هم به فارسی موجود و جدیداً چاپ شده است یا نه؟ به هر حال از کمک شما بسیار ممنون خواهیم بود و باز هم تکرار می‌کنم که رشته اصلی من اصلاً زبان و ادبیات فارسی نیست، بلکه آلمانی است و کار روی زبان فارسی را تنها به طور جنبی انجام می‌دهم.

آینده - نامه این بانوی فاضل چاپ شد تا دارندگان اطلاعات در موضوع تقاضای ایشان به پرسشهای ایشان جواب بنویسند.

Gutenbergstr: 18 C.G.  
3550 Marburg a.d.L.  
GERMANY

## توضیحی درباره نامه فریدون توللی

در مجله آینده (شماره‌های آغازین سال هفدهم) که پشت جلد آن به تصویر استاد دانشمند و دل آگاه انسان والامقام آزاده ودلیر، زنده یاد دکتر غلامحسین صدیقی آراسته بوده، صفحاتی هم مانند شماره پیشین به شاعر توانا و آفریدار، فریدون توللی اختصاص داشت که صد البته بیانگر حسن نیت و حسن حق شناسی آن دوست ارجمند گرامی است.

توضیحاً یاد آور می شود که مخاطب شاعر در (نامه توللی به پرویز خائفی) مرحوم مغفور موهبت الله خائفی وکیل دادگستری شیراز است که از ظریفان و نکته سنجان و خوش صحبتان فارس بود، مردی بلند نظر و کریم و دوستی ثابت قدم و صدیق که خدایش پیامرزا، در آن سالها یعنی تقریباً سی و شش هفت سال پیش که فریدون ناخواسته مقیم تهران بود، غالباً با دوستان در کلبه خائفی می نشستیم و از محضر فیاض او سود می جستیم؛ از فریدون می گفتیم و می شنیدیم. یاد آن روزها به خیر باد که هوای شیراز تا این پایه نشده نبود. مرحوم خائفی قریحه شاعری و ذوق سلیم را از پدر خود، خائف، به ارث برده بود. پرویز خائفی شاعر نام آور معاصر، فرزند پرومند آن پدر است. این وجیزه را با بیتی عبرت آموز از فریدون عزیز می آراییم که بروشی زبان حال این حقیق است:

هر روز دهسندم خیر از رفتن یاری  
من مانده ام اینجا به چه کاری؟ به چه کاری؟

محسن مؤیدی  
(بیرجند)

## کرمانشاه - امپراطوری - فیل هن

آقای ایرج وامقی توضیحی رسا درباره واژه فرمسین و کرمنش که چندی پیش درباره آن اظهار وجود کرده بودم داده بود و در آنجا از تغییرس به ش و ک به ق و آنچه تا بحال گفته شده که شاه کرمان این نام را به کرمانشاه داده یاد کرده بود که یقیناً مورد توجه خوانندگان قرار گرفته است، ولی هنوز برایم مبهم و نامعلوم است که اگر این واژه از نام کرمان شاه لقب بهرام چهارم پادشاه ساسانی گرفته شده، پس پیش از آن نام این محل چه بوده است؟ می دانیم این شهر در نزدیکی طاق بستان (بغستان) قرار دارد که در دوره ساسانیان جنبه مذهبی داشته و در آنجا مجسمه ها و سنگ نبشته ها ایجاد کرده اند، نمی توان قبول کرد که این شهر بی نام بوده است و چطور شد که امیر ساسانی بعد از حکومت کرمان بدین شهر گمنام و بی نام مأمور و منصوب شد که او نام و لقب خود را بدان داد، چرا این منزل

مقام برای امیری که چندی بعد شهریاری شد پیش آمده بود و از همه جالب تر اینکه چطور این نام که تلفظ فارسی دری دارد در زمان ساسانیان و پیش از اسلام هم بهمان نام و تلفظ بیان می‌شده و طی چند قرن تغییری در آن پیدا نشده است. البته واژه کرمانشاهان (جمع کرمانشاه) از ساخته‌های زمانی بعد که ایران تقسیم به ایالات و ولایات شده باید باشد که از تنگی قافیه آن نام را جمع بسته به ولایتی داده‌اند که مرکز آن کرمانشاه بوده و ارتباطی به امرای ساسانی نباید داشته باشد.

از این چون‌ها و چراها بفکری بازگشتم که سالها است در مغزم جنجال دارد و سبب شد که با این صفحات مصدع خوانندگان بشوم.

بنظر اینجانب اغلب تعبیر و تفسیرهایی که دربارهٔ وقایع و اسامی و واژه‌های تاریخ ایران از طرف شرقشناسان و یا ایرانیان می‌شود بر پایهٔ آداب و عادات و رسوم امروزی است و به تغییراتی که طی قرون پیش آمده و تحول اخلاق و رسوم کمتر توجه می‌شود و نتیجهٔ نادرست و گمراه‌کننده گرفته می‌شود، چنانکه در سالهای اخیر عده‌ای احتمالاً بدون سوءنیت وقایع تاریخ ایران را بدون توجه بزمان و مکان چنان و هن آمیز می‌نویسند که آنچه باید افتخارانگیز باشد حقارت آور می‌شود و ناهمبیده اجداد خودمان را مردمی سرکوب شده، حقیر، بی‌اساس و اسیر و برده که تحمل هر زور و رنج و بدبختی را کرده و سر برداشته و دم بر نیاورده‌اند می‌بینیم و حکومت‌های گذشته را در قیاس با آنچه امروز از حکومت توقع داریم و بدون توجه به تاریخ و اوضاع همزمان سایر کشورها سنجیده و در نتیجه با درک امروزی آنها را روشی غیرمعمول می‌شماریم، در صورتی که خوب می‌دانیم ایران سده‌های میانه و پیش از آن از لحاظ فرهنگ و علوم نه تنها از دیگر کشورها عقب نبوده، بلکه با مقایسه با کشورهای اروپائی مردمی فهمیده‌تر و زندگی راحت‌تر داشته‌اند و این وضع لااقل تا پیش از دورهٔ روشنگری Renaissance اروپا با وجود حملات خانمانسوز ترک و مغول و کشتار و خونریزی و غارت آنها که سبب انحطاط و عقب افتادگی طولانی شد ادامه داشته و زندگی مردم ایران از دیگر کشورها بدتر نبوده و از لحاظ فرهنگ بر اکثر آنان برتری داشت.

تاریخ ایرانی هنوز بدست ایرانی با توجه به آداب و رسوم ملی تهیه نشده که راهنمای جوانان باشد. چندین سال پیش دربارهٔ نداشتن دستور برای زبان فارسی و فقدان کتاب لغت و واژه‌نامه مقاله‌ها نوشته شد و خوشبختانه جوانانی که در آنزمان مشغول تحصیل در دانشگاهها بودند و بزرگانی که تحقیقات علمی در این زمینه‌ها داشتند دامن همت بر کمر زدند و زود رفع این نقیصه را کردند و پیشرفت قابل توجه در این زمینه شد و کتابهایی چاپ شد که می‌تواند راهنمای دیگران باشد. در این سالهای اخیر دربارهٔ غزلیات دیوان حافظ شیرازی دهها مقاله و کتاب چاپ شد. ولی هنوز توجهی به تاریخ و جغرافیای ایران و تحقیق دربارهٔ آداب و رسوم و جامعه‌شناسی نشده است، حتی یک کتابخانه در دانشگاهی یا در شهری اختصاص به این رشته‌ها داده نشده که تمام کتابهای مربوط به آن در زبانهای مختلف و تاریخ و کتب مربوطهٔ کشورهای که از ایران در گذشته بنحوی از کتابهای خود یاد کرده‌اند، در آنجا جمع‌آوری بکنند تا در دسترس علاقه‌مندان باشد و آنها را بفارسی ترجمه کنند، تا راهنمای علاقه‌مندان بشود و امکان تحقیق علمی فراهم باشد.

کتابهایی که شرقشناسان و ایران‌شناسان تهیه کرده‌اند و برخی از آنها بفارسی ترجمه شده اگر



مغرضانه نباشد براساس و با توجه به آداب و رسوم ایران نیست. بسیاری از کتابها که ترجمه شده نتیجه زحمات زیاد چاپ گرایان و پاکسانی است که برای اثبات جبر تاریخ سالها و قرن‌ها از تاریخ ملت‌ها را نادیده می‌گیرند تا نظریه اقتصادی خودشان را به اثبات برسانند و آنان که فارغ از این تعصب بوده‌اند مسیحی و یا کلیسی و اروپائی و غیر ایرانی بوده و هستند که مثل هر فردی در قضاوتها تحت تأثیر افکاری که در آنها و نهادشان هست قرار می‌گیرند. در همین شماره اخیر آینده ضمن گزارش محققانه و جالب آقای هاشم رجب‌زاده از ژاپن می‌خوانیم که محقق ژاپنی که مثل سایر محققین ژاپنی در این قرن به گروه خاورشناسان پیوسته درباره مردم اردن براساس معتقدات ژاپنی که احترام بر در گذشتگان و بزرگان است قضاوت کرده و اظهار تأسف می‌کند که مردم آن کشور فقط با دعای خیری درباره گذشتگان خودشان اکتفا می‌کنند، یا جای دیگری محقق ژاپنی دیگری که از ایران دیدن کرده ایرانیان را بمناسبت اینکه به پدر و مادر و بزرگان احترام می‌کنند ستوده است. این نشانی از تأثیر عادات و رسوم شخصی در قضاوت‌های بیگانگان درباره ملل دیگر و تاریخ آنها است.

اگر تاریخچه خواندن سنگ نبشته‌های ایرانی از طرف خاورشناسان مطالعه شود به تأخیرهایی که در خواندن خطوط باستانی روی داد برمی‌خوریم. بدانجهت که تصور می‌کردند آن نوشته از چپ بر راست یا مثل خط چینی از بالا پایین باید خوانده شود، در صورتیکه اگر محقق ایرانی به این کار دست می‌زد اول دلیلی که بفرکش می‌رسید با توجه به ادب سعی می‌کرد آن نوشته‌ها را از راست بچپ بخواند و تأخیری پیش نمی‌آمد. یکی از غلط‌های معمول که احتمالاً از طرف شرقشناسان براساس طرز تفکر و سابقه تاریخ خودشان آغاز شده و از طرف ایرانیان بدون توجه کافی بکار برده شده و می‌شود، امپراطوری خواندن دوره‌های گذشته تاریخ ایران است، در صورتی که از قدیمترین مدارک مورد استناد خود آنها آشکار است که ایران هیچگاه امپراطوری که رژیم سیاسی خاصی است نبوده، بلکه بهر نامی خوانده می‌شده. در فارسی دری بنام ممالک محروسه معروف شده و تا اوائل این قرن این واژه بکار می‌رفته و حتی در قانون اساسی مشروطه یکبار از آن یاد شده است و ممالک محروسه رژیمی است که ارتباطی با امپراطوری که از کلمه imperium, imperon گرفته شده ندارد. آن سیستم و روش در غرب از طرف روم و بیزانس معمول بوده، در حالیکه ممالک محروسه رژیمی بود که بعد از اسلام نیز از آن پیروی شد و عثمانی ممالک مفتوحه خود را بر آن روش با تغییرات کلی که بعد از اسلام در آن داده شده بود اداره می‌کردند. در بین نویسندگان غربی فقط بیک رساله از Nasman Itzkowitz استاد متخصص عثمانی دانشگاه شیکاگو بر خوردم که می‌نویسد: عثمانیها هیچوقت از کشور خود به امپراطوری یاد نمی‌کنند که رژیم است بتلقید از ایرانیان، با توجه به ترتیب مالی و اقتصادی اسلامی، این رژیم بفراموشی سپرده شده و تحقیقی درباره آن نشده بود و فقط بعد از انقراض و در هم ریختن رژیم شوروی که جمهوریهای استقلال خواه آن نخواستند بعد از رهائی از امپراطوری تزار و امپراطوری سویت حتی بصورت کنفدراسیون یا فدراسیون هم با هم مربوط باشند، بر رژیم رضایت دادند که کامنولث می‌خوانند و سابق در فارسی به کشورهای مشترک المنافع ترجمه می‌شد و شباهتی با ممالک محروسه دارد که ما ایرانیان یعنی داریوش بزرگ مبتکر آن بود و متأسفانه نه تنها آنرا بفراموشی سپرده‌ایم، بلکه درباره آن تحقیق نکرده‌ایم و نمی‌دانیم ارتباط فستهای کشور ایران در زمانیکه بصورت ممالک محروسه اداره می‌شد از نظر سیاسی، اقتصادی، نظامی و مالی چگونه بود. چون یقیناً رابطه ایران با هر یک از آن ممالک محروسه با توجه به وضع جغرافیائی و طبیعی آن مملکت پایه‌ریزی شده بود و در نتیجه آن رژیم حکومت مرکزی می‌توانست با کمک آنان با متجاوزین بجنگد:

با تحقیق دربارهٔ ممالک محروسه معنای غلطی که امروز از واژهٔ شاهنشاه استنباط می‌گردد رفع می‌شود و آنرا بقلط امپراطور ترجمه نخواهند کرد. سابقهٔ این کاربرد و ترجمهٔ غلط شاید از نول سلطنت قاجاریه باشد. میرزا ابوالحسن ایلیچی در ترجمهٔ نامه ناپلئون او را شاهنشاه فرانسه نوشته و یقین داشته که شاه قاجار و شاه فرانسه را در یک پایه قرار داده است. تاریخچهٔ واژهٔ شاهنشاه جالب است. در سال ۲۱۹۳ قبل از میلاد فرمانروای ایلام بنام پوزور-اینشو - شینک حمایت پادشاه اکد بنام نرام سین را پذیرفته و بجای زبان ایلامی، زبان اکدی را رسمیت داده و بنام نرام سین پادشاه اکد قبائل جنوب زاگرس را مطیع ساخته بود. پس از مرگ نرام سین جانشین او که نامش شرکلی شرمی بود درگیر مخالفین غرب شد. حاکم فعال ایلام از فرصت استفاده کرد و استقلال خود را اعلام نمود. زبان ایلامی را رسمی کرد و از همه مهمتر نام پادشاه اکد شرکلی شری را بعنوان لقب بنام خود افزود، زیرا معنای آن نام پادشاه عالم یا عالمشاه بود و این همان واژه است که امروز هم بصورت عالمشاه و جهانشاه بر بسیاری افراد می‌دهند. طی قرون این لقب تحول یافت و بعد از دوهزار سال بصورت شاهنشاه برای شهریارانی که بر ممالک محروسه ریاست فائده داشت بکار برده شد. در ممالک محروسه هر مملکت بوسیلهٔ ساتراپ (شهررب) یا شهریان اداره می‌شد و ساتراپ ساتراپها شاهنشاه خوانده شد. اشتباهاتی از این قبیل که بعلمت فقدان تحقیقات علمی در تاریخ گذشتهٔ ایران بوسیلهٔ ایرانیان است توسط مترجمین ایرانی که اطلاعی از سوابق آن کلمات ندارند و ترجمهٔ نوشته‌های خاورشناسان می‌پردازند، سبب گمراه شدن ایرانیان نسبت به اجداد و تاریخ خودشان می‌شود. دربارهٔ ترجمهٔ مقالهٔ بسیار عالی دوست دانشمند آقای دکتر غلامعلی سیار در شمارهٔ پیش تر آینده داشت وهشیار به ترجمان داده بود. مقاله‌ای هم از مرحوم محمدعلی (ذکاءالملک) فروغی دربارهٔ ترجمه بیاد دارم که مثال جالبی آورده بود و سعی می‌کنم تا به بیان ناقص خودم تا حدی آنرا بازگو بشوم. نوشته بود در زبان فرانسه Pain بمعنای نان است، وقتی ما آنرا بفارسی ترجمه کرده و نان بنویسیم خوانندهٔ ایرانی از آن سنگک و لواش تصور می‌کند؛ در صورتیکه فرانسوی با نوشتن Pain چیزی بصورت مکعب مستطیل چهارگوش و ضخیم را در نظر دارد و طریقهٔ مصرف آن دو با هم متفاوت است، یکی را باید برشته کرد و خورد و دیگری را در آبگوش خرد کرده یا با آن لقمه می‌گیریم. تفاوت این دو نتیجه محیط و فرهنگ و بسیار عناصر دیگر است و این تفاوت‌های تاریخ فقط با تحقیق آن از طرف ایرانیان امکان پذیر است.

بحث دربارهٔ تاریخ و ترجمه را تا اینجا کشاندم تا نکته‌ای که سالها ذهن این نویسنده را مشغول داشته در معرض اندیشه خواننده بگذارم. بطوریکه خواننده مطلع می‌داند در سکه‌های اشکانیان واژهٔ فیل هلن ضرب شده که معنای آن ظاهراً دوستدار یونان یا هلنوفیل بودن است و این عنوان برای شهریارانی که یونانیان را از ایران رانده تعجب آور است. اخیراً برای آن پاسخی بنظرم رسیده که در اینجا مطرح می‌کنم، ولی قبلاً برای توضیح باید بعضی برسانم که معمولاً دورهٔ چهارصد ساله بین حملهٔ اسکندر و برقراری ساسانیان را ما بنام اشکانیان یا پارتیان می‌نامیم و آنرا یک سلسله می‌دانیم، در صورتی که اشکانیان از منطقه‌ای و پارتها از منطقهٔ دیگر بودند و احتمالاً دو سلسلهٔ متمایز هستند که چون آنها را بعنوان ملوک الطوائف می‌شناسیم توجهی به تمایز آنها نداشته‌ایم، در حالیکه شهریاران آنها گاه با هم جنگیده‌اند. بهرحال سفر اسکندر به شرق علاوه بر جهانگیری و رقابت با پدرش فیلیپ بمنظور برقراری و ایجاد نظم نوین براساس فلسفهٔ یونان<sup>۱</sup> بود. اگرچه یونانیان پس از تصرف ایران تحت تأثیر فرهنگ آن بسیاری آداب و رسوم خود را تغییر دادند، ولی اسکندر و پس از او جانشینانش در توسعهٔ فلسفهٔ یونان که بر پایهٔ طبیعت و حقوق طبیعی است پافشاری داشتند، حتی بعد از ایجاد

امپراطوری رم این روش در خاورمیانه شام و فلسطین و مصر ادامه داشت و با لفظ هل و هلن Hellen از آن یاد می‌شد و پس از پیدایش دین مسیحی فلسفه یونان و حکمت و فلسفه آن دین در مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند و در مقابل هل و هلن از مسیحیت با واژه جلیله Galilee که محل تولد عیسی بود یاد می‌کردند و این ترتیب تا قرن چهارم میلادی که کنستانتین امپراطور روم به دین عیسا در آمد و آنرا رسمیت داشت ادامه یافت. از آن زمان حکمت و فلسفه دین مسیحی پیشی گرفت و در حالیکه تمدن روم را از آن پس با واژه Hellenistic مشخص می‌کردند، اصول دین مسیح حاکم بود، تا قرن شانزدهم فلسفه یونان بکلی از صحنه خارج بود. در آن قرن و در دوره رنسانس بار دیگر حقوق طبیعی و فلسفه یونان در اروپا ظاهر شد و در نتیجه آن افکار سیاسی آغاز شد که امروز حقوق بشر سازمان ملل و بطور کلی حقوق و قوانین اروپا بر آن پایه و حقوق طبیعی ایجاد شد.

بموقع است برای خوانندگانی که با سابقه هلن آشنا نیستند یاد آورد شوم که هلن و هلن Hellen نام کشوری است که مردم آن و بعضی کشورهای دیگر از جمله آلمان هنوز آنرا بدان نام می‌خوانند و در اسناد بین‌المللی نیز بدان نام یاد می‌شود، در حالیکه دیگران آنرا Grec و ایرانیان یونان می‌نامند.

نام یونان از آنجا شروع شد که اولین برخورد شهریار هخامنشی غرب آسیای صغیر با قبیله‌ای از طایفه و مردم هلن بود که یون Ion خوانده می‌شدند و از آنجهت آنها و سایر مردمی که با آنها همزیان بودند یونانی و سرزمین آنها را یونان خواندند و بنابه همان اصل چون اهالی هلن اولین بار با شهریار هخامنشی که از طایفه پارس بود درگیر شدند، آنان را Pars خواندند و در نتیجه در کتابهای آنها و بعد در اروپا به Pere و پارس معروف شدند، بطوریکه می‌دانیم آریاها بنابر آنچه در وداها هست و ایرانیان طبق گائنها از زمان باستان با طبیعت مربوط بودند و خود را قسمتی از آن می‌دانستند و بدان احترام می‌گذاشتند و با تمادی از عناصر آن راز و نیاز می‌کردند که برای اطلاع از مشروح آن می‌توان به کتاب تاریخ مردم ایران قبل از اسلام استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب صفحات ۴۲-۴۱ مراجعه کرد.

به پیروی از همین فلسفه احترام به طبیعت و حقوق طبیعی بود که کورش بزرگ با تسامح و تساهل نسبت به باور و عقاید مردم سرزمینهای متصرفی برای اولین بار در تاریخ سیاسی جهان آنچه را که نوع امروزی آنرا حقوق بشر می‌خوانند برقرار کرد و ممالک محروسه از آثار آن فلسفه و سیاست بود. این فلسفه طی سلطنت شهریاران هخامنشی تحولی پیدا کرده بود، ولی اساس آن همان حقوق طبیعی بود که پایه فلسفه یونان بوده و بدینجهت نظم نوین اسکندر اگر تغییری هم ایجاد می‌کرد چیز تازه‌ای برای ایران نمی‌آورد. بهر تقدیر شهریاران اشکانی با ضرب واژه فیل هلن در سکه‌های خود بنظر اینجانب دوستداری یونان را بازگو نمی‌کردند، بلکه با آن آزادیخواهی و غیر متعهد بودن به دوگما و ماوراءالطبیعه و بطور خلاصه پیروی از فلسفه یونان را اعلام می‌داشتند. در آن زمان فلسفه یونان آنچنان در زندگی مردم نفوذ کرده بود که سران دین یهود برای جلوگیری از نفوذ آن در افکار پیروان خود و حفظ حکمت و فلسفه دین یهود در صد تدوین تورات و تلموذ برآمدند و بزبان یونانی که در

۱- نمونه‌ای از تکرار تاریخ نظم نویسی است که این روزها بعضی قدرتمندان در صدد ایجاد آن هستند که باز همان نمونه سابق است و امروز بنام دموکراسی تکرار می‌شود.

تمام منطقه معمول شده بود آنها را جمع آوری کردند و شاید پارتهای برای جلب توجه موبدان زردشتی و به پیروی از همان سیاست در زمان اردوان کمک کردند و گانهای و اوستا جمع آوری شد و زنده و پازند نوشته شد و این پشتیبانی موبدان سبب موفقیت پارتیان در مقابل اشکانیان و بعدها ساسانیان برای پارتیان شد.

احمد نوکلی  
(امریکا)

### توضیحی در مورد تفسیر معین

(مربوط به مجله آینده، سال هفدهم، صفحه ۳۳۹).

در مجله آینده، سال ۷۱، ص ۳۳۹ در معرفی تفسیر المعین نوشته شده: «تفسیر المعین، تألیف نورالدین محمدبن مرتضی الکاشانی (متوفی ۱۱۱۵ ق.)... در چاپ متن، به هشت نسخه نگریسته و اعتماد شده، و نسخه مورخ ۱۲۸۲ اساس قرار گرفته است. توضیحات زیر، به عرض خوانندگان محترم می‌رسد: اول - در صفحه عنوان و نیز مقدمه جلد اول تفسیر، صفحه ۷ گفته شده که مؤلف، پس از سال ۱۱۱۵ در گذشته است. دوم - چنانچه در صفحه ۳۱-۳۳ همان مقدمه تذکر داده شده، شش نسخه مورد مراجعه بوده است.

سوم - نسخه اساس طبع، نسخه ۴م بوده، یعنی نسخه کتابخانه مجلس مورخ ۱۱۰۶، که ۱۶ سال پس از پایان تألیف (۱۰۹۰) می‌باشد، و از روی نسخه اصل مؤلف نوشته شده، و نه نسخه مورخ ۱۲۸۲. به این نکته نیز در صفحه ۳۳ مقدمه تصریح شده، و ظاهراً منشأ سهواً، عدم دقت کافی از سوی معرفی کننده کتاب بوده است.

چهارم - تاریخ تحریر نسخه دانشگاه (با رمز ده)، سال ۱۲۸۴ است نه ۱۲۸۲. و این خطای چاپی که به تفسیر راه یافته، باید تصحیح شود (ص ۳۳ مقدمه).

همچنین در اثر خطای صفحه آرای، اشتباهی در متن روی داده، بدین ترتیب که در صفحه ۱۴۰ کتاب، اولین سطر مصحف (عندالله...) باید پس از سطر ششم (ان تکبوه...) بیاید. در مورد این اشتباه نیز - گرچه اولاً متوجه مسئول صفحه بندی و متولیان فنی کتاب است - از محضر مقدس صاحب قرآن طلب عفو می‌کنم.

پنجم - بهتر بود تذکر داده شود که مؤلف این تفسیر، نوه برادر فیض کاشانی است، و کتاب خود را به عنوان «ملخص تفسیر صافی» نوشته است. (تفسیر معین، ج ۱، ص ۹).

ششم - یکی از نسخه‌های مورد مراجعه در تحقیق کتاب، نسخه ۵م بوده، که مشخصات آن در صفحه ۳۲ آمده است. در زمان تحقیق، فقط نسخه نیمه دوم کتاب (از کتابخانه آستان قدس رضوی) در دسترس بود، که از سوره بنی اسرائیل تا آخر قرآن را دربردارد. حواشی این نیمه نسخه، جملگی در تفسیر نقل شده است.

پس از چاپ کتاب، به نیمه اول این نسخه (جلد اول تفسیر، شامل اول تفسیر تا آخر سوره حجر) در کتابخانه ملک دسترسی حاصل شد. از آنجا که آخر این نسخه افتادگی داشته، کاتب و دیگر مشخصات نسخه تاکنون شناخته نشده بود، که بعداً با ضمیمه به نیمه دوم شناخته شد. امید است در چاپهای بعدی تفسیر، حواشی نیمه اول نسخه ۵م نیز درج گردد. والحمدلله رب العالمین. حسین درگاهی



## محمدعلی توفیق

در بهمن ماه گذشته، محمدعلی توفیق که مدت یک ربع قرن از اعضاء فعال جامعه مطبوعات بود، دارفانی را بدرود گفت.

حسین توفیق، یعنی توفیق بزرگ که مؤسس هفته نامه توفیق بود، در شب عاشورای سال ۱۳۵۸ قمری مطابق ۲۹ بهمن ماه ۱۳۱۸ شمسی در تهران به رحمت ایزدی پیوست و از آن تاریخ به بعد، محمدعلی توفیق که یگانه فرزند آن مرحوم و کارمند بانک ملی ایران بود، ادامه انتشار توفیق را عهده دار شد. این هفته نامه فکاهی در حدود چهارده سال به مدیریت شادروان محمدعلی توفیق انتشار یافت و مخصوصاً از شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه از ایران رفت و قلم آزاد شد، توفیق با اینکه به هیچ حزب یا جمعیتی بستگی نداشت از تندروترین جراید به شمار می رفت. مطالبی را بر ضد دربار و دولت های وقت، چنان بی پرده منتشر می کرد که امروز مطالعه دقیق شماره های آن دوره توفیق شاید در روشن ساختن برخی از قسمت های تاریخ عصر پهلوی مؤثر باشد. به علت همین تندروی زیاد، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محمدعلی توفیق به شدت مغضوب واقع شد و جماعتی از او باش به خانه وی ریختند و هر چه یافتند زدند و شکستند و از بین بردند. من باب مثال چرخ خیاطی زینگر را که بدنه ای پولادین دارد چنان بر زمین کوبیده بودند که هر تکه آن در یک گوشه دیده می شد. حتی می خواستند خانه را هم آتش بزنند. الآن درست به خاطر ندارم که این کار را هم کردند یا نه. متعاقب این تباهکاری محمدعلی توفیق نیز بازداشت شد و به قلعه فلک الافلاک تبعید گردید و مدتی بیش از یکسال در آن جا شکنجه دید و عذاب کشید. سپس به تهران منتقل شد و مدت کوتاهی هم در پایتخت زندانی بود. سرانجام به شرطی آزاد شد که دیگر هیچگونه فعالیت سیاسی نداشته باشد. بدین جهت آن مرحوم تا واپسین دم حیات خانه نشین بود.

قدر او و هفته نامه توفیقی که چهارده سال به مدیریت او منتشر شده، از چند جهت ناشناخته مانده است.

خود او گذشته از اینکه مغضوب بود و حق هیچگونه فعالیت سیاسی نداشت، اصولاً مردی اجتماعی محسوب نمی شد و انزوا و گوشه گیری را ترجیح می داد.

مطالب توفیق های آن دوره چهارده ساله هم به قدری زننده بود که مراجعه به آنها و نقل مطالب

آنها در رژیم گذشته در دسر ایجاد می‌کرد. از این گذشته، دوره جدید هفته نامه توفیق که زیر نظر برادران حسن و حسین و عباس توفیق انتشار می‌یافت چنان به اوج رونق و شهرت رسید که بر روی توفیق‌های دوره گذشته سایه‌ای سنگین انداخت و آنها را به دست فراموشی سپرد.

شادروان محمدعلی توفیق شخصاً اهل قلم نبود و به انجام کارهای فنی بیش از کارهای ادبی دلبستگی داشت. در خانه خود زیرزمینی را تبدیل به کارگاه فنی کرده بود و در آنجا تعمیر تلفن و دستگاه‌های دیگری از این قبیل را که تعلق به دوستانش داشت به رایگان انجام می‌داد. هزینه زندگی وی نیز از کرایه مختصر یکی دو مغازه و حقوق بازنشستگی که از بانک می‌گرفت تأمین می‌شد. شادروان محمدعلی توفیق هیچگونه آلودگی نداشت. دود سیگار هرگز از گلوئی او پایین نرفته بود. به مشروب هرگز لب نزده بود و من که چند سال، گذشته از همکاری نزدیک با او، حکم صمیمی ترین دوست او را نیز داشتم و با یکدیگر حریف حجره و گرمابه و گلستان بودیم هرگز ندیدم که او علاقه‌ای به هیچگونه فساد نشان دهد.

به علت همین پاک زیستن، هشتاد و یک سال با تندرستی کامل به سر برد و روز سه‌شنبه هشتم بهمن ماه ۱۳۷۰ شب، پس از صرف شام، مطابق معمول به مطالعه روزنامه پرداخت و جدول آنرا هم حل کرد و صحیح و سالم به بستر رفت و خوابید. این خواب، دیگر بیداری از پی نداشت و خانواده او صبح دریافتند که به خواب ابدی رفته است.

داغ وفات او همه را داغدار کرد  
 یازان خویشان، همه راه سوگوار کرد  
 کاری، که هر که داشت بدان افتخار کرد  
 کوشید و هر چه داشت درین ره تار کرد  
 طی طریق با قدمی استوار کرد  
 هشتاد داد و جامعه را هوشیار کرد  
 پاداش خدمتی که در آن روزگار کرد  
 در روز یاشی سفر از این دیار کرد  
 یا در بهشت یا به جهنم قرار کرد  
 خود جای آنجهانی خویش اختیار کرد  
 سوی جحیم یا که جنان رهسپار کرد  
 او را به حسن عاقبت امیدوار کرد  
 فردوس جای مردم پرهیزگار کرد  
 مزد آن گرفت جان برادر، که کار کرد

توفیق رفت و دیده ما اشکبار کرد  
 با رفتنی که رفتن بی‌بازگشت بود  
 جای تمول، از پدر خود، به ارث برد  
 در نشر هفته نامه توفیق، سال‌ها  
 اما زبایداری خود دست برنداشت  
 توفیق بار او شد و با طنز و انتقاد  
 شد روزگار او مبه از دست ناکسان  
 این نکته روشن است که هر مرد یا زنی  
 و آنجا که می‌رسند به اعمال این و آن  
 اما چو نیک درنگری، در همین جهان  
 کردار نیک یا که بدما، من و تو را  
 آن شاهراه خیر، که توفیق می‌سپرد  
 پرهیزگار بود و، خداوندگار نیز  
 شد مزد کارهای نکویش نعیم خلد

#### ابوالقاسم حالت

آینده

امروز چهارم آبان ۱۳۷۱ - که این لوراق غلط‌گیری می‌شد خیر وفات ابوالقاسم حالت که در گذشته است منتشر شد. حالت از شاعران طنزپرداز طراز اول و از نویسندگان و مترجمان ارزشمند بود. درگذشتن نامه دروغ است. روشن شد.

البته سرگذشت او در شماره‌های آینده درج خواهد شد. درگذشت او را به جامعه طنزپردازان

تسلیم می‌گوئیم.

## دکتر محمد کاظم اسکوئی



صبح روز پانزدهم تیر ماه ۱۳۷۱ در گوشه‌ای از محوطه شمالی ساختمان اصلی بیمارستان هزار تختخوابی گروهی انبوه از افراد کادر آموزشی شاغل و غیر شاغل، پرستاران، بهیاران، کارمندان و کارکنان این عظیم‌ترین مجموعه پزشکی ایران برای وداع با دکتر محمد کاظم اسکوئی، یکی از برجسته‌ترین و محبوب‌ترین جراحان مرکز خود، با دلهای ضمزده و سکوئی سنگین حلقه وسیعی ساخته بودند که در میان آن تصویری از چهره مهربان او دیده می‌شد که شاخه‌های سفید گلابول آن را دربر گرفته بودند. در گوشه‌ای از این جمع همسر مهربانش مانند همیشه موقر و خوددار با دخترش مریم همراه با جمع بستگان و دوستان جای گرفته بودند.

دکتر اسکوئی بیش از بیست و پنج سال در بخش جراحی سرطان کار کرده بود و همه افراد این مرکز هر روز او را دیده بودند که با صورت نجیب و دلپذیرش و لباس مرتب و آراسته با قدمهای آرام به بخش سرطان می‌رفت. خانم دکتر سمیعان همسر مهربان او را هم خوب می‌شناختند که سالها در همین مرکز بعنوان سرپرست گروه بیهوشی کار می‌کرد و نمونه وظیفه‌شناسی و کاردانی بود. چندی نیز معاون آموزشی این مرکز بود و در راه تکمیل کادر آموزشی آن کوشش فراوان مبذول داشت.

وداع با دکتر اسکوئی باری بود پس سنگین و فقدانش خلأیی غیر قابل جبران در میان دوستانش بجای گذارد و جامعه جراحی ایران ناگهان یکی از ستونهای استوارش را شکسته یافت. سال شمار زندگی اش چنین خلاصه می شود.

کازم اسکوئی در سال ۱۳۱۷ در شهر مقدس مشهد بدنیا آمد. پدرش از بازرگانان سرشناس و معتبر آن شهر بود. کازم در یازده سالگی به همراه والدین به تهران آمد و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان شرف به پایان برد. پدرش که دیر صاحب اولاد شده بود سرپرستی و غم خواری یگانه فرزندش را با محبتی زایدالوصف و توأم با وسواس بهمهده گرفت. این نوع محبت زیاده از حد طبعاً آزادی عمل را تا حدودی در زندگی اجتماعی از فرزند سلب می کند و گاه به طغیان و عصیان می انجامد، ولی دکتر اسکوئی اهل طغیان و عصیان نبود و برای محبت پدری ارج و شأن والا می قایل بود. همیشه داستانهای شیرین و جالب از این دوران نقل می کرد که جنبه طنز بسیار قوی داشت و طبع انتقادی لطیف، بی آزار و متحمل او را بخوبی نمایان می ساخت.

در سال ۱۳۲۶ در دانشکده پزشکی تهران نامنوسی کرد و در سال ۱۳۲۲ فارغ التحصیل این دانشکده شد. در دوران تحصیل پزشکی با همسر آینده خود آشنا شد و پس از ازدواج برای گذراندن دوران تخصص بهرامی هم رهسپار ایالات متحده آمریکا شدند.

دکتر اسکوئی دوره انترنی را بمدت یکسال در بیمارستان وانگل وود در نیوجرسی پایان برد و دوره «رژیدنتسی» و «جیپ رزیدنتسی» جراحی عمومی را به مدت چهار سال در بیمارستان «مرسی» در ایالت «اهایوه» گذراند. برای کسب درجه فوق تخصص در جراحی سرطان عازم نیویورک شد و مدت یکسال در بیمارستان «موریال» که یکی از معتبرترین مراکز جراحی جهان است بکار پرداخت.

پس از بازگشت او به ایران، دکتر هاشمیان بخش جراحی سرطان را در بیمارستان هزار تختخوابی بنیان نهاده بود و دکتر اسکوئی به اتکاء صداقت و اخلاق شایسته و پشتوانه علمی محکمی که داشت توانست به آسانی موافقت ایشان را جلب کند و در بخش جراحی سرطان بکار مشغول شود. این بخش با انضباط کامل توأم با آزادمنشی خاص دکتر هاشمیان اداره می شد و دکتر اسکوئی بزودی یکی از محبوبترین افراد کادر آموزشی این مرکز پیشرفته علمی گردید. روابطش با دکتر هاشمیان علاوه بر رئیس و مرئوس دوستانه و صمیمانه بود و باگذشت زمان به دوستی بسیار صمیمانه و عمیقی بدل شد که تا پایان عمر دکتر اسکوئی بدون خدشه دوام یافت.

دکتر اسکوئی درجات استادیاری و دانشیاری را پشت سر نهاد و به مقام استادی دانشگاه تهران که آرزوی قلبی و باطنی و بالاترین مقام مورد نظرش بود نایل آمد. چندین سال رئیس گروه جراحی بیمارستان هزار تختخوابی بود و با ادامه و تکمیل برنامه های قلبی تحرک قابل ملاحظه ای در بخش های جراحی بوجود آورد.

دکتر اسکوئی در هر مقامی بود همیشه همان دکتر اسکوئی بود: دوست داشتنی و قابل احترام. معلمی بود مهربان، صدیق و دلنواز. در مسایل علمی دقت نظر و قضاوت های صحیح داشت. آنچه می گفت مستند و متکی بر اطلاعات علمی اش بود که هر روز با مطالعه بر ذخایر آن افزوده می شد. از قدرت انتقادی خوبی برخوردار بود. استادان فن رشته های مختلف جراحی سرطان جهان را می شناخت. مقالات و گزارش های آنان را بدقت مطالعه می کرد. از مجموعه این نظریات روشی ترکیبی و ابداعی برای کار خود فراهم می ساخت. در جراحی پستان و غده تیروئید و جراحی، کولون، صاحب نظر و مبتکر بود و نظریات خود را با دلایل محکم و متکی بر موازین عقلانی ارائه می داد. مشارکت در مجامع و کنگره های جراحی را در ایران بر خود واجب می شمرد و حتی الامکان در کنگره های معتبر خارجی



شرکت می‌جست و در مراجعت بدون تظاهر و فضل فروشی همکاران و شاگردان خود را در جریان آخرین تحولات قرار می‌داد. رفتارش با آنان بسیار دوستانه و صمیمانه و توأم با احترام متقابل بود، حتی ارشاد واقعی بر کلیه شاگردانش داشت که بسیاری از آنان امروز در زمره بهترین جراحان این دیار محسوب می‌شوند. برای پیشبرد کار در بیمارستان هرگز به تحکم و عتاب و خطاب متوسل نمی‌شد. آنچه می‌خواست با احترام و ادب می‌خواست و همه از جان و دل خواسته‌هایش را انجام می‌دادند. دلسوزی‌اش نسبت به بیماران زیانزد بود. وخامت حال بیمارش آرایش و آسودگی را از او سلب می‌کرد. روز و شب آرام نداشت. مدام در صدد تسلی بستگان بیماران برمی‌آمد و این محبت و غمگساری را بحدی می‌رساند که اگر یکی از بیمارانش از عواقب عمل جراحی از دست می‌رفت، باز بستگانش مرید او بودند و می‌دانستند که آنچه در توان داشته است برای نجات بیمار مضایقه ننموده است. چنان ذخیره‌ای از محبت در سینه داشت و چنان بی‌مضایقه و از صمیم قلب آن را عرضه می‌داشت که همه را مفتون خود می‌ساخت.

در زندگی خانوادگی بسیار خوشبخت و دلباخته همسر و فدایی فرزندانش مریم و علی بود. در میان خانواده همسرش قدر و شأن والای خود را داشت و همه افراد خانواده شیفته و دوستدار او بودند. چهل سال زندگی خانوادگی‌اش به همین منوال در نهایت سعادت و شادکامی سپری شد. وابستگی شدید به دوستانش از خصوصیات اخلاقی او بود و روابط انسانی و عاطفی عمیق با آنان برقرار می‌کرد. صفات خوب دوستانش را همیشه در مد نظر داشت و کمبودها و عيوب آنها را با دیده اغماض می‌نگریست و از هیچکس کینه‌ای بدل نمی‌گرفت. از مشکلات و گرفتاریهای دوستانش همیشه گویا می‌شد و با عقل سلیمی که داشت از راهنمایی و کمک دریغ نداشت.

هشت سال قبل از آنکه دیده از جهان بریند به بیماری وخیمی دچار شد و خود از ابتدا بر وخامت آن آگاهی کامل داشت. مبارزه‌های مردانه و کم نظیر را با بیماری آغاز نمود. آرزوهای بلند داشت و هرگز یأس و نومیدی بخود راه نداد. جای یأس و نومیدی بود، ولی دکتر اسکوتی آنقدر به زندگی و زیباییهای آن، به همسر و فرزندانش، به دوستان و نزدیکانش، به طبیعت و شگفتی‌های آن، به سرزمین ایران و ذوق و فکر ایرانی و حرفه‌اش علاقه داشت که حتی المقدور بیماری خود را ندیده می‌گرفت. تا سال آخر زندگی‌اش ورزش می‌کرد، جراحی می‌کرد، در مجالس و محافل دوستان با روحیه‌ای شاد و قوی شرکت می‌جست و مایل نبود که مسئله بیماری‌اش ملال دوستان و اطرافیانش را باعث شود. سهم همسرش در این مبارزه بسیار عظیم و بی‌نظیر بود. سالها غم سنگین و نهفته خود را در دل نگاه داشت و با روئی بگشاده تا پایان راه از همقدمی و همراهی او پای نکشید.

دکتر اسکوتی در لحظه‌های سخت بیماری به نقاشی و شعر که از قدیم بدانها علاقه داشت روی می‌آورد. تابلوهای زیبا ساخته است و اشعار لطیفی از او باقی مانده است. به ادب و فرهنگ ایران علاقه فراوان داشت. مانند همه ادب دوستان ایران شیفته حافظ و کلام سحرانگیزش بود. از شعرای معاصر ارج فراوان به فریدون مشیری می‌گذاشت.

با یسرفت بیماری چندین بار تقاضای بازنشستگی کرد، ولی هربار با اصرار شاگردانش که هر لحظه حضورش را در بخش مختص می‌شمردند تقاضایش را پس می‌گرفت. بالاخره در سال ۱۳۶۴ با بازنشستگی او موافقت شد و سالهای آخر عمرش را به منظور درمان و کنترل بیماری بالاجبار و برخلاف میل باطنی‌اش در خارج از ایران گذراند. برای کسی که ایران عزیزترین سرزمین جهان بود، زندگی در غربت و دور از این مردمی که زوایای قلوب آنان را خوب می‌شناخت بسیار مشکل بود و درینا دور از وطن چشم از این جهان بریست. مرگش بسیار زودرس بود و نابهنگام، بیش از ۶۲ سال نداشت که

خانواده و دوستانش را داغدار ساخت.

این مقوله غم‌انگیز را با ذکر این نکته پایان بریم که در دنیای ما فراوانند افرادی که به اتکاء در زندگی و تبحر در حرفه خود اطمینان و رسمی کسب می‌کنند و فراخور نبوغ حرفه‌ای خود نامی زودگذر یا دیرپای از خود بجای می‌گذارند، ولی آرامستگی به صفات برجسته انسانی و برخورداری از عواطف رقیق و مقام والای اخلاقی موهبتی است که طبیعت با بخل و حسد و نهایت صرفه‌جویی در انسانها به ودیعه می‌گذارد. بدون آنکه سخن گزاف گفته یا قصد جمله پردازی و بازی با الفاظ درکار باشد باید اذعان کرد که دکتر اسکونی از کمیاب‌ترین افرادی بود که طبیعت هیچگونه اسماک و مضایقه‌ای در حقش روانداشته بود. کسانی که او را از نزدیک شناخته بودند بخوبی می‌دانند که این گفته تا چه حد به حقیقت نزدیک است. صاحبان اینگونه خصال پسندیده روز بروز کمیاب‌ترند و دکتر اسکونی واقعاً از برگزیدگان بود و رفت. روانش شاد باد که یادش همیشه برای دوستانش زنده و پایدار خواهد بود.

دکتر محمدعلی میر - دکتر علی محمد میر

### درگذشت محیط ادب

روزهایی که این شمارهٔ مجله صفحه‌بندی می‌شد استاد نامور پژوهشهای ایرانی - سید محمد محیط طباطبایی - به سن نود سالگی درگذشت. دوستان او و ادیبان زبان فارسی، مجلهٔ آینده و مدیر آن که همیشه از فیض قلم و دانش او بهره‌ور بوده‌اند، همه درین واقعه سوگوارند و شادی روان آن دانشمند ارجمند را خواستارند و به فرزندان ارجمندش مخصوصاً احمد محیط طباطبائی و برادرانش آقایان عبدالعلی (فنا) و عبدالحسین توحیدی تسلیت گفته می‌شود.

تأثرات مدیر مجله بدین مناسبت در شمارهٔ آینده درج خواهد شد. عکس آن شادروان برای گرمای داشت خدمات بسیاری که در راه زبان فارسی از پنجاه سال پیش به این سوی انجام داده است بر روی جلد به چاپ می‌رسد.

### سوگهای دیگر

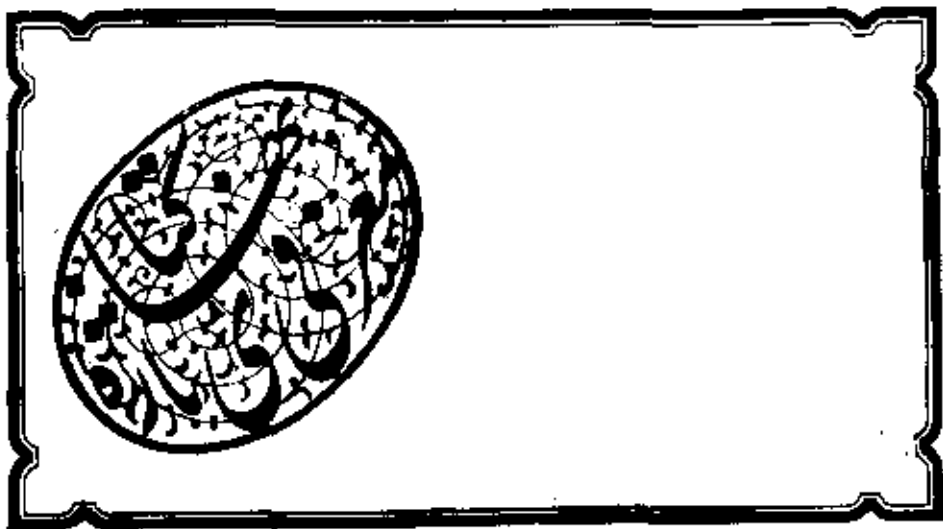
در چند ماهی که انتشار مجله به تعویق افتاد چند تن از فضیلتی کشور درگذشته‌اند. نامهای آن بزرگواران نوشته می‌شود تا در شمارهٔ دیگر به آوردن شمه‌ای از سرگذشت آنان بپردازیم.

□ دکتر محسن حسیا استاد دانشگاه تهران که مدیر مجله زیر دست او و به لطف او به کارکنابرداری پرداخت و از سال ۱۳۲۴ که در دانشکدهٔ حقوق تدریس زبان فرانسه می‌کرد ارادت و ورزی به او را پیشه کرد خدایش بیامرزد که نمونهٔ والا و هنرشناس و مظهر کردار و رفتار نیک بود.

□ دکتر بهرام فردوسی استاد دانشگاه تهران و از متخصصان فرهنگ ایران باستان مخصوصاً در زمینهٔ زبان پهلوی.

□ حسینعلی ملاح موسیقی‌شناس و موسیقی‌نواز و شاعر.

□ دکتر ربیع بدیمی استاد جغرافیا در دانشگاه تهران.



## شاهنامه

به کوشش جلال خالقی مطلق. مجموعه متون فارسی. زیر نظر احسان یادشاطر (مسلطه نو، ش ۱)

Persian Heritage Foundation/ Bibliotheca Persica

دفتر یکم، نیویورک، ۱۳۶۶-۳۴، ۳۵۸، ۱ × ص.

دفتر دوم، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹-۱۲، ۲۹۱، ص.

پخش کننده: Mazda Publishers

تردید و ضمنی نباید داشت ازین که گفته شود چاپ شاهنامه به تصحیح و اهتمام دکتر جلال خالقی مطلق یکی از ارزشمندترین و شایسته‌ترین کارهایی است که در ارائه شاهنامه درست انجام شده است. شاهنامه‌های چاپ ترنر ماکان (انگلیسی)، موهل (فرانسوی)، فولرس (آلمانی)، شوروی ارزشی دیگر داشته‌اند و این شاهنامه ارجحی دیگر.

زیرا نخستین شاهنامه‌ای است که توسط دانشمندی ایرانی براساس روش علمی و مبتنی بر نسخه‌های قابل اعتنا (از جمله نسخه فلورانس) و با اسلوبی روشن و گویا در آوردن نسخه بدلها تصحیح شده است و به صورت آراسته و خوش چایی به دسترس رسیده است.

دکتر یادشاطر نوشته است: «این طبع از نوع چاپخانه‌ای که در آن نسخه قدیمتر را متن قرار بدهند و به ثبت نسخه بدلها در حاشیه بنده کنند و فقط احيانا اشتباه فاحشی را در متن اصلاح نمایند نیست. متن کنونی متن سنجیده و پیراسته‌ای است بر پایه دوازده دستنویس اصلی و سه دستنویس فرعی و همچنین ترجمه عربی بنداری...»

خالقی مطلق هم به تفصیل در دوازده بند روش تصحیح متن را در مقدمه گویای خود برگفته است.

نسخه‌های اصلی که خالقی مطلق در فهرستی معرفی می‌کند مورخ است میان سالهای ۶۱۴ (فلورانس) تا ۸۹۴ (برلین).

در مقدمه جلد دوم فهرست سی و یکم نسخه دیگری که مصحح بررسی و ارزشیابی کرده و از رده سنجش برکنار آورده آمده است و آنها میان سالهای ۷۴۱ تا ۹۰۲ هجری است.

## ویس و رامین چاپ توکیو

Tokyo University of Foreign Studies, 1991

خانم امیکو اکادا استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه زبانهای خارجی توکیو موفق شده است که با کمپیوتر پژوهش نویسی را درباره ویس و رامین منتشر کند.

این کتاب در سه دفترست. بخش اول حاوی توضیحاتی است به زبان فارسی درباره چگونگی طرح و روش اجرای آن که کاش ایشان تلخیصی از آن را در چند سطر به فارسی به چاپ رسانیده بود. سپس فهرست، الفبائی واژه‌ها به خط فارسی می‌آید با تعداد به کار رفته هر یک از کلمات. پس از آن فهرست بسامدی می‌آید به ترتیب اعداد و کلمه فارسی مربوط به آن. بطور مثال معلوم می‌شود که «وه» ۳۵۵۳ و «ازه» ۲۳۸۱ بار و «نام» ۱۰۳ بار و «سرو» ۱۰۱ بار و «خستگان» ۳ بار آمده است.

بخش دوم فهرست الفبائی کلمات است بانسان دادن محل وقوع هر کلمه در بیت.

بخش سوم متن ویس و رامین است با شماره بندی بندها و ابیات. کوشش خدمت گرانه خانم اکادا به زبان فارسی تحسین انگیزست.

## فهرست نسخه‌های خطی فارسی در آکادمی علوم تاجیکستان

جلد ششم - دوشنبه، ۱۹۸۸. رحلی کوچک. ۳۷۰ ص.

این خدمت گرانقدر توسط و زیر نظر مرحوم عبدالغنی میرزایف آغاز شد و اکنون به ششمین جلد رسیده است. درین جلد ۴۴۴ (شماره ۱۹۲۹ تا ۲۳۷۲) نسخه معرفی شده است. این جلد به لغتنامه‌ها - نحو و صرف و دستور و عروض - معما - ترسلات - پزشکی - ریاضیات - هیأت و نجوم - علوم عملی اختصاص دارد.

## کتابهای فارسی در امریکا

سالی چندست که چند مؤسسه ایرانی در کشور امریکا کتابهای فارسی چاپ ایران را می‌فروشند و برای معرفی کتابها فهرستهایی منتشر می‌کنند. طبعاً این فهرستها کمک به کتابخانه‌ها و کتابتاسانی است که برای دانشگاهها و کتابخانه‌های امریکا کتاب تهیه می‌کنند. فهرستهایی که ما دیده‌ایم عبارت است از:

□ فهرست کتاب سال ۱۳۷۰: کتابفروشی ایران (واشنگتن) چاپ سال ۱۳۷۰ به نظم

موضوعی

Iran Books, 8014 Old Georgetown Road, Bethesda, MD 20814.

□ پیام مزدا. انتشارات مزدا. فهرستی است فصلی به دو زبان فارسی و انگلیسی حاوی نام کتابهای آن انتشارات و کتابهایی که از ایران وارد می‌کند.

Mazda Publishers, P.O.Box 2603

Costa Mesa, CA 92626.

□ پیک کتاب. از انتشارات شرکت کتاب. فهرست به نام الفبائی کتابها و نام الفبائی مؤلفان.

Ketab Corp. 1387 Westwood Blvd.

Los Angeles, CA 90024

□ روزنه‌ای به کتب فارسی، انتشارات صبا (نیویورک) با همکاری انتشارات روزنه (تهران).  
فهرست بهار ۱۳۷۰ و فهرست پاییز ۱۳۷۰ در دو دفتر.

Saba, 18 East, 4 st. suite 1904

New York, NY 10017

### دو کتاب از سلسله اسلامیات فرایبورگ

- ۱ -

#### DAS SENDSCHREIBEN AL- QUŞAYRIS ÜBER DAS SUFITUM

Eingeleitet, übersetzt und kommentiert von Richard Gramlich. Wiesbaden, Franz Steiner Verlag. 1989. 659 S. (Freiburger Islamstudien. Band XII).

دوازدهمین جلد از سلسله انتشارات اسلامی دانشگاه فرایبورگ (آلمان) که استاد دکتر هانس روبرت رویسر بنیادگذار آن است، ترجمه رساله قشیری به تصنیف زین الاسلام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک قشیری نیشابوری استوائی است.

گراملیخ مترجم این متن از بزرگان تصوف اسلامی شناسی آلمان است. کتاب سه جلدی او درباره سلسله‌های صوفیه در دوران تاریخی و در زمان ما از امهات کتب مرجع درین زمینه است. پس از آن به ترجمه عده‌ای از کتب متصوفه پرداخت. سوانح احمد غزالی و کیمیای سعادت، کتاب اللمع ابونصر سراج و عوارف المعارف سهروردی را به آلمانی ترجمه کرد.

در ترجمه رساله قشیری ابتکاری کرده و پس از هر بند از آن رساله ارجاعات توجیهی و توضیحی و مدارک آن مطلب را با حروف ریزتر از مآخذ و مراجع نقل کرده است.  
تفصیل فهرستهای کتاب که به شیوه پژوهندگان آلمانی است حیرت آور است.

- ۲ -

#### SCHALGLICHTER ÜBER DAS SUFITUM

Abu Nasr as- Sarrajs Kitab al- Luma, eingeleitet, übersetzt und kommentiert von Richard Gramlich. Wiesbaden, Franz Steiner verlag. 1990. 676 S. (Freiburger Islamstudien. Band XIII).

تازه‌ترین کتابی که از کارهای ریشارد گراملیخ دریافت شد ترجمه کتاب اللمع نوشته ابونصر سراج عارف مشهورست که آن را گراملیخ از زبان عربی به آلمانی درآورده و به مانند ترجمه رساله قشیری مدارک و منابع مربوط را که یافته است زیر هر بند مطلب مندرج ساخته است.

### ABSTRACTA IRANICA

Studia Iranica, Supplement 12 (1989). Paris, Institut Français de Recherche en Iran. 1989. 299p.

درین جلد یکهزار و هشتاد کتاب و مقاله که مرتبط با مطالعات ایرانی است معرفی شده است. بیگمان این سلسله از مهمترین و بهترین مراجع ایرانشناسی است و خوشبختانه سال به سال بر مزایای آن افزوده می شود. خوانندگان باید به یاد بیاورند که بنیادگذار آن آقای فوشه کور استاد دانشگاه پاریس است و اکنون آقای برنارد هورکاه با پشتکار و شور تمام به انتشار آن ادامه می دهد.

### THE AGA KHAN PROGRAM FOR ISLAMIC ARCHITECTURE

A Century of Princes. Sources on Timurid History and Art. Selected and Translated by W.M. Thackston. Cambridge (U.S.A), 1989. 394p.

این کتاب سودبخش همزمان نمایشگاهی که از هنر تیموری در واشنگتن و لوس آنجلس تشکیل شد انتشار یافت. موضوع کتاب معرفی و ترجمه مطالبی است از کتبی که برای تاریخ و هنر عصر تیموری اهمیت دارد. کتاب در دوبخش است.

تاریخ و تاریخ نگاری - درین بخش که قسمتهایی از تذکره دولتشاه سمرقندی (ص ۱۱ تا ۶۳) و ظفرنامه شرف الدین علی یزدی (ص ۶۳ تا ۱۰۱) و حبیب السیر خواندمیر (ص ۱۰۱ تا ۲۳۷) و متن ارزشمند وقایع اروق سلطان غازی امیر تیمور گورکانه از روی نسخه منحصر در توبقایی سرای (ترکیه) (ص ۲۳۷-۲۴۶) و بایرنامه (ص ۲۴۷-۲۴۸) و سفر غیاث الدین نقاش به چین در عهد بایسنقر از روی مطلع السعدین (ص ۲۷۹-۲۹۷) و سفر کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی به کالیکوت (هند) (ص ۲۹۹-۳۲۱) ترجمه شده است تا در دسترس محققان خارجی که فارسی نمی دانند باشد.

هنر - درین بخش ترجمه عرضه داشت کتبخانه - دیباچه دوست محمد بر مرقد بهرام میرزا - دیباچه مالک دیلمی به مرقد امیر حسین بیگ - دیباچه میر سیداحمد بر مرقد امیر نجیب بیگ - بخشی از تاریخ رشیدی دو غلات - دیباچه میر علیشیر نوایی بر غرائب الصغیر (دیوان خودش) - عذرخواهی سلطان حسین میرزا (که نخستین بار تورخان گنجهای آن را معرفی کرد از روی متن جغتایی) آمده است. در هر یک نکاتی از نگاه هنری و مطالبی در هنر دوستی و هنرپروری تیموریان مندرج است.

کتاب با واژه نامه ای از کلمات فارسی و جغتایی که معانی انگلیسی برای آنها داده شده خاتمه پذیرفته است.

تعجب است که مترجم در صفحه ۲۷۹ نام کتاب سمرقندی را به اشتباه مجمع السعدین آورده است به جای مطلع السعدین یا مطلع سعدین.

### ARABISCHE HANDSCHRIFTEN

Materialien zur Arabischen Literaturgeschichte. Teil I. Von Rudolf Sellheim.  
Franz Steiner Verlag. 1976. 22, 373 S. 60 Tafeln. Wiesbaden.

معرفی صد نسخه خطی عربی درین فهرست آمده است. بنای زلهایم در کار سترگ و بزرگی که آغاز نهاده است تحلیل و توصیف مواد درونی متون نسخ است تا بتوان ادبیات عرب را بهتر شناخت و به گوشه‌های ناشناخته آن دست یافت. بطور مثال درین فهرست کتاب *لب الالباب فی علم الاعراب* ابرقویی (که اهلواردت آن را به شماره ۶۶۶۵ معرفی کرده بوده است) در صفحات ۲۴۶-۲۸۲ معرفی و توصیف شده است و زلهایم توانسته است همه شروح و حواشی بر آن را نیز در ضمن به رشته معرفی بکشد و تفصیلی دربارهٔ هر یک بیاورد. نمونه‌هایی که از اوراق نسخه‌ها مخصوصاً رقمهای خاتمه در پایان فهرست چاپ کرده‌اند راهنمای ممتازی تواند بود برای فهرست نگاران. این یکمصد جلد نسخه معرفی شده در علوم و زمینه‌های مختلف است.

### ARCHAEOLOGICA IRANICA E ORIENTALIS

Miscellanea in honorem Louis Vanden Berghe. Edenda Curaverunt L. De Meyer et E. Haerinck. Gent, 1989. 2 Vols. 1654 p.

لویی واندبرگ از باستانشناسان ایرانیشناس دانشمند و نامورست. بلژیکی است و در دانشگاه گان (بلژیک) سمت استادی و مدیری گروه باستانشناسی دارد. در رشته باستانشناسی ایران کتاب ارزشمندی نوشت که دکتر بهرام فره‌وشی آن را به طرز شایسته‌ای ترجمه کرد (باستانشناسی ایران باستان). مجله مشهور باستانشناسی ایران قدیم را از سال ۱۹۶۱ بنیاد نهاد. در این مجله که *Iranica Antiqua* نام دارد همیشه مقالات اساسی و تحقیقی درجه اول منتشر شده است. هم اکنون هم منتشر می‌شود و جلد هجدهم و نوزدهم آن جشن‌نامه‌ای است در دو جلد برای باستانشناس فرانسوی P. Amiet. چون اغلب مقالات مندرج درین دو جلد دربارهٔ ایران است فهرست مندرجات آن عیناً چاپ می‌شود، صفحات بعد دیده شود.

### ARMENIAN AND IRAN

A Comprehensive Bibliography in Armenian, Persian and the English Languages (Romanized). By Hamo Vassilian. Glendale (U.S.A). 1991. 97p.

حاجی ۱۱۶۶ عنوان است به انضمام چاپ لوحی از بخشی از کتابی که راجع به کتابهای منتشر

شده دربارهٔ ارمنیان در ایران، در سال ۱۹۸۲ در ایران چاپ شده بود و جنبهٔ کتابشناسی دارد.

### THE ARTS OF PERSIA

Edited by R.W. Ferrier. New Haven, Yale University Press. 1989. 334p.

هنرهای ایران، کتابی است به قطع بزرگ، بسیار خوش چاپ و خوش طرح، دربرگیرندهٔ معرفیهای خوب از هنرهای گوناگون ایران. مندرجات آن چنین است:

R.W. Ferrier	- درآمد تاریخی
C. Hill	- کهن‌ترین هنر
M. Roaf	- هنر روزگار هخامنشیان
K. Keal	- هنر روزگار پارتیان
G. Hermann	- هنر روزگار ساسانیان
R. Hillenbrand	- معماری
E. Beazley	- چند ساختمان زادبومی در یابان (مانند آب‌انبار، بادگیر، کبوترخان و...)
J. Housego	- قالی
J. Allegrove	- بافته‌ها
J. Allan	- فلزکاری
H. Mitchell- Brown	- سکه
E. Grube و Eleanor Sims	- نقاشی
B.W. Robinson	- نقاشی پس از عصر صفوی
B. Brend	- هنرهای کتاب (صحافی)
L. Diba	- هنر روغنی
M. Rogers	- سفال‌گری
J. Sarce	- کاشی‌گری
R. Charleston	- شیشه‌گری
A. Schimmel	- خوشنویسی

هریک از نویسندگان این فصول در دنیای ایرانشناسی کنونی دارای نام و نوشته‌های نامورند، ولی چون کتاب به سلیقهٔ همونی نگاشته و تهیه شده است و جنبهٔ دیدنی آن بیش از پژوهشی آن است مطالب آن چکیده‌وار و آسان نگاشت است. باوجود این ارجاعاتی به بهترین نکته‌ها در هر مقاله عنوان شده است.

اما تصاویری که درهریک از قسمت‌ها آمده است هم از حیث انتخاب برگزیده است و هم از حیث هنر عکاسی و هنر چاپ. ناچار نقد و نظری بر آنها روا نیست. بی‌گمان یکی از زیباترین و ارزشمندترین مجموعه‌هاست که درین سالها برای شناساندن هنر



ایران انتشار یافته و کوششهای آقای رفیعی، آفرین انگیز است.

### A SHĪ'ĪTE PILGRIMAGE TO MECCA 1885- 1886.

The Safarnāmeḥ of Mirzā Moḥammad Hoṣayn Farābhāni. Edited, translated, and annotated by Hafez Farmayan and Elton L. Daniel. Austin, University of Texas Press, 1990. 32+380p.

دکتر حافظ فرمانفرمایان در روزگاری که با عشق و شور بی پایان مؤسسه و کتابخانه خاندان فرمانفرمایان را در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران تأسیس کرد بی تابانه به نشر چند کتاب پرداخت. هدفش آن بود که بر منابع تاریخی دوره قاجار بیفزاید و کتابهایی را که مربوط به آن عصر می شود چاپ کند. سفرنامه حاجی پیرزاده، سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی، تاریخ کرمان وزیری، سفرنامه فیروز میرزا نصرالدوله در بلوچستان، خاطرات میبسی میرزا علی خان امین الدوله از جمله کارهایی است که به همت او صورت انتشار پذیرفت و از فضلای بنامی چون دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی درین رشته استعانت جست.

درین سالهای درازی که در دانشگاه تکراس در شهر آستین به تدریس اشتغال دارد (بیست و چند سال) نیت و قصد خود را از دست نگذارده و به دنباله متونی که به زبان فارسی انتشار داد تحقیقات مربوط به دوره قاجاری را در زبان انگلیسی ادامه داده است. شرح حال امین الدوله را به انگلیسی نگاشته و با همکاری یکی از ایرانشناسان فاضل سفرنامه مکه محمدحسین فراهانی را به انگلیسی در آورده و آن را با شروح و توضیحاتی همراه ساخته است که اروپائیان بتوانند مباحث و مسائل مطروحه در کتاب را بفهمند و از خواندن آن لذت ببرند.

اهمیت چنین متنی برای فرنگیها آن است که نحوه تلقی و برخورد ایرانیان را در قرن گذشته با مسائل و جریانهای مربوط به ملل دیگر درمی یابند و می توانند از رویه و روحیه نویسندگی ایرانیان در آن عصر باخبر شوند.

البته دو تا از سفرنامه های ناصرالدین به زبانهای انگلیسی و آلمانی ترجمه شده بود و بخشی از سفرنامه خوارزم رضائلی خان هدایت الله باشی هم به زبان فرانسه درآمده بود، ولی هیچ یک از آنها از حیث مطلب به پای سفرنامه مکه فراهانی نمی رسد.

از مزایای این ترجمه آن است که اصطلاحات ایرانی نگاه داشته شده و در پایان هم فهرستی از آنها ترتیب یافته است تا کتاب هم به کار متخصص بیاید و هم خواننده عادی به آسانی بتواند بی به مطلب برود.

تمام بندهای مطالب کتاب در ترجمه از یکدیگر تمایز یافته و عنوانی به طرز چشم نواز برای هر یک در کنار صفحه آمده است که خواننده زود بر مضمون آگاه شود.

کتابشناسی گزیده ای که در پایان آورده اند و بیست و چهار صفحه است در دو بخش است. کتابها

و مقاله‌های فارسی - کتابها و مقاله‌های اروپایی - کتاب با فهرست اعلام پایان می‌گیرد.

### BIBLIOTHEQUE IRANIENEN, 36

Musique et mystique dans les Traditions de l'Iran. Par Jean During. Paris. Institut Français de Recherche en Iran. 1989. 688p.

«موسیقی و عرفان در فرهنگهای سنتی ایران» تحقیقی است دقیق و عالمانه از آنچه مؤلف با پژوهش در موسیقی بلوچستان (یعنی گواتی و قلندری و چشتی) و در موسیقی کردها (قادریه و اهل حق) یافته است.

در کتاب سوم ابعاد عرفانی موسیقی هنری ایران - علم موسیقی و نظامهای فلسفی مورد سخن است.

### THE CAMBRIDGE ENCYCLOPEDIA OF THE MIDDLE EAST AND NORTH AFRICA

Executive Editor Trevor Mostyn. Advisory Editor Albert Hourani. Cambridge, Cambridge University Press, 1988. 504p.

این دائرةالمعارف خاورمیانه و افریقای شمالی به ترتیب موضوعات است و بدین تقسیم‌بندی (اهم مطالب)

□ سرزمین و مردم: محیط طبیعی - مناطق مهم - طرز راههای زندگی - زبان مردم - ادیان.  
□ تاریخ: تاریخ باستان - از اسکندر تا اسلام - اسلام از آغاز تا قرن چهارم - اسلام میان سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی - صفویان و جانشینان آنها - امپراطوری عثمانی - مراکش - خاورمیانه و افریقای شمالی میان سالهای ۱۸۰۰-۱۹۳۹.

□ جامعه و اقتصاد: تحولات اقتصادی (تحولات کشاورزی - بانکداری اسلامی - نفت و صنایع) - تحولات اجتماعی (شهرسازی - مهاجرت - وضع آنان - قوانین - تجارت - بهداشت - آموزش - تحقیقات علمی - ورزش).

□ فرهنگ: دین و تلاقی با ادیان دیگر - ادبیات (عربی - ترکی - فارسی - عربی - ارمنی).

□ هنرها: هنرهای پیشین مصر - میراث یونانی و رومی - هنرهای اسلامی - باغها - آشپزی).

□ موسیقی: نظریه موسیقی - رقص - تئاتر - سینما.

□ علوم: سنت فلسفی - ریاضی و فیزیک و نجوم - شیمی و کیمیا - علوم فنی - طب - تاریخ و

جغرافیا.

□ کشورها: بیست و هشت کشور.

□ روابط میان کشورها: از جمله درباره جنگ عراق و ایران فصلی هست.

در نگارش این دائرةالمعارف هشتاد محقق و استاد دانشگاه شرکت کرده‌اند. مقالات ادبیات فارسی و ایران را محسن آشتیانی (اکسفورد) نوشته است. فرد هالیدی هم از نویسندگان چند مبحث است. قسمتی از مطالب هنری نگاشته هیلبراندست. شارل میسوی و باقر معین و دکتر دیوید مورگان، جرج صلیبا از نویسندگان دیگر این مجموعه‌اند.

### MIRZA FATH 'ALI AKHUNDZADEH

A Literary Critic. By Iraj Parsinejad. Piedmont (U.S.A). Jahan Book. 1990. 73p.

مندرجات این دفتر عبارت است از: معرفی فریبتیکا و رساله ایراد از آخوندزاده، درباره رومی و آثارش، درباره شعر و نثر، دیباچه کتاب، یادداشتی درباره کتاب، نامه به میرزا آقا تبریزی، هنر انتقاد، روش نگارش.  
ایرج پارسی نژاد دوست هم‌زمان اینکه استاد زبان فارسی در دانشگاه توکیوست.

### ORIENTALISTIC

Forschungsforum. Berichte aus der Otto-Friedrich-Universität Bamberg. Heft 2, 1990.

دانشگاه بامبرگ آلمان چند سال است شعبه خاص ایرانشناسی تأسیس کرده و دکتر برت فراگنر را به مدیریت و استادی آن برگمارده است. فراگنر ایرانشناس تاریخدان دانشمندی است که چند کتاب تاریخی خوب درباره ایران دارد. رساله دکتری او درباره تاریخ همدان در قرون اولی اسلامی است. فراگنر و چند تن از همکارانش قصد کرده‌اند هر چند یکبار تمام مطالب یکی از شماره‌های مجله آن دانشگاه را به مباحث مربوط به شرق اختصاص بدهند و شماره دوم سال ۱۹۹۰ به این منظور منتشر شده است.

از میان مقاله‌های این شماره چهار مقاله درباره ایران است. یکی از S. Tezcan درباره فرهنگ زبان خلجی و دیگر درباره مطالعات ایرانی آلمانی و اطریشی و سویسی به قلم برت فراگنر. سومین مقاله به قلم B. Hoffmann درباره وقف در ایران و چهارمین از فرامرز بهزاد درباره طرح لغتنامه آلمانی - فارسی و فارسی - آلمانی است.

### CATALOGUE DES MANUSCRITS PERSANS

I. Ancien Fonds. Par Francis Richard. Paris. Bibliothèque Nationale. 1989. 434p.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی فرانسه (پاریس) میان سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۳ به

نگارش ادگار بلوشه خاورشناس نامور آن کشور در چهار جلد منتشر شد. کتابخانه مذکور پس از مدت‌ها مناسب دیده است که فهرست نگاری تازه‌ای از مجموعه نسخه‌های خطی فارسی انتشار دهد و این خدمت نو و گسترده‌تر را فرانسویس ریشارد مدیر قسمت خطی برعهده گرفت و توانست نخستین جلد آن را به بهترین وجه منتشر کند.

ریشارد در مقدمه تاریخچه مجموعه قدیم (Ancien Fond) کتابخانه را که در قرن هفدهم به وجود آمد بیان کرده و یک یک کسانی را که کتابخانه‌های خطی آنها به کتابخانه رسید شناسانده است. درین مجلد از فهرست، ۳۸۸ نسخه معرفی شده. نظر مؤلف کنونی درین فهرست متوجه به معرفی متن مطالب نسخه‌هاست که بهتر بتوان ادبیات فارسی را شناخت و درین راه از کتابهای استوری و متزوی بهره‌وری یافته است.

در زمینه نسخه‌شناسی کوشیده است که با توجه به معیارهای شناخته شده و با استفاده از احوال آثار خوشنویسان دکتر مهدی یبانی خطوط نسخه را بشناساند. درباره نوع کاغذ، او هم به مانند همه فهرست نگاران متوجه دشواری تشخیص و تعیین کاغذ از حیث گوناگونی و ناشناختگی کاغذهاست. به هر تقدیر کار فرانسویس ریشارد از نمونه‌های برجسته فهرست نویسی اروپائیان درباره نسخه‌های خطی فارسی است.

بطور مثال به یکی از معرفیهای او نگاه می‌افکنیم: نسخه ۱۶۷ (صفحه ۱۸۲) کتاب که المرادفی وفق الاعداد تألیف شرف‌الدین علی بن شیخ حاجی یزدی معماثی (متوفی ۸۵۸). می‌گوید نسخه دیگر از آن به شماره ۳۶۸ در کتابخانه است. سپس مراجعی را که ازین کتاب یاد کرده‌اند می‌آورد. (سه مرجع: متزوی - گلچین معانی، دانش پژوه) ... پس از آن مشخصات نسخه شناسی می‌آید. نام کاتب و تاریخ تحریر و وضع سرلوح و نوع کاغذ و نام مالکین و تاریخ خریداری نسخه و چگونگی جلد.

فهرستهای پایانی فهرست عبارت است از: فهرست نام کتابها به خط فارسی - فهرست نام مؤلفان - فهرست نام خوشنویسان و کاتبان - فهرست نام مالکان نسخه‌ها - فهرست نام جاهای کتابت نسخه‌ها - فهرست سانشماره نسخه‌ها برحسب قدمت کتابت. فهرست نسخه‌های آرایشی - فهرست تحلیلی - فهرست تطبیقی شماره‌ها با فهرست بلوشه.

در میان نسخه‌ها نه نسخه از قرن هفتم هجری است. قدیمی‌ترین آنها کلیله و دمنه مورخ ۶۶۴ است. تعداد نسخه‌های قرن هشتم هفده نسخه و تعداد نسخه‌های قرن نهم بیست و پنج است و به همین ترتیب در هر قرن بر تعداد نسخه‌ها افزوده می‌شود.

درین فهرست یک طومار روی پوست آهو معرفی شده است و آن شجره پیامبران است. فرانسویس ریشارد چنانکه شیوه درست و منطقی است در جنگها و مجموعه‌ها به تفکیک کامل پرداخته و حتی قطعات و مکتوبها و بندهای هر یک را جدا جدا با شماره فرعی معرفی کرده است (قابل دقت نظر آنها که در ایران مخالف این کارند و سریعاً گفتند و نوشتند چنین کاری برای پول دوستی است!)

## CORPUS INSCRIPTIONUM IRANICARUM

The Bisitun Inscriptions of Darius the Great. Old Persian Text. By Rüdiger Schmitt.  
London, 1991. 85p., 34plates.

دقت نخست است از پژوهش رودیگر اشمیت راجع به کتیبه بیستون، شاید بعضی از خوانندگان ندانند که این کار بزرگ یعنی انتشار مجموعه کتیبه‌های ایرانی حاصل تصمیماتی است که به هنگام بیست و پنجمین کنفرانس بین‌المللی شرقشناسی (مونخ) گرفته شد و با کمک مالی یونسکو، دولت ایران، دولت پاکستان، مخر السلطنه هدایت، شورای بین‌المللی فلسفه و علوم انسانی، اتحاد فرهنگستانی بین‌المللی و فرهنگستان انگلستان تاکنون بیست و یک مجلد از آن انتشار یافته است بدین شرح:

- کتیبه‌های روزگار ایران باستان (چهار جلد نشر شده)
- کتیبه‌های دوره سلوکی و پارتی و ایران شرقی و آسیای میانه (شش جلد نشر شده)
- کتیبه‌های سکایی (هفت جلد نشر شده است)
- کتیبه‌های زبان پهلوی (هفت جلد نشر شده است)
- کتیبه‌های زبان فارسی (چهار جلد نشر شده)
- مجلدات ضمیمه (دو جلد نشر شده)

جلد کنونی عکس‌های دقیق قطعه قطعه‌ای است از تمام کتیبه بیستون به انضمام تاریخچه خواندن و پژوهشها درباره آن به نقل حروفی کتیبه (پنج ستون) و آوانویسی و ترجمه انگلیسی و تعلیقات بر آن (ستون به ستون)، کتیبه کوچک و فهرستها، در پایان ملاحظات و اصلاحاتی درباره متن خوانده رکت و فهرست کلمات مورد پژوهش آمده است.

## ENCYCLOPAEDIA IRANICA

Editor by E. Yarshater

چهارمین جلد از دائرةالمعارف ایرانیکا که احسان یارشاطر مبتکر، مؤسس و مدیر آن است در هشت جزوه ۸۹۶ صفحه منتشر شد. این جلد از ویایجو Bayju است تا قالی (بخش چهارم آن) (= Carpet).

هریک از اجزاء این مجموعه معرف واقعی آن بوده است و درین مجله هم چندبار از آن یاد شده. تخصص نویسندگان مقالات و ویراستاری دقیق و یکواخت آنها و چاپ خوب و دست و دل‌بازانه، موجب استحکام بنایی است که برای فرهنگ ایرانی پشتوانه‌ای شده است و پژوهشمدان از مراجعه بدان بی‌نیاز نخواهند بود.

چون مدیر ایرانیکا به اصل انتقاد پای بندی دارد چند نکته درباره بعضی مسامحات مقاله‌ها گفته می‌شود.

- چون از بازار وکیل شیراز ساخته کریم خان یاد شده است شاید مناسبت داشت که از بازار وکیل کرمان (که ساخته وکیل‌الملک نوری است) یاد شده بود. بیشتر به قصد آنکه شنوندگان تصور نکنند بازار وکیل کرمان هم از یادگارهای کریم خان است. (ص ۵۱).

- در «بازداری» کلمه «بازاری» که صورت دیگری است از آن آورده شده است. اما ضرورت داشت گفته شود که «بازار» به معنی برزیگر و زارع و حتی در گویش یزدی به معنی «آبیار» است. کما اینکه «بازارک» bāzārak به معنی دم جنبانک است، پرنده‌ای که لب آب می‌نشیند و با آب بازی می‌کند. (صفحه ۵۲). از مآخذ همین مقاله قوانین الصیاد تواند بود.

- در مقاله بازگشت ادبی به مناسبت فاصله زمانی آوردن نام میرزا آقاخان کرمانی در میان فاضل

خان گروسوی و میرزا تقی خان امیرکبیر درست نمی‌نماید و شاید امیر نظام گروسوی هم تناسب می‌داشت. (صفحه ۶۰ ستون دوم). به مراحل ترتیب زمانی رعایت شده است.

- در سرگذشت ذبیح بهروز اشاره تصریحی به نامه‌ای که ازو به تقی‌زاده دربارهٔ ادوارد براون چاپ شد (در مجله راهنمای کتاب) ضرورت داشت. آن نامه مابین نوشته‌های او در مجله آرمان است. دربارهٔ او کتاب مستقلی هم توسط یکی از مریدانش قبلاً منتشر شد که اشاره‌ای بدان نشده است.

- در دفتر اول می‌بایست بیت‌الله الحرام هم یاد شده بود که در ادبیات فارسی مراجع و مظاهر زیادی راجع به آن وجود دارد.

- نام سیدالسلطنه محمدعلی خان است نه مهرعلی خان (صفحه ۵۷۳ کتابشناسی ذیل دوشهری).

- ذیل شعر camel شاید مناسب است که به «شتر گربه» و «شتر گاو پلنگ» هم اشاره شده بود.

- در *caradei* ضمن یاد از قندیل مناسب بود از نقش شدن آن بر روی سنگ مزارها و آویختن آن در محرابها که در شعر فارسی موارد دارد (فرو مرد قندیل محرابها) یاد می‌شد.

- از کلمات مرکب از چهار (چار) آنها که جنبهٔ دائرةالمعارفی دارد اینهاست: چهار چرخه، چاربار، چارسوق، چار صفا.

- نویسندگان کلمهٔ «چای» توجهی به ذکر آن در ادبیات و متون نکرده‌اند. از چای در آثار و احیاء رشیدالدین فضل‌الله همدانی تفصیلی آمده است و جزین در عهد مظفرالدین شاه میرزا سلیم ادیب الحکماء در رسالهٔ تفننات ثلاثه مطلبی تاریخی از ورود چای به ایران گفته است که من آن را در مجلهٔ سخن سال پنجم نقل کرده‌ام. در شمارهٔ پیش آینده هم مجموعه‌ای از آن اطلاعات آورده شده.

از جلد پنجم (حرف چ) تاکنون چهار جزوه منتشر شده است. از قالی (Carpet) تا چین.

### CATALOGO DEI MANOSCRITTI PERSIANI

Conservati nelle Biblioteche d'Italia Compilato da Angelo M. Piemontese Roma, Istituto Poligrafico e. zecca dello Stato. 1989. (Indici e Cataloghi, Nuova Serie, V).

مهمترین کار تحقیقی است که دربارهٔ نسخه‌های خطی فارسی موجود در ایتالیا (به استثنای واتیکان) انجام شده است. بیه مونسه ایرانشناس نامور همه نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه‌های شهرهای بولونی (دو کتابخانه) - فلورانس (شش کتابخانه) - جنوا (یک کتابخانه) - میلان (سه کتابخانه) - مودنا (یک کتابخانه) - ناپل (یک کتابخانه) - پادوا (دو کتابخانه) - پرما (یک کتابخانه) - پسا (یک کتابخانه) - رم (شش کتابخانه) - سی‌نا (یک کتابخانه) - تورینو (دو کتابخانه) - ونیز (دو کتابخانه) - ورونا (یک کتابخانه) - پالرمو (یک کتابخانه) را درین فهرست عالمانهٔ مرتب به فهراس متنوع معرفی کرده است. تعداد نسخه‌های معرفی شده ۴۳۶ نامست.

خوانندگان قطعاً می‌دانند که قدیمترین نسخهٔ شاهنامه (مورخ ۶۱۴) در فلورانس است و یکی از زیباترین نسخه‌های مصور منطق‌الطیر عطار مورخ ۸۵۷ در شهر تورینو. بیه مونسه دربارهٔ این هر دو نسخهٔ ممتاز پیش ازین هم مقاله‌های جداگانه در نشریات علمی ایتالیا منتشر کرده است.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ واتیکان سالهایی چند پیش ازین توسط روسی و منتشر شده

است.

پیر منته که سه سال است در ایران سمت راینی فرهنگی ایتالیا را در عهده کفایت دارد از ایرانشناسان ارزشمند ایتالیاست و شماره تالیفاتش درباره ایران از پنجاه در گذشته است.

### EXCAVATIONS AT HAFT TEPE, IRAN

By Ezat O. Negahban.

Philadelphia, University of Pennsylvania, 1991. 156p. 7 plans, 13 figures, 58 plates.  
(University Museum Monograph, 70)

مدرجات: مقدمه - ترتیب حفاری - معماری - مقابر - سفالها - شکلها و شمایلها - اشیاء ساخته از فلز و سنگ و استخوان - مهرها - خشتها و کتبه‌ها و نگاره‌ها - اشیاء تزیینی - نتیجه (معماری - دقائق مذهبی - کتبه‌ها - هنر و صنعت).  
نگهبان زنده سازنده تمدن و هنر هفت تپه است که با حفاری علمی در آن پهنه توانست یکی از گوشه‌های فراموش شده تمدن ایران را به جهان دانش باستانشناسی عرضه دارد.

### FORM AND MEANING IN PERSIAN VOCABULARY

The Arabic Feminine Ending. By John R. Perry. Costa Mesa. Mazda Publishers, 1991.  
243 p. (Persian Studies Series, No.12)

بحثی است دقیق و تفصیلی درباره علامت تأنیث عربی و ده هت؛ که در آخر کلمات می آید و در فارسی استعمال زیاد دارد و مرحوم مجتبی مینوی شمه‌ای با نام «تیت مصدری» در آن باره سالها پیش نوشته شود.

پژوهش جان پری مدرس زبان فارسی در دانشگاه شیکاگو، بنابر یادداشت دکتر احسان یارشاطر در آغاز کتاب، مبتنی است بر مطالعه و دقت در یک هزار و پانصد کلمه، و چون این کلمات به زبانهای ترکی عثمانی و جفتائی و اردو حتی سواحلی و مالایائی هم وارد شده است اهمیت موضوع از لحاظ دستور زبان بسیارست.

دکتر جان پری درین پژوهش به مسائل و نکات مهمی دست یافته است که از نظر قواعد دستوری واجد اهمیت است و علاوه بر آن درمی یابند که استفاده / استفادت، قوت / قوه، ضربه / ضربت هر یک چه مقام دستوری را داراست.

### STUDIA IRANICA- CAHIERS

1- Sceaux Sasanides de diverses collections privées. Par Ph. Gignoux et Rika Gyselen.  
Leuven, Editions Peeters. 1982. 208p.

معرفی هفتاد نوع از مهرهای ساسانی است از مجموعه‌های خصوصی و در هر نوع (حیوان،

گیاه، انسان...) تعداد زیادی مهر معرفی شده است.

- 2- Une collection de monnaies de cuivre Arabo-Sasanides. Par Raoul Curjel et Rika Gyselen. Paris, Association Pour l'Avancement des Etudes Iraniennes. 1984. 132p.

معرفی مجموعه‌ای است از سکه‌های مسی عربی ساسانی.

- 3- Etudes Iranicennes. Par Jean de Menasce. Paris. AAEI. 1985. 224p.

مجموعه‌ای است از مقاله‌های ساسانی‌شناس مشهور ژان دوناش که پس از مرگش از روی مجموعه‌ها و مجله‌ها گردآوری و نشر می‌شود و هجده مقاله است در پنج زمینه: آیین مانوی، آیین مزدک و متون پهلوی، مطالعات حقوقی در منابع پهلوی، خط‌شناسی و سندشناسی عهد ساسانی، مطالعات اسلامی.

مقدمه کتاب به قلم ژیلبر لازارست و مقاله یادبود دوناش به قلم شاگرد پهلوی دانش ف. ژینیو.

- 4- Bulles et sceaux Sasanides de diverses collections. Par Philippe Gignoux et Rika Gyselen avec la collaboration de A.D.H. Bivar. Paris. AAEI. 1987. 307p.

فهرست دیگری است از مهرهای ساسانی که از مجموعه‌های خصوصی و عمومی دیده شده است. (محسن فروغی - م. جزایری - ملک ایرج مشیری - م.ا. پیروزان - موزه ارمیثار لنین گراد - موزه ایران باستان تهران و...)

- 5- Transition Persioids in Iranian History. Actes du Symponium de Freiburg- En-Brigau. Paris. 1987. 263p.

مجموعه خطابه‌ها و مقاله‌هایی است که در نخستین مجمع انجمن ایرانشناسان اروپا منعقد شده در شهر فرایبورگ آلمان در مه ۱۹۸۵ خوانده شده است. متن بیست و چهار مقاله درین مجموعه درج است.

- 6- La région d'Arâk et de Hamadân: Cartes et documents ethnographiques. Par Hélène Desmet- Grégoire et Partrice Fontaine. Paris, 1988. 90p.

این مباحث در آن هست: جمعیت - روابط انسانی - کشاورزی - دامداری - قالی‌بافی و سفالگری - مسکن - نان پزی.

### "SUR-E ESRAFIL" AND DEIKHODA

By Justin H.V. Majzub. Oxford, St. Antony's College. 1987. 144p.

رساله ختم تحصیلات فوق لیسانس است که در آن تفصیل جریان انتشار صوراسرافیل در تهران و تحلیلی از مقالات آن و بخشی درباره سه شماره‌ای که در ایوردن سوئیس منتشر شده آمده است.

### THE TIMURID ARCHITECTURE OF IRAN AND TURAN

By Lisa Golombek and Donald Wilber, with contribution by [others]. Princeton.



Princeton University Press. 1988. 2 volumes. 25,510- XVI colors plates, 481 plates, 161 figures.

کتابی است بسیار اساسی و معتبر نگارش هدهای از متخصصان تاریخ هنر و مخصوصاً محققان شناخت معماری دوره تیموری. خانم گلنیک خود از کسانی است که درباره این دوره مطالعات گسترده دارد و کتابی خاص آثار هرات دارد که سالها پیش طبع شد و شهرت گرفت - دکتر دونالد ویلبر هم از پیران آشنا به منطقه است و کتابی که سالها پیش درباره معماری عصر ایلخانان نوشت کافی است که معرف تخصص و تبحر او باشد.

کتاب حاضر معماری دوره تیموری در ایران و توران نام دارد و یکی از بهترین آثار است که ذوق معماری ایرانیان را نه تنها در سرزمین ایران کنونی بلکه در ماوراءالنهر (که مؤلفان کلمه توران را انتخاب کرده اند) است.

نام افرادی که در نگارش این کتاب شرکت کرده اند چنین است و چون مشترکاً این تألیف را به وجود آورده اند ذکر می از آن که کدام مقاله از کیست در کتاب نشده است:

Terry Allen, Leonid S. Bretanitski, Robert Hillenbrand, Renata Holod, Antony Hutt, L.I.V. Man'kovskaja, H.M. Nasirly, Bernard O'Kane

اما مندرجات کتاب:

بخش اول: قلمرو تیموریان (حاوی: تاریخ سیاسی - جامعه عصر تیموری متضمن مباحثی در اقتصاد و وضع جامعه و اوضاع طبیعی و تاریخی توران، خراسان، ایران مرکزی و غربی، مازندران - وضع فرهنگی - معماری و جامعه متضمن بنیادگذاری و صاحبان ساختمانها، معمارها و بناها و صنعت کاران).

بخش دوم: طرح ریزی - مصالح کار و مبانی بنائی (صنعت کاران - موادکار - روش کار - مصالح و طرز کارهای آرایشی - اصول و قواعد طرح ریزی (هندسه - قوس - آرایشهای هنری - مقرنس) - باغ و باغ پردازی -

بخش سوم: مکتب تیموری (اسلوب پادشاهی - اسلوب شهری - تجربیات منطبقه ای) - آگاهیهای مربوط به معماری عصر تیموری.

فهرست آثار در توران، خراسان، ایران مرکزی و غربی، مازندران.

فهرست بناها و صنعت کارانی که نامشان در ابنیه دوره تیموری آمده است.

جلد دوم سراسر عکسهای رنگی و سیاه و سفید و نقشه ها و طرحهای ابنیه و آثار است.

در فهرست قسمت ابنیه و آثار، معرفی ۲۵۷ بنای دوره تیموری با معرفی کافی از هر یک و در باغ به منابع متعدد برای شناخت بیشتر آمده است.

از ضعفهای این کتاب همانند غالب کتابهای خاورشناسان سهوی های آوانگاری است مثلاً مشکوتی را Mashkuti آورده اند به جای Meshkati یا Hakim را که حاکم و حکیم هر دو دانسته اند درحالی که برای حاکم می بایست ه به کار می بردند. سرریگ را به غلط Sar-i Rik (ص ۴۲۰) آورده اند درحالی که در یادگارهای یزد سرریگ آمده.

دیگر ترجمه های نادرست است مثل گذره در صفحه ۴۶۹ (واژه نامه).

## TIMUR AND THE PRINCELY VISION

Persian Art and Culture in the Fifteenth Century. By Thomas W. Lentz and Glenn D. Lowry. Los Angeles. County Museum of Art. Arthur M. Sackler Gallery. 1989. 396 p.

تیمور و منظر شاهزادگی، عنوان کتابی است زیبا و خوش چاپ و برارنده که به مناسبت تشکیل نمایشگاه هنر دوره تیموری در دو موزه شهرهای واشنگتن و لوس آنجلس انتشار یافت و شهرت گرفت. فهرست مندرجات آن رامی آوریم تا روشن شود که این فهرست و معرفی نمایشگاه با چه دید پژوهشی و گسترده‌ای فراهم شده.

- دیباچه از مدیران دو موزه است.

- پیشگفتار از پردازندگان کتاب است و در آن از مؤسسه‌ها و کسانی که اشیائشان به نمایش درآمده است یاد کرده‌اند.

- تیمور و تصور قدرت فصلی است در معرفی تاریخ آن دوره.

- شاهرخ و شبکه شاهزادگان فصلی است درباره خدمات شاهزادگان وابسته به او در زمینه‌های

هنری.

- کتابخانه و بخش آثار تیموری.

- سلطان حسین و تجدید حیات وضع تیموری.

- بازتاب دوره تیموری.

- فهرست اشیاء (یکمصد و پنجاه و نه قلم).

- ضمیمه (ترجمه عرضه داشت خطی - فهرست مقدماتی فعالیتها و حمایت‌های فرهنگس تیموریان) تصاویر زیادی از اشیاء به نمایش گذاشته شده و انبیه و آثار به تناسب موضوع لایه لای مطالب و فصول مذکور به چاپ رسیده است و توضیحی درباره آنها ذیل هر عکس مندرج است.

ترجمه عرضه داشت، که در صفحه ۳۶۴-۳۶۵ چاپ شده کار N. Thackston است. این عرضه داشت سندی است که در طوقایی سرای نگاهبانی می‌شود و یادگاری است از کتابخانه تیموریان و در آن اسامی کارکنان کتابخانه و منصب هر یک ذکر شده و برای اصطلاحات جلدسازی و نگارگری کتاب و آرایشهای آن سندی بسیار ارزنده است.

## FRAUENFRAGEN IM MODERNEN ORIENT

Eine Ergänzungsbibliographie. Von I. Otto, M. Schmidt- Dumont. Hamburg, Deutsches Übersee- Institut. 1989. 121S.

کتابشناسی تکمیلی است راجع به زنان در خاورمیانه و افریقای شمالی. ششصد و پنجاه و هشت عنوان مرجع در آن معرفی شده است.

## THE GHAZALS OF HAFIZ

Concordance and vocabulary. By Daniela Meneghini Corrales. Roma. Cultural Institute of the Islamic Republic of Iran in Italy. 1988. pp.887.

بجز مقدمه و معرفی اصول تهیه کتاب صفحات ۴۷ تا ۵۹ به فهرست غزلها، صفحات ۵۹ تا ۲۲۷ آوانوشتۀ غزلها، صفحات ۲۲۷ تا ۵۴۵ (فهرست کلمات که ۷۲۲۷ تاست). این کتاب مفصل برآمده از طرح دانشگاه ونیزست و بر همان اسلوب و به مناسبت سال حافظ از طرف راینزی فرهنگی ایران در ایتالیا به چاپ رسیده است.

### HAFEZ. DANCE OF LIFE

Verse translation: M. Boylan- Illumination: Hossein Zenderoudi. - Prose translation: W. Clarke- Persian Calligraphy: Amir Hossein Tabnak, Afterword M.C. Hillmann. Washington. Mage Publisher, 1988. 107p.

این کتاب زیبای چشم ربا در ایتالیا چاپ شده است. دوازده غزل حافظ است به خط فارسی و با ترجمۀ بیت بیت به انگلیسی از م. بویلن و نقاشیهای حسین زنده رودی. در بخشی دیگر از کتاب غزلها مصراع در کنار اصل غزل آوا نویسی شده است. در پایان آن خط حافظ شمس الدین محمد شیرازی که کلیات امیر خسرو دهلوی را کتابت کرده بوده است و نسخه اش در اوزبکستان است به عنوان خط حافظ شیرازی نقل شده است و کار درستی نکرده اند. برای زیبایی خوب است ولی از تحقیق به دور است. مؤخره میکال هیلمن، با یادداشت های زیر صفحه ای آن موجب می شود که خوانندگان بخوبی پیشرفت رشته مطالعات حافظ شناسی را دریابند.

### HISTORICAL GAZETTER OF IRAN

Edited by Ludwig W. Adamec. Graz (Austria). Akademische Druck. 1988-89. Vol.3 und 4. 480,787s.

از فرهنگ تاریخی آبادیهای ایران که دو جلد پیش از این با نامهای تهران و مشهد نشر شده بود. دو جلد به تازگی نشر شده است (جلدهای سوم و چهارم). جلد سوم آبادان نام دارد و جلد چهارم زاهدان. با این چهار جلد دوره این کار عظیم و مفید پایان گرفت.

### IRANICA ANTIQUA

Vol. XXII-XXIII. Mélanges P. Amiet. Gent. 1988- 1989.

درین مجموعه اهدایی به پیرامیه باستانشناس سی و شش مقاله درج شده و همه در زمینه مباحث باستانشناسی ایران و ایلام است. از ایرانیان گییتی آذریبی و دکتر عزت الله نگهبان درین جشن نامه مقاله دارند.

IRANISTISCHE MITTEILUNGEN

Herausgegeben Von Helmhart Kanus- Credé. Allendorf an der Eder, Antigon- Verlag.

اخيراً ايرانشناسى گرامى، آقاى هلمهارت كانوس كرده كه در سالهاى پيش از ۱۳۴۰ در تهران تحصيل مى كرد دفترهاى تازه از مجله اى كه خود تاسيس كرده است (از سال ۱۹۶۷) و به رنج بسيار چاپ مى كند براى ما فرستاده است. اهم مطالب مندرج در آن عبارت است.

جلد پانزدهم (۱۹۸۵)

سراسر نامه هاى ايرانشناس نامور فردریش كارل آندره آس (۱۸۴۶-۱۹۳۰) است. عكس اين ايرانشناس زبانشناس را چون تاکنون در مطبوعات ايران چاپ نشده است در اینجا به چاپ مى رسانيم.



Prof. Dr. Friedrich C. Andreas (1846 - 1930)

CATALOGO DEI MANOSCRITTI PERSIANI

Conservati nelle Biblioteche d'Italia. Compilato da Angelo M. Piemontese Roma, Istituto Poligrafico e zecca dello Stato. 1989. (Indici e Cataloghi, Nuova Serie, V).

مهمترین کار تحقیقی است که دربارهٔ نسخه‌های خطی فارسی موجود در ایتالیا (به استثنای واتیکان) انجام شده است. بیه مونسه ایرانشناس نامور همه نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه‌های شهرهای بولونی (دو کتابخانه) - فلورانس (شش کتابخانه) - جنوا (یک کتابخانه) - میلان (سه کتابخانه) - مودنا (یک کتابخانه) - ناپل (یک کتابخانه) - پادوا (دو کتابخانه) - پرما (یک کتابخانه) - پسا (یک کتابخانه) - رم (شش کتابخانه) - سی‌نا (یک کتابخانه) - تورینو (دو کتابخانه) - ونیز (دو کتابخانه) - ورونا (یک کتابخانه) - بالرمو (یک کتابخانه) را درین فهرست عالمانه مرتب به فهرس متوع معرفی کرده است. تعداد نسخه‌های معرفی شده ۴۳۶ تاست.

خوانندگان قطعاً می‌دانند که قدیمترین نسخهٔ شاهنامه (مورخ ۶۱۴) در فلورانس است و یکی از زیباترین نسخه‌های مصور منطق‌الطیر عطار مورخ ۸۵۷ در شهر تورینو. بیه مونسه دربارهٔ این هر دو نسخه ممتاز پیش ازین هم مقاله‌های جداگانه در نشریات علمی ایتالیا منتشر کرده است. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه واتیکان سالهایی چند پیش ازین توسط روسی منتشر شده است.

پیر منتسه که سه سال است در ایران سمت ریزی فرهنگی ایتالیا را در عهدهٔ کفایت دارد از ایرانشناسان ارزشمند ایتالیاست و شمارهٔ تالیفاتش دربارهٔ ایران از پنجاه درگذشته است.

جلد شانزدهم (۱۹۸۶) در دو دفتر

- دنبالهٔ نامه‌های آندره آس

- ترجمهٔ متوی حبیب یغمائی (دربارهٔ خور و بیابانک) به زبان آلمانی توسط کانوس کرده

- شاهنامه و تاریخ نوشته ارنست هرتسفلد

- دنبالهٔ نامه‌های فریدریش آندره آس (از ۱۸۸۱-۱۸۸۹)

جلد هفدهم (۱۹۸۷) دفتر دوم آن به ما نرسیده است

- ایران کهن و آمدن آریاها از رمن گیرشمن (ترجمه از فرانسه به آلمانی)

جلد هجدهم (۱۹۸۸) در سه دفتر

- چهرهٔ جهانی فردوسی از کانوس کرده

- افسانهٔ کرس اسبا و داستان دینیک از هنریک ساموئل نوپرگ

(از فرانسه به آلمانی ترجمه شده است)

- ترجمهٔ شاهنامه - داستانهای گرشاسب، کی قباد، کی کاوس توسط کانوس کرده.

## ISLAMISCHE HANDSCHRIFTEN (I)

### Persische Handschriften

Von Dorothea Duda. Wien, Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, 1983. Textband 367 s, Tafelband 562, 18 (The Illuminierten Handschriften und Inkunablen der Österreichischen Nationalbibliothek, Band 4,5)

کتابخانه ملی اطریش در میان نسخ خطی خود تعدادی نسخه‌های خطی مصور دارد و از چندی پیش اقدام کرده است که فهرستهای تازه‌ای برای این دسته از نسخه‌های خطی نوشته شود. فهرست نسخه‌های خطی اسلامی آنجا را فلوگل در قرن گذشته نوشته بوده است.

خانم درو تا دودا که از خاندان شرقشناسی است و اکنون در اطریش خود از ناموران ایرانشناسی در شمارست متصدی نگارش فهرست نسخه‌های خطی مصور فارسی شد و کتابی که در اینجا معرفی می‌شود حاصل کوشش و داناتی اوست که به کاغذ و شکل آراسته‌ای از طرف مؤسسه انتشارات فرهنگستان کشور اطریش چاپ شده است.

جلد اول این کتاب حاوی معرفی و فهرستاست و جلد دوم دربرگیرنده عکسهای مجالس تصاویر و تذهیب‌ها.

در جلد اول این مطالب دیده می‌شود:

- گنجینه قدیم از آن جمله است شهنشاہ نامہ صبا، خلاصه الاخبار، خواندمیر، دیوان کمال

خجندی و...

- گنجینه جدید

از آن جمله است شاهنامه مورخ ۹۴۶ و ۱۰۲۶، حدیقة الحقیقة، تحفة الغرائب،

دستورالکاتب، تاریخ و صاف، اخلاق مصوری، حالنامه، دیوان حفظ مورخ ۸۵۹

- مجموعه‌ها و مرقعات

- تک تصاویرها

- قطعات

- فهرست منابع و مدارک

- فهرست مؤلفان

- فهرست عناوین کتب

- فهرست خوشنویسان، کاتبان

- فهرست اماکن

- فهرست اسامی اشخاص و اماکن و اقوام و نباتات و حیوانات تصویر شده

- فهرست تصاویر جلد ضمیمه.

در معرفی هریک از نسخ مشخصات نسخه با ارجاع به فهرست فلوگل و سپس شرح تصاویر آن نسخه به تفصیل آورده شده است.

چاپ روشن و گویای عکسها بینه را به این تصور می‌اندازد که نسخه خطی را در دست دارد.

نخستین تصویر آن ورق اول نسخه ممتازالابنية عن حقائق الادوية به خط اسدی طوسی مورخ شوال

۴۴۷ است. شاید حق آن بود که خانم دودا در ذکر منابع به تصحیح احمد بهمنیار و چاپ حسین محبوبی اردکانی (دانشگاه تهران) و مقاله‌های محبوبی اردکانی و محمدتقی دانش‌پژوه درباره نسخه دیگر کتاب اشاره کرد بود. همانطور که در مقدمه چاپ لوحی ممتاز الابنیه دراتریش این تازه‌ها را متذکر شده‌اند. در بخش عکسها، عکس جلد‌های ممتاز و هنری هم آمده است و همچنین شمشه‌ها و ترنجهای آرایشی (عکسهای ۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۶ تا ۲۲ دیده شود) و از آنها برمی‌آید که چه نسخه‌های مزین و نفیس و عالی و ممتاز در نوبت کتابخانه ملی وین قرار گرفته است. مانند نسخه دیوان حافظ مورخ رمضان ۸۵۹ به خط محمد البجای که از شمشه ظریف آن درمی‌یابیم که نسخه برای خزانه بابر نوشته شده بوده است.

از همین زمره است شمشه دیوان سید جلال هضد یزدی کتابت سال ۸۵۵ هجری. دیوان حافظ خط نستعلیق بی تاریخ (شماره Mixt.79) را ایرانی یا ترکی خوانده‌اند. اسلوب خط آن که چاپ شده است گواه است بر ایرانی بودن آن نه ترکی. اگرچه هاشها و مالکیت آن خط‌های ترکی است. مجموعه ۱۱۵۱ حاوی ابیاتی از مولانا و باباافضل کاشانی و محمود شبستری به خط عبدالکریم بن عبدالرحمن خوارزمی است. این کتاب درده سالگی این خط خوش ممتاز را داشته است. خطی که حیرت آورست.

جلد‌های نفیس در مجموعه وین متعددست. از آن جمله است از آن مجموعه ۳۵۶ و گنجینه جدید ۱۱۶ و مجموعه ۳۲۴.

از جلد‌های دوره ناصرالدین شاهي با تاج و شیر و خورشید و سجع ناصرالدین شاه جلد سفرنامه فرنگستان ناصرالدین شاه قابل دقت نظر است.

تاریخ نسخه ریاب نامه سلطان در شمشه آن و رقم پایان ۷۱۷ است و در فهرست صفحه ۲۱۹ سال ۸۶۷ آمده است. نسخه ممتازی است.

امیدست کتابخانه‌های دیگر هم بر این روال نسخه‌های مصور خود را معرفی کنند. روبینسون و نصرالله میسر الطرازی سالها قبل نسخه‌های کتابخانه جان ریلندز و کتابخانه ملی قاهره را بدین صورت معرفی کرده‌اند.

## THE ITALIAN EMBASSY IN TEHRAN

Edited by Angelo Piemontese. Padova, 1990. 98 p.

سفارت ایتالیا در ایران دارای دو باغ است: یکی زمستانی است در خیابان سفارت فرانسه. این محل موقعی که ساختمانش را می‌ساختند بیرون از شهر تهران بود و نصرت آباد نام داشت. باغی بود که نصرت‌الدوله فیروز میرزای بزرگ در عهد ناصری ایجاد کرده و بعدها به یکی از اعیان قراگوزلو واگذار کرده بود.

دیگری تابستانی است در خیابان فرمانیه (شمیران) که باغ ییلاقی فیروز میرزا نصرت‌الدوله دوم (پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و از عاقدان جنجالی ولی تیزهوش قرارداد ۱۹۱۹) بود و در سال ۱۹۴۰ پس از درگذشت او به سفارت ایتالیا فروخته شد.

آنجلو پیه‌مونتسه ایرانشناس نامور و بسیار پرکار و دانا درین مدت کوتاهی که به رایزنی فرهنگی

در ایران منصوب شده فعالیت فرهنگی گسترده‌ای را آغاز کرد و از آن جمله است همین کتاب بسیار زیبا و خوش چاپ که دربارهٔ تاریخچهٔ دو باغ و ساختمان آنها با بهترین عکسهایی که کامران عدل انداخته است در ایتالیا به چاپ رسانیده است.

متن به انگلیسی و حاوی چند مقاله است. مقالهٔ اول نوشتهٔ کامران صفامنش است در بیان تاریخچهٔ ساختمان و جنبه‌های معماری آن، نوشتهٔ بعدی معرفی پرده‌های نقاشی ساختمان است به قلم یحیی ذکاء و پس از آن سرگذشتی است کوتاه از زندگی نصره‌الدوله فیروز به قلم منصورهٔ اتحادیه. مقالهٔ آخری دربارهٔ کاشیهای به کار رفته در ساختمان هم نوشتهٔ یحیی ذکاء است.

### LIRICA PERSICA

- 1- Handbook of Lirica Persica: Daniela Meneghini Corraale- Giampaolo Urbani- Riccardo Zipoli. Venezia. Poligrafo, 1989. 114p.
- 2- Hafcz: Daniela Meneghini Corraale. Venezia. Poligrafo. 1989. 438p.
- 3- Faghani: Roscianach Habiibi- Riccardo Zipoli. Venezia. Poligrafo. 1990. 415p.
- 4- Taleb: Daniela Meneghini Corraale. Venezia. Poligrafo. 1990. 424p.
- 5- Naziri: Narges Samadi- Riccardo Zipoli. Venezia. Poligrafo. 1990. 429p.
- 6- Farroxi: Daniela Meneghini Corraale. Venezia. Poligrafo. 1990.

مجموعهٔ این شش جلد فرهنگ بسامدی از حافظ و بابا افغانی و طالب آملی و نظیری نیشابوری و فرخی سیستانی بخشی است از کاربرزگی که به ابتکار و اشراف ریکاردو زیپولی استاد جوان ادبیات فارسی در دانشگاه و نیز آغاز شده است و بادقت و پشتکار و صرف وقت و اعتبار مالی دانشگاهی در راه پیشرفت است.

زیپولی از سالها پیش با استفاده از کمپیوتر و نیروی دانشجویان مستعد جوان و توانا به این کار همت می‌گذارد. برنامه و هدف طرح او در جزوهٔ اول که تمام مشخصات در آن گفته شده مشخص گردیده است. او از هر یک از شعرای پنج گانه‌ای که نامشان آورده شد هزار بیت به کمپیوتر داده و نتیجه‌گیری استخراج و چاپ شده است. بطور مثال: در هزار بیت فرخی ۲۸۵۷ کلمهٔ غیر مکرر هست (به ترتیب حروف الفبائی لاتین در کتابچه چاپ شده) و ازین جدول می‌توان دریافت که هر کلمه‌ای چندبار در آن هزار بیت به کار رفته است. مثلاً لعل شش بار، لافر هشت بار و ه کهه سیصد و ده بار و کزرد دو بار و... در اول هر یک ازین دفاتر متن هزار بیت شعر مورد رسیدگی به خط آواتویسی چاپ شده است. این کتابها در سلسله انتشارات شعبهٔ «اور آسیائی» دانشگاه و نیز به چاپ می‌رسد که چنین عنوانی دارد. Eurasiatica, Quaderni del Dipartimento di Studi Eurasiatici Università degli Studi di Venezia (12,13,14,18,20,25).

زیپولی در ورقه‌ای که لای آخرین مجلهٔ «گذارده» است یاد آور می‌شود که پیش از او دو کار کمپیوتری دربارهٔ فرهنگ بسامدی حافظ شده است:

- 1- S. M. Hockey- A concordance to the poems of Hafez with output in Persian characters. *The Computer and Literary Studies* Edinburgh, 1973. pp.291- 306



2- A. Jones- Producing a cooordance of the Divan of Hafez by Computer. *Report and reflections, Convegno internazionale sulla poesia di Hafez. Roma, 1978.* pp.99- 110.

البته باید دانست که B. Utas هم به وسیله کامپیوتر فرهنگ بسامدی سنایی را در سال ۱۹۷۸ در «الموه» منتشر کرد.

## MANUSCRIPTS OF THE MIDDLE EAST

A Journal devoted to the study of handwritten materials of the middle East. Edited by François Déroche, Adam Gacek and Jan Just Witkam. Volume 4. Leiden, Ter Lugt Press, 1990.

مجله نسخه‌های خطی خاورمیانه را ویتکام کتابدار دانشگاه لیدن (هلند) که از متخصصان نسخه‌های شرقی است بنیادگذار و از جلد چهارم با همکاری دو تن دیگر از متخصصان انتشار یافته است. A. Gacek از کانادا و F. Déroche از پاریس. موضوع مقالاتی که درین شماره چاپ شده چنین است:

- |                    |  |
|--------------------|--|
| F. de Jong         | - شناخت نگاره‌ها و نقوش لوحه‌ای در مکتب بکتاشی     |
| N. Van den Boogert | - یادداشتهایی درباره خط مغربی                      |
| A. Gacek           | - اجازه خوشنویسی حسن الرشیدی مصری                  |
| J. J. Witkam       | - نسخه‌های عربی جدید در کتابخانه ملی تونس          |
| Don Baker          | - یادداشتی درباره نسخه خطی بر کاغذ شرقی            |
| J. A. C. Greppin   | - لغتنامه سه زبانی ادویه مفردة ارمنی به سه زبان    |
| J. Knappert        | - ادبیات سواحلی به خط عربی                         |
| J. J. Witkam       | - نظام‌العلماء الی خاتم‌الانیای حسن کافی آق-حصاری  |
| H. de Leeuw        | - اولین قرارداد میان هلند و اندونزی                |
| M. Marin           | - غذا برای لذت و صحت در اسلام قرون وسطی            |
| (and) D. Waines    | (با ترجمه بخشهایی درباره عمل و شکر)                |
| W. Raven           | - کتاب الزهراء ابن داود (نسخه و چاپ)               |
| G. Schubert        | - ستونی سنگی به یادگار هلموت ریشتر در استانبول     |
| A. Gacek           | - معیارات خط عربی دوره ممالیک                      |
| D. M. Varisco      | - متون کشاورزی قرون وسطایی از رسولیان یمن          |
| J. J. Witkam       | - اوراق قرآن یافت شده در یمن                       |
| J. J. Witkam       | - سلسله انتشارات لوحی مؤسسه تاریخ علوم عرب و اسلام |
|                    | فزانکتور   |
|                    | - نقد فهرست وصفی                                   |

## LES MANUSCRITS DU MOYEN- ORIENT

Essais de codicologie et de paléographie. Actes du Colloque d'Istanbul (26-29 Mars 1986). Edités par François Déroche. Istanbul Paris. 1989. (Varia Turcica, VIII).

موضوع مقالات مندرج درین مجموعه چنین است.

- J. J. Witkam - مقاصد و روشهای فهرست‌نگاری نسخه‌های خاورمیانه  
 M. Isa Waley - مسائل و امکانات تشخیص تاریخ کتابت نسخه‌های خطی فارسی  
 A. Berthier - مجموعه نسخه‌های ترکی کتابخانه ملی پاریس  
 A. Hartmann - درباره نسخه خط مؤلف چاپ تشده ابن الجوزی  
 A. Gallotta - مسائل تاریخ‌گذاری نسخه‌های خطی ترکی  
 D. Duda - مرمت و رفع عیب نسخه‌های خطی شرقی  
 R. Sheshen - مشخصات خط چهارنسخه خطی قرن چهارم هجری  
 Y. Sauvan - رساله کتابت دوره ناصریان (تحفة الخواصر)  
 A. Gacek - دستوره‌های فنی درباره نسخه برداری و مقابله از متون قدیم عربی  
 Y. Porter - ترجمه فارسی رساله ابن بادیس (سال ۱۰۲۵)  
 P. Orsatti - نوشته‌های شعری در نسخه‌های خطی فارسی قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی  
 A. M. Piemontese - شعرهای بابائی در رقم نسخه‌ها  
 F. Richard - خط دیوانی یا تعلیق (سید محمد منشی)  
 J. M. Bloom - یک نسخه قرآن کوفی اوائل روزگار فاطمیان  
 F. Déroche - درباره یک عده از نسخه‌های خطی قرآن قدیم  
 U. Derman - سوره قرآن خط کوفی لاکبی از قرن نهم هجری  
 B. St. Laurant - توصیف یک نسخه ممتاز قرآن  
 Sh. S. Blair - درباره شاهنامه دموت  
 M. S. Simpson - قاعده‌گذاری برای سانشماره‌های نسخه‌های عصر صفوی  
 کتاب همراه عکسهای زیاد از نسخه‌های خطی مورد گفتگو در مقاله‌هاست.

## MATHNAWI. LA QUÊTE DE L'ABSOLU

Traduit du Persan par: Eva de Vitray Meyerovitch et Djamchid Mortazavi. Paris, Editions du Rocher, 1990. 1705 p.

در چهل و هشت صفحه مقدمه، مترجمان مولانا و مثنوی را به جامعه فرانسوی زبان شناسانده و مبانی عرفانی و مظاهر تمثیلی آن را مورد تحلیل قرار داده و پس از ترجمه شش دفتر مثنوی لغتنامه‌ای برای کلمات فارسی و عربی غیر قابل ترجمه از قبیل نفس، ابابیل، بقا، ذکر ترتیب داده و معنای مورد نظر

مولانا را برای خوانندگان فرانسوی زبان توضیح داده‌اند. در حواشی صفحات هم گاهی توضیحاتی بر آیات یا کلماتی که موجب تعقید معنی می‌شود آورده‌اند.

مترجمان در مقدمه خود دشواری ترجمه چنین متنی را یاد آور شده و گفته‌اند بطور مثال ناز و غیرت مخصوصاً درجایی که با خداوند مرتبط باشد دشوارست. از همین قبیل آب و روغن کردن و بسبیل دود دادن و امثال آورده‌اند. طبعی است که در ترجمه اتکاءشان بر چاپ نیکلسن بوده است.

دکتر جمشید مرتضوی درین سالهای چهارده پانزده ساله توانسته است از راه ترجمه کردن عده‌ای از متون زبان فارسی فرهنگ ایرانی را در کشور فرانسه و در میان فرانسوی زبانان بیش از پیش معرفی کند. قدرش شناخته و اجزش با دوستداران زبان فارسی است.

ناشر فرانسوی این ترجمه را با چاپ و کاغذ مرغوب و دست و دلبازی به چاپ رسانیده است.

## MINIATURE PAINTING IN OTTOMAN BAGHDAD

By Rachel Milstein. Costa Mesa (U.S.A). Mazda Publishers. 1990. (Islamic Art and Architecture, No.5).

سلسله انتشارات همزاده در رشته هنر و معماری به پنجمین جلد رسید. این جلد به معرفی و توصیف مینیاتورهای مکتب بغداد عصر عثمانی اختصاص دارد. مطالب اساسی این تألیف هنری و پژوهشی عبارت است از:

- توجیه نقش مینیاتور و تحلیل نگاره‌ها

- نقشهای تواریخ پیامبران

- حماسه‌های مذهبی از حضرت محمد (ص) تا واقعه کربلا

- داستانهای زندگی عرفای بزرگ

- مجالس تصویری کتب تاریخی و ادبی

اسلوب مکتب بغداد

- ترکیب، فضا و زمان

- آرایش و ترکیب

- تجسم انسانی

- حیوانات و نباتات

- رنگها

نتیجه - توسعه مکتب بغداد

فهرست نسخه‌های مصور

کتابشناسی

نکته‌های جزئی که درباره نامها طرز آوانویسی آنها باید گفت ازین مانده است:

- کلمه غلام براسم ملاحسین کاشفی (ص ۱۰۶) غلط است. ظاهراً ملا را غلام خوانده‌اند.

در همان صفحه اخلاق محسن غلط و اخلاق محسنی درست است.

همایون‌نامه (ص ۱۰۷) چرا Lights of canopus ترجمه شده است و آن ترجمه انوار سهیلی

است.

پنجاه و شش نسخه برای این تحقیق مورد رسیدگی و پژوهش مؤلف بوده است.

## WELLCOME INSTITUTE FOR THE HISTORY OF MEDICINE

A descriptive and analytical catalogue of persian manuscripts in The Library of the Wellcome Institute for The History of Medicine by Fateme Keshavarz. London, 1986. pp.705.

مؤسسه ولکام که برای تحقیق در تاریخ پزشکی است چهار صد و شصت نسخه خطی فارسی دارد و خانم فاطمه کشاورز درین فهرست خوش چاپ آنها را معرفی کرده است. در قسمت شرقی این مؤسسه بیش از یازده هزار نسخه خطی به سی زبان هست. مقدمه خانم کشاورز در معرفی کلی مؤسسه و نسخه‌های معتبر تر آن است.

مؤلف در معرفی هر نسخه نام کتاب، نام مؤلف، محتویات، و وصف نسخه موجود در ولکام، نسخه‌های موجود در مجموعه‌های دیگر را به دست می‌دهد و چون سعی مؤلف بر اجمال است مراجعه کنندگان نمی‌توانند اطلاعات نسیه و وسیع به دست بیاورند. بطور مثال در صفحه ۱۵۴ یاد شده است که ذخیره خوارزمشاهی در سال ۱۳۴۴ در تهران چاپ شده است و مراجعه کنندگان طبعا تصور خواهند کرد که تمام آن کتاب ده جلدی در آن سال به طبع رسیده. درحالی که در سال ۱۳۴۴ فقط جلد اول از آن کتاب منتشر شده بوده است.

ص ۱۰۸- اصل نسخه الاغراض الطیبه جرجانی که بطور عکسی چاپ شده متعلق به دانشگاه تهران است ولی چاپ آن توسط بنیاد فرهنگ ایران انجام شده است.

ص ۱۱۴- زلو (= زالو) غلط نیست و تلفظی لهجه‌ای است از آن. پس احتیاجی به تصحیح آن نیست.

ص ۲۷۴- متوجیب المجاهد نام نسخه نیست. نقل قولی است از کتابی دیگر. ازین گونه عنوان‌های استخراجی زیاد دیده می‌شود.

ص ۳۳۶- شگرف نامه علی‌الظاهر تصحیف تنگسوق نامه است.

ص ۳۸۷- ملنقته دکائیه نادرست / ملنقطه درست است.

ص ۳۱۱- تألیف شریف نام کتاب نیست.

ص ۴۱۴- رساله موجز و دلپذیر نام کتاب نیست.

از نسخه‌های قابل توجه و کم که درین مجموعه هست اینها قابل ذکر است.

- ترجمه قانون ابن سینا از فتح‌الله شیرازی.

- نسخه قدیم تذکره‌الاولیا خط قرن هفتم.

- ولادت اسکندر میرزا تیموری از محمودکاشی منجم مورخ ۸۱۳ (قریبی و نفیس).

- فرستامه مصور مورخ ۱۰۵۱

- آتش بازی مورخ ۱۱۷۴.

اغلب کتب طبی مضبوط درین مجموعه از مؤلفات هندی است.

**WHEN THE ELEPHENTS CAME**

By Nima Yushij, Retold Mariam Evans.

(آهو و پرنده‌ها - نیما یوشیج)

Washington, Mage Publishers, 1988.

چاپ زیبا و خوش طرحی است از آهو و پرنده‌های نیما یوشیج به زبان فارسی با ترجمه انگلیسی و با تصاویر خوش رنگ و حالی. این کتاب در ژاپون چاپ و در امریکا پخش شده است و ناشر ایرانی است (باتمانقلیج).

**HYDERABAD: AFTER THE FALL**

Edited by Omar Khalidi; Wichila, Kansas (U.S.A). Hyderabad Historical Society, 1988.  
219p.

	مجموعه سیزده پژوهش است دربارهٔ حیدرآباد (دکن) هندوستان
W.C. Smith	حیدرآباد: فاجعه اسلامی
C. Eagleton	مسئله حیدرآباد پیش از شورای امنیت
زینده یزدانی	پایان دوره
عمر خالدی	گزارش قاضی محمد عبدالغفار
زهیر احمد	حیدرآباد در تجدید تشکیلات ۱۹۵۶
T. P. Wright	تجدید حیات مجلس اتحاد مسلمین
T.P. Wright	مسئله دارالسلام و روش قضاوت نو
رشیدالدین خان	اهم مسائل مسلمانان در حیدرآباد
Ratna Naidu	جامعه مسلمانان بیدراز ۱۹۳۸
اکبر س. احمد	جامعه مسلمانان در هندشمالی - حیدرآباد
اسامه خالدی	از عثمانیه تا بیرلا مندر
عمر خالدی	کتابشناسی دربارهٔ عملیات نظامی سال ۱۹۴۸

**IRANIAN JEWRY DURING THE AFGHN INVASION**

The Kitab- i Sar Guzast-i Kashan of Babai B. Farhad. Text Edition and Commentary by Vera B. Moseen. Wiesbaden. Franz Steiner Verlag, 1990. 1785. (Freiburger Islamstudien. Band XIV.)

سرگذشت کاشان از بابای بن لطف، متوی کم‌مایه و مست پرداخته شده‌ای از یک حادثه تاریخی مربوط به زندگی یهودان در کاشان در دورهٔ حضور افغانهاست.

پیش ازین اشاراتی ازین کتاب در نوشته‌ها و پژوهشهای فیشل (امریکائی) و لوی (ایرانی) و چند مرجع دیگر شده بود. چند سال پیش همین پژوهنده که ناشر در بالا آمده است رساله‌ای مفرد در تحصیل و توصیف مطالب همین رساله منتشر ساخت (۱۹۸۷).

کتاب کنونی حاوی متن فارسی (به خط فارسی) و متن فارسی به خط عبری (ژودئو پرشین) و ترجمه انگلیسی و مقدمه‌ای در سرگذشت سراینده است.  
متن از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس و مؤسسه بن زوی استخراج شده است.

### ETUDES MANICHEENNES

Bibliographie critique 1977-1986./ Par M. Tardieu Paris. Institut Français de Recherche en Iran. 1988. 157p. (Abstracta Iranica, volume hors serie, 4).

درین کتابشناسی مربوط به آیین مانی، هفتصد و چهل سه کتاب و مقاله که میان سالهای ۱۹۷۷-۱۹۸۶ (ده سال) به زبانهای اروپائی انتشار یافته معرفی شده است. اما در ایران، تعداد همه ترجمه‌ها و شبه تحقیق‌های مربوط به مانی شاید به پانزده نرسد.

## جغرافیای تاریخی شیروان

تألیف محمد اسماعیل مقیمی. مشهد. معاونت فرهنگی آستان قدس. ۱۳۷۰. وزیری.  
۵۷۱ (ش ۱۶۱ - خراسان، ۲)

به ابتکار دکتر محمدحسین پاپلی بزدی مقدمات تهیه «دائرةالمعارف جغرافیای خراسان» در بیست و سه مجلد فراهم آمده و اینک پس از جغرافیای تاریخی ولایت زاوه تألیف ارزشمند محمدرضا خسروی و کلات نادری تألیف همو (هر دو از انتشارات مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی) کتاب بسیار دلپسند و مفید جغرافیای تاریخی شیروان تألیف محمد اسماعیل مقیمی رایش روداریم. این کتاب در نه بخش است و تقریباً همه مطالبی را که می‌باید در برداشته باشد دربردارد و مجموعه‌ای است که خواستار را با اطلاعات مورد احتیاج دمساز می‌کند. بخش اول جغرافیای تاریخی شیروان است با توجه به دوره پیش از اسلام و پس از آن براساس دوره‌های تاریخی. بخش دوم جغرافیای طبیعی شیروان است (کوه - زمین شناسی - چینه شناسی - پوشش گیاهی - جانوران - آب و هوا - ییلاقها - غارها - معادن).

بخش سوم جغرافیای انسانی شیروان نام دارد و مساحت و جمعیت و نژاد و تیره و مهاجرت و تاریخچه فرهنگ و لهجه و گویش و ادارات و مساجد و علما و روحانیون موضوعات آن است. در بخش چهارم که مربوط به اوضاع اقتصادی است از محصولات، دامداری، عشایر، صنایع و کارخانه‌ها، نیروگاهها، صنایع دستی، تجارت، راهها و موقوفات آستان قدس رضوی یاد شده است. بخش پنجم در توصیف آثار و بناهای تاریخی است (اغلب از دوره مغول و تیموری). بخش ششم به شرح حال دانشمندان و عرفا و هنرمندان و شاعران و خطاطان اختصاص دارد.

وقایع و حوادث تاریخی از زمان جنگ بین المللی اول تا کنون موضوعات بخش هفتم است. در بخش هشتم با آداب و رسوم و ضرب المثلها، و بازیها و غزلها آشنا می شویم. بخش نهم نظری به جغرافیای روستایی شیروان عنوان دارد و نود و شش روستا به ترتیب حروف الفبایی معرفی شده است.

### پژوهشی درباره نقش دینی واجتماعی قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران. از رسول جعفریان، تهران، رلوف، ۱۳۷۰. رضمی، ۱۹۰ ص.

نام کتاب گویای مندرجات آن است. قصه گویمان (قصاص) در تاریخ جامعه های اسلامی تأثیری مهم داشته اند و قصه ها و روایات زیاد در متون تواریخ و کتب ادبی راجع به آنها هست. این صنف در روزگار صفوی در ایران، اهمیتی و مقامی سیاسی و تبلیغاتی یافتند و از عوامل گسترش قدرت دولت شدند.

اهم موضوعهای مورد تحقیق درین کتاب عبارت است از: منابع شناخت، کتاب القصاص و المذکرین، معنای قصص، پیشینه در دوره جاهلیت، پیامبر (ص) و قصاص، ارتباط قصص با روایات اهل کتاب، قصه خوانی و تصوف، دیدگاههای محدثین و تابعین درباره قصاص، احوال و ادب قصه خوانان، قصه خوانی در ایران، قصه خوانان عصر صفوی، نوادر قصاص، نوادر قصاص در و نثرالدره، نوادر قصاص در کتاب الحمقى والمغفلین، نوادر قصاص در مآخذ دیگر.

### دیوان بویه

از اسدالله آل بویه، تهران، ۱۳۷۰. وزیری، ۱۸۲ ص (۱۰۰۰ ریال)

اسدالله آل بویه (دیلمانی) از استادان بنام دانشگاه تهران در رشته ریاضی گاهی شعر می سراید و در دوران بلوغتگی فرصتی یافته آنها را درین دیوان گرد آورد و به چاپ رساند. آل بویه دوستدار زبان پارسی ناب و ناآمیخته است. مخصوصاً در شعر می کوشد که پارسی سرا باشد مگر چند کلمه ای که باز به گمان خود ریشه های فارسی دارد. آل بویه سوزی درونی دارد و چون کرانه های دریای خزر و کوهستان دیلمان زادگاه خاندان اوست مضمون کوه و دریا و آتش در شعرش بسیارست.

چون کوه که شور و جوش دریا دارد  
چون مهر که در دلی فروزد پنهان  
خود بسویه بود اگر کسی انگار

آتش چو گل شکفت و چو سوسن زبان گرفت  
نشسته رویه روش سراپای چشم و گوش  
افسانه های تازه و ناگفته ای سرود  
افسون شدم چنانکه مرا خواب در ربود

نگر در کوه سرکش پاینداری  
چرا خواهی جهان هموار داری  
نگر در دره خاموش ژرفی  
چو ناهموار را زبید شگرفی

آل بویه متفکری خوش اندیش و امید ورزست و به مهر و دوستی پای بندی دارد. می گوید  
چو افسانه خواهد به پایان رسید / اگر چند ناخوش بود، خوش شود  
بسود زندگانی هم افسانه ای / سرانجام شاید که دلکش خود

گیتی ز برف پاک سپیدست / سرما ز نسبه گشته و پیروز  
بر بسوی باز دیدن نوروز / دل گرم از هزار امیدست

شاد زی شاد که درهای گران باز شود / مهر بر آید و روزی دگر آغاز شود  
راز پوشیده نماند به پس پرده شب / روشنائی همه جا پرده در راز شود  
آرزوهای بسی دور، چه نزدیک فتد / مرغ امید به هر سوی به پرواز شود  
بار سرکش که نمی کرد نگاهی به کس / مهریان آید و با دلشده دمساز شود  
گاه که از زندگی خستگی می یابد چنین می سراید:

دل بی فروغ گشت و توان رفت و تاب رفت / آتش فرو نشست و تنی سرد بازماند  
نفرین بر آنکه از دل من روشنی گرفت / نفرین بر آنکه آتش دل را فرونشاند

بنگر سرا فتنه چنان زار چشمه ای / بیجان و اشکیار به دامن کوهسار  
ای کاش همچو رود خروشنده بودی / بیجان و خشمگین و ستیزان و پی سپار  
تا شادخوار زود به دریا رسیدی / چونانکه دیر جدا مانده ای به یاد  
شعرهایی که با نام و یاد ایران سروده زیاد و همه یاد آور حسن عالی وطن پرستی شاعر است.

### سعدی نامه (و) انیس نامه

دکتر محمد حسین تسبیعی متخلص به ره راه چند سال است که در پاکستان زندگی می کند و انسی تمام نسبت به ادبای آن مملکت و نفوذ زبان فارسی در آن جایپدا کرده است و به مناسبات مختلف اشعاری را در آنجا به چاپ می رساند. از آن جمله است قصیده درباره سعدی با این مطلع  
سروگلستان ما، یوسف بستان ما / ماه شبستان ما سعدی شیراز ما  
رسالة دیگر انیس نامه است که تصیده است در وصف میر بیرعلی رئیس شاعر اردو زبان که به فردوسی اردو شهرت گرفته. مطلعش این است:  
هرکسی دارد به دل شوق دلستان انیس / گوهر افشان می شود جان بهارستان انیس  
این دو رساله در سال ۱۳۷۰ در اسلام آباد چاپ شده است.

### مرداره قول اس

نوشته اکرم عثمان. کابل. انجمن نویسندگان افغانستان. ۱۳۶۷. رقی. ۲۹۹ ص

مجموعه بیست و دو داستان کوتاه است. زبانی که نویسنده در نگارش داستانها به کار برده فارسی



افغانی است و آن هم با مضامین و معانی خاص مردم کوچک و بازار افغانستان و همه داستانها دارای زمینه محلی است.

نویسنده از اعضای فرهنگستان افغانستان است (متولد ۱۳۱۰) و رشته علوم سیاسی را در دانشگاه تهران تحصیل کرده و چند سال مقام شارژ دفتری افغانستان در ایران را عهده‌دار بود.

### بزرگترین فروشنده دنیا

در شماره ۴۰۱ سال ۱۳۷۰ نام مترجم کتاب مذکور در فوق به اشتباه چنگیز پهلوان آمده است در حالی که این کتاب ترجمه پرویز پهلوان است. آقای چنگیز پهلوان برای آنکه حتی از آقای پرویز تقصیب نشود ما را متوجه این اشتباه کرده‌اند.

### نشریه‌های تازه

#### THE AFGHANISTAN STUDIES JOURNAL

دانشگاه نبراسکا مؤسسه‌ای دارد به نام «مرکز افغانستان شناسی» که دست‌کم، بنابر اطلاعاتی که در دسترس من است، از دهه‌ی هفتاد قرن میلادی حاضر فعالیت دارد. این مرکز به مناسبت عقب نشینی و خروج نیروهای شوروی از افغانستان (در ۱۵ مه ۱۹۸۸) تصمیم گرفت مجله‌ای انتشار دهد خاص پژوهشهای افغانستان شناسی. از این مجله که نخستین شماره‌ی آن در بهار ۱۹۸۸ انتشار یافته است تا حال سه شماره از آن بنا به لطف ایرج افشار، در برابر من قرار دارد.

مدیر مرکز افغانستان شناسی که در عین حال سردیر این مجله‌ی پژوهشی هم است، برای آن که به کار خود اعتباری بدهد از لوئیس داپری و ناسی هاج داپری دعوت کرد که دو نفری به عنوان سردیر میهمان بر انتشار نخستین شماره نظارت علمی داشته باشد. آقای گوئیر که سردیر دائمی این نشریه است در پیشگفتار خود ضمن تشکر از خانم و آقای دامپری و سایر کسانی که انتشار چنین مجله‌ای را ممکن ساختند، می‌نویسد مرکز افغانستان شناسی امیدوار است که این مجله بتواند به عنوان وسیله‌ای برای استقرار مجدد روابط پژوهشی میان افغانستائیان و امریکاییان و اروپاییان به کار رود. او سپس می‌افزاید بسیاری از پژوهشگران اوقات و عواطف خود را در گذشته وقف کردند تا بتوانند از نبرد مردم افغانستان در راه دستیابی به آزادی ملی حمایت کنند.

مطالعات افغانستان شناسی هنوز جوان است و با دشواریهای خاصی رو به رواست. کسانی که در نبراسکا این مرکز را پایه‌گذاری کرده‌اند از سر دلستگی به کشور افغانستان و از سرستیز با شوروی آن روزگار به چنین پژوهشهایی گرویدند. در آن دوران افغانستان واحدی سیاسی به حساب می‌آمد که می‌بایست درست شناخته شود تا به دامن کمونیسم نیفتد. اما حالا که این مطالعات با خروج نیروهای روسیه از افغانستان ادامه می‌یابد به ناچار باید زمینه‌های علمی خود را از نو بیاراید. تا هنگامی که از افغانستان شناسی سخن می‌گوییم در اساس واحد سیاسی خاصی را معیار شناسایی قرار داده‌ایم نه معیار

علمی جا افتاده‌ای را که از پذیرش پایدار از آکادمیک برخوردار باشد. بی‌تردید راه فعلی نیز اگر از جاده‌ی علمی به دور نیفتد در جای خود مفید است و سودمند ولی اگر بخواهد به شناخت فرهنگی در این منطقه یاری برساند، در آن صورت باید پیوندهای اصولی و اساسی افغانستان شناسی با ایران شناسی برقرار گردد تا فهم درست حرکت‌های حوزه‌ی وسیع تری امکان پذیر بشود. به همین لحاظ توصیه می‌شود که رشته‌ی نوپای افغانستان شناسی با پژوهش‌های خویشاوند خود در ارتباط بیاید و در همین مراحل از معناهای غیر علمی و غیر تخصصی پرهیزد.

مجله‌ی افغانستان شناسی و هر مجله‌ی دیگری که به شناسایی فرهنگ و تمدن دیرپای منطقه‌ی وسیعی که از چین آغاز می‌گردد و تا خلیج پارس و ماوراء قفقاز و مدیترانه می‌رسد، منطقه‌ای است که حوزه‌ی تمدنی به هم پیوسته و وسیعی را می‌سازد. این حوزه‌ی تمدنی امروز به واحدهای سیاسی بجز این تقسیم گشته است و حکومت‌های سیاسی گونه‌گونی در آن سربرآورده‌اند. حالا که جهان می‌رود تا آرایش‌های تازه‌ای بیاید تنها چاره آن است که حوزه‌های طبیعی تمدنی باستانی از نو بازسازی شوند بی‌آن که نیازی باشد به درهم ریختن مرزهای سیاسی فعلی.

مجله‌ی افغانستان شناسی مقالات مفیدی دارد درباره‌ی افغانستان، هزارستان، مهاجرین مقیم پاکستان، سنجش خسارت‌های جنگ و ...

در آغاز قصد آن بود که این مجله سالی دو بار منتشر شود ولی در آخرین شماره‌ای که در اختیار من است می‌بینیم که قرار است سالی یکبار انتشار بیاید. همه‌ی دست‌اندرکاران می‌دانند که انتشار مجلات تخصصی تا چه حد دشوار است حتی برای دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی. به هرحال برای گردانندگان این مجله آرزوی موفقیت دارم و به این امید هم که این نشریه بتواند در آینده در راه تفاهم و دوستی میان مردمان حوزه‌ی تمدنی به هم پیوسته‌ای را که در این منطقه از دیرباز حیات داشته است، گام بردارد.

## چنتیژ پهلوان

## گیله‌وا

ماهانامه فرهنگی - هنری به صاحب امتیازی محمدتقی پوراحمد چکاجی که در رشت منتشر خواهد شد. نخستین شماره آن در چهل صفحه به قطع رحلی کوچک حاوی مطالب ادبی و تاریخی و سرگذشتی انتشار یافت. قسمتی از مجله به نشر مطالب به گویش گیلکی اختصاص دارد. طبعاً خوانندگانی که گویش گیلکی نمی‌دانند از بهره‌وری آن بخش برکنار می‌مانند. چکاجی چند سال است که فعالانه به انتشار کتاب و نشریه اختصاصی «گیلان شناسی» پرداخته و با ذوق والای خود توانسته است نشر کتاب و پایه‌های تحقیق را در خطه گیلان گسترش بدهد و بسیاری از صاحبان قلم را به پژوهش و نگارش مشتغل سازد. آفرین باد بر کوشش او.

## ایران زمین

این نشریه فصلی بسیار زیبا از سوی مرکز تحقیقات و مطالعات ایرانگردی و جهانگردی نشر می‌شود. نخستین شماره در ۷۲ صفحه بر روی کاغذ ممتاز برقی و با طرح و رنگ‌های جذاب به قطع

رحلی با مقالات خواندنی در اسفند ۱۳۷۰ نشر شده است. هنوز شماره‌های بعدی آن را ندیده‌ایم. نام نویسندگان این شماره چنین است: کیومرث فلاحتی - حمید ایزدپناه - یحیی ذکاء - محمد منصور فلامکی - محمد تقی رهنمایی - نوشین نفیسی - جهانگیر چراغی - محمود امامی - حسن زنده‌دل. دوام انتشار این مجله زیبا و سودمند را خواستاریم. حتماً گردانندگان آن در خیال هستند که آن را به زبان انگلیسی هم منتشر کنند که دریغ است. خارجیان بدان دسترسی نداشته باشند. دست کم ضرورت دارد توضیحات زیر همگشا به زبان انگلیسی باشد. خط نام مجله نازیبا و ناخواناست. حیف نیست که خط نستعلیق که نمودار هنر و کمال ایرانی است و نام مجله بدین خط من درآوردی عرضه شود! اما عکاسیهای چشم‌نواز چراغی روشنائی دلپذیری به جان می‌بخشد. شرحی که ذیل معرفی نقدیه و سمریه (ص ۷۲) آمده مربوط به کتاب راهنمای قطغن و بدخشان است.

## ایروانشناسی

مجله علمی، فرهنگی، هنری، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: کیانوش کیانی هفت لنگ. مدیر اجرایی کیانفر کیانی بختیاری.

مجله‌ای است ماهانه در ۶۸ صفحه بیشتر حاوی مقالات مربوط به عتایر و مسائل جغرافیایی. درین شماره از دکتر غلامحسین بیگدلی، کیانوش کیانی، حجت‌الله حسن لاریجانی، سعید عریان، زهرا شمس تهرانی، محمدرضا بیگدلی، مهندس عزیز کیانود مقالاتی چاپ شده است.

## نگاه نو

مجله‌ای است ماهانه (از مهر ۱۳۷۰). هر شماره آن دویست صفحه است. صاحب امتیاز دکتر محمد تقی بانکی است و زیر نظر شورای نویسندگان تنظیم می‌شود. روش مجله اجتماعی، فرهنگی و علمی عنوان شده است.

در شش شماره‌های که تاکنون نشر شده است عمده مقالات ترجمه است. از میان آنچه نوشته‌های ایرانی است سیاست نشر در ایران (از عبدالحسین آذرنگ)، موقوف داشتن خط و زبان خارجی (از کاوه بیات)، یادى از شهریار (از ا. کاویان)، فلسفه تاریخ ایران و شاهنامه (از مرتضی ثاقب‌فر)، نبرد گوگک‌تپه (از کاوه بیات)، حماسه ملی و فلسفه تاریخ (از مرتضی ثاقب‌فر)، ناسیونالیسم ایرانی و مسئله ملیتها (از مرتضی ثاقب‌فر)، ضرورت سیاستی برای اداره کتابخانه‌های کشور (از عبدالحسین آذرنگ)، فرهنگ گذشته نیاز به نقد دارد (از مصطفی رحیمی) مرتبط با مسائل ایران است و بقیه مطالب این شماره مسائل سیاسی، اجتماعی و تفکری مربوط به جهان. قسمتی از مجله به نقد کتاب اختصاص دارد. در هر شماره یکی دو نقد درج شده است و بیشتر آنها نوشته‌های دلپذیر ناصر نیرمحمدی است.

گاهی در هر یک از شماره‌های مجله عده‌ای از مقاله‌ها به یک موضوع خاص اختصاص می‌یابد. از جمله در شماره چهارم مقالات آلبر کامو و مقالات ناسیونالیسم و در شماره پنجم مقالات انقلاب دیده می‌شود.

## مجموعه‌ها

□ افشار، ایرج (گردآورنده)

نامواره دکتر افشار، جلد ششم، با همکاری کریم اصفهانیان، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۰، ویرسی، ۴۲، از ۳۰۵۷ تا ۳۷۴۸.  
حاوی سی و یکت مقاله است.

□ حقیقت، عبدالوہاب

تجلی تاریخ ایران، مجموعه مقاله‌های تاریخی و جغرافیایی، تهران، نشر کومش، ۱۳۷۰، ویرسی، ۵۷۴ ص (۳۵۰ تومان).

حاوی چهل و هفت مقاله است از مؤلف که پیش ازین در مجله‌ها و نشریه‌ها به چاپ رسیده بوده است. حوزه جغرافیایی مطالعات آقای حقیقت بیشتر مازندران و قومس است.

□ خانلری، پرویز قائل

هفتاد سخن، جلد چهارم، شیوه‌های نو در ادبیات جهان، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۰، ویرسی ۴۲۰ ص.

محسن بافرزاده در یادداشت کوتاه سوزناک خود نوشته است که چون دکتر خانلری در روزهای پایانی عمر بوده نتوانست بدین جلد مقدمه‌ای بنویسد ناگزیر برای اینکه بادی از آن مرحوم شده باشد متن مصاحبه‌ای را که بدالله جلالی پندری یا خانلری کرده بود و در مجله آینده چاپ شده است برای حسن ختام در پایان به چاپ رسانیده‌اند. کاری است درست و سنجیده.

□ نصیری، محمدرضا

مجموعه مقالات و سخنرانیهای هزاره گوشیار گیلی، ارشد، دانشگاه گیلان، ۱۳۶۷.

وزیری، ۱۳۴ ص.

مجموعه هفت مقاله است که به مناسبت برگزاری کنفره هزاره گوشیار گیلی در دانشگاه گیلان به همت آقای دکتر محمدرضا نصیری انتشار می‌یابد.

□ یافته‌های ایرانشناسی در رومانی (مجموعه مقالات)

از دیورل باچاکو با مقدمه دکتر محمدعلی صوتی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۰، ویرسی، ۱۲۳ ص.

مجموعه شانزده مقاله تحقیقی است از ایرانشناس نامور رومانی در زمینه‌های ادبی، زبانی و تاریخی ایران، زمینه همه این مقاله‌ها مرتبط است با مباحث و مطالبی که از ادبیات و تاریخ ایران در رومانی وجود دارد، چون مطالب کتاب برای تحقیقات ایرانی اهمیت دارد فهرست آن نقل می‌شود.

- نخستین برخوردی‌های ساکنین سرزمین رومانی با اقوام ایرانی.

- ارتباط آوزن حسن و اشرفن کبیر فرمانروای مدادی

- سفیری ایرانی در دوبار روسیه

- ادبیات فارسی در رومانی

- بیخت ناپایدار

- ایران در اولین نمایشنامه‌های رومانیایی

- شخصیت کورش کبیر در منظومه‌ای به زبان رومانیایی

رومانیایی

- ایران در کتابهای وقایع نگاری

- ایران در نخستین کتب جغرافیایی رومانی

- افسانه حلیمه

- اسکندرنامه در زبان رومانیایی

- اسکندرنامه در روایات عامیانه رومانی

- افسانه آفر دویشیان

- مراسم نوروز در رومانی

- کوشش آقای دکتر صوتی در انتشار این کتاب و معرفی مؤلف سزاوار تحسین است.

## فهرست، کتابشناسی

هفتم - نهم هم درین جلد مندرج است.

### تاریخ، سرگذشت

#### □ جعفریان، رسول

دین و سیاست در دوره صفوی. قم. انتشارات انصاریان. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۷۵ ص (۲۷۰ تومان).

مجموعه‌ای است از مقاله‌هایی در چند زمینه مرتبط با جریانهای فکری و سیاسی دوره صفوی و همه مستند به کتب عصری. عناوین مندرجات چنین است: مبانی فقهی مشارکت علماء - ساختار حکومت ایران و نقش علما از دیدگاه مسافران خارجی - مشاغل اداری علماء پژوهشی در رساله‌های نماز جمعه - مروری برگزیده منابع فکر و فقه شیعه - رویارویی قبهیان و صوفیان - فیض و تصوف - بادی از مواضع علماء در برابر بلفغان مسیحی - انتقاد از وضعیت دینی جامعه عصر صفوی - انتقاد از دانشوران عصر صفوی - تعارضات فقه‌های - کتابی ناشناخته از فضل‌الله روزبهان خنجی درباره امامان اثنی عشر - احکام و فرامین دینی صفویان (بیست و شش فرمان).

درباره تألیقات فضل‌الله بن روزبهان خنجی توجه نویسنده قاضل را به رساله هداية التصديق او معطوف می‌دارد. عکس این رساله را اینجانب در یادنامه ایرانی سینورسکی به چاپ رسانیده و بطور حروفی به اهتمام استاد محمدتقی دانش پژوه همانجا چاپ شده است.

#### □ توکمان، محمد

اسناد نقض بیطرفی ایران در شهریور ۱۳۲۰. سیاست خارجی در آشنائه اشغال. تهران. انتشارات کویر. ۱۳۷۰. ۲۷۸ ص (۲۱۰۰ ریال). مجموعه اسناد مهم مملکتی است که آقای توکمان از اسناد وزارت امور خارجه با اجازه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه به چاپ رسانیده است.

#### □ تهران. مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

فهرست نسخه‌های خطی. گنجینه قرآن. به کوشش علی‌اکبر خانمحمدی. با مقدمه سید محمدباقر حجتی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۱۶ ص.

معرفی نمود و نه نسخه خطی قرآن مجید را دربردارد.

#### □ رونق، محمدعلی

نشر دانش - فهرست راهنمای ده ساله ۱۳۵۹-۱۳۶۹. تهران مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۰. رقیعی. ۸۲ ص.

فهرستی است ارزشمند از مندرجات مجله نشر دانش در سالهای ۱۳۵۹-۱۳۶۹ که با دقت و نظم و رعایت اصول فهرست نگاری تهیه شده است. این فهرست در سه بخش است: فهرست کتابشناختی مقاله‌ها در بیست و یک موضوع - نقد و بررسی کتاب در ده موضوع - فهرست راهنمای عمومی به ترتیب الفبا (مخلوط نام اشخاص و کتابها و موضوعها)

نخستین فهرست مجله‌ها که چاپ شد فهرست ده ساله راهنمای کتاب است. پس از آن فهرست ده ساله مجله سخن و فهرست دوره مجله هنر و مردم انتشار یافت. فهرست دوره سی و یک ساله مجله یقینا را آقای پرویز یضایی تنظیم کرده است که فراست به نام یضایی سی و سوم به چاپ برسد.

#### □ قم. کتابخانه عمومی آيةالله العظمی مرعشی

فهرست نسخه‌های خطی. جلد بیستم. زیر نظر سید محمود مرعشی. نگارش سید احمد حسینی. قم. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۲۴ ص و تعدادی هکس نسخه‌ها.

درین جلد نسخه‌های شماره ۲۶۰۹ تا ۸۰۰۰ معرفی شده است و به مانند همه مجلدات آن توصیف نسخه‌های ادبی و تاریخی و چند نسخه قدسی قرون

قرمطیان بحرین - اعییت اجتماعی اسماعیلیان - تلفیق دینها و مذهبها - مردم گزائی - دولت بحرین.

□ مسکویه رازی، ابوعلی

تجارب الامم. جلد اول. ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی. تهران. انتشارات سروش. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۴۴ ص (۳۲۰۰ ریال).

□ هی تبه، آذربای

یاده‌اشتهای سیاسی کنت دو گوینو. ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران. نشر جویله. ۱۳۷۰. رقمی. ۳۵۴ ص (۲۵۰۰ ریال).

□ یاسمی، غلامرضا رشید

کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او. چاپ چهارم. تهران. موقوفات دکتر محمود افشار. ۱۳۶۹. رقمی. ۲۹۸ ص. (۱۲۰۰ ریال).

## ادبیات و زبان

□ بوهانی، مهدی (و) علی بنه کن

خواجوی کرمانی. تهران. انتشارات زوار. ۱۳۷۰. رقمی. ۲۷۱ ص.

کتاب دو بخش دارد. بخش اول گزیده اشعار خواجو (غزل و قطعه و رباعی) است که با مقدمه‌ای درباره زندگی و آثار همراه است.

بخش دوم کتابشناسی خوبی درباره خواجوست که از کتابشناسی مستقل چاپ شده درباره خواجو توسط مرکز کرمان شناسی مفصل‌ترست. (ص ۳۵). ۲۷۱.

□ پورحاجی لنگرودی، عطاءالله

شرح تصانید عرفانی - اخلاقی کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۳۴۹ ص. (۱۵۱۰ ریال).

نام انوشیروان که پای دو نامه دیده می‌شود ظاهراً انوشیروان سپیدی است که بعدها وزیر امور خارجه شد.

□ انزوزی، محمدحسن الحسینی

ریاضی الجبته. القسم الاول من الروضة الرابعة. اشراف السيد محمود السرهشی. تحقیق علی رفیعی. قم. مکتبه آیه الله العظمی السرهشی. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۲۸ ص.

محمدحسن انزوزی از دانشندان دوره ضحلی شاه و مؤلف این کتاب معروف است. کتابی است در هشت روضه تاریخی و ادبی و روضه چهارم آن که خاص احوال علما و شرافت از روی دو نسخه به صورت منقح و منظمی به چاپ رسیده است.

منقح این متن را با الحاق اهم مراجع و منابع که درباره هر یک از صاحبان تراجم شناخته است آراسته و فواید کتاب را برای محققان مکرر ساخته است.

این جلد حاوی احوال ۱۲۵ عالم است و روضه چهارم بنا به گفته آقای رفیعی در چهار مجلد به طبع خواهد رسید.

□ کشاورز، علی اصغر

تاریخ و جغرافیای دامغان. چاپ دوم. تهران. انتشارات هیرمند. ۱۳۷۰. رقمی. ۲۶۶ ص. کتاب ارزشمندی است درباره دامغان و ضرورت داشت که چاپ دوم آن در دسترس علاقه‌مندان باشد.

□ لوتیسی، برنارد

بنیادهای کیش اسماعیلیان. بحثی تاریخی در پیدایی خلافت فاطمیان. ترجمه دکتر ابوالقاسم سری. تهران. انتشارات ویسمن. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۸۴ ص (۹۶۰ ریال)

این ترجمه از روی نسخه عربی کتاب است. اصل کتاب لوتیسی از متون معروف و قابل استناد درباره فاطمیان است.

عناوین عمده مطالب عبارت است از: مأخذها - رشید اسماعیلیان - امامان مسنور یاوران ایشان -

□ ظهیر کومانی، آقامیرزا ابراهیم

وامق و هذرا، مشهور منظوم. به کوشش اسدالله شهریاروی، مشهد. انتشارات جاویدان خرد. ۱۳۷۰. وزیری، ۸۸۴ ص.

کوشش کننده در مقدمه سی و هفت صفحه‌ای اطلاعاتی را که در منابع مختلف و مقدمه کتاب درباره سافیه قصه وامق و هذرا هست مندرج ساخته و درباره پردازنده این داستان گفته است که احتمالاً متولد ۱۲۵۵ بوده است. داستان پرداز داستان را به نثر و نظم مزوجاً ترتیب داده. اشعاری که درین متن آمده غزل است و قطعه و رباعی و مثنوی. سفداری از اشعار سروده پردازنده داستان است و سفداری منقول از آثار شعری پیشین.

کوشش کننده در پایان، فهرستی از لغات مشکل و حتی غیر مشکل و اصطلاحاتی که حاجت به توضیح دارد با معنی هر یک جمع کرده است.

انتشار فیهایی ازین دست که پرداخته ذهن و ذوق ایرانی است، از هر قرن و قلمی که باشد سفید است.

□ گروسین، هادی

واژه نامه همدانی. با مقدمه پرویز اذکائی. همدان. انتشارات مسلم. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۸۶+۲۱ ص (۱۳۵ تومان).

مقدمه پرویز اذکائی چهره گذشته فرهگی همدان و محل حوادث تاریخی آن سامان را در بردارد. پس از آن برخی ویژگیهای دستوری گویش همدانی، نوشته گرد آورنده را می خوانیم. سپس واژه نامه است که حدود دو هزار لغت در بر دارد. گزیده امثال و اصطلاحات همدان مطلب بعدی است (حدود هفتصد تا). در پایان داستانهای امثال و چند داستان مثل گونه آمده است.

گنجینه مقالات

از دکتر محمود انشار - جلد دوم: مقالات ادبی، تاریخی منتشر شد.

□ خرمشاهی، محمد

دیوان خرم. گنجینه‌ای از طنز و فکاهیات. محصولات باغ گل مولا. تهران. انتشارات سا. ۱۳۷۱. وزیری، ۵۷۹ ص (۲۷۵ تومان).

□ دولت آبادی، پروین

منظور خردمند. بررسی احوال و گزیده اشعار جهان ملک خاتون. تهران. ناشر: گهر. ۱۳۷۰. رقی. ۱۰۹ ص.

جهان ملک خاتون از شاعرهای مضمیر حافظ بود. نخستین بار سفید نفیسی مقاله مستقی در مجله راهنمای کتاب درباره او نگاشت که متأسفانه نویسنده فواصل آن را ندیده‌اند. مبنای تحقیقات خانم دولت آبادی سه نسخه از دیوان اوست و نوشته‌های سفید نفیسی و دکتر ذبیح الله صفا در کتابهای تاریخ نظم و نثر فارسی و تاریخ ادبیات در ایران.

دولت آبادی غزلهای جهان ملک خاتون را که همانندی وزنی و قافیهای با غزلیات حافظ دارد در یک بخش جدا درین دفتر آورده و نشان آن است که جهان ملک خاتون با شعر حافظ آشنی بسیار داشته و به قول دولت آبادی شاید غزلهای یکدیگر را در مواردی پاسخ گفته باشند.

□ شیرانی، حافظ محمودخان

در شناخت فرهوس. ترجمه دکتر شاهد جوهردی. تهران. انتشارات انقلاب اسلامی. ۱۳۶۹. رقی. ۳۳۲ ص. (۳۰۰ تومان).

□ صنعتی زاده، همایون

شورگل. مجموعه شعر. کرمان. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۴۰ ص (۱۰۰ تومان).

نونه اشعار همایون صنعتی زاده در دوره‌های مجله چاپ شده است و عقیده او درباره شعر در شماره پیش. محل بخش این کتاب، کتابخوشی تاریخ (تلفن ۶۴۰۶۴۲۶ است).

## مرکز گرهانشناسی

□ **امثال فارسی در گویش کرمان.**

هزاره نخست. از دکتر ناصر بقائی راوری. کرمان. مرکز کرمان شناسی. ۱۳۷۰. ویرزی. ۲۶۲ ص (۱۷۰۰ ریال).

هزار ضرب‌المثل درین دفتر چاپ شده است و هنوز دنیا به دارد. مؤلف گرد آورنده رعایت حرف اول ضرب‌المثل را که گاهی هم منغیرست نکرده و ضرب‌المثلها را چنانکه شنیده و یاد آورده پشت سرهم به چاپ رسانیده است. آوانویسی هر ضرب‌المثل و معنای آن روی روی هر یک آمده است. در حاشیه ذیل شماره ضرب‌المثلی موارد استعمال آن گفته شده است. کار مهم و اساسی دکتر بقایی تنظیم فهرست الفبایی کلمات اصلی است که در ضرب‌المثلها آمده است و ازین راه بسیار آسان‌تر و منطقی‌تر می‌توان ضرب‌المثل را یافت تا اینکه کتاب الفبایی چاپ شده بود. مثلاً درین جا فوراً می‌توان ضرب‌المثلی را که در آن لفظ کلاه باشد پیدا کرد درحالی که این کار با امثال و حکم مذهبدا یا داستان نامهٔ بهمنیاری ممکن نیست. امیدست آقای دکتر بقایی موفق به انتشار بقیه کتاب بشوند.

حق بود مرکز کتابشناسی به کتابهای خود شماره‌ای می‌داد تا در آینده که تعداد آنها ان شاء الله متعدد خواهد شد معلوم باشد که هرکتاب به چه شماره‌ای چاپ شده است.

ل فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان.

از دکتر ابوالقاسم پورحسینی. با مقدمهٔ طاهرهٔ مجد نوایی - پورحسینی. کرمان. مرکز کرمان شناسی. ۱۳۷۰. ویرزی. ۶۹۲ ص (۳۹۰۰ ریال). کتابی است اساسی و گرانبه. قطعاً خوانندگان می‌دانند که پیش ازین فرهنگ به‌دینان از جیبشید سرودش سرودشیاں - فرهنگ کرمانی از دکتر متوجهی ستوده و فرهنگ اصطلاحات کرمان از واعظ نقوی نشر شده است و کتاب پورحسینی چهارمین کتابی

است که از لغات شهر کرمان انتشار می‌یابد.

کتاب حاضر دارای دو بخش است. بخش اول فرهنگ لغات و به احتمال حاوی نه هزار واژه است. بخش دوم اصطلاحات و ضرب‌المثلهای مردم کرمان است که به ترتیب الفبایی چاپ شده است. کتاب با معنی به عنوان نکانی چند دربارهٔ سرزمین کرمان (بازارها، باغها، بازیها، نکیه‌ها، دروازه‌ها، محله‌ها، مسجدها، نقاط دیدنی) پایان می‌گیرد. این قسمت بیش از سی صفحه نیست.

□ **کتابشناسی خواجه**

تهیه و تنظیم سید محمدباقر کمال‌الدینی. با مقدمهٔ دکتر اسمعیل حاکمی والا. کرمان. مرکز کرمان شناسی. ۱۳۷۰. ویرزی. ۸۰ ص.

□ **واژه‌نامهٔ گویش بردسیر**

از دکتر جواد سعید پرومند. کرمان. مرکز کرمان شناسی. ۱۳۷۰. ویرزی. ۲۱۵ ص (۱۶۰۰ ریال).

درین گویشنامهٔ علمی که تخصصی زمانشناس فراهم آورده است حدود سه هزار واژه از ناحیهٔ بردسیر کرمان گردآوری شده است.

□ **دیوان غزلیات عبدالله دهش کرمانی**

با مقدمهٔ محمد دهش. خط حلیرضا عاشمی نژاد. کرمان. ۱۳۷۰. ویرزی. ۳۹۴ ص.

دهش (۱۲۸۹ - ۱۳۶۶ شمسی) از شاعران غزلسرای سنت پسند و عارف مسلک کرمان است و دیوانش به خط خوش عاشمی نژاد. نمونه شعرش چند بیت نقل می‌شود.

دیرگاهی است که غافل زدل خویش شدم  
جسای اندیشهٔ حق قسایه‌اندیش شدم  
پیروی کرده‌ام آسفاد زلفش و زهوس  
که دگرخسته و وامانده و دلریش شدم  
قدرت ازبای شد وقاب و توان گشت تصام  
بس که درکشکش عمر پس و پیش شدم



گرفته توانست کتابی دیگر بر مجموعه ترجمه‌های خود در آن زمینه بیفزاید.

مباحث این کتاب مفید و علمی عبارت است از: نظریات - روانکاوی و دانش اساطیر - تعاریف - از روانشناسی جمعی تا پدیدار شناسی - روایت اسطوره - استنتاجات در زمینه روش شناسی - زیر ساخت و رو ساخت - دانش اساطیر و مردمشناسی.

مترجم در تکمله ترجمه پاره‌ای از نوشته اوگنی مکتینسکی درباره تأثیر نظریه پوپ را آورده است.

### انتشارات علمی

#### □ خاطرات و تألمات مصدق

نوشته دکتر محمد مصدق. با مقدمه دکتر فلامحسین مصدق. به کوشش ایرج افشار. چاپ ششم. تهران. ۱۳۷۰. وژیروی. ۴۳۴ ص و چند عکس (۳۸۰۰ ریال).

درین چاپ تصاوتهای میان دو نسخه خطی نوشته‌های خط دکتر مصدق آورده شده است و چند عکس.

### سلسله انتشارات ما

#### □ دیوان فضایی یزدی (عبدالرحیم).

به کوشش احمد گرمی. تهران. ۱۳۷۰. وژیروی. ۲۲۹ ص. (۱۷۰ ص).  
این شاعر در دوره فتح علی شاه ماجاری زیست و مداح حکام محلی یزد (خوانین) بود. ابیاتی از غزلش زیانزد مردم یزد بوده است.

### قبایله تاریخ

گردآوری ایرج افشار از اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها مرکز پخش: کتابفروشی تاریخ

درخراسات چو مقصود دلم حاصل شد  
خدمت پیرمغان رفتم و دوریش شدم.

کتابهای این مرکز همانند دیگر انتشارات دولتی به دشواری به دسترس می‌آید.

### شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

#### □ دیوان صائب تبریزی.

به کوشش محمد قهرمان. جلد ششم. (ن-ی). تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۰. وژیروی. ص ۲۸۹۵-۳۶۹۷ ص (۴۰۰ تومان).  
با این جلد چاپ متن دیوان پایان گرفت و اینک انتظار خوانندگان به رسیدن مجلد قهارس و لغات و فواکه و دلفانی دیگری است از دست توانای قهرمان.

### انتشارات توس

#### □ تفسیر کلامی قرآن مجید.

از دکتر محمد حسین روحانی. تهران. وژیروی. ۳۴۷ ص (۳۵۰۰ ریال).

سیصد و شصت و پنجمین کتاب از انتشارات توس است. مباحث: تفسیر چیست؟ - شناسائی تفسیر - تفسیر در تاریخ - تعریف تأویل و نشان دادن پیوند آن با تفسیر کلامی قرآن مجید - اصول اعتقادی در قرآن مجید.

#### □ دانش اساطیر.

از روز باستانید. ترجمه جلال ستاری. تهران. ۱۳۷۰. رقمص. ۱۳۲ ص.

جلال ستاری که کار اساطیر شناسی را به جد

## سه کتاب درباره کاشان

این کتابها بطوری گذری در کاشان دیده شد.

### دو کتاب خاطرات

□ تگاهی به بناهای کاشان.

از حسین فرخ یار. کاشان. مؤلفه با همکاری اداره میراث فرهنگی کاشان. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۶۰+۷۰ ص.

□ مشاهیر کاشان

تألیف حسین فرخ یار. کاشان. نشر راسخ. ۱۳۷۰. رقمی. ۲۲۲ ص.

□ سیمای هلال بن علی (ع)

تألیف حسین فرخ یار. کاشان. ۱۳۶۸. رقمی. ۱۲۸ ص.

□ دهه، حسین

یادداشت‌های عمر. نشر انجمن. انتشارات اقبال. ۱۳۷۰. جلدهای اول و دوم (۵۳۱ ص).

□ مشفق همدانی

خاطرات نیم قرن روزنامه نگاری. امریکا. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۲۷ ص.

## انتشارات تازه بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

□ کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او: از غلامرضا رشید یاسمی

□ ایران در روزگار شاه اسمعیل و شاه طهماسب: از میر محمود بن خواند میر - تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد

□ عین الوقایح: از محمد یوسف هروی - تصحیح محمد آصف فکرت

□ گنجینه مقالات: از دکتر محمود افشار - جلد دوم: مقالات ادبی و تاریخی

□ نامه‌واره دکتر محمود افشار: جلد ششم

□ سرایندهگان شعر پارسی در فققاز: از عزیز دولت آبادی

بزودی نشر می شود

□ گفتارهای فرهنگی و اجتماعی: از دکتر غلامعلی رعیدی آدرخی

□ شاعران همعصر رودکی: از احمد اداره‌چی گیلانی

□ زبان فارسی در آذربایجان: جلد دوم

□ تاریخ روابط سیاسی روس و ایران: از سید محمدعلی جمال‌زاده

□ نقد پارسی علیگروه: مقالات نذیراحمد

□ ادبیات فارسی در نوشته‌های هندویان: از دکتر سید عبدالله - ترجمه محمد اسلم خان

## آینده

### مجله فرهنگ و پژوهشهای ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)

این مجله هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به هیچ بنیاد و مؤسسه و سازمانی ندارد.

بنیادگذار و نخستین صاحب امتیاز (در سالهای ۱۳۰۴ - ۱۳۴۰، چهار دوره): دکتر محمود افشار

مدیر مؤل کتونی و صاحب پروانه انتشار: ایرج افشار

همکاران مدیر: کریم اصفهانیان (مدیر امور اداری) - بابک افشار (مدیر داخلی)

محمد رسول دریاگشت (مدیر امور چاپی) - قدرت الله روشنی زعفرانلو (مدیر امور همکاری)

بورام، کوشیار و آرش افشار

مقالات و نامه برای مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود

نشانی پستی مدیر مجله: صندوق پستی ۵۸۳ - ۱۹۵۷۵ - تباران (تهران) - ایران

نامه‌های مربوط به امور اداری به نشانی ذیل ارسال شود

نشانی پستی دفتر مجله: صندوق پستی ۳۱۴۱ - ۱۹۳۹۵ - تجریش (تهران) - ایران

تلفن دفتر ۲۷۰۸۱۵، تلفن خانه مدیر: ۲۸۳۲۵۴

محل دفتر اداری: تجریش - باغ فردوس - چهارراه زعفرانیه - کوچه بخشایش (عارف نمب) -

کوچه لادن - باغ موقوفات دکتر محمود افشار - شماره ۸

دفتر روزهای یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه ۹-۱۳ برای پرداخت وجه اشتراک و خرید مجله باز است

□ مقاله‌هایی چاپ خواهد شد که به صورت عاشرین شده فرستاده شود یا به خط نسخ و کاملاً روشن (غیر

شکسته) باشد.

□ دفتر مجله در کوتاه کردن مقاله‌ها و ویراستاری ضروری آنها آزاد است.

□ هیچ مقاله‌ای زودتر از یکسال از زمان رسیدن آن چاپ نخواهد شد.

□ نقل مطالب این مجله منحصراً با اجازه دفتر مجله یا نویسندگان مقاله مجاز است.

□ همه مطالب و نوشته‌های بدون امضاء از مدیر مجله است.

□ آگهی کتاب پذیرفته می‌شود. معرفی کتاب منوط به دریافت دو نسخه از کتاب است.

□ حق اشتراک سال ۱۳۷۱: ایران ۶۰۰۰ ریال - کشورهای دیگر ۱۴۰۰۰ ریال (هوانی) -

۸۵۰۰ ریال (زمینی)

\*\*\*

### کمیته‌های موقوفات دکتر محمود افشار

۱) واقف متولی، محل دفتر مجله آینده را - که رقبای است از موقوفات دکتر محمود افشار بزدی - از

سال ۱۳۵۸ برای کمک به امکان انتشار مجله به رایگان در اختیار دفتر مجله قرار داده است.

۲) موقوفات مذکور مطابق وقفنامه و بنا بر نیت و عمل واقف هر سال سیصد و پنجاه دوره از مجله را

خریداری کرده و به دانشندان و مراکز ایرانی و کتبخانه‌هایی که وسیله ترویج و تعمیق زبان فارسی

هستند فرستاده است.

□ بخش تکفروشی توسط به‌نگار، تلفن ۸۹۴۹۲۱

□ حروف چینی: میثاق □ لیتوگرافی: بزرگمهر

□ چاپ و صحافی: بهمن

چهار هزار و هشتصد نسخه از این دفتر در پائیز ۱۳۷۱ انتشار یافت

# AYANDEH

JOURNAL OF IRANIAN STUDIES

**Founded in 1925**

**by Dr. Mahmood Afshar**

INCLUDING ARTICLES OF IRANIAN HISTORY  
PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE,  
BIBLIOGRAPHY, BOOK REVIEWS OF  
PERSIAN BOOKS AND FOREIGN BOOKS  
CONCERNING IRAN

**Editor: IRAJ AFSHAR**

All comments and articles should be  
addressed to the editor:

**P.O. Box 19575-583  
Niyavaran, Tehran, Iran**

Subscription Representative  
Asia Department  
**Otto Harrassowitz**  
Postfach 2929  
**Wiesbaden, Germany**

Director of Administration  
**Babak Afshar**

Abroad Directors of Administration  
**Bahram Afshar, Kooshiar Afshar, Arash Afshar**

Vol. 18, No. 1-6  
(1992)

۱۹۹۲

